

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جسائیان

مؤلف

سید محمد باقر تبریزی

بہائیان

نویسنده:	سید محمد باقر نجفی
ناشر:	نشر مشعر
مروفینی:	مرکز تحقیقات حج
لیتوگرافی:	اعتماد - قم
چاپ اول:	مهر - ۱۳۸۳
شمارگان:	۲۰۰۰ نسخه

شابک ۹۶۴-۷۶۳۵-۶۱-۳ ISBN 964-7635-61-3

حق چاپ محفوظ است

فهرست

پیشگفتار	۹
مقدمه مؤلف	۱۳

کتاب اول:

فصل اول: شیخیه زمینه ساز بایّت	۱۷
الف: شیخ احمد احسائی	۱۷
صورت اجازة مرحوم مبرور آقا سید علی طباطبائی	۲۱
صورت اجازة مرحوم مبرور آقا سید مهدی طباطبائی بحر العلوم	۲۲
صورت اجازة مرحوم مبرور شیخ جعفر بن شیخ خضر	۲۳
در دربار قاجاریه	۲۵
تکفیر ورد	۴۴
مبحث اول: صحت یا سقم اصل مذاکره	۵۳
مبحث دوم: بررسی موضوع مذاکره	۵۷
تزلزل موقعیت	۸۰
واکنش علمای کربلا	۹۰
سید کاظم رشتی	۱۰۳
بر مسند جانشینی	۱۰۴

۲/ب: سقوط کربلا، پایان کار ۱۰۵

رکن رابع، ناطق واحد ۱۱۰

نقدی از نظرگاه تشیع ۱۴۱

جاننشینی و انشعاب ۱۵۲

فصل دوم: بابیه، زمینۀ مهدویہ ۱۵۵

اتکاء بہ شیخیہ ۱۵۵

دعوی بابیت ۱۶۸

انکار بابیت ۱۷۵

فصل سوم: قائمیت زمینۀ من یظہرہ اللہی ۱۸۹

شناخت قائم ۱۸۹

غیبت قائم ۲۰۱

دعوی قائمیت ۲۰۹

مبشر من یظہرہ اللہ ۲۱۶

انکار دعاوی ۲۱۹

شعر ۲۲۷

فداک روحی ۲۳۹

اعدام مخبط ۲۴۴

نقد آثار ۲۵۷

تفسیر ناپذیری آثار بیان ۲۸۲

فصل چہارم: من یظہرہ اللہ ۲۸۳

نص وصایت ۲۸۳

نقض نص و کشف خدائع ۳۰۰

کتاب مقالہ شخصی سیاح ۳۸۴

کتاب کواکب الدریہ ۳۸۵

۳۸۸	 کتاب ظهور الحق
۳۸۸	 کتاب «تاریخ نبیل زرندی»
۳۹۰	 نبیل یعنی چه؟

۴۰۱	 فصل پنجم: الوهیت، من يظهره اللهی بهاء
۴۶۵	 فصل ششم: جانشینی و انشعاب
۴۸۱	 نقض نص، جعل مدارک
۴۹۳	 ولی امری منقطع
۵۰۵	 نقض نص، کشف خدایع

کتاب دوم:

۵۱۱	 فصل اول: خشونت و فتنه
۵۱۱	 فاجعه مازندران
۵۱۲	 حادثه‌ی قزوین، توطئه قره العین
۵۲۲	 اجتماع بدشت
۵۳۱	 قلعه شیخ طبرسی
۵۵۵	 فاجعه‌ی نیریز
۵۶۱	 فاجعه‌ی زنجان
۵۷۷	 توطئه قتل پادشاه ایران

۵۸۸	 فصل دوم: حمایت سیاست‌های خارجی
۵۸۹	 حمایت سفارت روسیه در ایران
۶۱۱	 حمایت نافر جام دولت عثمانی
۶۴۰	 حمایت مأمورین دولت انگلستان در کشورهای خاورمیانه
۶۵۵	 «ارتباطات با اشخاص غیر بهائی دیگر»
۶۵۶	 حمایت صهیونیسم در قبال تعهد بهائیان
۶۵۹	 حمایت بهائیان از تشکیل کشور اسرائیل

- کسب اقتدارات تحت حمایت صہیونیسم ۶۷۲
- احداث مرکز جهانی بہائیان، با سرمایہ امریکائی‌ها و حمایت صہیونیسم ۶۹۰
- محافل بہائیان در کشورہای اسلامی و آفریقائی، یا مراکز جاسوسی ... ۷۱۰

فصل سوم: پوششی بر بیگانہ پرستی ۷۱۷

- بی‌وطنی، راہی بہ سوی بیگانہ‌پرستی ۷۱۷
- عدم مداخلہ در سیاست ۷۲۵
- ۱- عباس افندی: ۷۲۵
- ۲- شوقی افندی: ۷۲۷
- ۳- تصریحات محفل ملی بہائیان ایران: ۷۳۲
- «پنجم- راجع بہ عدم مداخلہ در امور سیاسیه ۷۳۳
- ۴- احمد یزدانی، مبلغ مشہور بہائی ۷۳۴
- مخالفت با رژیم، زیر پوشش اطاعت از رژیم ۷۴۳

پیشگفتار

مرحوم استاد سید محمد باقر نجفی (متولد ۲۵ دی ماه ۱۳۲۵ خورشیدی در خرمشهر و متوفای ۲۶ تیر ماه ۱۳۸۱ مدفون در حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام) تحصیل کرده رشته اقتصاد و حسابداری و فلسفه و ادبیات، شاگرد مکتب محیط طباطبایی و مرید شیوه انتقادی مجتبی مینوی و دمخور با علامه محمد تقی جعفری و شاگرد فلسفه وی بوده است. وی پس از آنکه از تحصیل در مدرسه فارغ شد، خود به راه افتاد و این بسیار زود و سریع صورت گرفت. مدت‌های مدید از عمرش را در کتابخانه‌های مصر و دانشگاه الأزهر مشغول پژوهش در نسخ خطی و آثار هنری - دینی شد. یکی از دست‌آوردهای آن پژوهشها، انتشار کتاب آثار ایران در مصر بود.

استاد سپس به ایران بازگشت و مشغول کارهای تحقیقی، فرهنگی و هنری شد و آثاری خلق کرد که به حق در ردیف بهترین کارهای پژوهشی، در این دوره از تاریخ ایران بود.

اگر قرار باشد در يك سخن، آثار مرحوم نجفی را تعریف کنیم باید بگوییم: آثار استاد همگی در جهت تحقیق و دفاع از میراث اسلامی - ایرانی است؛ آثاری مانند: دین‌نامه‌های ایرانی، آثار ایران در مصر و بسیاری دیگر.

یکی از ابعاد بسیار عالی و فراموش ناشدنی استاد، علقه او به شخص رسول الله صلی الله علیه و آله بود؛ به طوری که هرگاه نام آن حضرت بر زبانش جاری می‌شد، اشک در چشمانش حلقه

می‌زد و این نشان می‌داد که تا چه اندازه با آن حضرت پیوند درونی دارد. به همین دلیل چندین سال متوالی به پژوهش دربارهٔ جغرافیای دینی مدینه منوره پرداخت که حاصل آن کتاب بسیار ارزشمند **مدینه‌شناسی** بود که در زمان حیاتش دو مجلد از آن چاپ شد و قرار بود که در ضمن پنج جلد انتشار یابد. نگاه خریدارانه به این اثر نشان می‌دهد که کتاب یاد شده تا چه اندازه حاوی تحقیقات میدانی و کتابخانه‌ای مبسوط مؤلف است، به خصوص که به لحاظ چاپ، از نفاست و ویژه‌ای برخوردار بود و می‌توان گفت این اثر مانند شخصیت خود استاد، مشتمل بر احساس مذهبی شدید، یک کار هنری شگرف و یک روحیهٔ تحقیقی در حد عالی است. استاد از آن دسته انسان‌هایی بود که خداوند خیلی چیزها را یکجا به ایشان عطا کرده بود و این کار؛ یعنی مدینه‌شناسی بازده و تجلی آن نعمت‌ها بود که استاد قدر دانش هم بود.

استاد نجفی در سالهای پایانی عمر پهلوی، چندین اثر که رنگ و بوی نگرش سیاسی - اسلامی داشت انتشار داد. یکی **سوز مسلمانان** (تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۲) بود که با نثری دیکلمه‌وار، اندیشه‌هایی را در باب مفاهیم انقلابی - اسلامی آن نگاشت. کتاب دیگر او **ایدئولوژی الهی و پیشتازان تمدن** که مرحوم طالقانی و محمدتقی جعفری بر آن مقدمه نوشتند. نیز کتاب **اندیشه علمی مذهب** که متن پیاده شده سخنرانی استاد نجفی در دانشکدهٔ نفت آبادان بود. **اسلام و مارکسیسم** اثر دیگر اوست که سال ۱۳۵۴ انتشارات سروش (وابسته به رادیو و تلویزیون ملی ایران) منتشر کرد.

دیگر آثار وی، پیش از انقلاب عبارتند از: **بررسی کوتاهی از رسانه‌ها، مراکز و سازمان مذهبی ایران**، (تهران، ۱۳۵۵)، **مجموعه گفتار رادیویی** (۱۳۵۳ - ۱۳۵۴، دو مجلد، ۳۶۲ ص)، **خروش حماسه‌ها به یاد فاطمه، به یاد پیامبر، به یاد ولایت** (شرکت انتشار، ۱۳۵۱) **زندگی و اصالت مذهبی** (خرمشهر، ۱۳۴۹)، **متافیزیک مسیحی** (شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۶). و برخی از آثار ایشان بعد از انقلاب: **خوزستان در منابع ایران‌شناسی** (طهوری، ۱۳۶۱)، **دین نامه‌های ایران** (برلن، ۱۳۶۴) و چندین مقاله و کتاب دیگر.

شاید بتوان گفت یکی از بهترین آثار ایشان «مصحف ایران» است که بر اساس بیش از ۱۸۰ نسخه خطی ایرانی و در دو جلد همراه با یک ضمیمه در اواخر سال ۱۳۸۲ ه.ش.

به صورت یک اثر هنری جاودان انتشار یافت.
ایشان در شماره ۳۳ فصلنامه میقات حج (پاییز ۷۹) ضمن مصاحبه‌ای، شرحی از زندگی و کارهای علمی خود را ارائه کرده است.

کتاب بهائیان

آگاهیم که فرقه منحرف و ضالّه بهائیت در طول دوران پهلوی دوم، با حمایت مستقیم عناصر این رژیم و حتی با حمایت شخص پهلوی، به رغم قسمی که در دفاع از مذهب تشیع اثناعشری یاد کرده بود، بسیار رشد کرد. تصور اینکه فردی بهایی با نام هویدا سیزده سال بر مسند نخست وزیر بنشیند، آن هم در دولتی که مدّعی دفاع از مذهب تشیع بود!، بسیار شگفت است؛ اما با توجه به ماهیت خبیث و کثیف پهلوی و اینکه در واقع مشتی رجاله و وابسته در آن دوره بر ایران اسلامی و شیعی حکمرانی می‌کردند، این امر چندان شگفت نیست. به جز هویدا، دهها تن از سران رژیم، بهایی بودند و با تمام وجود با آگاهی و حمایت خاندان پهلوی به حمایت از بهائیت پرداخته، در جهت ترویج آن تلاش می‌کردند.

امام خمینی رهبر، رهبر روشن ضمیر انقلاب اسلامی، با فراست دریافته بود که حامی و بانی اصلی این فعالیت‌ها، دربار پهلوی است؛ بنابر این، برخلاف بسیاری دیگر، نوک پیکان حمله را متوجه این رژیم کثیف کرد و بحمدالله با سرنگونی آن نظام، بساط تبلیغات آیین پوچ بهائیت هم برچیده شد.

با این حال، در همان روزگار بودند کسانی که با توجه به شدت فعالیت بهائیان، مصمم بودند در برابر تلاشهای تبلیغاتی و علمی آنان بایستند. این کارها بیش از همه تبلیغاتی بود و در این میان، یک کار پژوهشی گسترده که بتواند تکیه‌گاه تحصیل‌کردگان و دانشجویان و طلاب باشد و ماهیت این فرقه ضالّه را به لحاظ تاریخی، آن هم به صورت عالمانه نشان دهد، وجود نداشت.

این وظیفه را استاد نجفی بر عهده گرفت. وی مدتها با حمایت برخی از تشکلهای اسلامی که اسنادی از این گروه در اختیار داشتند، پشت کرسی تحقیق و تتبع نشست و

سرانجام در سال ۱۳۵۶ ش. موفق به تدوین کتاب **بهایان** شد. این کتاب که مانند دیگر آثار استاد، مشحون از پژوهش و دقت است، با تکیه بر متون اصلی و اسناد موثق تدوین شده است. بی‌شک نه تنها تا آن زمان، بلکه مع‌الأسف، حتی الآن نیز کتاب جامعی که بتواند روند شکل‌گیری این فرقه منحرف را نشان دهد، به بازار عرضه نشده و این تنها اثر جامعی است که از زمان شکل‌گیری مرام شیخیه و سپس براساس آن بایه و بهائیه نوشته شده و در اختیار است؛ تأسف از این بابت واقعا عمیق است، زیرا در جهان اسلام، ایران به عنوان منشأ این فرقه ضاله شناخته شده و به همین دلیل، لازم است در این باره، به مسؤولیت تاریخی خویش بیشتر عمل کرده و با عرضه کارهای پژوهشی گسترده، ماهیت ساختگی این فرقه را نشان دهد.

اثر استاد نجفی نه تنها به لحاظ نشان دادن تارچه شکل‌گیری بهائیت، بلکه به دلیل اشتغال آن بر یک پژوهش جامع درباره شیخیه نیز اثری ارجمند است؛ زیرا در این باب هم، جز چند کار پراکنده، کار جدی صورت نگرفته است.

پس از گذشت سالها از انتشار آن (۱۳۵۶، تهران، طهوری) لازم بود تا این اثر تجدید چاپ شود. این مطلب توسط معاون محترم آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری با استاد در میان گذاشته شد و پس از موافقت، کتاب حروفچینی و برای تصحیح خدمت استاد فرستاده شد. هنوز استاد بیش از نیمی از کتاب را تصحیح نکرده بودند که دست اجل ایشان را از دامان ایران اسلامی گرفت. کار تصحیح دنبال شد و بحمدالله همان گونه که شاهد هستید این اثر ارجمند در اختیار شما عزیزان قرار گرفته است. نشر مشعر مفتخر است که توفیق یافت این رسالت فرهنگی را به خوبی ادا کند و از این بابت، خدای متعال را شاکر است.

رسول جعفریان - مهرماه ۱۳۸۳

مقدمه مؤلف

این کتاب نتیجه تحقیقات و کوششی مداوم در طول ۱۵ سال... که در نتیجه مساعدت بی دریغ دوستانان حقیقت و دلسوزان وطن، تنظیم و نگارش آن ۴ سال به طول انجامید.

فصول مختلف کتاب، به هم پیوسته و مرتبط به هم هستند. مجموعه‌ای است از موضوعاتی که شناخت هر یک از آنها، مستلزم شناخت دیگری است... و در این راه مؤلف را ادعایی نیست، زیرا می‌داند و معترف است که در این راه بسیارند کسانی که بهتر از او می‌دانند، و پیش‌تر و بیش‌تر از او زحمت بی‌دریغ کشیده‌اند. هدف مؤلف از تألیف این کتاب:

۱- از نظرگاه علمی، خدمتی است عاجزانه به شناختی بی‌غرضانه در دو قلمروی تاریخ و عقیده. نه تبلیغ و ردیه.

۲- از نظرگاه فرهنگی، کوششی است برای آگاهی دادن به نسل جوان وطنمان که همواره در جستجوی هویت فرهنگی خود با استعمار فرهنگی دست به گریبان است.

۳- از نظرگاه اجتماعی، قدمی است کوتاه در راه شناساندن گروهی که به اتکاء منافع خارجی مصمم به دخل و تصرفاتی در نظام اجتماعی - اسلامی ایران هستند.

۴- به اعتبار سیاسی، گامی است ناچیز در راه افشای محققانه عواملی از عوامل ضد ملی که همواره مورد استفاده گروه‌های خارجی فشار سیاسی می‌باشد. تا از این طریق به

وحدت ملی ایران در پرتو نظام ارزشی اسلام خدشه وارد سازند.
بی شک اگر در این راه لغزشی در صفحات کتاب ملاحظه شود، تعصبی نبوده و اگر
خطایی باشد، غرضی نیست.
اساس نظریات، نقدها و تجزیه و تحلیل هایی که مؤلف در طول تحقیق و تألیف
کتاب متحمل آن شد همانا منابع تحقیقی و موافق بایان و بهائیان است تا در چهارچوب
نظری بهائیت و به محتوای فکری و عملی بهائیان رهنمون شویم.
با سپاس فراوان از الطاف بی دریغ حضرت حجۃ الاسلام شیخ محمود حلبی دامت
برکاته.

سید محمد باقر نجفی

کتاب اوّل:

دعاوی

فصل اول: شیخیه زمینه ساز بابیت

پیش از بررسی و شناختی کلی از اصول عقاید شیخیه در خصوص «بابیت» و «نیابت امام»، که اساساً مبنای دعوی «بابیان» است، منطقی به نظر می رسد که به شرح حال و تاریخ زندگانی «شیخ احمد احسائی» مؤسس شیخیه و دیگر جانشینان و مشایخ پس از او «اشارتی» مجمل شود:

الف: شیخ احمد احسائی

به استثنای کتاب «روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات» مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری^۱ و کتاب «قصص العلماء» مرحوم میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی^۲ و ده ها مأخذ و کتب متأخرین و معاصرین غیر شیخی، شش رساله و کتاب موثق شیخی

۱. از اکابر علمای امامیه (۱۲۲۶ - ۱۳۱۳ ه. ق.) استاد مراجع بزرگ شیعه، مرحوم شریعت اصفهانی و سید ابوتراب خوانساری، و سید محمدکاظم یزدی. کتاب روضات الجنات وی، یکی از مهم ترین کتب تراجم و از منابع اصلی کتاب «ریحانة الادب» مرحوم مدرس و «الذریعة» حاج آقا بزرگ تهرانی می باشد.

۲. فقیه، ادیب و از علمای مشهور امامیه، از تلامذه مرحوم صاحب ضوابط «آقا سید ابراهیم موسوی». زندگانش همزمان با ظهور شیخیه بوده است، و با زعمای آن، خاصه سید کاظم رشتی، مصاحبت هایی داشته و مستقیماً در جریان حوادث ناشی از اظهار دعاوی بابیه بوده است. صاحب تألیفات عدیده که شهر از همه کتاب «قصص العلماء» است. «ریحانة الادب» ج ۳، ص ۷۸، «الذریعة إلى تصانیف الشیعة» ج ۳، ص ۲۹۸

در شرح حیات شیخ احمد در دسترس ماست.

اول: رساله‌ای است به زبان عربی که شیخ احمد، به تقاضای فرزندش «شیخ محمدتقی» در شرح حال خود نگاشته است. این رساله در صفحه ۱۶۶ الی ۱۷۹ از جلد اول کتاب: «فهرست» تألیف شیخ ابوالقاسم ابراهیمی بن زین العابدین کریم خان کرمانی، مشهور به «سرکارآقا» (۱۳۱۴ - ۱۳۸۹ ه.ق.) چاپ و منتشر شده است.

دوم و سوم: رساله‌ای است عربی، تألیف «شیخ عبدالله»: فرزند شیخ احمد، که محمدطاهر خان بن حاج محمدکریم خان، عموی سرکارآقا، آن را به فارسی ترجمه و در ۹۶ صفحه در بمبئی به سال ۱۳۱۰ ه.ق. نشر داده است. چاپ دوم این رساله به انضمام رساله‌ی «تذکرۃ الأولیاء» در محرم الحرام ۱۳۸۷ ه.ق. به قطع رقعی و به نفقه بی‌بی علویه خاندانی، در چاپخانه سعادت کرمان انتشار یافته است.

چهارم: رساله «تنبيه الغافلین و سرور الناظرین» نوشته آقا سید هادی هندی، از شاگردان سید کاظم رشتی است.

پنجم: کتاب «دلیل المتحیرین» نوشته: سید کاظم رشتی، که متن عربی آن در ۱۳۶۴ ه.ق. سربى با ۱۵۳ صفحه منتشر و ترجمه فارسی آن توسط میرزا رضی، به سال ۱۲۶۱ ه.ق. چاپ سنگی شده است.

ششم: «هدایة الطالبین» نوشته: حاج محمدکریم خان کرمانی، چاپ سنگی بمبئی و ایران می‌باشد. این کتاب مجدداً با حروف سربى در ۱۸۸ صفحه، به سال ۱۳۸۰ ه.ق، از طرف مدرسه ابراهیمیة کرمان منتشر شده است.

براساس اقوال مآخذ مذکور، شیخ احمد، از اهالی «احساء»^۱ فرزند زین الدین بن ابراهیم بن قصر بن ابراهیم بن داغر است که در ماه رجب سال ۱۱۶۶ ه.ق. به دنیا آمد. اجداد شیخ، تا داغر بن رمضان، همگی پایبند مذهب شیعه اثنی عشری بودند و رمضان بن راشد بن دهیم بن شمروخ بن صوله و... بادیه نشین، مردمی فاقد علم و

۱. نام اقلیمی است در مشرق عربستان سعودی، نزدیک قطیف که مرکز آن دمام است.

معرفت، و ناآگاه بر طریقه اهل سنت و جماعت عمل می‌نمودند.^۱

داغر پس از بروز اختلافاتی با پدرش، ترک وطن نمود، و در «مطیرفی» که یکی از قراء «احساء» است، اقامت گزید. وی پس از مدتی از مذهب اجدادی خود دل برید، و به مذهب شیعه اثنی عشری دل سپرد.

شیخ احمد، از چگونگی پشت سرگذاشتن کودکی و نوجوانی خود، به استثنای ذکر مقداری از عواطف رقیق مذهبی و احساسات جستجوگرانه^۲ یادآور می‌شود که کتاب «اجرومیّه» و «عوامل» را نزد شیخ محمد بن شیخ محسن به انجام رسانده و قبل از آن در حالی که پنج سال از عمرش گذشته بود، قرائت قرآن مجید را آموخته است.

در سال ۱۱۸۶ ه.ق، یعنی پس از آنکه بیست سال از عمرش گذشته بود، ترک موطن نمود و به منظور کسب معارف و فیض مواهب، عازم کربلای معلی و نجف اشرف گردید.^۳ و در درس و مجالس بحث مشاهیر علمای دینی وقت: مرحوم آقاباقر وحید بهبهانی،^۴

۱. از این رو شیخ احمد تنها در برابر اسم داغر، اولین جد شیعی خود جمله «غفر الله لهم اجمعین» را اضافه می‌کند.

۲. از آن جمله: ۱- «قریه‌ای که مسکن ما بود اهلش را به ملاحی و معاصی حرص تمام بود... و من چون بر مجالس ایشان می‌گذشتم، در گوشه‌ای با اطفال می‌نشستم. تنم در میان بود و روحم متعلق به عالم بالا». ۲- «طالب خلوت و مایل عزلت بودم و کوه و بیابان را دوست می‌داشتم». ۳- «از مجاورت خلق و معاشرت ایشان متوختش و پریشان بودم و پیوسته در اوضاع روزگار فکرت نموده عبرت می‌گرفتم». - رساله شیخ عبدالله، ص ۴، باب دوم.

۳. مرحوم میرزا محمد تنکابنی در «قصص العلماء» می‌نویسد که: «شیخ احمد در زادگاه خود، بر کتابخانه «ابن ابی جمهور» (از اکابر علمای امامیه، احسائی متوفی حدود ۹۰۱ ه.ق.) دست یافته بود؛ قصص العلماء، ص ۳۵، ولی زعمای شیخیه در مورد مطلب مذکور اظهار شک کرده‌اند. همچنین در شرح احوال ابن ابی جمهور، الکنی والألقاب، ترجمه: محمدجواد نجفی، ج ۱، ص ۳۴۰

۴. متولد ۱۱۱۶ ه.ق.، متوفی ۱۲۰۵ ه.ق. حدوداً. مشهور به آقا، از اکابر علمای امامیه، علامه ثانی و محقق ثالث و شاگرد مرحوم «سید صدرالدین قمی» شارح وافیه بوده است. مرحوم پدرش از شاگردان مرحوم شیخ جعفر قاضی و ملا میرزای شیروانی و علامه مجلسی بوده است. مرحوم مغفور آقا، پس از سکونت در بهبهان، مقیم کربلای معلی شدند و در رواق شرقی حرم مطهر امام حسین (ع) مدفون گردیدند. رحمة الله علیه.

مرحوم آقا سید مہدی بحر العلوم،^۱ مرحوم شیخ جعفر بن شیخ خضر^۲ و مرحوم میر سید علی طباطبائی^۳ حاضر گشت.^۴ تا اینکه پس از ارائه شرحی بر کتاب «تبصرہ علامہ حلی»^۵ از جانب مرحوم آقا سید مہدی بحر العلوم، مرحوم مبرور آقا سید علی صاحب ریاض، مرحوم مبرور شیخ جعفر بن شیخ خضر و... به اخذ درجہ اجتہاد در روایت و درایت نائل گردید.^۶ دقت و توجہ در متن صورت اجازات، به خوبی نمایانگر مراتب والای فضل و کمال شیخ است. تا آنجا کہ به تصدیق همگان، شیخ احمد پس از دستیابی به چنین مقامی، کراراً مورد احترام و ستایش قرار گرفته است. و سید، پس از ملاحظہ رسالہ «قدر»^۷ شیخ،

۱. به گفته و تصریح مرحوم مدرس در «ریحانۃ الأدب»، علامہ دهر و وحید دهر، سید محمد مہدی بحر العلوم (متولد ۱۱۵۴ ه. ق.، متوفی ۱۲۱۲ ه. ق. حدوداً)، مردمک چشم علمای روزگار، جامع معقول و منقول، از اکابر عصر خود، صاحب کرامات، استاد مسلم مرحوم «آقا سید جواد عاملی» صاحب «مفتاح الکرامۃ» و مرحوم «سید محمد باقر رشتی».

۲. متوفی ۱۲۲۷ ه. ق.، مشہور به «کاشف الغطاء»، از اکابر علمای امامیہ و اعظام فقہاء و مجتہدین اثنی عشریہ و از تلامذہ او می توان به مرحوم «صاحب جواهر»، مرحوم «صاحب مفتاح الکرامۃ» و مرحوم صاحب «ہدایۃ المسترشدين» اشارہ کرد.

۳. متوفی ۱۲۳۱ ه. ق.، معروف به «صاحب ریاض»، فقیہ اصولی، متبع محقق، وحید العصر و مرجع اکابر طراز اول وقت و از تلامذہ او مرحوم «صاحب ضوابط»، و «شریف العلمای مازندرانی» و مرحوم «حاجی کرباسی» و مرحوم «حاج سید محمد باقر حجة الاسلام» و «ملا محمد تقی برغانی».

۴. «فہرست»، ج ۲، ص ۲۰۳.

۵. «تبصرۃ المتعلمین فی احکام الدین» کتابی است در فقہ امامیہ، کہ صدها شرح از جانب فقہای شیعیہ بر آن نگاشته و منتشر شدہ است. مراجعہ شود بہ چاپ اسلامیہ، تہران، ۱۳۴۸، بہ اہتمام و انضمام فقہ فارسی مرحوم «حاج شیخ ابوالحسن شعرانی».

شرح شیخ احمد بہ نام «صراط الیقین» در مجموعہ آثار شیخ: «جوامع الکلم» منتشر شدہ است. این شرح تنها شرح طہارت از کتاب «تبصرہ» است.

۶. نکتہ مهم این است کہ تاریخ اجازہ ایشان کہ بعضی از شیخیہ گفته اند در سن ۲۰ سالگی از مرحوم سید اخذ کردہ است، درست نیست و سرکار آقا ہم در جلد اول کتاب «فہرست»، صفحہ ۲۰۵ متعرض این معنی شدہ است. با توجہ بہ اینکہ تاریخ اجازہ ۲۲ ذی الحجۃ سال ۱۲۰۹ ه. ق. بودہ است، در نتیجہ سن شیخ در هنگام اخذ اجازہ ۴۳ سال بودہ است. ۲۳ سال پس از کسب معارف اسلامی.

۷. البتہ در کتاب «جوامع الکلم»، صص ۱۴۱ - ۱۵۰ ج ۲، رسالہ ای بہ نام «قدریہ» مندرج است کہ شیخ احمد آن را بہ خواہش شیخ عبداللہ بن دندان در شرح کلمات مرحوم سید شریف نوشتہ اند. ولی آیا مسائل این رسالہ، منطبق با همان رسالہ ای است کہ شیخ بہ مرحوم بحر العلوم دادہ؟ نمی دانیم!

فضل و کمال شیخ را بسیار ستوده است.

«حاج محمدخان کرمانی»، در کتاب «هدایة المسترشد»^۱ قسمت هایی از صورت اجازات مرحوم مبرور «شیخ احمد دمستانی»، «آقا میرزا مهدی شهرستانی»، «شیخ حسین درازی» «آقا سید علی طباطبائی»، «آقا سید مهدی طباطبائی بحر العلوم» و «شیخ جعفر نجفی» را که مدعی است عیناً در نزدشان محفوظ و نگهداری می شود، نقل کرده است. بی شک ارائه بعضی از آنها، به خاطر توجه بیشتر به تأکید مشایخ عصر نسبت به مقام دینی شیخ، که بعدها یکی از دلایل اساسی تأیید عقاید و روش شیخ از جانب شیخیه به شمار می آید، ضروری است.

صورت اجازه مرحوم مبرور آقا سید علی طباطبائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعمه المتواترة وآلائه المتكاثرة والصلوة على سيد أهل الدنيا والأخرة محمد وعترته الطاهرة، وبعد فيقول العبد الخاطي ابن محمد علي الطباطبائي - أوتى كتابه يميناه وجعل عقباه خيراً من دنياه -: إن من أغلاط الزمان وحسنات الدهر الخوان، اجتماعي بالأخ الروحاني والخل الصمداني، العالم العامل والفاضل الكامل، ذي الفهم الصائب والذهن الثاقب، الراقي أعلى درجات الورع والتقوى والعلم واليقين، مولانا الشيخ أحمد بن الشيخ زين الدين الإحسائي - دام ظلّه العالی -، فسألني بل أمرني أن أجز له ما صحّ لديّ إجازته وأتضح عليّ روايته من مصنفات علمائنا الأبرار وفقهائنا الأخيار بالأسانيد المتصلة إلى الأئمة الأطهار وخلفاء الرسول المختار، سيما الكتب الأربعة الشهيرة كالشمس في رابعة النهار: الكافي والفقیه والتهذيب والاستبصار و سایر کتب شیخ الطائفة المحققة، و مروج

۱. صص ۵۶-۶۱ این کتاب را حاج محمدخان در رد کتاب «هدیة النملة إلى مرجع الملة» مرحوم «میرزا محمدرضا همدانی» نگاشته است.

الشريعة والطريقة الحقّة، وكتب سيد المرتضى الملقّب بعلم الهدى، وكتب آية الله العلامة و حجتة الخاصّة على العامّة، و كتب الموليين الرشيدين الشهيدين السّعدين، وساير كتب علمائنا المتقدمين والمتأخّرين -رضوان الله تعالى عليهم أجمعين - سيما كتب شيخيّ الرّبانيّ و والدي الروحانيّ، مؤسس ملة سيّد البشر في رأس المائة الثانية عشر، خالي العلامة وأستاذي الفهامة، الأجلّ الأفضّل الأكمل مولينا محمداً باقر بن محمد أكمل - قدّس الله فسيح تربته و أسكنه بحبوبة جنّته - فأجزت له - دام مجده - رواية جميع ذلك... الخ.

صورت اجازةً مرحوم مبرور آقا سيد مهدي طباطبائي بحرالعلوم

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

الحمد لله الَّذي رفع درجات العلماء، و جعلهم ورثة الأنبياء و خلفاء الأوصياء، و فضّل مدادهم على دماء الشهداء، والصّلوة والسّلام على رسوله المبعوث بالشريعة الغراء والحنفيّة البيضاء محمّد و آله الأئمة الأئمّة والقادة الأدلاء، ما اظلت الخضراء و اقلت الغبراء، و انيعت ثمار العلم في طروس العلماء، و اترعت كؤوس الفضل من دروس الفضلاء، و بعد فلمّا كان من حكمة الله البالغة و نعمه السابغة أن جعل لحفظ دينه و أحكامه علماء مستحفظين لشرايعه و أحكامه، صار يتلقّى الخلف عن السلف ما استحفظوا من علوم أهل العصمة [الحكمة]^١ والشرف، فبلغوا بذلك أعلى المراتب و نالوا به أتمّ المواهب، و كان ممّن أخذ بالحظّ الوافي [الوافر]^٢ الأسنى وفاز بالنصيب المتكاثر الأهنى؛ زبدة العلماء العاملين و نخبة العرفاء الكاملين، الأخ الأسعد الأمجد، الشيخ أحمد بن الشيخ زين الدين الإحسائي - زيد

١. شرح الزيارة الكبيرة، شيخ احمد احسائي، ج ١، صص ٢١-٢٢

٢. شرح الزيارة الكبيرة، شيخ احمد احسائي، ج ١، صص ٢١-٢٢

فضله و مجده، و علا [أعلى]¹ في طلب العلى جدّه - و قد التمس منّي -
أيده الله تعالى - الإجازة في رواية الأخبار الواردة عن الأئمة الأطهار - عليهم
سلام الله آناء الليل والنهار - عني عن مشايخي الأعظم الأجلّة و وسائطي إلى
رؤساء المذهب والملة، فسارعت إلى إجابته و قابلت التماسه بإنجاح طلبته؛
لما ظهر لي من ورعه و تقواه و نبلة و علاه، فأجزت له وفقه الله... الخ.

صورت اجازة مرحوم مبرور شيخ جعفر بن شيخ خضر

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، الحمد لله الذي أبرز أنوار الوجود من ظلمات العدم،
و أبان بتغير العالم أنه المتفرد بالأزلية والقدم، و جعل دين نبينا محمد -
صلّى الله عليه و آله - من بين الأديان كنار على علم، و ختم به الأنبياء و بأئمة
ختم تمام الأمم، و أيده بالمعجزات الظاهرات بين العرب و العجم، و نصره
بالآيات الباهرات المسمعات أهل السمع والصمم، و بعليّ حجة الله الراقي
على أشرف كتفين بأشرف قدم، و آله الذين تشرفت بهم بقاع مكة و البيت و
الحرم - صلّى الله عليهم ما خضع خاضع أو خشع خاشع من خشية باري
النّسم - أمّا بعد فإنّ العالم العامل والفاضل الكامل، زبدة العلماء العاملين، و
قدوة الفضلاء الصالحين، الشيخ أحمد ابن المرحوم المبرور الشيخ
زين الدين؛ قد عرض على نبذة من أوراق تعرّض فيها لشرح بعض كتاب
تبصرة المتعلمين لحجة الله على العالمين، و رسالة صنفها في الرد على
الجبريين، مقوياً فيها لرأي العدليين، فرأيت تصنيفاً رشيقاً قد تضمّن
تحقيقاً، و تدقيقاً قد دلّ على علوّ قدر مصنّفه و جلاله شأن مؤلّفه، فلزمني

١. شرح الزيارة الكبيرة، شيخ احمد احسائي، ج ١، صص ٢١-٢٢

أن أجيزه بعد ما استجازني أن يروي عني ما رويته عمن أجازني، كشيخي زبدة الأوایل والأواخر، مشيّد دين الصادق والباقر، أستاذ الكلّ في الكل، مولانا المرحوم آقا محمدباقر و شيخي أستاذ الجميع على الإطلاق و فريد العصر في جميع الآفاق مشيّد مذهب أهل العدل في رأس المأتين بعد الألف من هجرة سيد الثقلين، السيد مهدي الطباطبائي - لا برح الزمان بأيام وجوده مزهراً، والكون ببقاء جنابه فرحاً مستبشراً - عن مشايخهم الأعلام حتى تتصل السلسلة بالأئمة المعصومين - عليهم أفضل الصلوة والسّلام - و لا سيّما ما في الكتب التي عليها المدار، من الكافي والتّهذيب والفقيه والاستبصار، و كذا ما في الوسائل والبحار... الخ.

شيخ احمد احسائي، پس از شیوع بیماری طاعون^۱ در عراق، به موطن خود بازگشت. و مریم بنت خمیس آل عصری را به نکاح خود درآورده، چهار سال در بحرین اقامت گزید. و پس از وفات فاطمه بنت علی بن ابراهیم، جدّه فرزندش «شیخ عبدالله» عزم عتبات نمود. پس از مراجعت در محله «جسرالعید» بصره توقف کرد. از آنجا به «ذورق» رفته، پس از سه سال توقف، در سال ۱۲۱۶ ه.ق. در حالی که «وهایان»^۲ در کربلا

۱. در کتاب «مکتب شیخی» نوشته «هانری کربن»، ترجمه دکتر فریدون بهمنیار به ص ۲۸ اشتباه نوشته شده است: «در ۱۲۰۹ ه.ق. وبای شدیدی به این اقامت خاتمه داد» طاعون، صحیح است نه وبا.

۲. مرحوم «آقا سید محمدجواد عاملی» از اکابر علمای امامیه که خود شاهد حمله وهایان بوده است می نویسد: در سال ۱۲۱۶ ه.ق. (روز عید غدیر) به مشهد حسین علیه السلام غارت بردند. مردان و کودکان را کشتند. اموال مردم را گرفتند و در بی احترامی نسبت به آستان مقدس زیاده روی کردند و آن را ویران ساختند و از ریشه درآوردند. «مفتاح الکرامه» خاتمه ج ۵، ص ۵۱۲، و دکتر عبدالجواد کلیددار که خود کربلایی است می نویسد: «سعود» پس از محاصره شهر سرانجام وارد آن گردید. و کشتار سختی از مدافعین و ساکنان آن نمود... سپاه وهابی چنان رسوایی در شهر به بار آوردند که به وصف نمی گنجد. امیر سعود پس از آنکه از کارهای جنگی فراغت یافت، به طرف خزینه های حرم متوجه شد. هرچه در آنجا یافت برداشت. «تاریخ کربلا و حائر حسین»، ترجمه صدر هاشمی، ص ۲۰، «تاریخ المملكة العربية السعودية» ج ۱، ص ۹۷، «روضة الصفای ناصری» ج ۹، ص ۳۸۱، و «اربعة عشرون من تاریخ عراق الحدیث» ص ۲۳۳

قتل و غارت می‌کردند. به بصره بازگشت. و از آنجا به خاطر دوری از مردم به یکی از قراء بصره به نام «حبارات» پناه جست و باز به بصره برگشته، از آنجا به قریه «تنویه» نقل مکان داد. که محیط آنجا هم موافق طبع نیافتاد و در سال ۱۲۱۹ ه.ق. به قریه‌ای به نام «اصفاوه» به سفارش عبد المنعم بن سید شریف جزائری که از مشاهیر آن منطقه بود عزیمت نمود و آنگاه به قریه‌ای از قراء واقع بر شعبه‌ای از شعب شط فرات موسوم به «شط الکمار» سپس به «ذورق». آنگاه به بصره و پس از آن عتبات را محل اقامت نمود، تا اینکه تصمیم گرفت جهت زیارت مرقد امام رضا علیه السلام هشتمین امام شیعیان به ایران سفر کند.

۱/الف: در دربار قاجاریه

در سال ۱۲۲۱ ه.ق. شیخ احمد بر سر راه خود، در حالی که ۵۴ سال از عمرش می‌گذشت، عازم یزد گردید. و طبق تأیید همه محققان شیخی و غیر شیخی ورود شیخ احمد از جانب علمای امامی مذهب یزد که از سوابق تحصیلی و اجازات روایتی او کم و بیش آگاه بودند، با استقبال و احترام همراه بود. ولی شیخ احمد با وجود اصرارهای مکرر اهالی یزد، ترک یزد کرد. و با قبول وعده بازگشت عازم مشهد شد. سپس در مراجعت به یزد، به گفته «شیخ عبدالله»: «چون ایشان را (منظور مردم یزد) لایق و شایق دید، اجابت فرمود، بعضی عیال را به مصاحبت علی و سید صالح و خلیفه بن دیرم از راه شیراز و بهبهان و ذورق روانه بصره کرد. و خود با یکی از زوجات و سید حسین در یزد اقامت گزید و بنای دعوت نهاد...»^۱.

در اندک مدتی بر اثر تبحر و دقتی که در طرح مسائل دینی از خود نشان می‌داد، در مدارس علوم دینی ایران، مشهور و زبانزد اهل علم گردید.

فتحعلیشاه قاجار، چون از شهرت شیخ احمد مطلع شد، و شاید به خاطر این که قبل از دستیابی شیخ به زعامت دینی شیعیان، او را موافق حال کند و زمینه دوستی را قبل از به اقتدار رسیدن فراهم سازد، اظهار اشتیاق نمود که به هر نحوی شده است، شیخ را البته

۱. «شرح احوال»، ترجمه محمد طاهر خان، ص ۲۳

برای دیدن و در عین حال وابسته به دربار خود کردن که سیاست داخلی درباریان قاجار در قبال همه بزرگان اهل دین مقتضی آن بود، به سوی تهران دعوت کند. و خود نامه‌ای به این مضمون خطاب به شیخ احمد نگاشت:

«اگرچه مرا واجب و متحتم است که به زیارت آن مقتدای انام و مرجع خاص و عام مشرف شوم، چراکه مملکت ما را به قدوم بهجت لزوم خود منور فرموده لکن مرا به جهاتی مقدور نیست و معذورم و اگر بخواهم خود روانه یزد گردم، لااقل باید ده هزار قشون همراه آورده و شهر یزد وادی است غیرذی زرع و از ورود این قشون اهل آن ولا، البته به قحط و غلامتلا خواهند گشت، و آشکار است که آن بزرگوار راضی به سخت پروردگار نیست. والا من کمتر از آنم که در محضر انور مذکور گردم، چه جای آنکه نسبت به آن بزرگوار تکبر و رزم و پس از وصول این مکتوب هرگاه ما را به قدوم میمنت سرافراز فرموده فی‌الْمَطْلُوب والا خود به ناچار اراده دارالعباده خواهم نمود...»^۱

در منابع معتبر طریقه دینی شیخیه، از این نامه تلویحاً به عظمت، و یکی از نشانه‌های والایی شخصیت شیخ قلمداد کرده‌اند^۲ مضافاً این که نامه‌های فتحعلیشاه را که حاوی مقداری سؤالات دینی است، مزید بر این امر نموده‌اند.

باتوجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان فتحعلیشاه قاجار، و نفوذ مأموران خارجی و دست‌اندازی روسیه و انگلیس و فرانسه و عثمانی به سرحدات ایران، آنهم در سال ۱۲۲۳ ه.ق.، که مخاصمه و جنگ‌های شدید با سرداران روسی از جمله «کدویج» در ماجرای «ایروان» و «نخجوان»، فتحعلیشاه قاجار طی نامه‌ای (رمضان ۱۲۲۳ ه.ق) سؤالاتی خدمت شیخ احمد احسائی مطرح کرده که همراه با پاسخ شیخ در رساله‌ای که بعدها به نام «خاقانیه»^۳ نامیده شده، از طرف مدرسه دینی شیخیه در ایران چاپ و منتشر شده است. در رساله مذکور سؤالات! فتحعلیشاه را چنین می‌خوانیم:

۱. «شرح حال»، ص ۲۴، کشکول حاج سید علی حسین یزدی میبدی، ص ۲۰۹، مشارالیه از تلامذه فاضل اردکانی و شیخ‌العراقین شیخ عبدالحسین تهرانی بوده است.

۲. از جمله کتاب: «هدایة الطالبین»، ص ۳۹

۳. این رساله در جلد اول کتاب «جوامع الکلم»، ص ۱۲۰ - ۱۳۰، و در «فهرست»، ص ۳۰۳، چاپ شده است.

- ۱- استفسار از کیفیت نکاح اهل جنت.
 - ۲- اهل جنت بیش از چهار زن عقدی می توانند تزویج نمایند یا نه؟
 - ۳- استفسار از احوال مختلفه که بر انسان وارد می شود از قبیل حزن و سرور و اقبال بر طاعات و معاصی و حال آنکه سبب ظاهری ندارد؟
 - ۴- سؤال از کیفیت موت و مفارقت روح و نزول در جنت مثالی که آیا با بدن مثالی است یا جسم دنیوی؟
 - ۵- تنعم جنت مثل تنعم دنیا است یا طور دیگر است؟
و در سال ۱۲۳۴ ه.ق، در رساله «سلطانیه»^۱ سؤالات فتحعلیشاه را چنین می خوانیم:
 - ۱- سؤال از تفاضل میانه ائمه اطهار (علیهم السلام) و تعیین فاضل و مفضل ایشان؟
 - ۲- سؤال از مراتب نبوت و ولایت و آنچه متعلق به اینها است.
- «شیخ احمد» ضمن پاسخ به این سؤالات و سؤالات شاهزاده «محمدعلی میرزا دولتشاه»^۲ نسبت به دربار قاجار عنایت خاص ابراز داشته و مدح و ثنای از آنرا به حدی فزونی بخشیده که فحوای کلام تملق و گزافه گوئی را آشکارا نشان می دهد از جمله:
- ۱- در «رساله سلطانیه» جلد دوم، «جوامع الکلم» صفحه ۲۴۴ خطاب به فتحعلیشاه قاجار چنین می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين. أمّا بعد
فيقول العبد المسكين احمد بن زين الدين احسائي: أوردت على من ناحية
الرفيعة السامية، و الجهة المنبئة العالية، ناحية الجناب المكين، عزالمؤمنين
و حامى الملة والدين، طالب الحق واليقين، مسفرالملوين، و قررة العين،

۱. این رساله در ۵ صفحه در کتاب «جوامع الکلم» ج ۲، ص ۲۴۵، چاپ شده است و در کتاب، «فهرست»، ص ۳۰۴

۲. متخلص به دولتشاه، پسر بزرگ فتحعلیشاه قاجار از زن گرجی او است (۱۲۰۳-۱۲۳۷ ه.ق). وی پس از عباس میرزا نایب السلطنه پسر چهارم فتحعلیشاه، رشیدترین اولاد او است «رجال ایران»، ج ۳، ص ۴۳۰

وجامع كلّ زين، سلطان البرّين و خاقان البحرين، حافظ الأمان و مارس
 أهل الإيمان، عالي القدر و الشأن، و سامي الرّقة و المكان، السّطان
 بن السّطان بن السّطان و الخاقان ابن الخاقان بن خاقان السّطان،
 فتح على شاه، شدّ الله عضده، و هزم الله به جنود الكافرين و المنافقين، و
 شرّد الله بما يمدّه من النّصر جيوش المعتدين، و شيّد بنيان سلطنته بالإمداد
 و التحصين، و مدّ الله ظلال عزّه و نصره على جميع المؤمنين، بحرمة الميامين
 و خير الخلق أجمعين محمد و آله الطاهرين - صلواة الله عليهم أجمعين -
 آمين ربّ العالمين.

٢ - در رساله «خاقانيه» رساله پنجم، «جوامع الكلم»، جلد اول، صفحه ١٢٠، خطاب
 به فتحعليشاه قاجار می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و صلّى الله على محمّد و آله الطّاهرين. أما بعد فيقول
 العبد المسكين أحمد بن زين الدين الإحسائي: إنّ حضرة جناب العالي
 الشأن الوثيق الأركان، حاوي السلطنتين: سلطنة العقل و الفهم و سلطنة
 الملك و السلطان، و فخر الملوك الرياسة و السلطان، و فجر النور إذا استبان،
 معزّ المؤمنين ببسط الإحسان، و مذلّ كلّ متمرّد فتّان، ظلّ الله على
 عباده المؤمنين بالأمان و حصنه المنيع البنيان، الحافظ لحوزة هذه الدّين عن
 استيلاء أهل الأديان، و حافظ الإسلام و الإيمان، المحفوظ بعين الملك
 الدّيان من شرّ كلّ جبار و شيطان، من مردّة الإنس و الجنّ، السّطان بن
 السّطان بن السّطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السّطان فتح على شاه،
 الممدود بالنّصر من مدد الرّحمن، أدام الله دولته و خلّد سلطنته و حفظه، و
 ألقى في قلوب العباد محبّته و رفع على الملوك رتبته، أللهم فكما وهبت له

الحکمتین: حکمة الفطنة، و حکمة السلطنة، فهب له من فضلك في هذه الدنيا طول البقاء، و مکنه في الأرض كما يشاء، واجعل به عندك حسن اللقاء، و توجه بتاج النصر من مدد قوتك القاهرة، و ألبسه جمال هيبتك الباهرة، واجعل عاقبته إلى نعيم جنة الدنيا و نعيم جنة الآخرة، فإنّ ذلك عليك سهل يسير، و أنت على كلّ شيء قدير و بالإجابة جدير، آمين رب العالمين.

۳ - در رساله «مسائل فقهیه»، جلد دوم، «جوامع الکلم» صفحه ۲۲، خطاب به شاهزاده محمد علی میرزا چنین می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و صلّى الله على محمّد و آله الطّاهرين. أمّا بعد فيقول العبد المسكين أحمد بن زين الدين الإحسائي: أنّه قد وردت إلىّ مسئله شريفة، تشتمل على أبحاث لطيفة من الجنّات، العالي الشّأن، شديد الأركان، عضد الدولة الغرّاء و ركن السلطنة الزهراء، حليف السعادة و جليل الرفادة، المحترم الأعظم و الأجلّ الأكرم، ذي الطالع المسعود الأشمّ، الأميرزاده محمد علی شاهزاده زاده الله إرفاده و أجزل إمداده بنصره و تأييده، و مدّ ظلاله و شففته و رأفته على عباده، و أحيى بماء تعطفه و بركة شففته ميت بلاده، إنّّه على كلّ شيء قدير، و بالإجابة جدير، و هي قوله الشريف، أصلح الله أحواله و بلّغه من الخيرات ماله في مبدئه و ماله آمين.

۴ - در رساله «صوميّه»، جلد دوم، «جوامع الکلم»، صفحه ۱، خطاب به شاهزاده محمد علی میرزا چنین می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و صلّى الله على محمّد و آله الطّاهرين، أمّا بعد فيقول العبد المسكين أحمد بن زين الدين الإحسائي: أنّه قد أمرني من يجب عليّ

طاعته، و تلزم علیّ إجابته، و هو ذو الشأن الرفیع، و العزّ المنیع، و الرأي البديع، معزّ الدّین و ناصر المؤمنین، مرغم أنف الباغین، و کاسر شوكة المعتدین، الرکن الأقویّ للدولة الزّاهرة، و العضد الأعلىّ للسلطنة المنيرة الفاخرة، ذي الذّکر المستطاب لدى أُولی الألباب، و نسل الأماجد الأنجاب، حلیف السّعادة، و کعبة الإفادة، ابن السلطان ابن السلطان، و نجل الخاقان بن الخاقان محمد علی الشاهزاده ادم الله إمداده و نصر أجناده، و رفعه علی أعلىّ مراتب العزّ و الشّرف و زاده، آمین ربّ العالمین، أمرني لعالي همّته، و عظیم عزیمته، خلّد الله دعائم دولته بما يتعلّق بأمر آخرته، أن أکتب فی قصّة أحكام الصیام.

٥ - در رساله «عصمة رجعت»، جلد اول، «جوامع الكلم»، رساله دوم، صفحه ١٤، شاهزاده محمد علی میرزا را چنین خطاب می کند:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله جزیل النعم و الآلاء، و جمیل الإفضال و العطاء، و حسن البلاء و جلیل العظمة و الکبرياء، و صلّی الله علی محمد و آله النبلاء، الذین خصّهم بالعصمة و الولاء، و جمّلهم بأکمل الثناء، و جعلهم ملوک الدنيا و الآخرة و الأولى، و صلّی الله علیه و علیهم ما دامت الأرض و السّماء، أمّا بعد فبقول العبد المسکین أحمد بن زین الدین الإحسائي: أنّ حامي حوزة المسلمین و ناصر الدّین و معزّ المؤمنین، العضد الیمنی للسلطنة البهیّة و الرّکن الأقویّ للدولة السنیّة، حلیف السّعادة و جلیل الإفادة و رافد الرفادة، کعبة الکرم و حزم الشیم و المولی المحترم، الشاه بن الشاه محمد علی میرزا الشاهزاده، ادم الله تأییده و إمداده و أشاد نصره و إفاده و أيّده بالنصر هو و أجناده، و حفظه هو و أولاده، و سدّده و سدّد له نظام دولته علی ما أحبّه و

أرادَه، و أصلح بما تقرَّبَه عينه معاده، و ختم أحواله و أعماله بالسعادة، إنَّه سميع الدعاء، لطيف لما يشاء، و هو على كلِّ شئٍ قدير، و بالإجابة لمن دعاه جدير، رحم الله من قال آمين، فإنَّ في ذلك صلاح الدُّنيا والدِّين، قد أمر محبه و داعيه أن...

۶- در رساله «شاهزاده محمود»، جلد اول، «جوامع الكلم» صفحه ۲۰۰، شاهزاده را چنین خطاب می‌کند:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آله الطاهرين. أما بعد فيقول العبد المسكين أحمد بن زين الدين المطير في الإحسائي الهجري: أنَّ الجَنابَ العالِي الشامخ، و العلم الجالِي الباذخ، ركن الدولة الركين، و عضد السلطنة المتين، كعبة الوافدين، و عزَّ الدِّين و ناصر المؤمنين و ملجأ المضطَّرين، حليف السَّعادة و عظيم الرفادة المحترم، محمود الشَّاهزاده أدام الله عليه إمداده، و أنعم عليه زاده، و بَلَّغه في الدارين مراده، بحرمة الميامين محمد و آله الطاهرين.

تمامی این اسناد تاریخی نشان می‌دهد که «تملق‌گویی» شیخ، نسبت به فتحعلیشاه و شاهزادگان قاجار یک شیوه همیشگی بوده است. و در واقع یکی از دلایل این مسأله که به تصریح مرحوم میرزا محمد تنکابنی در صفحه ۴۲ کتاب «قصص العلماء»: «شیخ احمد در هر بلد مطاع و مجدد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با او نهایت خصوصیت...». بعدها مشایخ شیخیه کرمان، در مدح صاحبان قدرت قاجاری، شیوه افراط در مدح را تقلید کردند. تا به این مناسبت، موقعیت اجتماعی خود را به اتکای قدرت‌های محلی و کشوری وقت، تثبیت، از این طریق مصالح دنیوی خود را تحکیم بیشتری بخشند، با رعایت بی‌طرفی باید گفت در غیر این صورت و با حسن نظر، پاسخ این سؤال چه خواهد بود؟

دلیل ارتکاب به چنین تملق‌گوییهای خلاف واقع چه بوده است؟
جهت اثبات این مسأله که مشایخ شیخیه... شیوہ شیخ را دنباله‌روی و تقلید کردند،
به ذکر نمونه‌هایی از چنین تقلیدی مصلحتی، توسط «حاج محمدکریم خان» سوم رئیس
سلسلہ شیخیہ کرمان بسنده می‌کنیم:

۱- وی در رسالہ «ناصریہ»، صفحہ ۲۹۷، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی»،
چاپ اول، مدرسه ابراہیمیہ کرمان، می‌نویسد:

«... چون در زمان سعادت قران دولت جاوید مدت اعلی حضرت ظل الله، پادشاه
دین پناه؛ اعنی سلطان عدالت‌گستر و خاقان عطوفت سیر، حامی حوزه اسلام و مسلمین،
مشید ارکان ملت و دین، مؤسس بنیان مذهب و آئین، جامع هردو ریاست یعنی سیف و
قلم و مالک هردو سیاست یعنی علم و علم، عزت بخشای اهل ایمان و وفاق و ذلت قرای
اهل طغیان و نفاق، کشت‌زار آمال مؤالف رابارندہ سحاب گهرریز و روان بدسکال مخالف
را سوزندہ شهاب شررخیز، معدن فضل و کرم و منبع حزم و همم، دادگر شهریار باعدل و
داد و کرم‌گستر کامکار عطوفت‌نهاد، السلطان بن السلطان بن الخاقان بن
الخابان بن الخاقان، ابو الفتح والنصر والظفر ناصرالدین شاه غازی، رفع الله الولاية سلطنته
و شید الله بنیان مملکتہ، و نصر الله أعوانه فی الدین والإیمان، و خذل من عاداه من أهل
الشرك والطغیان، و أمضى سيفه على هامات المنافقين، و أيد به الملة والدين بحق محمد
و آله الطاهرين، عليهم صلوات المصلين. از غایت رأفت و عطوفت که منظور نظر والا
همت ایشان بود تا هرگروهی از خرد و بزر آن نهال عنایت را در ظل عطوفت آسوده و
هر قومی از وضع و شریف آن کھف کفایت را در کنف رأفت و رحمت غنوده باشند...».

۲- حاج محمدکریم خان، در زمانی که «انگلیسی‌ها» به بندر بوشهر کشتی جنگی
آورده، قشون پیاده می‌کردند، به دستور ناصرالدین شاه قاجار، رساله‌ای در جهاد با اعدای
مسلمین تألیف و تصنیف کرد که آن را «ناصریہ» نام نهاد.^۱ حاج محمدکریم خان در این
رساله به خاطر اظهار تملق، از قدرت سیاسی و نظامی حکومت ناصرالدین شاه در مقابل

۱. «نظری به قرن بیستم»، ص ۳۲

نفوذ انگلیسی ها در «ایران و هند» به گزافه یاد کرده، در صفحه ۲۹۸، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی» (چاپ اول، چاپخانه سعادت، کرمان)، آن را توصیف می کند:

«طایفه کفره انگلیس از مدارای اولیای دولت قاهره آن حضرت مغرور خاسته و جسور گشته، اندیشه اغتشاش مملکت ایران - صانها الله عن طوارق الحدثان - را به خاطر گذرانیده است. عدوان و تطاول به بندر ابوشهر بازداشتند و اندازه خویش از دست بگذاشتند و در زمانی که از کثرت امن و امان خطه ایران به حفظ ثغور حاجت نبود و از این جهت بندر ابوشهر خالی از جنود مسعود و آنگهی که طایفه انگلیس در وثاق عهد و میثاق شاهنشاه آفاق بودند و علی الاتصال به دولت خواهی و اخلاص ورزی اظهار ارادت می نمودند، مکر و شید و غدر و کید آغاز نهاده، خویش را به نقض عهد و میثاق و شقاق و نفاق به نزد جمیع اهل دول رسوا و مفتضح ساختند و بدین مکر و دخل در نزد همه اهل دول معروف گردیده و مورد طعن و لعن، آمده بغتاً از خلیج فارس بیرون آمده، بندر ابوشهر^۱ را متصرف شده و غافل از اینکه سلطان ایران و شهنشاه زمان اگر تاکنون با آن فرقه دون مدارا فرموده، از غایت رأفت و رحمت بوده و محض آنکه جمیع فرق از نکوخواهان و بداندیشان در کنف رأفت و رحمت ایشان بیاسایند و اگر بنای انتقام و زیر و زبر کردن بنیان آن قوم طغام باشد به اندک اشارت امنای دولت قاهره آن حضرت خاک بنیاد دولت ایشان را به آسمان رسانیده و استیلا و شکوه آن گروه را از سرحد ایران بلکه مملکت هندوستان، دوان دوان به سامان اصلی ایشان می رسانند چنانکه مقاومت نیارند و مخاصمت نتوانند. چنانکه بسیاری از بلاد مشهوره روی زمین سابقاً سلاطین اسلام را از در طاعت و تمکین در زیر نگین بود....»

امروز مسلمین همان مسلمین اند؛ بلکه هزار نوبت قوت ایمان و دین ایشان زیاد گشته و مکنت و ثروت ایشان از پیش در گذشته و مرایشان را - بحمد الله الملك المنان - سلطانی است دین پرور و معدلت گستر و از هر جهت با ثروت و شوکت و مکنت و قدرت و همین قدر که رأی جهان آرایش قرار گیرد و به خاطر مبارکش بگذرد به اسهل وجهی سرحد ایران بلکه ناحیه هندوستان از لوث آن بی دینان پاک خواهد شد....»

۱. بندر بوشهر.

۳- همچنین، در صفحه ۳۰۱ از «رساله ناصریه» می‌نویسد:

«سلطان ایران مروّج مذهب و آیین است نه تارک ناموس ملت و دین و اولیای دولت ایران یک‌رنگ و صداقت شعارند، نه هوس‌پیشه و غدار و...».

۴- در کتاب «سلطانیه»، صفحه ۳ (چاپ دوم، مدرسه ابراهیمیّه کرمان) خطاب به «ناصرالدین شاه قاجار» می‌نویسد:

«سلطان سلاطین جهان و خاقان خواقین زمان، مالک داد و کرم و مجد و شأن و صاحب عزم و همم فضل و احسان، اصحاب غوایت و ضلالت و طغیان، آسمان فخامت و شهریاری، آفتاب شہامت و کامکاری، منبع بینش و کیاست و جامع انواع ریاست و سیاست، السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن شاهنشاه اسلام‌پناه، ابوالمظفر اعلیٰ حضرت ناصرالدین شاه غازی - ادام‌الله ایام سلطنته و شید بنیان مملکتہ مادامت السنۃ واضحه المنار و الملة لایحۃ الاثار - که از آغاز سلطنت تا حال پیوسته در پنهان و آشکار، اعوان دین مبین را بر سر تأییدند و مبانی اسلام و آئین را از پی تشدید. در این اوقات خجسته ساعات از بعضی امنای دولت بهیّہ و معتمدان سلطنت علیه حسب‌الإشارة اعلیٰ حضرت شهریاری - خلّدالله ملکہ و سلطانہ و رفع رایات عزّہ و أفاض علیه برّہ و احسانہ و أکمد أعدائہ بتشید مبانی دولته و اقناهم عن بسیط الأرض بسیف سلطنتہ - ملاطفت‌نامه‌ای رسید که پس از اظهار مراجع بیکران و مکارم بی‌پایان این خادم دولت اسلام و دعاگوی ملت سادات انام علیہ السلام را به اشاره اعلیٰ حضرت پادشاه ظل‌الله روحنا فداہ، امر فرموده بودند که به‌طور اختصار کتابی تصنیف نمایم در اثبات نبوت خاصہ...».

مآخذ شیخی متفق‌القولند که شیخ احمد نسبت به اجابت دعوت فتحعلیشاه، ضمن اظهار اکراه، تصمیم گرفت که ترک دارالعبادہ یزد، کند از طریق شیراز عازم وطن اصلی خود، عتبات عالیات شود.

مردم دارالعبادہ یزد، چون از تصمیم شیخ آگاهی یافتند در صدد امتناع برآمدند و به گفته شیخ عبداللہ: پس از مذاکره با اشراف و اعیان یزد، شیخ احمد ابراز داشت که: «اگر در پاسخ نامه فتحعلیشاه عذری آورم، خود خواهد آمد و مفسد مترتبه واقع شود. و اگر

و عده رفتن دهم سرمای زمستان مانع».^۱

بر این اساس، بیان این مسأله که شیخ عبدالله نوشته است: «چون ملاحظه مکتوب فرمود کار بر آن بزرگوار دشوار گشت، چاره آن دید که سرخویش گیرد و راه وطن درپیش». قابل تأمل می شود! زیرا شیخ احمد مسأله سرما و صعوبت سفر در زمستان را مطرح کرده است، نه اینکه تماس با دارالخلافه خلاف عقیده و الهامات دینی اوست. و اگر بگوییم که طرح این مسأله به اصطلاح اعیان و اشراف یزد، بهانه ای بوده است، آیا به اعتبار تحقیق، عذر بدتر از گناه نیست؟ مگر آنکه این قول سید کاظم رشتی را قبول کنیم که می نویسد: «گماشتگان سلطان در یزد خدمت شیخ احمد اظهار داشتند که با وجود اشتیاق و خواهش مجدد در صورت عدم اجابت سلطان، بیم مضرت هست. پس زمانی که این را شنید عزیمت تهران کرد».^۲ در چنین صورتی، که از ترس از حکومت و گماشتگان، و علی رغم میل باطنی اش مجبور به عزیمت به تهران می شود. چرا آنقدر مدح فتحعلیشاه می کند و او را حافظ اسلام و ایمان از شر جباران می خواند؟! و آیا این با ساحت معنوی شیخ که مورد تأکید خاص شیخیه و عالم شیعیان هم عصرش است، مغایرتی ندارد؟!

از سوی دیگر وقتی «میرزا علیرضا» نامی که از فضایی یزد بوده، متعهد می شود که به نحوی اسباب مسافرت شیخ احمد را به دارالخلافه فراهم سازد که سرما و زمستان وجود ایشان را نیازارد، شیخ احمد بی آنکه دیگر نظری دهد و یا بهانه ای عنوان سازد، قبول عزیمت کرده و یزد را به سوی تهران ترک فرمود!

در تهران آنچه که مسلم است فتحعلیشاه قاجار نسبت به شیخ از هیچ احترام و بزرگداشتی دریغ نداشت. با این همه کتب شیخی و غیرشیخی روشن نمی کند که چرا بعد از ایامی کم، به گفته شیخ عبدالله: «خاطر مبارک از توقف و اقامت گرد ملالت گرفت»؟^۳ آنچه مسلم است شیخ احمد در هنگام اقامت خود در دربار قاجار از نعمات مادی

۱. «شرح حال»، صفحه ۲۵

۲. «دلیل المتحیرین»، ترجمه فارسی.

۳. «شرح حال»، ص ۲۵

دربار قاجار بهره‌مندی زیادی داشته است. و معلوم نیست که قبول چنین نعماتی با دعاوی شیخ که: «هروقت اراده می‌کنم، به حضور ائمه اطهار مشرف می‌شوم»،^۱ چگونه سازش داشت؟!۲

توجه اساسی به این پرسش، نیاز به توضیح بیشتری دارد.

شیخ احمد، در رساله‌ای که شادروان میرزا محمد تنکابنی از آن در «قصص العلماء» یاد کرده، می‌نویسد: «من در اوایل به ریاضات اشتغال داشتم. پس شبی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در یکجا جمع بودند. پس من متوسل و متشبث به ذیل دامان حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هروقت مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شما را در خواب ببینم و آن مشکل را سؤال کنم تا انحلال حاصل آید آن جناب این اشعار را فرمود که بخوان... پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم و هر زمانی که یکی از امامان را قصد می‌کردم در عالم رؤیا به دیدار او مشرف می‌گشتم و حلّ عویصات مسائل از ایشان می‌نمودم...»^۲. با چنین مقامی از مراتب کمال معنوی است که به دربار قاجار آمده و بی‌آنکه توجه به نادرستی چنین معاشرتی داشته باشد، از مزایای زندگی درباری به قدری استفاده می‌جست که خود صریحاً عواقب آن را چنین یاد کرد: «تا آنکه مرا گذار به دیار عجم افتاد. با حکام و ملوک آن بلوک معاشر شدم. و اعتیاد به البسه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم. پس آن حالت اولی از من مسلوب گشت و الحال کمتر ائمه را در خواب می‌بینم».^۳

به هر صورت شیخ علی‌رغم تمایل فتحعلیشاه، تصمیم می‌گیرد تهران را ترک کند. و برای این که شاه قاجار را قانع کند که عدم اقامتش در تهران به نفع صاحب مقام سلطنت است، به روایت شیخ عبدالله چنین به عرض قبله عالم می‌رساند:

۱. «قصص العلماء»، ص ۳۷

۲. همان. این رساله به خط پدر میرزا محمد تنکابنی است، و شیخ عبدالله شرح این خواب را از زبان پدرش شیخ احمد احسائی در صفحه ۱۱ و خود شیخ احمد آن را در رساله‌ای که در شرح حال خود نوشته است ذکر کرده است. و سرکار آقا در کتاب «فهرست»، در صفحه ۱۷۳ از آن یاد کرده است، که با آنچه مرحوم میرزا محمد تنکابنی آورده است کلاً مطابقت دارد.

۳. قصص العلماء، ص ۳۷

«اگر من در جوار سلطان منزل گزینم باعث تعطیل امر سلطنت خواهد بود. سبب پرسید، فرمود: آیا با احترام و عزت بایدم بود یا خواری و ذلت؟ عرض کرد بالبداهه: با کمال استقلال و عزت و جلال باید زیست و ما را رضایی جز رضای آن بزرگوار و سخطی جز سخط او نیست فرمود: سلاطین و حکام به عقیده خود تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری می‌نمایند. و چون رعیت مرا مسموع‌الکلمه داشتند در همه امور رجوع به من نموده و ملتجی خواهند گشت و حمایت مسلمانان و رفع حاجت ایشان نیز بر من واجب است. چون در محضر سلطنت وساطت نمایم خالی از دو صورت نیست اگر بپذیرد تعویق و تعطیل امر سلطنت است، اگر نپذیرد مرا خواری و ذلت، پس به فکر فرو رفت و گفت امر موقوف به اختیار است هر بلدی که اختیار شود مختار ما نیز همان است...»^۱

بر این اساس، مقبولیت استدلال مذکور در خاطر خاقان قاجار، مبین این است که بیان عقیده فتحعلیشاه مبنی بر اینکه: «اطاعت شیخ احمد واجب و مخالفتش کفر است». باری جز ریا دربر ندارد. و تأمل در این است که چرا شیخ عبدالله و بعد از او دیگر رؤسای شیخیه، آن را مستمسکی برای والا نشان دادن شخصیت شیخ در صحنه مملکت، به کار برده و آن را تأیید کرده‌اند؟!

از جانب دیگر، شیخ احمد با این استدلال، جاری شدن ظلم را بر توقف خود در تهران ترجیح داده است. چه ممکن بود، توقفش در جریان ظلم و ستم، ایجاد مانعی کند، ولی نخواست، چرا؟

به عبارت دیگر، جاری شدن ظلم را به خاطر این که امر سلطنت به تعویق نیفتد و تعطیل نشود، آن را روا داشته، و یا به علت این که مبادا فردا خواری و ذلیلی پیش بیاید که مسلم آن هم چیزی جز طرد از دربار قاجار نبوده، سکوت در برابر جاری شدن ظلم را ترجیح می‌دهد. تا نه بر شیوه تقیه، بل به گونه مال‌اندیشی، احترامش محفوظ ماند. ولو

۱. «شرح حال» ص ۲۷. «سید کاظم رشتی»، در کتاب «دلیل‌المتحیرین» همین مضامین را نقل کرده است. با این تفاوت و اضافه که شیخ احمد گفته است: «بهتر به حال شما و من آن است که در شهر دورتر به سر برم؛ چرا که این همه بلاد متعلق به شما است هر جایی که باشم جوار شماست».

آنکه باب ظلم، با عدم احترامش مقداری مسدود شود!

با این همه، و اگر هم پذیرفته شود که حقیقتاً به خاطر دوری از کانون ظلم و فساد مصمم به ترک دارالخلافه شد، معلوم نیست چرا به خاطر آلودگی خاطرش مبنی بر اینکه حملاتی از جانب «وہابیان» به بصرہ عراق شده است، و زن و فرزندانش در این مخاصمه درگیر، از ہمین سلطان کمک می‌جوید. و استثنائاً تقاضای مساعدت او از طرف فتحعلیشاه قاجار پذیرفته شده، «شاهزاده محمدعلی میرزا» را که در آن هنگام حاکم کرمانشاهان و خوزستان و هویزه بوده است، مأمور بازگرداندن عیال و ائقال شیخ احمد، با تأکید بر رعایت کمال عزت و احترام می‌شود!؟^۱ و حتی پس از آنکه ترک دارالخلافه را می‌کند، قلم را در مدح و تملق‌گویی سلطان و شاهزادگان که در «کانون ظلم و فساد» غوطه‌ورند، در قلمدان نمی‌نهد!

شیخ احمد در ابتدای امر، و پس از اینکه موافقت خاقان قاجار را کسب می‌کند، مصمم بود که به عراق مراجعت، و در عتبات عالیات اقامت گزیند. ولی فتحعلیشاه مخالفت این رأی را کرده، با این استدلال که «بصره و حوالی را گنجایش آن مبارک وجود نیست. و غالب بنابر «تقیه» است و عالمی چون آن بزرگوار علم خود را اظهار نتوان داشت. خاصه که عرب را با آن حکم و اسرار انسی نیست و بر مثل آن عالم بزرگواری واجب است که نشر احکام در میان انام و کشف سحاب ظلام از خاص و عام فرماید و این امر در بلاد عرب صورت امکان نپذیرد».^۲ شیخ احمد این منطق را پذیرفته و با علم به اینکه عتبات عالیات در عصر او بزرگترین مرکز تجمع فضلا و علمای امامیه است، و زمینه برای تأثیرگذاری بر حوزه‌های دینی مساعدتر، و بی‌آنکه معترض این معنی شوند که منطق فتحعلیشاه ناشی از توجهی است که نسبت به رقابت‌های سیاسی ایران با عثمانی مبذول می‌دارد، پیشنهاد را پذیرفته و به گفته «شیخ عبدالله»: «پس از اصغای این کلمات ملاحظه فرمود که در ابنای عجم کسانی که متحمل بعضی اسرار و حکم باشند یافت

۱. جریان این گفتگو را شیخ عبدالله در رسالہ شرح حال به تفصیل ذکر کرده و در صفحہ ۲۶ ترجمہ فارسی آن مذکور است.

۲. «شرح حال»، ص ۲۶

می شود، مع هذا اظهار قبول مسؤول فرمود...»^۱ که آن هم چنانچه در مباحث بعد مطرح خواهیم کرد، بنا به نص منابع شیخیه، ابنای عجم متحمل اسرار و حکم شیخ نشدند! و عاقبت الامر تن به ترک این سرزمین داد. و استدلال خاقان قاجار باطل و پیش بینی ایشان که توأم با قبول استدلال مذکور بود، موافق حال نشد.

در موارد متعددی از کتب تذکره و تاریخ مشایخ شیخیه خوانده ام که شیخ احمد، پس از اینکه تصمیم گرفت تهران را ترک کند: «یزد را اختیار فرمود، چرا که اهلش را لایق و شایق دیده بود».^۲

البته این امر مورد انکار محققان نیست که مردم و فضیلاى وقت یزد خاصه مرحوم ملا اسماعیل عقدایی، حاج رجبعلی، میرزا علی رضا، سید نبیل، آخوند ملا محمد حسین، آخوند ملاعلیرضا خراسانی، ملا علی اکبر زارچی و میرزا محمدعلی، همگی تصدیق علم و فضل و جلالت شأن ایشان را نموده و به مجلس درس ایشان حاضر می شدند. ولی این تصدیق ها، و لایقی و شایقی و قدردانی مردم یزد، تا وقتی ادامه داشت که افکار شیخ احمد کاملاً در مسائل اصول عقاید مذهب شیعه انتشار نیافته بود، چنانکه به تصدیق حاج محمدکریم خان کرمانی: «پس از آن به یزد مراجعت فرمودند و از آن جا چون خورده خورده بزرگان ایشان قدر آن بزرگوار را ندانسته از خدمتگزاری ایشان کوتاهی کردند، روانه عراق عرب به زیارت عتبات عالیات عرض درجات گشتند...»^۳ و این آخرین مراجعت شیخ به یزد بوده است. نه دومین آن. زیرا میان این مراجعت از تهران به یزد و آخرین سفر شیخ به یزد، مسافرت ها و حوادث متعددی بروز کرده است، که لازم است به منظور روشن شدن آن، و در غایت نوساناتی که در شایقی و لایقی اهالی یزد بل فضلا و علمای دینی وقت ایران به وجود آورد، تفصیل مظان آن را مد نظر آوریم:

شیخ پس از ترک تهران، در صفر سال ۱۲۲۴ ه.ق.، وارد یزد شده و پس از دو سال اقامت و تدریس و تألیف و ترویج، جهت زیارت آستان حضرت امام رضا (ع) عازم مشهد

۱. «شرح حال»، ص ۲۶

۲. «شرح حال»، ص ۲۷

۳. «هدایة الطالبین»، ص ۴۱

و مجدداً به یزد مراجعت کرد. ایامی کوتاه پشت سر گذارده بود که فسخ عزیمت کرده از طریق اصفهان و کرمانشاه، عازم زیارت و مجاورت عتبات عالیات شد.

شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه، والی کرمانشاهان و خوزستان، چون خبردار شد شیخ احمد احسائی به سوی کرمانشاه در حال حرکتند، تا از این طریق مشرف به ارض عتبات شوند: «خود و تمامی اهل شهر به عزم استقبال درآمده در «چاه کلان» که خارج شهر است سراپرده‌ها نصب نموده و خود تا «تاج‌آباد» که چهار فرسخی است استقبال نمود. و در رکاب ظفر انتساب مراقبت کرده و در عرض راه ذکری از توقف کرمانشاه رفت. چون وارد سراپرده شدند، آن بزرگوار شاهزاده را به خلوت خواسته و فرمود: مراد از اقامت من در این بلاد چیست؟ عرض کرد: رضای پروردگار و جوار آن بزرگوار و امتیاز از همگنان و سرافرازی در میان ایشان، فرمود: باعث مهاجرت از یزد نه تنگی معاش بود، نه بدی اهلش، و حال این که خروج جانسان از تن آسان تر بود تا مفارقت من لکن اشتیاق زیارت و قرب جوار آل اطهار علیهم السلام و ناپایداری روزگار سبب شد که وسیله ارتحال را مهیا سازم و در خدمت آن بزرگوار روانه عتبات نمایم والا خروج آن بزرگوار از این دیار بر من دشوارتر است تا خروج روح از تن... پس آن بزرگوار خواهش وی را قبول و پس از دو روز به شهر نزول فرمود و این وقت دویم شهر رجب از سال هزار و دویست و بیست و نه هجری بود. پس با نهایت جلال و فراغت بال دو سال توقف فرمود و شاهزاده نیز همواره اوقات احترام بلانهایه و اکرام فوق‌الغایه می نمود».^۱

متأسفانه اطلاعی از چگونگی رابطه شیخ با شاهزاده محمدعلی میرزا، در طول دو سال اقامت در کرمانشاه در دست نیست. ولی در هر صورت، از نظر تاریخی دو چیز مسلم و مسلّم است:

اول: اینکه شیخ در خدمت شاهزاده با نهایت جلال زندگی می کرده است، و این مسأله هم که شیخ احمد نزد فتحعلیشاه عنوان کرده بود، دیگر مطرح نگشته که: «سلاطین و حکام به عقیده خود تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری می نمایند»^۲

۱. «شرح حال»، ص ۳۴

۲. همان، ص ۲۷

دوم: از سوی دیگر به گفته مرحوم سید کاظم رشتی، جانشین و هوادار خاص شیخ، «محمد علی میرزا هر سالی هفتصد تومان به او می‌داد...»^۱ بی‌مورد نیست که شیخ عبدالله در رساله خود که گفتیم مستقیماً از پدر کسب آگاهی کرده است، در مورد مر شاهزاده محمد علی میرزا در رابطه با زندگانی «بانهایت جلال و فراغت بال» شیخ به تجلیل می‌نویسد: «(شیخ احمد) با نهایت جلال و فراغت بال زیست فرمود. تا اینکه شاهزاده محمد علی میرزا به رحمت ایزدی پیوست، پس از وی تمامی نعمت‌های آن بلد روی به نقصان و زوال آورد که گویا تماماً به وجود او بسته بود...»^۲.

میرزا محمد تنکابنی، به نکته‌ای بس ظریف اشاره دارد که توجه و تأمل در آن، می‌تواند روشنگر شناختی بهتر از رابطه شیخ با محمد علی میرزا باشد:

«در بعضی از ازمنه شیخ را قروضی پیدا شده بود. پس شاهزاده آزاده، محمد علی میرزا به شیخ گفت که یک باب بهشت به من بفروش من هزار تومان به تو می‌دهم که به قروض خود داده باشی. پس شیخ یک باب بهشت به او فروخت، و به خط خود وثیقه نوشته و آن را به خاتم خویش مختوم ساخته، به شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را پرداخت»^۳.

از آنجایی که موضوع این رابطه، دربرگیرنده تعابیر متعددی است و اهل تحقیق هریک به فراخور مقالات و کتب خود نسبت به آن واکنش خاصی نشان داده‌اند، از جانب بعضی علما و مشایخ شیخیه ردیه‌هایی ذکر و نگاشته شده است که اهم آنها نظریه «شیخ عبدالرضا ابراهیمی»، رهبر فعلی شیخیه می‌باشد، که ضمن رساله کوتاهی که در رد کتاب «مزدوران استعمار در لباس مذهب»^۴ نگاشته، آن را عنوان کرده است:

«شیخ عبدالرضا ابراهیمی، در جواب این مسأله، اصل قضیه را نتوانسته است انکار

۱. «فصص العلماء» ص ۳۸

۲. «شرح حال»، ص ۳۶

۳. «فصص العلماء»، ص ۳۶

۴. این کتاب نوشته «سید ضیاء الدین روحانی»، با مقدمه‌ای از ناصر مکارم شیرازی است.

کند و می‌نویسد: «شاید یک چیزی بوده و شاخ و برگ بر آن افزوده‌اند».^۱ و بعد از آن حدیثی را از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که: «هرکسی تطوع کند برای خداوند به نمازی در این روز (اول شعبان) پس به تحقیق به شاخه‌ای از درخت طوبی آویزان شده است. و کسی که تصدق بدهد، در این روز به تحقیق آویزان شده است به شاخه‌ای از آن تا اینکه بسیاری از کارهای خیر را شمرد و فرمود: هرکس تخفیف بدهد از تنگدستی از قرضش یا از آن کم کند، پس به تحقیق آویزان شده است به شاخه‌ای از آن...». مثلاً ذکر این حدیث یا امثال این حدیث در میان بوده و شاهرزاده محمدعلی میرزا خواسته با ادای قرض شیخ به این ثواب برسد و قرض ایشان را پرداخته و اشخاصی امثال نویسنده کتاب «مزدوران»، شاخ و برگ برای آن درست کرده‌اند که شیخ بهشت فروخته و به هر حال آنچه عرض کردم، بنابراین فرض است که یک چیزی بوده و چیزی بر آن افزودند والا بعید نیست که هیچ چیز نبوده و دروغی ساخته‌اند...».^۲

آنچه در این پاسخ مشهود و هویدا است، این است که اولاً: شیخ عبدالرضا ابراهیمی، دلیلی در رد سند بهشت‌فروشی شیخ به شاهرزاده قاجار نیاورده است. ثانیاً: اصل قضیه را انکار نکرده و این جمله که «چیزی بوده...» مؤید آن است. ثالثاً: ذکر حدیث پیامبر به صورت فرض مطرح شده که شاید این حدیث مورد گفتگوی شیخ احمد و شاهرزاده بوده است، در حالی که معلوم هم نیست که چنین بوده باشد.

رابعاً: اصل قرض و درخواست شیخ احمد را از شاهرزاده نفی نکرده است. فقط گفته است که «شاخ و برگ بر آن افزوده‌اند». بر این اساس شبهه به قدرت خود باقی است که به هر حال شیخ با آن همه فضائل و مواهب، خرج بیش از دخل کرده و از یکی از حکام وقت که به عقیده خود شیخ و به تصریح شیخ عبدالله: «تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری می‌نمایند»^۳ دست کمک دراز کرده و در قبال فروش یک باب بهشت مبلغ هزار

۱. «پاسخ به کتاب مزدوران استعمار»، ص ۵۱

۲. همان، ص ۵۱

۳. «شرح حال»، ص ۲۷

تومان، که در زمان خود مبلغ بس هنگفتی بوده است از شاهزاده محمدعلی میرزا دولتشاه دریافت کرده است، و طبق وصیت او، قبالة فروش بهشت را که به خاتم شیخ مهر شده بود در کفن او نهادند و بعدها به روایت میرزا محمد تنکابنی شخصی از شیخ احمد پرسید که: «شما در علم کیمیا اطلاع دارید یا نه؟ شیخ گفت: علم کیمیا را می‌دانم.^۱ آن شخص گفت: اگر شما در کیمیا سر رشته دارید؟ چرا کیمیا را به کار نمی‌برید تا قروض خود را ادا کنید؟ شیخ در پاسخ گفت: آری من کیمیا دارم اما کار آن را ندانم.^۲ و «حاج عبدالرضا ابراهیمی» در این خصوص که چگونه شیخ علم کیمیا را می‌دانسته است، در حالی که نمی‌توانسته به آن عمل کند، نظر می‌دهد: «عرض می‌کنم اگر دیگران ظاهر این علم را داشته‌اند ایشان باطن این علم را هم داشته‌اند و چه بسا عمل آن را هم فرموده باشند؛ ولی یقین است که اگر می‌فرمودند عمل آن را هم دارم خطر جانی برایشان داشت. و مسلماً از باب تقیه اظهار نمی‌فرمودند!»^۳

از سوی دیگر، وقتی در اصفهان «صدرالدوله»^۴ ملکی از املاک خویش را که موسوم به «کمال‌آباد» بوده است، پیش‌کش شیخ احمد کرد و این تنها دارایی مورد توجهی بوده است که پس از مرگ محمدعلی میرزا در اختیار داشت، مکتوبی به شیخ عبدالله فرستاد که روانه اصفهان شود و ملک کمال‌آباد را بفروشد و «شیخ عبدالله چون وارد اصفهان شد در این وقت صدر وفات یافته بود و تمام املاکش را دیوان ضبط نموده و

۱. حاج محمدکریم خان در این خصوص می‌نویسد: «شیخ احمد در علم کیمیا استاد حکما بودند» و «در علم اکسیر و کیمیا، عجایب و ظاهری و باطنی آن را ایضاً فرمود به طوری که جابر و جلدکی ادنی خادم ایشان می‌شدند...»! هدایة الطالبین، صص ۶۴ - ۶۵

۲. قصص العلماء.

۳. «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار»، ص ۵۴

۴. در صفحات بعدی، وقایع توقف شیخ را در اصفهان مورد بررسی قرار داده‌ایم. اجمالاً باید دانست که «صدرالدوله» (حاج محمدحسین خان) معروف به صدر اصفهانی، کسی که بنا به گفته مرحوم فتحعلی خان صبا ملک الشعراء «از کاه‌کشی به کهکشان شد». حاج محمدحسین در زمان خود یکی از ثروتمندان و بزرگان اصفهان بلکه ایران بوده است. صاحب منصب امر مالیه ایران، وزارت استیفاء، صاحب صدارت، متوفی ۱۲۳۹ ه.ق.، از تقدیمی‌های او به فتحعلیشاه که تا امروز باقی است، تخت طاووس، درخت جواهر و صندلی جواهر است. «رجال ایران»، ج ۳، ص ۳۸۱

کمال آباد نیز در جملہ آنها بود. حاکم بلد، محمدیوسف خان را ملاقات و مطالبہ نمود. گفت مرا معلوم است کہ این ملک حق شماست، لکن مرا بدون رخصت سلطان واگذارن میسر نیست، علی العجلالہ کسی در آن تصرفی ندارد تا تکلیف معلوم گردد. لاجرم روانہ تہران گشت. چون از ورودش آگاہ شد احضارش نمود و کمال مہربانی اظہار فرمود. پس از مراجعت شاہ متوجہ اللہ یارخان وزیر و میرزاخانلر گشتہ فرمود کہ باعث رفتن تہران را معلوم نمایند. حسب الامر آمدہ و معلوم نمودہ معروض داشتند فرمود: اگر این باب گشودہ شود کار دشوار خواہد بود. و باید باقی املاک را نیز واگذار نمود. لکن درعوض یکی از قراء کرمانشاہان را فرمان نوشتہ تسلیم نمائید و استدعا کنید، دست از این آبادی بردارد. پس فرمان چیاہ کیود را کہ از مزارع نیلوفر است تمام کردہ آوردند و حکایت بازگفتند. در جواب فرمود کہ اما «چیاہ کیود» تفضلی از شاہ است، لکن کمال آباد در ملک ماست. و تخلیہ ید از او نخواہیم کرد. ولو این کہ حال سکوت کنیم. الغرض فرمان را گرفتہ بہ کرمانشاہ مراجعت نمود. چیاہ کیود را متصرف گشت...»^۱.

قبول این بخشش از جانب شاہ اولاً، و تعجیل در فروش آن پس از ناامیدی از فروش ملک صدرالدولہ کہ آنہم خود حاکمی^۲ بودہ است، ثانیاً موقعیت تنگی معاش شیخ احمد را پس از توقّف پرداخت ماہی ہفتصد تومان و دیگر بخشش ہای شاہزادہ نشان می دہد کہ خود در رابطہ با آنچه بیان شد، موجب تأمل بیشتری برای پژوهندگان است!

۲/ الف: تکفیر ورد

«شیخ، پس از توقّف در کرمانشاہ در سال ۱۲۳۲ھ.ق.، بہ زیارت بیت اللہ الحرام مشرف، پس از انجام مناسک حج بہ نجف اشرف و از آنجا بہ کربلا مشرف شدہ و در سال ۱۲۳۴ھ.ق.، بہ کرمانشاہ بازگشت تا از آنجا عازم زیارت آستان قدس حضرت

۱. «شرح حال»، ص ۳۸

۲. همان، ۳۶

امام رضا علیه السلام و از آنجا تشریف فرمای قم گردید و از آنجا به قزوین...^۱

«میرزا عبدالوهاب قزوینی» که خود از اجله علمای قزوین بود، شیخ احمد را دعوت به قزوین کرده بود. و از این رو شیخ در قزوین مهمان او بود و در خانه او اقامت گزید. به گفته «مرحوم میرزا محمد تنکابنی» که در این خصوص تنها مأخذی است که موقعیت و روابط شیخ احمد را در قزوین به نگارش درآورده توجه کنید:

«شیخ روزها در مسجد جمعه نماز می کردند و علمای قزوین همه حاضر می شدند و اقتدا می نمودند و «حاجی ملا عبدالوهاب» از مریدان شیخ بوده و به اعتقاد قوه غور در حقیقت اعتقادات شیخ نداشت. پس شیخ احمد به بازدید علمای قزوین می رفت و علما به همراه او بودند. روزی به بازدید «شهید ثالث»^۲ «حاج محمد تقی» رفتند. پس از طی تعارفات مرسومه، شهید از شیخ سؤال کرد که در معاد، مذهب شما و ملاصدرا یکی است. شیخ گفت چنین نیست. مذهب من و رای مذهب ملاصدرا است. شهید به برادر کوچکش «حاجی ملاعلی» گفت برو در کتابخانه من شواهد ربوبیه ملاصدرا در فلان موضع است او را بیاور. حاجی ملاعلی چون از تلامذه شیخ احمد بود مساهله و مسامحه و مسارفه در احضار شواهد ربوبیه نمود. شهید ثالث به شیخ گفت اکنون که نزاع نمی کنیم که مذهب شما و ملاصدرا در معاد یکی است. لیکن شما بگویید که مذهب شما در معاد چیست؟ شیخ گفت که من معاد را «جسم هور قلیائی» می دانم و آن در همین بدن عنصری است مانند شیشه در سنگ. شهید فرمود که بدن «هور قلیایی» غیر عنصری است و ضروری دین اسلام است که در روز قیامت همین بدن عنصری عود می کند. نه بدن هور قلیائی. شیخ گفت که مراد من همین بدن است.

بالجمله هنگامه مناظره در میان ایشان گرم شد. پس یکی از تلامذه شیخ که از اهل

۱. در مورد صدرالدوله مراجعه کنید به مبحث «شیخ احمد در اصفهان، رمضان».

۲. ابو عبدالله شمس الدین دمشقی، متوفی ۷۸۶ ه.ق.، از اکابر علمای امامیه را «شهید اول» و شیخ زین الدین بن علی، متوفی ۹۶۵ ه.ق.، از مفاخر و اعیان علمای امامیه را «شهید ثانی» و ملا محمد تقی برغانی که در سال ۱۲۶۴ ه.ق. به دست بابیه کشته شد ملقب به «شهید ثالث» شد. بعضی از فضلا هم، قاضی نورالله شوشتری و بعضی دیگر ملا عبدالله شوشتری را به عنوان شهید ثالث یاد کرده اند.

ترکستان بود با شهید در مقام مجادله برآمد و غرضش محاجه و مجادله بود، نه استکشاف و حق، شهید سکوت می نمود. پس از آنجا برخاستند و اجتماع مبدل به افتراق و وفاق مبدل به شقاق شد. در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز رفت از علما کسی همراه او نرفت و در مسجدش حضور بهم نرسانیدند مگر حاجی ملا عبدالوہاب. پس حاجی ملا عبدالوہاب از شیخ احمد خواہش نمود کہ رسالہ ای در معاد و اعادہ بدن عنصری تألیف نمایند تا رفع شبہہ شود. شیخ رسالہ ای نوشت ثمری نبخشید. و ہمہمہ «تکفیر» شیخ در قزوین شیوع یافت. و آن رسالہ در «اجوبۃ المسائل» شیخ جمع شدہ و در دارالطبائعہ منطبع گردید. چون «ہنگامہ تکفیر شیخ» گرم شد و شیخ مرد معروف معلمی بود حاکم شہر «شاهزادہ رکن الدولہ علینقی میرزا» بود. بہ جہت رفع بدنامی خود کہ در قزوین چنین ہنگامہ شد و البتہ خوش آیند پادشاہ نخواہد بود. لہذا خواست کہ شقاق را بہ وفاق مبدل سازد. پس علما را در شبی ضیافت نمود و شہید و شیخ را نیز دعوت کرد. در زمان حضور مجلس شیخ احمد مصدر بود. بعد از او شہید نشست. اما میان خود و شیخ فاصلہ قرار داد. چون خوان ترتیب دادند، برای شہید و شیخ یک خوان نہادند. شہید در آن خوان شریک نشد. و آن خوان کہ پس از او گذاشتند شروع بہ غذا خوردن نمود و در ہنگام نشستن دست بر یکطرف صورت گذاشت کہ محاذات با شیخ داشت. پس از صرف غذا شاہزادہ کہ مضیف بود، عنوان سخن آغاز و در باب انجام ساز و باز اہتمام تمام فرمود کہ جناب شیخ سرآمد علمای عرب و عجم و لازم الاحترام است، شہید نیز باید در احترام ایشان کوتاہی جایز ندارد و سخن مفسرین کہ در میان این دو عالم، افساد و شجرہ عناد را کشتہ اند قلع و قمع واقع باید نمود. شہید در جواب گفت کہ در میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست. و شیخ را در معاد مذہبی است کہ خلاف ضروری دین اسلام است، و منکر ضروری کافر است، شاہزادہ ہرچند الحاح در انجام امرا صلاح نمود، از اصلاح جز سلاح حاصلی پدید نیامد و آن مجلس منقضی شد. شہید در تکفیر شیخ تأکید و تشدید نمود...^۱

۱. «قصص العلماء»، ص ۴۲

در این خصوص، و باتوجه به اینکه مسأله تکفیر، اهم وقایع حیات شیخ احمد، و سرآغاز انزوای شیخیه از جامعه شیعه، و طرد آنان از حوزه‌های دینی نجف، کربلا، قم، مشهد، اصفهان و... و درغایت به حق و به ناحق همراه با کشمکشهای بس زیادی شد، باید تأمل نمود. زیرا به هر حال فرقه‌ای در شیعه امامیه تحقق پذیرفت و سیاست‌های داخلی و خارجی با سیاستمداری و به عنوان مذهب، به تشدید اختلافات و منازعات در میان عوام هردوگروه، از هیچ سعی و کوششی فروگذاری نکردند. خصوصاً آتیه شیخ و مشایخ پس از او، در تحلیل این وقایع، به تألیف و نوشتن مطالب فراوانی پرداختند. که بی شک می‌بایست برای دستیابی به حقیقت امر، همه آنها را مدنظر آورد.

اولاً به گفته «سرکارآقا ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم»، چهارمین پیشوای شیخیه، پس از شیخ احمد احسائی: «چیزی که مسلم است و قابل انکار نیست و از مجموع روایات مختلفه پیداست، همانا مسأله تکفیر است که قطعاً واقع شده و مرتکب اول آن مرحوم «ملا محمدتقی برغانی» معروف به شهید ثالث بود».^۱

ولی مشارالیه از نظرگاه شیخیه: «از علماء مسلم و معتبر هم نبودند، بلکه واعظی بودند و خود را اعلم می‌نامیدند و سوادى هم نداشتند. و حتى کتابی در مرثیه نوشته‌اند که قصص و حکایات دروغی در آن جا روایت کرده و نفهمیده و اهل علم هم کتابش را معتبر نمی‌دانند».^۲

ولی مرحوم «محمدعلی مدرس»، صاحب «ریحانة الأدب» در شرح حال ایشان به نقل از کتاب «احسن الودیعة فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعة» تألیف «سید محمد مهدی»، نوه برادر مرحوم صاحب روضات الجنات که از علمای امامیه و از تلامذه «سید ابوتراب خوانساری» بود، برخلاف نظریه سرکارآقا در شرح حال «ملا محمدتقی برغانی بن محمد قزوینی»، معروف به «شهید ثالث» می‌نویسد: «از اکابر علمای شیعه می‌باشد... در شهر قزوین به تحصیل ادبیات و علوم عربیه پرداخت. سپس در قم چند

۱. «فهرست»، ص ۱۹۰.

۲. همان.

روزی حاضر درس «صاحب قوانین»^۱ و در اصفهان نیز در حوزه جمعی از اکابر علمی حاضر شد. سپس در عتبات از «شیخ جعفر کاشف الغطاء» و «صاحب ریاض» و پسرش «سید مجاهد»، علوم دینیہ را اخذ کرد. بسیار عابد و زاهد و باتقوی و شب زنده دار بود... اوقاتش در ترویج احکام دین و تخریب اساس مبتدعین مصروف شد، مواعظ وی مورد حیرت حاضرین از ہر طبقہ بود. کتاب «عیون الاصول» در اصول فقہ، «مجالس المؤمنین» مواعظ، و «منہج الاجتہاد» در شرح «شرایع الاسلام»، از تألیفات اوست.^۲

بدین لحاظ قضاوت در این امر کہ شیخ محمدتقی قزوینی، آیا بہ زعم سرکارآقا «سوادی ہم نداشتند» و یا از علمای مسلم شیعہ بودہ اند، بسیار مشکل است و بضاعت علمی نویسنده این سطور، قادر بہ استخراج نظریہ واقعی و حتی فی مابین نیست. با این ہمہ رأی صاحب ریحانۃ الادب را بہ دلیل مقام پژوهشی ایشان، پسندیدہ تر می داند.

بہ ہر حال، سرکارآقا بہ نکتہ ای اشارہ می کند، کہ اگرچہ صرفاً نظریہ ایشان است و برای آن مدرک موثق ہم ارائه ندادہ اند، اما می توان مبین نقطہ نظر شیخیہ در مورد علت اصلی تکفیر باشد:

«حقیقت امر این بود کہ برغانی دعوی اعلیّت بلد را داشت. و متوقع بود کہ شیخ بزرگوار در ورود بہ قزوین کہ ہمہ اہل بلد و علمای محل و محترمین و حاکم و رعیت استقبال کردہ بودند، بہ منزل آقای برغانی وارد بشود. در حالی کہ دعوت خاصی ہم نکرده بود. و مرحوم عالم فاضل کامل آقامیرزا عبدالوہاب قزوینی کہ از اجلہ علمای آنجا بود از مرحوم شیخ دعوت کردہ بود، و ایشان ہم اجابت نمودہ بودند... الان کہ ہمہ این داستان ہا گذشتہ ولی خدا داناست کہ حقیقت امر ابتدا جز آنچه عرض شد نبود. و حفظ جاہ طلبی آن ملا امر را بہ این جا رسانید».^۳

البتہ اگر تکفیر شیخ احمد، با تمام فضائل و بزرگواری آن جناب، صرفاً معلول

۱. میرزا ابوالقاسم، معروف بہ میرزای قمی، فاضل قمی، محقق قمی. از اکابر علمای قرن سیزدہم امامیہ، متوفی ۱۲۳۱ھ. ق.

۲. «ریحانۃ الادب»، ص ۲۴۷، ج ۱

۳. «فہرست»، ص ۱۹۵

جاه طلبی و یا به گفته سرکار آقا: «بردراهم ایران و هند ترسیدند و فکر کردند ریاستی متزلزل شود...»^۱ کار به آنجا نمی رسید که بسیاری از اجله علمای امامیه، پس از مرحوم شیخ محمد تقی، حکم به تکفیر دهند. و شیخیه را با تکفیر، یا عدم تأیید بعضی از مطالب مهم شیخ احمد، به هر حال از مراکز شیعه امامیه دور نگه دارند، و اکابر امامیه از آن زمان تاکنون، نسبت به مشایخ شیخیه، و حتی مشایخ شیخیه نسبت به علما و مراجع تقلید شیعه، در یکصد و پنجاه سال اخیر، روش احتیاط و عدم اختلاط پیشه خود سازند. این را به هر صورت باید پذیرفت.^۲ و دلیل این تفکیک و جدایی را هم صرفاً «دراهم ایران و هند» قلمداد کردن، چندان موافق عقل به نظر نمی رسد!

پس از مرحوم شیخ محمد تقی قزوینی، به استناد گفته مرحوم میرزا محمد تنکابنی، «آقاسید مهدی»، و «حاجی ملا جعفر استرآبادی»، و «آخوند ملا آقا دربندی»، و «مرحوم شریف العلماء»، و «آقا سید ابراهیم»، و «شیخ محمد حسین صاحب فصول»، و «شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر»، بلکه اکثری از فقهای عصر شیخ، ایشان را تکفیر نموده اند. و این موضع گیری هم تنها به خاطر نظریات خاص شیخ احمد در باب معاد جسمانی نبوده است. اکنون بایست دید مشایخ شیخیه در این خصوص چه نظریه ای اظهار فرموده اند!

سرکار آقا می نویسد: «از جمله مکفرین آن شیخ بزرگوار، موافق شهادت صاحب قصص العلماء، سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط و نتائج است که بهترین معرف ایشان هم در مراتب علم و ادب و کمال و معرفت همین دو کتاب ایشان است و ما تسوید اوراق نمی نمایم و عقاید سخیفه او را در هر باب هر کس خواند می فهمد و دیگر شریف العلماء مازندرانی و شیخ محمد حسین صاحب فصول است که همانچه خود صاحب قصص در مکارم اخلاق و رقابت هایی که بین این دو عالم بوده که حتی نماز جماعت پشت سر یکدیگر را جایز نمی دانستند، بلکه هیچ یک آن را مجتهد نمی دانست

۱. «فهرست»، ص ۱۹۹

۲. «قصص العلماء»، ص ۴۴

و همانچه صاحب قصص نوشته است در معرفی آنها کافی است...»^۱.
البته «سرکار آقا» اسمی از مرحوم «شیخ محمد حسن صاحب جواهر» نبرده است و شاید هم ایشان مرحوم صاحب جواهر را هم، برخلاف نظریه تمام اکابر امامیه ۱۵۰ ساله اخیر، صاحب فضل و اجتهاد نمی دانند؟!

بر این اساس، و با رعایت اصل بی نظری، باید دید که شأن و مقام علمی کسانی که طبق گفته میرزا محمد تنکابنی، شیخ احمد را از حوزه امامیه جدا می دانستند چیست؟ و تواریخ و تذکره هایی که حتی مشایخ شیخیه در اثبات فضل و کمال شیخ احمد احسائی به آن استناد می کنند، پیرامون آنان چه گفته اند، و مقامات و کرامات آنان را در چه حد از مراتب کمال و فضل و تقوی خوانده اند.

۱ - مرحوم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر (متوفی ۱۲۶۶ ه.ق.): صاحب «روضات الجنات» در شرح حال مرحوم شیخ محمد حسن، چنین آغاز سخن می کند:

هو واحد عصره في الفقه الأحمدي، وأوحد زمانه الفائق على كل أوحدي،
معروفاً بالنبالة التامة في علوم الأديان، و موصوفاً بين الخاصة والعامة
بالفضل على سائر العلماء الأعيان، ممهداً لذا الصواب وسخر له الخطاب،
قد أوتي بسطه في اللسان عجيبة وسعته في البيان غريبة، لم ير مثله إلى الآن
في تفريع المسائل، ولا شبهة في توزيع نوادر الأحكام على الدلائل، و لما
يستوفى المراتب الفقهية أحد مثله، و لاحام في تنسيق القواعد الأصولية
أحد حوله...»^۲.

مرحوم صاحب ریحانة الادب می نویسد:

«از تلامذه «سید جواد عاملی» صاحب «مفتاح الكرامه»، «شیخ جعفر کاشف
الغطاء» و پسرش «شیخ موسی» می باشد. کتاب «جواهر الکلام فی شرح شرایع

۱. «فهرست»، ص ۲۰۰

۲. «روضات الجنات»، ج ۲، ص ۳۰۴

الإسلام» او نسبت به فقه جعفری، مانند «بحار الأنوار» مجلسی نسبت به اخبار اهل بیت اطهار^{علیهم السلام} می باشد که تمامی فروع فقہیه را از اول تا آخر با ادله آنها، با کمال دقت نظر استقصا کرده. و در استیفای جزئیات دقیقه احکام فقہیه و رد آنها بر اصول مقرر دینی و تطبیق احکام نادره غیر معنویه با ادله شرعیه بی نظیر... اکابر علماء را رهین قلم خود نموده است که تماماً خوشه چین آن خرمن کمال و علوم دینی می باشند. هرکس به اندازه فهم خود سنبلی چیده و به مقدار استعداد و شنای فکری خود گوهری را از آن دریای بی پایان التقاط می نماید - اینک مربی فقها و پدر روحانی ایشان بوده و بیشتر به «شیخ الفقها» موصوفش دارند.^۱

با این پیش مقدمه، و با توجه به عقاید شیخ احمد در باب، «بابیت» و این ادعا که: «یقین خود را در علم خود مدیون ائمه الهدی هستم. اگر اظهارات و بیانات من از اشتباه مصون است، در این حد است که تمام آنچه در کتابهایم به ثبوت رسانده ام، مدیون تعلیم ایشان هستم. و ایشان خودشان، از خطا، نسیان و لغزش مبرّی و معصومند. هرکس از ایشان تعلیم گیرد مطمئن است که خطا در او راهبر نیست...»^۲ و این ادعا که شیخ در رابطه خود با ائمه اطهار تا آنجا رفت که گفت: «سمعت عن الصادق^{علیه السلام}...»^۳ که بعدها به تفصیل از آن سخن خواهیم راند، مناسب به نظر می رسد که مباحثه مرحوم صاحب جواهر، با شیخ احمد را به نقل از مرحوم میرزا محمد تنکابنی که در این مورد تنها مأخذ مذکور است. و «سید حسن تقی زاده»^۴ آن را به استناد مأخذ میرزا محمد تنکابنی یا مأخذ دیگر نوشته است، ذیلاً یادآور شویم:

«(شیخ احمد احسائی) می گفته است که من قطع به احادیث دارم و از نفس حدیث

۱. «ریحانة الادب»، ج ۳، ص ۳۵۸، به نقل از «هدایة الأجباب فی ذکر المعروفین بالکنی والألقاب والأنساب»، «مستدرک» حاج میرزا حسین نوری، «نظم اللّالی»، «نخبة المقال»، «الحصون المنیعة»، «المآثر والآثار»، «اعلام الشیعة»، «ماضی النجف و حاضر» و... .

۲. مقدمه کتاب «شرح فوائد»، «فهرست»، ص ۲۴۶

۳. «کیوان نامه»، ج ۱، ص ۴۷ - ۱۳۴، نامه نظام العلمای تبریزی به مرحوم کلباسی به نقل از شیخگیری و بایگیری، ص ۴۵

۴. «تاریخ علوم در اسلام».

برای من قطع می‌شود که کلام امام است و حاجت به رجال و عنوان ندارم... مجملاً در وقتی از اوقات شیخ احمد به نجف رفت. شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اگرچه فن او منحصر به فقه بود لیکن در محاجه و مجادله ید طولایی داشت، به نحوی که غلبه بر او در غایت اشکال بود. پس شیخ محمد حسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت می‌تواند که قطع کند که این کلام امام است یا نه، پس شیخ محمد حسن - رحمه الله علیه - حدیثی جعل کرد و کلمات مغلقه در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و مرکبات آن بی‌حاصل بود و آن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت، آن ورق را کهنه کرد از مالیدن و بالای دود و غبار نگه داشت. پس آن را به نزد شیخ احمد برد و گفت: «حدیثی پیدا کرده‌ام شما ببینید که آن حدیث است یا نه و آیا معنی آن چیست؟» شیخ احمد آن را گرفت و مطالعه نمود و به شیخ محمد حسن گفت که این حدیث کلام امام است. پس آن را توجیہات بسیار کرد. پس شیخ محمد حسن آن ورقه را گرفت و بیرون رفت. و آن را پاره کرد!...»^۱

البته سید حسن تقی‌زاده سؤال مرحوم صاحب جواهر را به این صورت نقل کرده است: «لطف فرموده، دقت بفرمایید این حدیث صحیح است یا ضعیف؟» در هر صورت به نقل از این دو مأخذ، جای شبهه‌ای نیست که اولاً سؤال مربوط به «سند حدیث»، و ثانیاً «معنی» آن بوده است. و عدم پاسخ صحیح از جانب شیخ احمد احسائی موجب آن گردید که علمای امامیه وقت با تمام احترامی که به فضل شیخ احمد داشته‌اند، اعتقادشان را بیش از پیش درباره نیابت و بابیت، نجبا و نقبا، یا رکن رابع که از مهمترین فصول ممیز مبانی عقیده شیخیه با دیگر عقاید امامیه است از دست بدهند.

از بررسی منابع عقیده شیخیه، چنین مستفاد می‌شود که مذاکره مذکور، قبل از آنکه سید حسن تقی‌زاده آن را عنوان و مورد توجه و تأمل قرار دهد (تا آنجا که مطالعات این محقق نشان می‌دهد) مشایخ و علمای شیخیه در صدد نگاشتن و نشر پاسخی حتی در ضمن رسالات رفع شبهات برنیامده‌اند، و وقتی «سرکار آقا ابوالقاسم خان کرمانی»،

۱. «قصص العلماء»، ص ۵۴

مصمم به نگارش پاسخی می شوند، تنها به ذکر مراسله ای که از «جناب آقای حاج شیخ حسن سردودی» از تبریز به دستشان رسیده و به گفته ایشان «و لله و فی الله متغیر شده بودند و خواسته اند دفاعی از آن بزرگوار نموده باشند و صفحاتی مرقوم داشته بودند»^۱ اشاره می کنند، و خود در مقام ارائه پاسخ، ضمن ارائه بیانات خود، تنها به ذکر مطالب ایشان اکتفا نموده است.

این امر می رساند که اگر در کتب مشایخ خود تحلیلی از این شبهه بسیار مهم، یادی شده بود، مسلم سرکار آقا با آنهمه تسلط و تبحر در عقائد و کتب شیخیه، به آن اشاره می کرد. در هر صورت، مراد از عنوان این مسأله، به این غایت بوده است که اگر نظریات مرحوم سرکار آقا را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، در واقع به شاه بیت عقیده شیخیه در قبال موضوع مورد بحث دسترسی پیدا کرده ایم، و از هر جهت مأخذ و سندی، در عین جامعیت، غیر قابل خدشه می باشد.

بدین لحاظ، ما در تحلیل نقطه نظر مذکور، با دو مبحث روبرو هستیم:

مبحث اول: صحت یا سقم اصل مذاکره.

مبحث دوم: بررسی موضوع مذاکره.

مبحث اول: صحت یا سقم اصل مذاکره

در مورد صحت یا سقم اصل مذاکره، حاج شیخ حسن سردودی و سرکار آقا، در چند مورد از کتاب و مراسله، چنین نظر داده اند:

۱ - به گفته حاج شیخ حسن سردودی: «شیخ مرحوم از مشایخ اجازه صاحب جواهر است، و اجازه روایتی او در جزء سیم جواهر، به خط مبارک شیخ ثبت است. پس بسیار بعید است که با شیخ روایت در مقام بحث ایستد».^۲

«اساتید علماء، قصص العلماء را رد و طعن زده اند. مرحوم «حاج میرزا حسین نوری» در کتاب «فیض القدسی»^۳، در مقام رد کردن دعائی که به مجلسی نسبت داده اند گوید:

۱. «فهرست»، ص ۲۴۵

۲. «فهرست»، ص ۲۴۵

۳. الفیض القدسی، مندرج در بحار، ج ۱۰۲، ص ۳۶، ۱۶۳ و ۱۶۴

فما فی ملفّقات بعض المعاصرين من عدّ ذلك - إي الدعاء - فی مناقبه؛ بل ذکر السند له لا یخرجه عن الضعف؛ بل یقر به إلى الاختلاف لكثرة ما فی هذا الكتاب من الأكاذیب الصریحة التي لا تخفی علی من له أنس و اطلاع بأحوال العلماء و سیرتهم و أطوارهم. إنتهى. (که مرادش قصص العلماء است) و در خاتمه فیض القدسی، باز محدث نوری گوید: إنّ بعض المتکلفین الذي أحبّ أن یعدّ من المؤلفین ذکر فی ترجمة صاحب العنوان (که مراد مجلسی مرحوم است) - طاب الله تعالى ثراه - أشياء منكرة، و أكاذیب صریحة، ليس لها فی كتب الأصحاب و أرباب التراجم أثر، و لا عند العلماء منها خبر، کدأبه فی أكثر التراجم بل ذکر فی حق كثير من أعيان العلماء و أساطین الفقهاء ما لا یلیق نسبته إلى أدنی المتعلّمین. -- ثم ذکر بعض منکراته إلى أن قال: - و قد ذکر فی عداد کراماته أيضاً منامین أعرضت عن نقلهما لعدم الوثوق بنقله كما لا یخفی علی من راجع سایر منقولاته. و حدسم این است که یکی از آنچه در حق اعیان علما ذکر کرده که از اکاذیب است و لایق نیست نسبت آن به ادنی متعلم همانا نسبت حدیث جعل کردن به صاحب الجواهر برای امتحان شیخ مرحوم...»^۱

۲- سرکار آقا در این خصوص نوشته است:

«معروف لا محاله آن چیزی است که اقلاً در کتاب مربوطه به آن زیاد باشد و در نزد اهلس مشهور باشد، و همچو حکایتی معروف نیست جز در کتاب قصص العلماء که حالش معروف است و هرکسی کتابش را دیده است معرفت کامل به خود او و روایات و درایات او پیدا می کند...»^۲

اولاً: اشتباه مرحوم میرزا محمد تنکابنی در مورد «مجلسی» که آنهم علمای پس از او، با تحقیق و ارائه مدرک، نظریه مرحوم میرزا را رد کرده اند، دلیل آن نمی شود که گفته میرزا محمد تنکابنی در مورد مباحثه شیخ احمد با مرحوم صاحب جواهر از همان مقوله تلقی شود. مگر آنکه مدارکی در ردّ آن ارائه شود. که آنهم از جانب سرکار آقا و حاج شیخ حسن سردرودی ارائه نشده است، و در موارد متعددی سرکار آقا با وجود آنکه

۱. «فهرست»، صص ۲۴۹ - ۲۵۰

۲. همان، ص ۲۵۱

کتاب قصص العلماء را رد می‌کند، به قول میرزا محمد تنکابنی استنادها کرده، و از این استنادها نتایجی در تأیید شیوه فکری شیخ به دست داده است. به طور مثال در صفحه ۲۰۰ کتاب «فهرست» سرکار آقا، پس از آنکه نام مکفرین را به شهادت صاحب قصص العلماء، بی آنکه متعرض شوند، ذکر می‌کند، و سپس درباره شخصیت مرحوم شریف‌العلمای مازندرانی و «شیخ محمد حسین صاحب فصول» می‌نویسد: «همانچه خود صاحب قصص در مکارم اخلاق و رقابت‌هایی که بین این دو عالم بوده که حتی نماز جماعت پشت سر یکدیگر را جایز نمی‌دانستند، بلکه هیچ‌یک آن یکی را مجتهد نمی‌دانست و همانچه صاحب قصص نوشته است، در معرفی آنها کافی است...».

و در صفحه ۱۹۰ همان کتاب، در مورد واقعه تکفیر مرحوم «شیخ محمدتقی برغانی» می‌نویسند: «صاحب قصص العلماء هم شرحی از مسموعات خود در این باره نوشته که بر مطالعه‌کننده آن کتاب محقق می‌شود که اعتبار تام ندارد. و بیشتر آنچه نوشته دروغ است. و بیشتر نوشته‌های ایشان با اجتهاد و فکر خودشان است، و قصدشان صحت روایت نبود»^۱ در عین حال، و بدون آنکه مدارکی در این خصوص عنوان کنند، تأیید و تصدیق می‌کنند که: «فقط چیزی که مسلم است و قابل انکار نیست، و از مجموع روایات مختلفه پیداست، همانا مسألة تکفیر است که قطعاً واقع شده است»^۲.

ثانیاً: و از سوی دیگر در مأخذ شیخیه عموماً، و در کتاب «فهرست» سرکار آقا، یکی از موارد اثبات مقام شامخ شیخ احمد استناد به کتاب مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری است. سرکار آقا پس از ذکر جملات اول صاحب روضات، در شرح حال شیخ احمد احسائی، نتیجه می‌گیرد: «جمیعش (منظور بیانات صاحب روضات است) تمجید فوق‌العاده نموده و عبارات سایر علما و مشایخ آن جناب را نوشته است و ابراز کمال حسن ظن به حسن طریقه ایشان نموده...»^۳. با این وصف، در مورد نظر صاحب روضات که ضمن شرح حال مرحوم «شیخ رجب برسی» عنوان کرده‌اند، تلویحاً معترض به نظر

۱. «فهرست»، ص ۱۹۰.

۲. همان.

۳. «فهرست»، ص ۲۶۵؛ «کشف المراد»، ص ۱۶۶.

صاحب روضات شده و سعی در «تأویل» آن نموده‌اند.^۱ در حالی که ظاهر و باطن جملات مرحوم صاحب روضات، مبین این است که پیروان شیخ که در هر صورت افکار خود را مستند به عقاید شیخ احمد می‌دانند، در ردیف غلاة قرار داده است.^۲ و نفی ضمنی این معنا، مانع از آن نشده است که شیخیه در بیان مقام فضل شیخ، به کتاب «روضات الجنات» استناد نکنند.

ثالثاً: کتاب قصص العلماء، با وجود کثرت نسخ خطی و چاپی، و در حالی که اولین چاپ سنگی آن (تا آنجا که این محقق مطلع است) در سال ۱۲۹۰ ه.ق.، یعنی حدود ۲۳ سال پس از فوت مرحوم صاحب جواهر در تهران، و سپس در سال ۱۲۹۶ ه.ق. (تهران، به خط حسین طالقانی کورانی)، و سال ۱۳۰۴ ه.ق.، (به خط زین العابدین قمی) و ۱۳۱۳ ه.ق.، و ۱۳۳۰ ه.ق.، (تبریز، به خط صمد تبریزی) و قبل از آن در سال ۱۳۱۸ ه.ق.، در «بمبئی» و ۱۳۰۶ ه.ق.، در «لکنهو»، مکرر طبع و نشر شده است از جانب هیچ‌یک از تلامذه مرحوم صاحب جواهر که هریک از آنان، از اکابر علمای امامیه در قرن چهاردهم به‌شمار می‌آیند، و مسلم در قید حیات بوده‌اند،^۳ و کلیه کتب تراجم پس از او و پس از کتاب میرزا محمد تنکابنی، ردیه‌ای بر این مسأله که از لحاظ حوزه‌های

۱. «فهرست»، ص ۲۶۴

۲. «روضات الجنات»، ج ۳، ص ۳۳۷، عبارت مرحوم صاحب روضات چنین است: «و هم في الحقيقة أعمهون بكثير من غلاة زمن الصدوقين في قم الذين كانوا ينسبون الفقهاء الأجلة إلى التقصير باسم الشيخية و پشت سرية، نسبتهم إلى الشيخ أحمد بن زين الدين الإحسائي المتقدم ذكره و ترجمه...» «به تفصیل این بحث در صفحات آتی، مراجعه شود».

۳. از جمله: مرحوم سید حسین ترک، شیخ محمد حسین کاظمی، میرزا حسین خلیلی، آقا حسن نجم‌آبادی، شیخ محمد حسن شرقی، شیخ حسن ممقانی، سید حسن مدرسی اصفهانی، شیخ محمد آل‌پس، میرزا حبیب‌الله رشتی، شیخ جعفر شوشتری، شیخ جعفر الاعسم، شیخ محمدباقر اصفهانی، فرزندان صاحب حاشیه‌معالم، سید اسماعیل بهبهانی، سید اسدالله اصفهانی، سید ابراهیم لواسانی، میرزا ابراهیم شریعتمداری سبزواری، سید حسین و سید علی فرزندان بحر العلوم، سید محمد هندی، سید محمد شهشهانی، ملا محمد اشرفی، ملا محمد فاضل ایروانی، شیخ عبدالله نعمه عاملی، شیخ عبدالرحیم نهاوندی، شیخ عبدالحسین شیخ‌العراقین تهرانی، میرزا صالح داماد، شیخ زین‌العابدین حائری، شیخ محمدحسین طالقانی قزوینی، شیخ راضی قزوینی، شیخ نعمه طریحی، شیخ مهدی کجوری، میرزا عمود بروجردی.

دینی شیعه، نهایت حائز اهمیت را دارا بوده، و دروغ بستن به مرحوم صاحب جواهر که ریاست و زعامت شیعه را عهده دار، و شخصیتی زبانزد عام و خاص بوده اند، ملاحظه نشده، و اصولاً چطور بی پاسخ مانده، و رفع شبهه نشده است؟! و سید کاظم رشتی، و حاج محمدکریم خان و حاج محمد خان و حاج زین العابدین کرمانی که حدود ۵۰۰ رساله و کتاب در خصوص عقاید شیخیه نگاشته اند، متعرض قول صاحب قصص در قضیه آزمایش شیخ احمد از جانب مرحوم صاحب جواهر نشده اند؟! رابعاً: سرکار آقا متعرض به گفته میرزا محمد تنکابنی که صاحب جواهر را از جمله تکفیرکنندگان شیخ احمد، شمرده نمی شود. در صورتی که به هر حال مسائل و مباحثی مورد تأمل صاحب جواهر قرار گرفته بود که با تمام فضلشان به تکفیر شیخ احمد منجر شده است، و عدم تعرض به این مسأله از جانب سرکار آقا، و عدم اثبات خلاف قول میرزا محمد تنکابنی، می توان به صحت کلیات مطالب کتاب قصص العلماء، در خصوص مسأله مذکور، نزدیک شد.

مبحث دوم: بررسی موضوع مذاکره

«حاج شیخ حسن سردرودی» می نویسد: «همانا نسبت حدیث جعل کردن به صاحب جواهر برای امتحان شیخ مرحوم، و حال آنکه در کافی از امام محمد باقر علیه السلام مروی است که به ابی النعمان فرمود: «یا ابا النعمان دروغ میند بر ما که مبادا بر طرف شود از تو ملت اسلام یعنی این دروغ صاحبش را از حریم اسلام بیرون برد.» و در خصال صدوق از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که «پنج چیز روزه روزه دار را گشاید و چهار از آنها را شمرد و فرمود: دروغ بستن بر خداوند و بر رسولش و بر ائمه - صلوات الله علیهم - و آنها می خواهند صاحب جواهر را از اسلام بیرون برند تا سخنشان را در حق شیخ مرحوم ثابت نمایند، و اگر صاحب جواهر روزه بود با جعل حدیث روزه اش باطل می شد چنانکه خودش در جواهر تحقیق فرموده».^۱

۱. «فهرست»، ص ۲۵۰

سرکار آقا نظریه خود را پس از ذکر بیانات حاج شیخ حسن سردرودی چنین ابراز می‌دارند: «شیخ مرحوم مدعی بوده‌اند که شَمّ حدیث را دارند و فرمایش امام را از غیر آن تمیز می‌دهند و این مطلب مربوط به متن حدیث است و معنی آن ربطی به سند حدیث ندارد که صحیح باشد یا ضعیف و آنچه را که صاحب قصص نوشته که شیخ محمد حسن جعل نمود متن حدیثی است بدون سند که می‌خواست امتحان کند آیا شیخ می‌شناسد فرمایش امام را یا نمی‌شناسد. و به همین طور هم سؤال کرد و گفت: «حدیثی پیدا کرده‌ام شما ببینید که آن حدیث است یا نه و آیا معنی آن چیست؟» و اگر آنچه جعل کرد حدیث مسندی از کتاب معینی بود که اسمش جعل نمی‌شود، و به این طور سؤال نمی‌کرد. ولی روایت «تقی‌زاده» به این عبارت نیست و به این طور است: «لطف فرموده دقت بفرمایید این حدیث صحیح است یا ضعیف؟» و قطعاً عبارت سؤال این طور نبوده و چیزی را که شیخ با شَمّ خود می‌بایست امتحان بدهد که می‌فهمد معنی حدیث بوده است نه سند آن، زیرا سند صحیح یا ضعیف اصطلاحی است که گذارده برای احادیث از حیث روات آن و رجوع به کتب رجال می‌کنند و محتاج به شَمّی نیست. پس شیخ محمد حسن سؤال نکرد که این حدیث صحیح است یا ضعیف؛ زیرا ادنی طلبه هم این نوع سؤال نمی‌کند.

مورّخ محترم به سهم خود از کمال سوء ظن که نسبت به علمای اعلام دارند اینطور نوشته‌اند و بی‌سواد می‌شده است و اعتماد به کتاب غیر معتبر هم نموده‌اند که شایسته مثل ایشان نبود. و اگر منظورشان از (احادیث ضعیف) اصطلاح علمای درایت و رجال نیست و خود اصطلاحی وضع فرموده‌اند و مرادشان از حدیث ضعیف آن است که معنی آن قابل قبول ایشان نباشد، پس لابد میزانی برای عدم قبول باید دست بدهند که همگی قبول داشته باشند و آن میزان را در اینجا ذکر نفرموده‌اند و آنچه معمول و مصطلح بین علمای شیعه است که ما هم پیروی می‌کنیم دو راه است یکی ملاحظه احوال روات همان که مسلک عموم اصحاب اصولیین ما است در تصحیح یا توثیق یا تضعیف یا تقویت احادیث که اساسش تواریخ صاحبان کتب رجال است و این یک راه ظاهری است و قرینه‌ای است که برای صحت یا سقم حدیث دست می‌آورند و کمکی برای شخص فقیه و محدّث می‌شود و از این راه ظنّی به صحت یا سقم حدیث پیدا می‌کنند.

و اما راه دیگر که راه حقیقی و واقعی است تطبیق حدیث با مضمون کتاب خدا و سنت جامعه است و از این راه ممکن است یقین به صحت و سقم حدیث پیدا شود و اگرچه راه بسیار مشکلی هم هست و کار هر فقیهی هم نیست مگر کسی که صاحب قوه قدسیه به معنی حقیقی باشد و کلام امام را بشناسد که فرمودند: «در اخبار که ما یکی از شما را فقیه نمی شماریم تا وقتی که حدیثی که بر او عرضه شد بشناسد آن را» و این همان شَمّ فقهاتی است که عموماً مدعی آن هستند و در فهم همه احادیث خواه به اصطلاح درایت صحیح باشد یا ضعیف باید به کار رود و از این راه صحت معنی حدیث معلوم می شود، خواه علی الظاهر هم به لفظه صادر از امام شده باشد یا نشده باشد، زیرا اگر از عبارتی معلوم شد که این موافق کتاب و سنت است. پس معنی آن یقیناً فرمایش امام است و صحیح است و آن کسی که شَم اخبار آل محمد را داشته باشد این معانی را می فهمد و پیغمبر ﷺ فرمود: «دروغگویان بر من زیاد شدند و هرچه مطابق با کتاب خداست من گفته ام» و اگر مطابق نباشد من نگفته ام و اگر کسی قادر بر این نوع تطبیق باشد معلوم است که شَم حدیث را دارد و همه فقها این دعوی را دارند، منتهی در بعضی صرف ادعا است و در بعضی حقیقت دارد و اگر یک چیزی از آن حکایت منقوله معقول باشد همین قسمت است که مثلاً فرموده باشند بر حسب فرمایش امام که فقیه چنین کسی است. یا فرموده اند من لحن اخبار را می فهمم و آن چیزی را هم که به قول ایشان، شیخ جعل کرده اگر واقعیت داشته باشد البته معنی صحیح بوده که الفاظش از خود شیخ بوده مثل این که خبری یا اخباری را نقل به معنی کرده باشد و شیخ مرحوم هم فرموده باشد که صحیح است؛ زیرا صحیح به این معنی که عرض کردم آن چیزی است که معنی آن با فرمایش خدا و رسول و ائمه ﷺ موافق باشد و آن عبارت هم موافق بوده و غیر از این درباره علمای اعلام و اساطین اسلام نمی توان تصور کرد که العیاذ بالله جعلی بکنند و عبارتی که بر خلاف فرمایش خدا و رسول باشد بسازند و یکدیگر را امتحان نمایند و عوام از برادران ما اگر عبور به این قبیل عبارات نمایند نباید باور کنند و پیداست که نویسندگان اغراض دیگر داشته اند - أصلحهم الله ان شاء الله -.^۱

۱. «فهرست»، صص ۲۵۱-۲۵۴

اولاً: کلیہ مطالب سرکارآقا، براساس موضوعی قرار گرفته کہ آن موضوع در متن «قصص العلماء»، یا نوشته تقی زاده، موجود نیست.

«سرکارآقا» می نویسد: «قطعاً عبارت سؤال این طور نبوده و چیزی را کہ مرحوم شیخ، با شَمّ خود می بایست امتحان بدهد کہ می فہمد معنی حدیث بوده است نہ سند آن». در حالی کہ اگر سرکارآقا، قضیہ مذکور را درمورد امتحان شیخ، منقول از مرحوم صاحب قصص و تقی زاده، قبول دارد بایستی براساس قول آنان، مسألہ مورد تجزیہ و تحلیل قرار گیرد. و بررسی سرکارآقا فاقد چنین ویژگی است. و اگر خود بہ مأخذی دیگر برخوردہ کہ در آن مذاکرہ، قول دیگری مطرح شدہ، البتہ می توانست عنوان ساختہ، و مصحح اقوال مذکور شود. کہ این ہم مورد ادعای صاحب قصص نیست.

برای این منظور یکبار دیگر اصل مذاکرہ را دقیقاً مشخص کردہ و ذیلاً می نگاریم تا بررسی ما در اطراف نظریات سرکارآقا، از اساسی منطقی برخوردار باشد.

بہ روایت صاحب قصص:

شیخ محمد حسن صاحب جواهر: «حدیثی پیدا کردہ ام، شما ببینید کہ آن حدیث است یا نہ. و آیا معنی آن چیست؟»

شیخ احمد احسائی: «این حدیث و کلام امام است. پس آن را توجیہات بسیار کرد.»

بہ روایت تقی زاده:

شیخ محمد حسن صاحب جواهر: «لطف فرمودہ، دقت بفرمایید، این حدیث صحیح است یا ضعیف؟»

شیخ احمد احسائی: «این حدیث کاملاً صحیح و معتبر است.»

از لحاظ طرح سؤال، ہر دو قول، در یک امر مشترکند، و آن مسألہ سند حدیث است. و از لحاظ پاسخ، ہر دو قول در یک مطلب متفقند، و آن تأیید صحت حدیث می باشد. حال سرکارآقا بہ چہ مأخذ و مدرکی می گویند مسألہ مربوط بہ شَمّ حدیث بوده است نہ سند حدیث، معلوم نیست!

ثانیاً: اگر جواب سؤال صاحب جواهر بہ زعم سرکارآقا صحیح بودہ است. چرا

صاحب‌جواهر، کاغذ را پاره کرده و ترک مجلس نموده است؟ و چرا مرحوم صاحب‌قصص و تقی‌زاده این واقعه را در ردّ دعاوی شیخ نگاشته‌اند؟

درواقع صاحب‌جواهر، چون شیخ احمد مدّعی کسب علم از امام شده بود و مسلّم علم رجال را هم دربر می‌گرفت. سؤال از سند این حدیث کرده است، والاّ صریحاً از معنی حدیث می‌پرسید. و این بیان سرکارآقا که شیخ مدّعی بوده‌اند که شَمّ حدیث دارند، و فرمایش امام را از غیر آن تمیز می‌دهند، و این مربوط به متن حدیث است نه سند، موافق عقل کاوش‌گرانه در این مسأله نیست؛ زیرا حدیث چیزی است که کلام امام باشد، نه موافق کلام امام و مسأله مهم برای مرحوم صاحب‌جواهر اساساً شناخت کلام امام بوده است و شیخ هم گفته است: «کلام امام است».

ثالثاً: بقیه مطالب سرکارآقا و شیخ حسن، پیرامون باطل شدن روزه و تفصیل در متن حدیث صحیح و ضعیف، و ورود به علم رجال و... به عقیده مؤلف خارج از متن مسأله بوده، و با طرح آنها، کلام را مطول نمی‌کنیم.

۲ - **مرحوم شریف‌العلمای مازندرانی** (متوفی ۱۲۴۵ ه.ق.) محمدعلی مدرسی به نقل از مرحوم میرزا محمد باقر خوانساری در «روضات الجنات» و میرزا محمد مهدی خوانساری در «أحسن الودیعه» و حاج شیخ عباس قمی در «هدیه الأحاب» می‌نویسد: «شریف‌العلمای از اعظم فقها و اصولیین اواسط قرن سیزدهم هجرت می‌باشد که جامع معقول و منقول، بالخصوص در اصول که استاد فحول بود، در حائر مقدس مجلس درس معظمی داشته به حدی که گویند زیاده بر هزار نفر از اکابر حاضر حوزه درسش می‌بوده‌اند. سعیدالعلمای بارفروش مازندرانی، «شیخ مرتضی انصاری»، ملا آقا دربندی، صاحب‌ضوابط، سید محمد شفیع جابلقی، ملا اسماعیل یزدی، و نظایر ایشان از تلامذه و حاضرین حوزه او بوده‌اند. مرحوم شریف‌العلمای از تلامذه «سید مجاهد» و «صاحب‌ریاض» بود.^۱

۳ - **شیخ محمد حسین صاحب‌فصول** (متوفی ۱۲۶۱ ه.ق.): میرزا محمدباقر

۱. «ریحانة الأدب»، ج ۳، ص ۲۱۹، همچنین مراجعه کنید به شرح احوالات مرحوم آقا سید مهدی بن سید علی صاحب‌ریاض در صفحات بعدی.

خوانساری ضمن شرح احوالات مرحوم شیخ محمدتقی صاحب «هدایة المسترشدين»^۱ در مورد مرحوم شیخ محمدحسین صاحب فصول برادر مرحوم شیخ محمدتقی چنین اشاره می‌کند:

هذا وقد كان لشيخنا المعظم إليه أخ فاضل فقيه و صنو كامل نبیه و حبر بارع و جیه من أولاد أمه و أبيه جعله الله تعالى منه بمنزلة هارون من أخيه، و هو الفاضل المحقق المدقق المتوحد في عصره المسمى بالشيخ محمد حسين صاحب كتاب «الفصول» في علم الأصول، و كتبه هذا من أحسن ما كتب في أصول الفقه و أجمعها للتحقيق و التدقيق، و أشملها لكل فكر عميق، و أحرزها لتدارك اشتباهات السالفين، و أطمحها نظراً في الخصومة إلى كتاب القوانين، و قد تداولته جميع أيدي الطلبة في هذا الزمان، و تقبلته القبول الحسن في جميع البلدان، إلا أنه غير مستوعب مسائل هذا الفن الجليل، و لا بالغ مبلغ كتاب أخيه الأكبر في التفصيل و التذيل، و لا يزد عدد أبياته في ظاهر التخمين على كتاب القوانين».^۲

محمدعلی مدرس در «ریحانة الأدب» تحت عنوان: «صاحب الفصول في علم الأصول» می‌نویسد: «... از اکابر و متبحرین علمای امامیه اواسط قرن سیزدهم هجرت می‌باشد که فقیه اصولی محقق مدقق جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول و صاحب فکری عمیق بود. این کتاب او در تحقیقات انیقه و مدققات رشیه، اجمع و اکمل کتب اصولیه بوده و محل استفاده اکابر و فحول و فهم مطالب و تفتن بر نکات و دقائق آن مایه افتخار افاضل و بهترین معرف مقامات علمی وی می‌باشد...».^۳

صاحب روضات الجنات ذیل شرح حال صاحب فصول به عقاید ایشان در قبال

۱. از مهم ترین کتب علم اصول که در ایران به دفعات چاپ سنگی شده است.

۲. «روضات الجنات»، ج ۲، ص ۱۲۶

۳. «ریحانة الأدب»، ج ۳، ص ۳۸۰

عقاید شیخیه، اشاره می فرمایند و می نویسند:

«و كان هذا الشيخ المعظم كثير الطعن و التشنيع على طائفة الشيخية المنتسبين إلى الشيخ أحمد الإحسائي المقدم إليه الإشارة، متجاهراً باللعن عليهم، و التبري عن عقائدهم الفاسدة على رؤوس الأشهاد، و قد رأيت أيام تشرّفي بالزيارة منابر في هذا المعنى»^۱.

سرکار آقا ابوالقاسم ابراهیمی، به نقل از کتاب: «قصص العلماء...» تأیید می کند که از جمله تکفیرکنندگان شیخ احمد، «شیخ محمد حسین صاحب فصول» بوده است. ولی سرکار آقا، به جای آن که فضل ایشان را از کتب تراجم، خاصه روضات الجنات استخراج کند، کتاب قصص العلماء را که خود به خاطر دفاع از شیخ احمد، در موردش گفته است: «حالش معلوم است» مورد استناد قرار داده و می نویسد: «و دیگر (از تکفیرکنندگان) شریف العلمای مازندرانی و شیخ محمد حسین صاحب فصول است که همانچه خود صاحب قصص در مکارم اخلاق و رقابت هایی که بین این دو عالم بوده که حتی نماز جماعت پشت سر یکدیگر را جایز نمی دانستند بلکه هیچ یک آن یکی را مجتهد نمی دانست و هم آنچه صاحب قصص نوشته است در معرفی آنها کافی است...»^۲. در حالی که میرزا محمد تنکابنی، ضمن شرح حالات شریف العلماء مطالبی را عنوان کرده است که نشان می دهد تا حدودی سرکار آقا رعایت صحت در نقل روایت را نفرموده اند. زیرا اولاً: مرحوم تنکابنی نوشته اند: «ظاهر این که شریف العلماء اعتقاد به اجتهاد شیخ محمد حسین نداشت، لیکن شیخ محمد حسین از صاحبان فن اصول و جامع بوده...»^۳ و این خلاف بیان سرکار آقا است که قاطعانه فرموده اند: «هیچ یک آن یکی را مجتهد نمی دانست». ثانیاً: عدم اقتداء کردن مجتهدی به مجتهدی دیگر در نماز جماعت که در میان حوزه های دینی و مساجد و اماکن، حتی در جوامع غیر شیعی، رواج دارد،

۱. «روضات الجنات»، ج ۲، ص ۱۲۶

۲. «فهرست»، ج ۱، ص ۲۰۱

۳. «قصص العلماء»، ص ۱۱۵

معلول عقاید و مسائل دیگری است که به هیچ وجه مانع از آن نمی شود که کتاب فصول باطل، یا فتوای شریف العلماء، یا شیخ محمد حسین فاسد معرفی شود...! باید مسأله را در حیطة خود به خوبی تحلیل نمود. و از قیاس پرهیز داشت.

۴- ملا آقا دربندی (متوفی ۱۲۸۵ ه.ق.): با توجه به کتاب: «هدیة الاحباب»: مرحوم شیخ عباس قمی، و کتاب: «أحسن الودیعة» و کتاب «مآثر و آثار» اعتماد السلطنه و «أعیان الشیعة». محمدعلی مدرسی در «ریحانة الأدب» می نویسد: «عالم متبع جلیل، فقیه اصولی، جدلی و رجالی، محقق مدقق، با شیخ مرتضی انصاری و نظائر وی معاصر و از تلامذہ شریف العلماء مازندرانی بود....»

وقتی صاحب جواهر در مجلسی به کتاب جواهر الکلام خود می بالید، ملا آقا گفته است: از جواهر شما در خزائن^۱ ما بسیار است.... در علم اکسیر نیز مهارت داشت.^۲ ملا آقا دربندی تألیفات بسیار داشت. از آن جمله: «الجوهرة» یا جواهر الصناعة (دراسطربلاب)، «خزائن الأصول»، «خزائن الأحکام»، «عناوین الأدلة» (در اصول)، «قوامیس القواعد» (در رجال) و «اسرار الشہادة» می باشد. کتاب مذکور که از عربی به پارسی ترجمه شده است، به گفته و اظهار نظر مدرس: «به حکم انصاف این کتاب او بلکه دیگر تألیفاتی که در موضوع مقتل نگارش داده همانا در اثر آن همه محبت مفرط که داشته است حاوی غث و سمین بوده است». و علامه نوری در کتاب «لؤلؤ و مرجان» شرحی دائر بر ضعف کتاب اسرار الشہادة و عدم اعتماد بر آن نگاشته است. و در کتاب: «اعیان الشیعة» مذکور است که: «دربندی در مؤلفات نقلیه (مقتل) خود بسیاری از اخبار واهی را نقل کرده که عقل باور ندارد. و از نقل هم شاهی نیست». سرکار آقا، بی آنکه به تبحر ایشان در زمینه های فقه و اصول و رجال اشاره کند، که مسلم سه رشته مهم در رابطه با تکفیر شیخ بوده است نوشته است: «در شخصیت ملا آقا دربندی همین بس که کتاب اسرار الشہادة او سراسر روایات مجعول و غلط است...!».

۵- آقا سید ابراهیم قزوینی صاحب «ضوابط الأصول» (متوفی ۱۲۶۲ ه.ق.) صاحب

۱. منظور کتاب های «خزائن الأصول» و «خزائن الأحکام» ملا آقا دربندی است.

۲. «ریحانة الأدب»، ج ۲، ص ۲۱۶

روضات درباره او مي نويسند:

هو من أجله علماء عصرنا، و أعزة فضلاء زماننا، لم أرمثله في الفضل والتقيرير و جودة التحجير، و مكارم الأخلاق، و محامد السياق، و الإحاطة بمسائل الأصول و المتانة فيما يكتب أو يقول.

إنتقل مع أبيه المبرور من محال دارالسلطنة قزوين - الاتي إلى بعض محامدها الإشارة إن شاء الله الجليل في ترجمة المولى خليل - إلى محروسة قريسين، و قرأ مبادي العلوم على من كان فيها من المدرسين، و كان بها إلى أن حركته الغيرة العلوية و حدته الهمة الهاشمية على الخروج إلى معارج العلم والدين، والخروج عن مدارج أوهام المبتدين، والولوج في مناهج أعلام المجتهدين، فودع من هناك أباه و شفع رضا الله تعالى برضاه، و هاجر ثانية الهجرتين، و سافر إلى تربة مولانا الحسين عليه السلام، و أخذ في التلمذ على أفاضل المشهدين، و الأخذ من الأماجد المجتبيين.

فممن أكثر عليه الاشتغال بالحائر المقدس في مراتب الأصول رئيس الأصوليين النبلاء الفحول، بل الجامع بين المعقول والمنقول؛ مولانا شريف الدين محمد بن المولى حسن علي الأملي المازندراني الأصل، الحائري المسكن والمدفن، المتوفى بالطاعون الواقع في حدود سنة ست و أربعين و مائتين بعد الألف.

و هذا الشيخ هو الذي ملأ الأصقاع آثار تأسيسه، و قرع الأسماع أصوات تدريسه و إن كان غير مسلم في أبواب الفقهيّات، و مقتصر في أصوله على بوادر اللبّيات، و لم يخرج منه مصنف، مشهور، و مؤلف هو بالرّشاقة المذكور، حتى أن اعتري الرّيب ساحة فقاوته و اجتهاده بعد ما أطبق على تمام مهارته و استعداده. و بالجملة فبلغ أمر سيدنا المشار إليه من التلمذ البالغ الكثير على هذا الأستاذ المعظم إلى حيث كان يدرّس في حياته، و

تهویٰ الیہ اُفتدۃ الطلاب قبل وفاته، و أخذ الفقه كما شاء، و أراد من فقهاء النجف الأشرف و خصوصاً عن شیخه الأفقه الأفخر الشیخ موسی بن جعفر فقد تتلمذ علیہ کثیراً.

و هو الآن فالحمد لله علی أن جعله واحد زمانه فی شریف مکانه، و أنهى الیه الرئاسة و التدريس علی حسب شأنه بحيث یشدّ الی سدّته العلّیّة رواحل الآمال من کلّ بلد سحیق، و یلوی الی عتبة المنیعة أعناق الأمانی من کلّ فجّ عمیق، لا زالت ریاض الفضل بنضارة علمه ممرعة، و حیاض الشرع من غزارة فضله مترعة، ما طلع طالع الإقبال و خطر خاطر بالبال.^۱

و محمد علی مدرس به نقل از کتاب «اعیان الشیعة» و کتاب «هدیة الأحباب فی ذکر المعروفین بالکنی والألقاب والأنساب» و «قصص العلماء»... در شرح حال صاحب ضوابط می نویسد: «از اکابر علمای امامیه اواسط قرن سیزدهم هجرت می باشد که در تمامی مراتب علمیه و حسن تقریر و انشاء و تحریر بی نظیر و در مکارم اخلاق طاق^۲ و در احاطه مسائل فروعیه و اصولیه و حید عصر خود بود... فقه را از شیخ علی کاشف الغطاء و شیخ موسی کاشف الغطاء و صاحب ریاض و پسرش سید مجاهد و دیگر افاضل و اماجد خواند. اصول را نیز از شریف العلمای مازندرانی مشهور استقصا نمود. «صاحب قصص العلماء و سید حسین کوه کمری و شیخ زین العابدین مازندرانی و حاجی سید اسدالله حجة الإسلام اصفهانی» و نظایر ایشان از تلامذه وی می باشند.^۳

سرکار آقا نظریه خود را در مورد صاحب ضوابط چنین ابراز می دارند! «سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط و نتایج است که بهترین معرف ایشان هم در مراتب علم و ادب و کمال و معرفت همین دو کتاب ایشان است و ما تسوید اوراق نمی نماییم. و عقاید سخیفه

۱. «روضات الجنات»، ج ۱، ص ۳۸

۲. مرحوم میرزا محمد تنکابنی نیز در ضمن شرح حال مرحوم استاد آقا سید ابراهیم نمونه هایی از مکارم اخلاق ایشان را ذکر کرده است. صفحه ۲- ۱۹

۳. «ریحانة الأدب»، ج ۳، ص ۳۷۶

او را در هر باب، هر کس می خواهد می فهمد!^۱ عجیب است که همه اکابر امامیه کتب او را ستوده اند، و سرکار آقا، به خاطر این که مرحوم صاحب ضوابط با شیخ میانه نداشته، او را به یک باره تخطئه می کند. در حالی که نخوانده و نشنیده ام که از اکابر علماء کسی، و از کتب تراجم کتابی، مقام ایشان و والایی شأن کتاب ضوابط را انکار کند. تا آنجا که میرزا محمد باقر خوانساری در کتاب «روضات الجنات» که حتی مورد احترام خاص مشایخ شیخیه است، و به گفته «مرتضی مدرس چهاردهی» از «مشهورترین دانشمندان روحانی جهان اسلامی است» از کتاب مرحوم سید استاد چنین یاد می کند:

ثم إنَّ له من التصنيفات الرائقة والتألیفات الفائقة كتاب ضوابط الأصول علی أكمل تفصیل و کتاب دلائل أحكام الفقه فی أجود تدلیل. و ان نوقش فی الأول بكون أكثره من تقریرات شیخه الشریف کسائر ما کان یضبطه طلاب مجلسه المنیف لندرة ما اختصَّ به فیہ من التصرف الجدید أو التحقیق السدید و لا نقص علیه فی ذلك بعد ما اتَّضح أنه إنما ألَّف هذا الكتاب فی مبادي أمره، و لیس أيضاً ممَّن یعبأ أو یعتدُّ بشأنه کسائر ما أفرغه فی قالب الترصیف و أنَّ من طالع کتابه الموجز المسمی بتناجیح الأفكار فی الأصول مبتنیاً علی مائة و خمسين فصلاً من الفصول یعرف صدق هذا المقال، و أنَّ جناب مصنِّفه المفضال کأنَّه نفس ملکہ الفقه والأصول و مالک أزمة المعقول و المنقول، و الفائق علی غیره من النبلاء الفحول، مع أنَّه إنما کتبه فی قلائل من أيام هجرته إلى زیارة سیدنا العسکریین عليه السلام من ظهر القلب و بدون المراجعة إلى شیءٍ من أساطیر الفنِّ كما حکى لنا من یوثق بنقله.

و قد تشرفت بخدمته، و زیارة هذا الكتاب بعید تدوینہ له، عند توقُّفی لتقبیل العتبات العالیات - علی مشرفیها الصلوات الباهیات - فی حدود سنة ثلاث

۱. «فهرست»، ص ۲۰۱

و خمسين، فانتسخت بخطي من نسخة الأصل التي كانت بخطه الشريف. و كنت أوان اتصالي بحضرة جلاله أيضاً من المتطفلين على طلاب مجلس إفضاله، و قد إختصت منه في ذلك البين بعنايات جليلة و اعتناءات وافرة جميلة. منها: ما كتب بخطه الشريف من صورة الإجازة لي على ظهر تلك النسخة»^۱.

تا آن جا كه مرحوم ميرزا محمدباقر در اهميت كتاب «ضوابط»^۲ مرحوم استاد، اشعاری را كه هر بيت آن مبین ارزش والای كتاب مزبور است می سرایند:

هذا جمال دفاتر الأخبار	هذا ثمال أفاضل الأدوار
هذا سلافة عصرهم من أسرهم	فيه الكفاية عن عنا الأسفار
عند الوفيد المستفيد كأنه	عين الحياة و نهر علم جار
إن قيل: كل الفضل فيه يصدق	حيث اقتفى لفواضل الآثار
والحق والتحقيق في صفحاته	كالنجم في فلك البروج الدار
فاق الرسائل في المسائل و احتوى	لبّ الأوائل والجديد الطاري
لا يعتري ظفر الخصومة متنه	إلا بردّ الخصم ردّ خسار
عمّ الخلائق نفعه من حينه	رغماً لكلّ مخلّط أخباري
هذا هدى و يزيد من لا يهتدي	بهدهاء رجساً صالحاً للنار
خير الكلام بيانه الوافي وفي	أوصاله لدقائق الأسرار
الفضل مختوم به و ختامه	مسك فذق فلنعم عقبى الدار
أفكارهم فازت بكلّ كريمة	فأتى الكتاب «نتائج الأفكار»
أفكيف يجزى عنه بالأفكار من	مستعجم لولا جزاء الباري

این نوع تجلیل از مقام مرحوم استاد، و توصیف از آثار او، كه در واقع شیوه

۱. «روضات الجنات»، ج ۱، ص ۳۹

۲. یعنی ضوابط الأصول، روضات الجنات ج ۱، ص ۴۰

پژوهشی همه صاحبان تراجم و عالمان امامیه است، مغرضانه نخواهد بود که سرکار آقا که حدود مرتبه فضل و کمال ایشان معلوم هیچ یک از اکابر امامیه هم عصرشان نبود! آثار مرحوم استاد را «سخیف» تلقی کنند؟ بی شک چنین سخنی نباید ناشی از تبحر ایشان در معارف مذهب امامیه باشد، بلکه صرفاً به اتکای تعصب به شیخیه که مسلم مغایر طریق فضل و مراتب اجتهاد شیخ احمد است، اظهار و ابراز فرموده اند. چنین روحیه ای، آنهم پس از حدود یک قرن که از حیات مرحوم استاد می گذرد، به خوبی می تواند مؤید روحیه شیخیه و واقعه ای باشد که میرزا محمد تنکابنی ضمن ذکر مکارم اخلاق مرحوم استاد، چنین یاد کرده اند:

«مشاهده نمودم که روزی یکی از اعراب که از مریدان سید محمد کاظم رشتی شیخی بود و میان شیخیه و طبقه فقها نهایت منافرت و مباعدت و مشاقه بود. آن عرب در مجمع درس آن جناب حاضر شد و زبان به هرزه درائی و کثره و فحش گشاده بود و خنجری به کمرش بود و پیش می آمد که سید استاد سربه زیر افکنده بود و سکوت داشت. یکی از سادات خدام به ناگاه مطلع گردید آمد و گریبان آن ملعون را گرفته که سید استاد فرمود او را کاری مدار و او را تأدیب و سیاست مکن که او مجنون است...!»^۱

در حقیقت این بابی است از ابواب شیخیه، که سید کاظم رشتی آن را هم در زبان و هم در کتاب دلیل المتحیرین خود گشوده بود. چنانچه وقتی کتاب «دلیل المتحیرین» را نزد آقا سید ابراهیم آوردند. آن جناب پس از شنیدن قسمتی از مطالب آن، فرمود: «اسم این کتاب چیست؟ عرض کردند که به دلیل المتحیرین موسوم است. آن بزرگوار تبسم نمود و فرمود: مناسب آن بود که این رساله «شتمیه» نامند، زیرا که مطالب آن همه دشنام و شتم علمای اعلام است...!»^۲

۶ - ملا محمد جعفر استرآبادی (متوفی ۱۲۶۳ ه.ق.): صاحب «ریحانة الأدب»

می نویسد: «حاج ملا جعفر، از فقها و مجتهدین امامیه قرن سیزدهم هجرت می باشد که صاحب تحقیقات دقیقه، بسیار متقی و محتاط، در کثرت ورع و احتیاطی که در امور دینیه

۱. «قصص العلماء»، ص ۷

۲. همان، ص ۵۶

داشته ضرب‌المثل بود و گاهی به وسواسش منتسب می‌داشتند. او از اکابر تلامذه صاحب‌ریاض به‌شمار می‌رفت. سال‌ها در کربلای معلی با عزت و احترام تمام می‌زیست. تا موقعی که آن ارض اقدس از طرف داود پاشا محاصره گردید. به تهران رفت و تا بیست سال به تدریس و امامت و فتوی و قضاوت اشتغال داشت...» «حاجی کرباسی» با این‌که بعد از «حاج سید محمدباقر حجة الاسلام رشتی» به اجتهاد کسی تصریح نمی‌نمود، اجتهاد ملا جعفر را تصدیق کرده و احکام او را تنفیذ می‌نمود. علاوه بر این در علوم ادبیه نیز ممتاز و در تقریر و تحریر در نهایت امتیاز بوده...»^۱

«شیخ محمدحسن» فرزند ملا محمد جعفر استرآبادی در کتاب «مظاهرالآثار»^۲ پیرامون عقیده ملا محمد جعفر استرآبادی درباره شیخ احمد می‌نویسد: «... عموم علمای کربلا و نجف هم با تکفیر شیخ موافق شدند. در آن روز پدرم در سفر حج بود، و شیخ که از ماجرای تکفیر خبر شد گفت علمای این دیار فقیه و اصولی هستند. از علوم معقول و حکمت بیگانه‌اند. کلماتش را تنها حکیمان می‌فهمند، راضی شد که پدرم در این‌باره هرچه حکم کند قبول کنند.

اندک مدتی از این داستان گذشت. پدرم از سفر مکه بازگشت. سید (منظور سید محمد مجاهد است) کسی را نزد پدرم فرستاد و کتاب «شرح زیارات» و چند رساله از مؤلفات شیخ را هم برای مطالعه و اظهار نظر ارسال کرد. پدرم پس از مطالعه و دقت در نوشته‌ها گفت: عبارت‌های این کتاب و رساله متشابه و قابل تأویل است. به حکم مقبوله ابن حنظله، واجب است که حکم سید را اطاعت کرد. اما برای استوار شدن حکم و حکومت در مسأله تکفیر چاره‌ای نیست به جز این‌که با شیخ به گفتگو پرداخت. آنگاه دید

۱. «ریحانة الأدب»، ج ۳، ص ۲۰۷

۲. نسخه خطی این کتاب در ۸ جلد که به خط مؤلف در کتابخانه «مجتبی مینوی» می‌باشد مورد تحقیق آقای مدرسی چهاردهی قرار گرفته. و این مطلب را در کتاب «شیخ‌گیری و باب‌گیری» ص ۴۸، چاپ دوم، انتشارات فروغی ۱۳۵۱ ه. ش. ذکر کرده‌اند. که عیناً نقل می‌شود. البته مرحوم صاحب ریحانة الادب، در شرح حال شیخ محمدحسن استرآبادی (ج ۳، ص ۲۱۰، چاپ دوم) از جمله تألیفات مشارالیه را «مظاهرالانوار» خوانده‌اند. در حالی که: «مظاهرالآثار» در کتاب آقای مدرسی نوشته شده مؤلف از آنجا که کتاب مذکور را شخصاً ندیده‌اند، به ذکر قول آقای مدرسی اکتفاء می‌کند.

که شیخ سزاوار تکفیر هست یا نه؟! که

پس از چندی پدرم شیخ را در حمام ملاقات کرد و جویای احوال یکدیگر شدند. شیخ عقاید و آرای خود را بیان کرد. و پدرم وارد بحث و انتقاد گردید. مردم خبر شده برای تماشای بحث در حمام گرد آمدند. شیخ مطابق ظاهر نوشته های خود به بیان آراء و معتقدات خود پرداخت. همان گونه که علامه سید مجاهد و سایر علمای کربلا و نجف از نوشته های او فهمیده بودند، آنگاه علامه استرآبادی حکم به تکفیر شیخ کرد و هنگامه یی در کربلا و سایر شهرهای ایران آغاز شد.^۱

۷ - مرحوم آقا سید مهدی طباطبایی (متوفی ۱۲۶۰ ه.ق.): فرزند «آقا سیدعلی صاحب ریاض المسائل»، و برادر کهنتر سید مجاهد، از اکابر علمای اواسط قرن سیزدهم هجری و استاد مرحوم «شیخ مرتضی انصاری» است.^۲ و صاحب روضات ضمن شرح حال صاحب هدایة المسترشدين و مخالفت های برادر بزرگوارش «شیخ محمدحسین صاحب فصول» با شیخیه که قبلاً یادآور شدیم، اضافه می کند: «... کما کانت هذه شیمه سیدنا المهدی بن الأمير سید علی الحائري الطباطبائي أيضاً».^۳

اساس و ماجرای مخالفت آقا سید مهدی با شیخیه را که در آن زمان ریاست آن با سیدکاظم رشتی بود، میرزا محمد تنکابنی چنین نوشته است:

«چون خبر تکفیر شیخ اشتها یافت، و شیخ نیز وفات یافت. در آن زمان آقا سید مهدی خلف باشرف آقا سیدعلی صاحب ریاض از شدت تقوی و جریره، فتوا نمی گفت. پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست؟ آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و «شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و حاجی سیدکاظم» را احضار نمود. ایشان با سیدکاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبایر کفر است. سید کاظم اذعان نمود که ظواهر این عبایر کفر است. لیکن شیخ ظواهر این عبایر را اراده

۱. «مظاهر الآثار»، ج ۱، ص ۱۰۶۴

۲. «ریحانة الأدب»، ج ۴، ص ۳۰

۳. «روضات الجنات»، ج ۲، ص ۱۲۶

نکرده است بلکه این کلمات را تأویلی است که آن تأویل مراد شیخ است. ایشان گفتند که «ما مأمور تأویل نیستیم»، مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت سبحان و اخبار پیغمبر و آل اطهار و الاھر کافری که به کلمه کفری تکلم کند لامحاله تأویلی در او راه دارد. پس به سید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عبار کفر است. سید کاظم نوشت که ظاهر این عبار کفر است و آن را به مهر خود ممهور نمود. پس آقا سید مهدی اگرچه فتوا نمی گفت لیکن به شهادت این دو عادل که شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی بود حکم به تکفیر شیخ و تابعین او نمود. و از آن پس به مسجد رفته و مردم را موعظه نمود که در این عصر گرگان چند به لباس میش درآمد و دین مردم را فاسد و کاسد ساخته اند. و ایشان شیخ احمد احسائی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیوع یافت»^۱.

«سید کاظم رشتی» در کتاب: «دلیل المتحیرین» اصل ماجرا را به صورت کلی تأیید و از این حیث اختلافی با گفته صاحب قصص ندارند. ولی در صدد توضیح و شرحی مفصل برآمده که از آن تبرئه خود و شیخ احمد را مراد داشته است. بعدها مطالب کتاب مذکور، مورد استفاده مرحوم حاج محمد کریم خان در «هدایة الطالبین»^۲ و سرکار آقا در کتاب «فهرست»^۳ و شیخ عبدالرضا ابراهیمی در کتاب «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار»^۴ قرار گرفته، با شرح های تفصیلی مصمم به رفع شبهات و این که مرحوم سید «تقیه» کرده و آقا سید مهدی از روی سادگی چنین فتوایی داده، تکرار مطالب مرحوم سید را کرده اند!

۸- آقا سید محمد مجاهد صاحب مناهل (متوفی ۱۲۴۲ ه.ق.): شیخ آقابزر طهرانی در کتاب «الذریعة»^۵، میرزا محمد باقر خوانساری در «روضات الجنات»^۶، حاج سید شفیع

۱. «قصص العلماء»، ص ۴۴

۲. «هدایة الطالبین»، صص: ۱۰۸-۱۱۱-۱۳۹

۳. «فهرست»، ص ۱۹۲

۴. «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار»، ص ۵

۵. «الذریعة»، ج ۲۱، ص ۳۰۰

۶. «روضات الجنات»، ج ۷، ص ۱۴۵

جالبقی در «الروضة البهیة» و محمدعلی مدرس در «ریحانة الأدب»^۱ از مرحوم «سید محمد مجاهد» به بزرگی چنین یاد کرده‌اند: «... از مشاهیر علمای امامیه بواسطه قرن سیزدهم هجرت می‌باشد که فقیه اصولی متبحر، ادیب، ماهر، عابد، زاهد بود. از والد معظم خود (صاحب ریاض) و پدرزن خود مرحوم سید مهدی بحر العلوم تکمیل مراتب علمیه نمود. در حال حیات پدر از کربلا که مولدش بوده به ایران آمد، و در اصفهان اقامت گزیده و به تدریس و تألیف مشغول شد. و مرجع استفاده افاضل آن نواحی بود. و کتاب «مفاتیح» را نیز در آنجا تألیف نمود، تا آنکه خبر وفات والد معظمش رسید، بلافاصله عازم عراق شد. و در کاظمین مقیم و مشغول انجام وظایف علمیه گردید...».

«مرحوم محمد حسن»، فرزند ملا محمد جعفر استرآبادی، در کتاب «مظاهر الآثار» می‌نویسد: «در آن زمان سید محمد مجاهد مرجع تقلید شیعیان و پیروانشان در عراق و ایران بودند. گروهی از شاگردانش از سخنان و کلمات شیخ به استاد بزرگوار شکایت کردند. و سید هم حکم به کفر شیخ احمد صادر کرد. عموم علمای کربلا و نجف هم با تکفیر شیخ موافق شدند...»^۲

«مرحوم میرزا محمد باقر خوانساری صاحب روضات» (متوفی ۱۳۱۳ ه.ق.) فرزند مرحوم حاج «میرزا زین العابدین»، از اکابر علمای امامیه قرن چهاردهم هجری می‌باشد. که فقیه اصولی، محدث رجالی، ادیب متتبع متبحر، محقق دقیق النظر بود. در فقه و حدیث و تراجم احوال علمای سلف و خلف مزیتی کامل بر دیگران داشت. از تلامذه «سید محمد شهنشاهی» و «سید محمد باقر حجة الاسلام اصفهانی» و «سید ابراهیم صاحب ضوابط» و بعضی از اکابر دیگر بوده و از ایشان و از والد خود «حاج میرزا زین العابدین» و بعضی از اجلای دیگر اجازه روایت و اجتهاد داشت. و ریاست علمی مذهبی در اصفهان بدو منتهی و حوزه درس او محل استفاده افاضل بوده است. «شریعت اصفهانی» و «سید ابوتراب خوانساری» و «سید محمد کاظم یزدی» و جمعی دیگر از اکابر

۱. ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۴۰۱

۲. «مظاهر الآثار»، ج ۱، ص ۱۰۶۴، به نقل از کتاب «شیخ‌گیری و بایبگیری» ص ۴۸

وقت از تلامذہ او بوده‌اند.^۱

اہم تألیفات میرزا محمدباقر خوانساری: «روضات الجنات فی أحوال العلماء والسادات» می‌باشد کہ بہ گفتہ محمدعلی مدرس: «در موضوع خود بی‌نظیر و ابسط و اجمع و انفع کتب تراجم بوده و از منابع کتاب ریحانة الادب می‌باشد»^۲ و چنین است قول «آقا بزر» تهرانی. و کتاب «الذریعة إلی تصانیف الشیعة».

از نظرگاه مشایخ و علمای شیخیہ، کتاب «روضات الجنات» یکی از معتبرترین منابع تحقیق در شرح حال و فضائل و کمالات شیخ احمد احسائی است. کہ الحق مرحوم صاحب‌روضات، حق مطلب را بہ خوبی اداء فرمودہ‌اند. ولی از آنجایی کہ چنین کتابی جامع، در طول حیات مرحوم صاحب‌روضات، تصنیف شدہ است، دربرگیرندہ وقایع و حوادث مهم دینی و فکری جامعہ شیعی عراق و ایران نیز می‌باشد. بدین لحاظ پس از انتشار کتب و رسائل شیخ احمد، و بروز مخالفت‌ها و بررسیہای دقیق، و مخاصمات بین شاگردان شیخ و علمای بزر عصر، مرحوم صاحب‌روضات ہنگامی کہ زمان مقتضی آن می‌شود کہ بہ شرح حال «شیخ رجب بن محمد الحافظ البرسی» مبادرت ورزد. پس از ذکر در چگونگی بہ وجود آمدن مشرب‌های باطل، اوہام و خرافات در مذهب امامیہ، مشرب شیخ رجب برسی را دنبالہ روی چنین مشرب‌هایی کہ صرفاً عقایدشان مبتنی بر تأویل است قلمداد کردہ و می‌نویسد:

ثم أن يكون كل من جاء على إثر هذا المذهب و أشرب في قلوبهم الملائمة لهذا المشرب، زاد في الطنبور نعمة و هتك عصمة و رفع وقعا و أبدع وضعاً و جمع جمعاً و أسمع سمعاً و أراق عاراً و أظهر شناراً، و ردّ على فقيه من فقهاء الشيعة، و هدّسداً من سدود الشريعة، إلى أن انتهت النوبة إلى هذا الرجل فكتب في ذلك كتاباً و فتح أبواباً و كشف نقاباً و خلف أصحاباً فسمي أتباعهم المقلد له في ذلك بالكشفية، لزعمهم الإطلاع على

۱. «روضات الجنات»، ج ۲، ص ۱۰۵، (شرح حال، بہ قلم خودش). «تذكرة القبور»، ص ۱۷۵

۲. «ريحانة الأدب»، ج ۳، ص ۳۶۶

الأساریر المخفیة، ثم أتباع أتباعهم الذين آلت معاملته التأویل إليهم في هذا الأواخر و هم في الحقيقة أعمهون بكثير من غلاة زمن الصدوقين في قم الذين كانوا ينسبون الفقهاء الأجلة إلى التقصير، بسمة الشيخية و پشت سرية - من اللغات الفارسية - لنسبتهم إلى الشيخ أحمد ابن زين الدين الإحساوی المتقدم ذكره و ترجمته، و كان هو یصلی الجماعة بقومه خلف الحضرة المقدسة الحسينية في الحائر الشريف بخلاف المنكرين على طريقته من فقهاء تلك البقعة المباركة فإنهم كانوا یصلونها من قبل رأس الإمام؛ و لهذا یسمون عند أولئك بالبالاسرية^۱.

ولی «سرکارآقا» در صفحات ۲۱۷، ۲۲۹ و ۲۶۳ کتاب «فهرست» و شیخ عبدالرضا ابراهیمی در صفحه ۱۰ کتاب «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار...» این اتهام را مربوط به اتباع شیخ می دانند، نه شیخ احمد. در حالی که اولاً: مرحوم صاحب روضات «بسمة الشيخية و پشت سريه» می خواند. و «شيخه» عقاید شیخ احمد را هم دربر می گیرد، زیرا یکی از موارد اثبات این که شیخیه از اهل غلاة است تبعیت اتباع شیخ احمد به نحوه خواندن نماز شیخ احمد است که صاحب روضات به آن تصریح می کند: «و كان هو (شیخ احمد) یصلی الجماعة بقومه خلف الحضرة المقدسة الحسينية في الحائر الشريف» و این: «بخلاف المنكرين على طريقته من فقهاء تلك البقعة المباركة» زیرا «فإنهم كانوا یصلونها من قبل رأس الإمام (علیه السلام)».

ثانياً: مرحوم صاحب روضات، رویه شیخ رجب برسی و اتباع او را به خاطر تأویل، شدیداً خلاف اسلام خوانده و شیخیه را به لحاظ تأویل، اتباع اتباع شیخ رجب تلقی کرده است. و تداوم راه شیخ رجب را صریحاً در شیخیه و پشت سريه می داند. که درحقیقت: «آلت معطلة تأویل هستند». و: «هم في الحقيقة أعمهون».

چنین گفته ای، به قول مرتضی مدرس چهاردهی، درحقیقت فتوای مرحوم میرزا

۱. «روضات الجنات»، ج ۳، ص ۳۴۲

محمدباقر خوانساری درباره مرحوم شیخ احمد و شیخیه است که او را از جرگه سایر شیعیان جدا ساخته، و در ردیف غلات قرار داده است.^۱

بر این اساس و بدین روال، تکفیرهایی به حسن نظر، و در مواردی مخالفت‌هایی و منازعاتی به وقوع پیوست، واکنش اختلافات زبانه کشید و به هر حال از این زمینه‌ها، اوضاع کیفیتی حاصل نمود که مسلم، و در غایت موافق حال شیخیه نبود. و اگر نهایت تعدیل را در موارد اختلاف علمای امامیه با شیخ احمد جاری بداریم و با تساهل و تسامح به حوادث زندگانی آن عابد و زاهد بنگریم، به هر حال و به گفته «شیخ عبدالله نعمه» دو چیز هست که انسان را وادار به سؤال می‌کند: «یکی آن‌که آیا ممکن است تمامی فقهای عراق (و من اضافه می‌کنم غالب علمای ایران) بر ضد شیخ احمد احسائی بلند شوند و این کار سبب معقولی نداشته باشد و چگونه ممکن است فقهای عراق، بی جهت به همه شهرهای عراق نامه بنویسند و از احسائی بدگویی کنند، تا جایی که ناچار از عراق فرار کند. با وجود این حتی قسمتی از آنچه را که به او نسبت داده‌اند درست نباشد؟

دوم این‌که گروهی به نام شیخیه از آرای او پیروی می‌کردند. و جمله نظرهای مخصوصی داشته و تا هم‌اکنون نیز دارند. آیا همین مطلب بر صحت انتساب برخی از عقاید منسوب به او دلالت نمی‌کند؟»^۲

حاج محمدکریم خان، صریحاً به این مسأله اعتراف و اذعان دارد که در این خصوص علمای شیعه: «جميع ولايات را به مراسلات خود پر کرده بودند»^۳ با این همه و در چنین موقعیتی بس نامساعد، نمی‌دانم که آیا سید کاظم رشتی در کتاب: «دلیل المتحیرین»، و «حاج محمدکریم خان» در «هدایة الطالبین» در مقام غفلت یا تجاهل است که گفته: «پس جميع شیعه در عصر آن بزرگوار متفق به حقیقت آن بزرگوار بودند و کدام اجماع از این قوی‌تر؟»^۴ و در نتیجه به گفته سید کاظم رشتی: «اجتماع علماء و عدم

۱. «شیخگیری و بایگیری»، ص ۶۵

۲. «فلاسفة شیعه»، ص ۱۲۵

۳. «هدایة الطالبین» در شرح حال سید کاظم رشتی

۴. همان، ص ۵۹

مخالفت ایشان دلیل است بر قول رئیس آنها و اجماعی که کاشف از قول حجت خدا که مطهر و مبراست از کل ما لا یحبّه الله غیر این نیست. پس وای بر احوال آنکس که به اجماع علمای فرقه محقه مخالفت نماید و ایشان را از سلوک طریقه حقه مانع آید.^۱ و حاج محمدکریم خان، پا را از این فراتر نهاده، به خاطر شیخ احمد، خط بطلان بر همه اکابر علمای امامیه غیر شیخی کشیده که: «به حکم علمای سابق، شیخ برحق بوده است، و خفیف شمردن حکم ایشان خفیف شمردن حکم خداست. و روبرویشان روبروی خداست. و حد شرک بر او جاری می شود!»^۲

اولاً: تعجب آور است که از شیخ احمد تا سید کاظم و دیگر مشایخ پس از آنان، کراراً خواننده و شنیده‌ام که علمای امامیه، غالباً فقیه اصولی هستند. و از حکمت و معقول توشه‌ای برنگرفته‌اند. نمی دانستم که بزرگترین فقه‌های اصولی قرن سیزدهم و چهاردهم و مراجع مسلم تقلید عالم تشیع، از مسأله «اجماع»، که از ادله اربعه استخراج و استنباط احکام و از مبادی اولیه علم اصول است، بی خبر بوده‌اند. و بدین خاطر و به زعم حاج محمدکریم خان، مشرک می باشد و این قدر رهبران دینی شیخیه توجه نداشته‌اند که فتوی حجیت دارد ولی حکم نیست و شهادت به اجتهاد شیخ احمد حکم به حجیت (فتوای) ایشان نمی باشد. مگر تمام اکابر علمای وقت و حتی خود شخص شیخ احمد و مرحوم سید بحرالعلوم، و شیخ‌الکبیر کاشف‌الغطاء، و آقا سید جواد عاملی، و... فضل و کمال مرحوم صاحب جواهر را امضاء نکردند و اجازه روایت و درایت ندادند؟ و به همین سان، مرحوم آقا سید ابراهیم و ملا محمدجعفر، و آقا سید مهدی و صاحب فصول و... از حیث درجه اجتهاد و کسب اجازات، خاصه از مرحوم بحرالعلوم و آقا سیدعلی و شیخ جعفر، مسلم عصر خود نبودند؟ چطور می شود چنین علمایی به زعم شیخیه، چون مرتکب اشتباه تکفیر شیخ احمد شدند، مورد طعن و اعتراض و رد حضرات شیخیه می شوند. ولی اعتراض به اشتباهات شیخ احمد، آن‌هم از جانب چنان علمایی، خلاف

۱. «دلیل‌المتحیرین»، ترجمه فارسی.

۲. «هدایة الطالبین»، ص ۲۳

اجماع علمای امامیہ تلقی می‌شود، و حکم مشرک؟ و اجازات شیخ را سپر بلا می‌کنند؟
ثانیاً: توجه به این مسأله حائز کمال اهمیت است که بررسی دقیق در آثار شیخ،
به‌خوبی نشان می‌دهد که اهم آثار مورد اختلاف شیخ احمد، پس از سال ۱۲۳۰ ه.ق.،
کتابت شده است:

«شرح الزیارة» در دهم ربیع الاول ۱۲۳۰ ه.ق.، «شرح مشاعر ملاصدرا» در بیست و
هفتم صفر ۱۲۳۴ ه.ق.، «عصمت و رجعت» در بیست و یکم ربیع الاول ۱۲۳۱ ه.ق.،
«شرح عرشیة ملاصدرا» در بیست و هفتم ربیع الاول ۱۲۳۶ ه.ق. همچنین تاریخ اولین
واقعة تکفیر مرحوم شیخ از جانب ملا محمد تقی برغانی در قزوین، مربوط به بعد از سال
مر «شاهزاده محمد علی میرزا»، یعنی ۱۲۳۷ ه.ق. است. و پس از این سال است که آثار
شیخ در ایران و عراق نشر یافته است. در حالی که مرحوم آقا سید علی صاحب ریاض در
۱۲۳۱ ه.ق.، و مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء در سال ۱۲۲۷ ه.ق.، و مرحوم سید
مهدی بحر العلوم در سال ۱۲۱۲ ه.ق.، درگذشته‌اند.

باتوجه به این که نظر آثار مهم، و واقعة تکفیر شیخ، پس از فوت مشایخ اجازه شیخ
بوده است، به هیچ وجه منطقی و اصولی نخواهد بود که تمجیدهای مربوط به قبل از نشر
کامل آثار و قبل از صدور حکم تکفیر، و اعلام نظریة اکابر علمای وقت را بر سال‌هایی
پس از آن جاری، و یا آن را مستمسکی برای پرده‌پوشی بر هر ایرادی به نحوه رفتار و
افکار شیخ در هر عصر و اوضاعی نمود.

ثالثاً: شیخ احمد احسائی در رسالہ «شرح رسالہ عملیة ملا محسن فیض کاشانی» که
به خواهش «میرزا باقر نواب»، مرقوم فرموده‌اند، و در مجموعه «جوامع الکلم» مندرج
است، عقاید مرحوم فیض کاشانی را رد می‌کند. و در بعضی از کلماتش مرحوم فیض
کاشانی را «المسیء القاسانی» می‌خواند و تکفیرش می‌کند، و در رسالہ «شرح مشاعر
ملاصدرا»^۱ که به خواهش آخوند ملامشهدی شرح کرده، قول «ملاصدرا»: «بسیط الحقيقة

۱. «جناب آقا سید جلال الدین آشتیانی درباره شرح کتاب «مشاعر» شیخ احمد احسائی و مدافعات آقای
هانری کربن مستشرق از شرح مذکور و اعتراضات شیخ احمد احسائی به مرحوم آخوند ملاصدرا

→ می نویسند: «نظر آقای کربن دربارهٔ اختلاف بین شیخ احمد احسائی و ملاصدرا مشکلی ایجاد می نماید که باید تذکر داده شود». دانشمند محترم اعتراضات احسائی را بر آخوند ملاصدرا وارد و جواب های ملا اسماعیل اصفهانی را از اعتراضات احسائی سست دانسته است، در صورتی که تاکنون هیچ یک از اهل فن فلسفه که با این موضوع تماس داشته و وارد بوده اند چنین عقیده ای نداشته اند و اتفاق همگانی است که حرف های احسائی در این باب به کلی از موازین فلسفی خارج است. احسائی به مسائل پیش پا افتاده و اولیه فلسفه و عرفان هم واقف نبوده است تا چه رسد به مسائل عمیق و دشوار. آقای پروفیسور هانری کربن در مقدمهٔ فارسی خود بر کتاب مشاعر (از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه، قسمت ایران شناسی) نوشته است: «در بخش فرانسوی به شرح شیخ احمد احسائی که اثری عمیق و ارزنده است توجه بیشتری کرده ایم. متأسفانه غالب مردم بر شرح و قضاوت سطحی ملا اسماعیل دربارهٔ شیخ احمد احسائی واقف اند ولی از شرح ارزندهٔ شیخ احمد اطلاعی ندارند».

این نکته را باید آقای کربن متذکر باشند که شرح شیخ احمد بر مشاعر و عرشیه در زمان حیات و بعد از فوت او مورد نظر اهل فن بوده است. همین شرحی را که ما چاپ کرده ایم مشتمل است بر جواب از ایرادهای احسائی بر مطالب مشاعر و ایرادهائی را که ملا اسماعیل حکیم و فیلسوف و عارف بزرگ زمان خود نوشته است و همچنین شرحی را که ملا زین العابدین نوری شاگرد آخوند نوری تألیف کرده است حاکی از آن است که شرح احسائی بر مشاعر در دسترس اهل فن بوده و مورد بحث و دقت قرار گرفته و اعتراضات ملا اسماعیل در حقیقت صدای همهٔ اهل فن است. این نکته هم مسلم است که کلمات شیخ احمد به وجه من الوجوه قابل قبول نبوده است.

کلمات ملا اسماعیل در رد نوشتهٔ احسائی بی شک در استحکام و متانت نظیر کلمات خود ملاصدرا است. ملا اسماعیل اصفهانی یکی از مروجین عالقدر حکمت متعالیه و فلسفهٔ ملاصدرا است. شاگردان زیادی نظیر آقای علی مدرس «حکیم» و حاج ملاهادی سبزواری و آقای محمدرضای قمشه ای و آخوند ملا آقای قزوینی تربیت کرده است که همه از اساتید بزرگ فلسفه بوده اند.

باید گفت توجه و غلوی که اخیراً از آقای کربن نسبت به عقاید احسائی مشاهده می شود نمی تواند شاخص مقام علمی ایشان باشد، بلکه این توجه ناشی از شیفتگی و دل باختگی خاصی است که معظم له به طور عموم نسبت به مبانی شرقی ابراز می دارد و لیکن این نظریه ارزش علمی ندارد و با موازین درست در نمی آید ان شاء الله تعالی آقای کربن با توجه بیشتری که در خور مقام علمی ایشان است در این قسم از مسائل تجدید نظر خواهند نمود. با وجود علاقهٔ شدید به آقای کربن نتوانستیم این انحراف علمی را از معظم له نادیده بگیریم. همان طور که مطالب نفیس علمی در کتب شرقی زیاد است عقاید خرافی و خارج از موازین علمی و عقلی هم زیاد دیده می شود.

آقای کربن در قسمت فرانسوی کتاب تصریح کرده است که احسائی به علت آن که شیعهٔ متصلب بوده

بِسَاطَةِ كُلِّ الْأَشْيَاءِ» را ابطال فرمود و او را کافر می‌داند و... در حالی که ملاصدرا از تلامذہ شیخ بہایی، میرداماد و میرفندرسکی و بعدها مقامش بالاتر از اساتید خود و مسلم اہل دین بود.

۳/الف: تزلزل موقعیت

بہر حال شیخ، پس از ہیاہوی تکفیر، قزوین را مناسب ماندن ندید، و بہ منظور زیارت مشہد مقدس، عازم تہران، در شاہ عبدالعظیم اقامت گزید.

«شیخ عبداللہ» اوضاع اسفانگیز مردم را، از ری تا مشہد، و مصائبی کہ بر شیخ احمد در این سفر روی آورد، با جملاتی مجمل، ولی در عین حال معرف حال چنین یاد کردہ و می‌نویسد: «(شیخ) در شاہ عبدالعظیم منزل فرمود. و تمامی اہل بلاد بہ علت و با متفرق در جبال بودند. پس از چہار روز حرکت فرمودہ روانہ طوس گردید و از آن جا بہ شاہرود تشریف برد. در این وقت و با در قافلہ ایشان پدید آمد و جمعی از زوار و اتباع آن بزرگوار را ہلاک نمود. و یکی از زوجات آن بزرگوار نیز وفات یافت. چون وارد ارض

→ است تابع اخبار و احادیث بودہ و از این جہت ہرجا حرف‌ہایی را مخالف با حدیث امامان دانستہ رد کردہ است و آقای کرین این نکتہ را ہم بیان نمودہ است کہ ملاصدرا نیز شیعہ متعصبی بودہ است و استناد بہ احادیث در نوشتہ‌ہای ملاصدرا کم نیست چنانکہ در تفسیر و شرح اصول کافی و در مطاوی دیگر سخنان او نمودار است. اعتقاد کرین بر آن است کہ اگر ملاصدرا و احسانی معاصر می‌بودند در بسیاری از مسائل با ہم متفق می‌شدند.

آقای کرین گمان نمودہ اند کہ گفتہ‌ہای احسانی در مقام اشکال بر فلاسفہ و عرفا چیز نوظہوری است در حالی کہ این مطلب تازگی ندارد و ملاصدرا و امثال او در عصر خود نیز مواجہ با این حرف‌ہا بودہ اند. و در ہر عصری احسانی‌ہا وجود دارند. اشکال کار جای دیگر است. اشتباہ آقای کرین این جاست کہ گمان می‌کند ہر چہ را احسانی مخالف گفتہ امامان تشخیص دادہ در ست است غافل از این کہ اگر کسی در علوم عقلی قوی و استاد نباشد گفتہ امامان را در اصول عقاید خوب نمی‌فہمد علاوہ بر این استدلال بہ اخبار آحاد یا ظواہر در عقاید صحیح نیست و ادلہ حجیت اخبار آحاد و ہمچنین ادلہ حجیت ظواہر فقط حجیت اخبار و ظواہر را در فروع احکام اثبات می‌نماید نہ در اصول عقاید.

رؤسای شیخیہ چون آقای کرین را علاقہ مند بہ طریقہ تشیع دیدہ اند او را در این وادی انداختہ اند و سیر در این وادی‌ہا بی اصل و فرع آقای کرین را منحرف از فلسفہ و غیر وارد در عقلیات و عرفان در انتظار دانشمندان جلوہ خواہد داد». شرح رسالۃ المشاعر ملاصدرا، ص ۲۹

اقدس گشتند و با به شدت بود. بیست و دو روز توقف فرموده و تشریف فرمای تربت گشت.^۱

شیخ احمد در تربت با استقبالی که حاکم وقت آن جا محمدخان (پسر اسحاق خان) از شیخ به عمل آورد، مقداری از مشکلات و مصائب راه تقلیل یافت: «از آن جا تشریف فرمای طبس گشت. حاکم آن جا علی نقی خان پسر میرحسین خان طبسی بود. با تمامی اهل بلد استقبال نموده منازلی چند جهت ورود تعیین نمود. مهمان داری با لیاقت و خدمت گزاری فوق طاقت به ظهور رساند. چون اراده کوچ فرمود مذکور شد که راه را بلوچ گرفته و عبور دشوار است مع هذا علی نقی خان پسر عم خویش «مرادعلی» نام را که به شجاعت موصوف و در سطوت معروف بود به انضمام یک صد نفر سواره و دویست نفر پیاده تا ورود دارالعباده همراه نمود. هنگام ورود تمامی اهل یزد استقبال کامل نموده، سه ماه توقف فرمود».^۲

شیخ در مدت اقامت سه ماهه خود در یزد، با مشکلات فراوانی روبه رو گردید و دیگر آن احترام و منزلت را که مردم و بزرگان یزد نسبت به او رعایت می کردند، معمول نشد. به گفته حاج محمدکریم خان کرمانی: «چون خورده خورده بزرگان ایشان قدر آن بزرگوار را ندانسته، در خدمتگزاری ایشان کوتاهی کردند.... و اگر اهل یزد به عبرت نظر کنند، از وقتی که آن بزرگوار از یزد تشریف فرما شدند جمیع برکات ایشان روزبه روز مبدل به ذلت شد و ظلم و تعدی بر ایشان فراوان شد. و خاندان کهن ایشان ویران گشت و علمای ایشان رو به انقراض گذاردند و نفاق در میان ایشان پدید آمد و امراض متواتره و بلایای متکثره بر ایشان نازل شد تا آن که امروز امرشان به این جا که مشهود است کشیده و چنین نشدند مگر آن که آن جناب از بعضی از اکابر ایشان دل گران تشریف بردند. و ایشان اتفاق عام در استدعای ماندن از ایشان نکردند. و قدر ایشان را ندانستند....».^۳

۱. رساله «شیخ عبدالله»، ص ۳۶

۲. همان، ص ۳۷

۳. «هدایة الطالبین»، ص ۴۱

چنین وضعی از نامهربانی مردم یزد، و عدم رعایت احترام در خور شأن شیخ نشانه چیست؟! در حالی که در سفرهای قبلی به یزد و اقامت در آن مکان و تعلیم و تدریس در حوزه علوم دینی آن دیار، در نهایت احترام و اکرام بوده است و حتی حاج محمدکریم خان به آن، چنین تصریح کرده است: «اول به دارالعبادۃ یزد تشریف فرما شدند. و این بلد طیبہ را رشک روضۂ رضوان از انوار فضائل آل سید مرسلان - صلوات الله علیہم - فرمودند. در آن زمان سعادت بنیان علمای موجودین در آن بلد خلد آئین جناب فاضل کامل و مجتہد واصل مرجع کافۃ انام آن مرز و بوم و محیی علوم و رسول و منفذ اوامر و حکوم و مجری تعزیرات و حدود جناب جلیل نبیل ملا اسماعیل عقدایی - قدس الله روحہ - و عالم فاضل و کامل واصل جامع معقول و منقول عالم به فروع و اصول مالک زمام تحقیق و تدقیق مولای ولی حاج رجبعلی - قدس الله سرہ - و فاضل مدقق و کامل محقق صاحب نسب و حسب، الادیب الاریب المولا میرزا علی رضا - قدس الله نفسہ - و سید جلیل و سند نبیل صاحب صفات حمیدہ و اخلاق پسندیدہ میرزا سلیمان - قدس الله نفسہ - و جناب عالم عامل کامل فاضل فخرالمحققین و قدوة المدققین جامع المعقول، الخبر النحریر، الادیب الاریب آخوند ملا محمدحسین و جناب فاضل کامل علام فہام آخوند ملا علی رضا خراسانی و جناب مستطاب علام فہام عالم نحریر آخوند ملا علی اکبر زارچی و جناب عالم فاضل واصل کامل المولا الوری میرزا محمدعلی - سلمہ الله تعالی - کہ امروز حی اند. و سایر طلاب علوم دینیہ کہ ہر یک قریب الاجتہاد بودہ اند و جمعی از آنها حی اند و حاضر و بعضی از آنها متوفی شدہ اند و بہ رحمت ایزدی واصل گشتہ اند. ہمگی تصدیق علم و فضل و جلالت شأن ایشان را نمودہ و نہایت اعزاز و تمکین و تعظیم و تمجید بہ عمل می آورده اند و بہ مجلس درس ایشان حاضر می شدند و از ایشان استفادہ می فرمودند و احدی انکار فضل و جلال و علم و کمال ایشان را نمی نمود و در علم و عمل آن جناب احدی را قدرت خلاف نبود و ایشان را برخورد در ہر باب مقدم می داشتند و در امثال نماز جمعہ و اعیاد و سایر جماعات و جنائزی کہ ہمہ حاضر بودند ایشان را پیشوا و مقتدای خود می ساختند. اگر مختلف در امری می شدند آن بزرگوار حکم بود و اگر امری بر آنها مشتبہ می شد قول

ایشان محکم...»^۱.

این وضع و شرایط، و تقلیل احترامات و بروز مخالفت‌ها و بدبینی‌ها، اختصاص به یزد نداشته است و بعدها علما و مردم در عتبات عالیات عراق، خراسان و اصفهان و... به دنبال علما و مردم قزوین و یزد، دچار چنین حالتی در قبال شیخ شدند که بیش از یک دلیل نمی‌توان بر آن تصور نمود و آن همان بیان مجملی است که مرحوم سید محمد مهدی خوانساری چنین یاد کرده است: «شیخ احسانی در بدایت حال در سلک اهل اجتهاد مسلک و در نهایت ورع و سداد و جلالت، قدر او مشهور هر دیار بوده است... تا آنکه تألیفات او منتشر و مسلک وی مکشوف و به هر عنوانی که بوده باب طعن و توبیخ مفتوح شد و از حسن عقیده‌ای که در حق او داشتند، منصرف گردیدند...»^۲.

البته در این خصوص که شیخ احمد، پس از اقامت در قزوین و مر شاهرزاده «محمد علی میرزا»، با چنین واکنشی از جانب بعضی از اکابر و مردم یزد روبه‌رو شده است یا نه و این که آیا این آخرین سفر و اقامت شیخ به یزد نبوده و پس از این عکس‌العمل‌های ناخوش آیند، مجدداً شیخ در یزد اقامت گزیده است، خود موضوعی است مهم، و حائز تأمل و دقت نظر؛ زیرا به روایت و نقل قول «شیخ عبدالله» در «رساله شرح احوال» و «آقا سید هادی هندی» در کتاب: «تنبيه الغافلين و سرور الناظرين»، که به گفته «سرکار آقا»: «صحت این رسائل مذکوره در نزد حقیر محرز است و هیچ‌گونه تردیدی در آن ندارم»^۳. و در خصوص رساله شیخ عبدالله تأکید فرموده‌اند که: «معتبرترین مأخذی که قدما یا معاصرین از نویسندگان در دست داشته‌اند. البته رساله مرحوم مبرور عالم فاضل شیخ عبدالله رحمه الله نجل جلیل آن شیخ بزرگوار است که در شرح حالات شیخ بزرگوار نوشته که در کمال صحت و وثاقت است»^۴: آخرین سفری که شیخ به «یزد» کرد، پس از مر «شاهرزاده محمد علی میرزا» و واقعه قزوین و پس از آخرین زیارت

۱. «هدایة الطالبین»، ص ۲۷ - دقیقاً محمد کریم خان مطالب مذکور را از «دلیل المتحیرین» سید کاظم رشتی اقتباس کرده است.

۲. «أحسن الودیعة فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعة»، به نقل از کتاب «ریحانة الأدب»، ج ۱، ص ۸۰.

۳. «فهرست»، ص ۱۶۲.

۴. همان، ص ۱۶۱.

مرقد مطهر امام رضا علیه السلام بوده است^۱ در حالی که سید کاظم رشتی در «دلیل المتحیرین» و حاج محمدکریم خان در «هدایة الطالبین» پس از ذکر ندانستن قدر شیخ توسط اهل یزد، می نویسند: «به هر حال پس از آن، آن بزرگوار روانه اصفهان شدند»^۲ و سپس: «مرحوم شاهزاده محمدعلی میرزا، کسانی چند به استقبال ایشان فرستاده بود تا اصفهان و ایشان اصرار به رفتن سرکار شیخ داشتند. پس از آن، آن بزرگوار، به سمت کرمانشاه تشریف فرما شدند و شاهزاده مرحوم با جمیع عسکر خود و رعیت کرمانشاه، ایشان را استقبال فرموده و ایشان وارد شهر گردیدند...»^۳ و همین مطلب را عیناً «سرکارآقا»، در صفحات ۲۱۰ و ۲۱۱ کتاب «فهرست» از «هدایة الطالبین» نقل و آن را در بحث خود پیرامون شیخ مورد تأیید قرار داده اند. که پس از یزد و با وجود آن که عده ای از اهالی یزد خواهان اقامت شیخ در یزد بودند: «ولی این دفعه دیگر اجابت نفرمود» و شیخ عازم اصفهان و سپس با استقبال شاهزاده محمدعلی میرزا به کرمانشاه رفته اند. در حالی که به گفته شیخ عبدالله (و حتی نقل آن توسط سرکارآقا، بی آنکه توجه به ذکر روایات حاج محمدکریم خان در صفحات قبل بنماید!) شیخ احمد پس از فوت شاهزاده محمدعلی میرزا و رو به نقصان و زوال نهادن نعمات قلمروی حکومت شاهزاده مذکور، تا دو سال شیخ احمد در کرمانشاه به سر می برده، و «در سال دوم پس از وفاتش (منظور مر محمدعلی میرزا) تمامی بلاد ایران را وبا به شدت فراگرفت. در این اوقات آن بزرگوار به عزیمت زیارت حضرت رضا علیه السلام ارتحال فرموده، تشریف فرمای قم گردید. و از آن جا به قزوین و از آن جا به طهران و در شاه عبدالعظیم... پس از چهار روز حرکت فرموده روانه طوس گردید. و از آن جا به شاهرود... چون وارد ارض اقدس گشتند وبا به شدت بود، بیست و دو روز توقف فرموده، تشریف فرمای تربت گشت... و از آن جا تشریف فرمای طبس... (سپس) دارالعباد (و) تمامی اهل یزد استقبال کامل نموده سه ماه توقف فرموده و از آن جا به اصفهان

۱. رساله شیخ عبدالله صص ۳۶-۳۸

۲. «هدایة الطالبین»، ص ۴۲

۳. همان، ص ۴۴. همچنین محمدخان کرمانی، در «رساله بهبهانی»، ص ۱۹ به شیوه سید و حاج محمدکریم خان، خط سیر شیخ را نوشته است.

تشریف برد... الغرض روز دوازدهم ماه شوال به کرمانشاه ارتحال فرمود و یک سال نیز اقامت نموده عازم مجاورت عتبات عالیات گردید...^۱

این اختلاف و تناقض اقوال، فی‌مابین رساله‌ی شیخ عبدالله از یک‌سوی و دلیل‌المتحیرین و هدایة الطالبین و فهرست از سوی دیگر، از جهتی قابل تأمل است. که چطور مشایخ شیخیه به این نکته، توجه نکرده؟! و آیا حاج محمدکریم خان به استناد مآخذی دیگر مطالب مذکور را اظهار داشته‌اند؟ که مسلم با رساله‌ی شیخ عبدالله و... متناقض خواهد بود. و موجب شک منطقی در صحت اقوال. مگر آن‌که بگوییم شیخ چندین مرتبه به اصفهان رفته است، که در این صورت رساله‌ی شیخ عبدالله ناقص و درحقیقت اشتباه. متأسفانه مندرجات کتاب «شیخیگری و بابیگری» مدرسی چهاردهی و کتاب «مکتب شیخی» هانری کربن مستشرق، در ذکر خط سیر مسافرت‌های شیخ در ایران و عراق و حجاز مغشوش است.

به هر حال، و از آن جایی که رساله‌ی شیخ عبدالله، تاکنون ملاک و راهنمای مؤلف بوده است، به نقل قول رساله‌ی مذکور، شیخ، پس از ترک یزد، جهت بازگشت به عتبات عالیات، عازم اصفهان شد.

حاج محمدکریم خان، انگیزه‌ی دیگر شیخ احمد را به ترک یزد، و تصمیم به بازگشت: «به جهت حکمی می‌داند که از حضرت امیر^{علیه السلام} در عالم رؤیا به آن بزرگوار شده بود».^۲ در هر صورت شیخ احمد، به گفته‌ی شیخ عبدالله، در اصفهان با استقبال علما و اعیان و تمامی اهل آن سامان روبه‌رو شد. و «در خانه‌ی عبدالله خان امین‌الدوله پسر میرحسین خان صدرالدوله منزل فرمود خدمتگزاری کامل به عمل آورد».^۳

عبدالله خان امین‌الدوله همان کسی است که مرحوم «اعتمادالسلطنه» در «خاطرات» خود از او چنین یاد می‌کند: «شب سفارت روس مهمان بودم. وزیر امور خارجه، معتمدالملک، مخبرالدوله، امین‌السلطان، وزیر دفتر و جمعی دیگر بودند. شام خیلی

۱. به تلخیص نقل از صفحات: ۳۶-۳۸

۲. «هدایة الطالبین»، ص ۴۱

۳. رساله‌ی شیخ عبدالله، ص ۳۷، و «فهرست»، ص ۲۱۳

مفصل خوبی داده شد. بعد از شام که میان باغ رفته بودیم، دوسه تفصیل از قدیم مذاکره شد که نوشتن آن لازم است. من جمله صحبت شراب خوری بود، نصیرالدوله می گفت عبدالله خان امین الدوله پسر حاجی محمدحسین خان صدر اصفهانی خیلی شراب می خورد. پدرش هرچه خواست او را مانع شود و ترکش کند، نشد. تا یک بار بدون مقدمه خودبه خود ترک کرد. مدت ها از او سؤال کردند که دلیل ترک شراب چه بود؟، نمی گفت بالاخره گفت: شبی که شراب زیاد خورده بودم و مست بودم، مستی مرا واداشت که شاگرد آشپز خود را که کاکاسیاه بود آوردم ماست به تمام بدن او مالیده بازبان لیسیدم. صبح که ملتفت شدم فی الفور ترک شراب نمودم..^۱ و امین الدوله همان کسی است که: «با دولت انگلستان ارتباط کامل داشته و از هواخواهان آن دولت در ایران بوده است».^۲ و وقتی «محمدشاه» پس از قتل «قائم مقام» بار دیگر به وی تکلیف کرد که یا به تهران بیاید یا عازم عتبات شود: «به دستگیری مستر مک نیل McNeil Sir John وزیر مختار انگلیس از محمدشاه تأمین جانی گرفت و از راه بختیاری عازم عراق شد. و در آن جا بود تا اینکه در شعبان ۱۲۶۳ ه.ق. در نجف به سن هفتاد سالگی درگذشت».^۳

شیخ احمد چون خواست اصفهان را به مقصد عتبات ترک کند: «علماء و اعیان جمله اجتماع نموده متفق القول در صدد امتناع برآمدند. و زبان به التماس گشوده که اینک ماه صیام در پیش است و اگر در اصفهان قیام فرمایند مرحمتی بیش از پیش. چون عیال و ائقال مانع از اقامت بود اجابت نفرمود. بر اصرار افزودند که هرگاه این ماه را توقف شود کمال تلطف است. لاجرم عیال و ائقال جز لوازم اقامت بصحابت شیخ عبدالله روانه کرمان شاه فرمود».^۴

مشایخ شیخیه در وصف توقف شیخ در اصفهان، و احترام خاص و عام به ایشان قلم فرسایی فراوان کرده اند:

۱. «روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه»، ص ۸۲، (۱۲ رجب سنه ۱۲۹۸ ه.ق.).

۲. «تاریخ رجال ایران»، قرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴، ج ۲، ص ۲۸۰.

۳. همان.

۴. رساله شیخ عبدالله، ص ۳۸.

«سرکار آقا» می نویسد: «رمضان را تا دوازدهم شوال در اصفهان توقف فرمود و همه روز مسجد تشریف می برد و معروف است که در مسجد شاه تشریف می برده و گاهی به اندازه ای جمعیت برای نماز جماعت حاضر می شدند که تا قسمتی از میدان شاه صفوف جماعت بسته می شد، و در یکی از ایام که شخصی جمعیت را به شمار آورده شانزده هزار نفر برآمد».^۱

«حاج محمد کریم خان» می نویسد: «آن روز بلده اصفهان از بسیاری علمای اعیان مثل روضه رضوان بود و از هر فنی عالمی در آن جا بود که وحید و فرید عصر خود بود. از آن جمله جناب سید اجل و سند انبل مرجع انام حجة الاسلام العالم العامل و الفاضل... الحاج سید محمد باقر - تغمد الله بانواره - و جناب... حاج محمد ابراهیم الکلباسی - قدس الله روحه الشریفه - و جناب عالم عامل... شیخ محمد تقی - قدس الله نفسه - و جناب عالم متقن میرزا باقر نواب - قدس الله روحه - و حکیم عظیم... ملا علی النوری - قدس الله روحه - و جناب عالم کامل... ملا محمد علی نوری - طیب الله رمسه - و فاضل جلیل... ملا علی اکبر، و المولی... آقا میر محمد حسین - طیب الله نفوسهم جمیعاً - و غیر ایشان از علمای عظام و فضایل فخام و طلاب علوم ذوی العز والاحترام که هریک قریب الاجتهاد بودند در آن بلد بودند و همگی با آن جناب نهایت ادب را سلوک داشته در مجالس و محافل آن بزرگوار را به مسائل غیره مصدع می شدند و ایشان هریک را به اجوبه شافیه و بیانات کافیه جواب می فرمودند تا آن که همگی اذعان جلال و عظمت آن جناب را فرمودند و کتب آن بزرگوار که در هر علم تصنیف فرمودند از ایشان گرفته نسخه برداشتند و با وجودی که آن بزرگوار مخرب بنیان حکمت یونانیین از مشائین و اشراقیین و رواقیین بودند و مذاهب صوفیه را باطل می فرمودند احدی از حکماء و عرفای آن بلاد جسارت بر رد آن بزرگوار ننموده... حتی آن که از جناب ملا علی نوری پرسیدند که جناب شیخ با مرحوم محمد بیدآبادی چه نسبت دارند جناب آخوند فرمودند: که این تمیز را کسی می تواند بدهد که به مقام ایشان رسیده باشد. من را حد تمیز ایشان نیست».^۲....

۱. «فهرست»، ص ۲۱۳

۲. «هدایة الطالبین»، ص ۴۲

به همین روال، «سید کاظم رشتی» در کتاب «دلیل المتحیرین»، که مطالب فوق‌الذکر را حاج محمدکریم خان کرمانی عیناً از آن اخذ کرده و «حاج محمد کرمانی» در کتاب: «هدایة المسترشد» (ص ۵۲- خطی، افست). که تا حدودی منطبق با بیان حاج محمدکریم خان کرمانی است.

از سوی دیگر، دیگر تراجم و شرح حال نویسان، به نکاتی توجه کرده‌اند که اگر چه کاملاً مؤید روایات مشایخ شیخیه در شأن و موقعیت ممتاز شیخ احمد در اصفهان است در عین حال حاوی موضوعاتی است که به وحدت نظر در پاره‌ای از مسائل خدشه وارد می‌سازد.

اولاً در مورد مرحوم ملاعلی نوری، ضمن شرح حال شیخ احمد در کتاب «ریحانة الادب» مرحوم محمدعلی مدرس اذعان دارند که: «حکیم الهی حاج ملاعلی نوری با آن همه عظمتی که داشته شیخ را به خطاب بابی‌انت و امی، مخاطب می‌نموده است».^۱ ولی پس از آنکه تألیفات شیخ احمد منتشر و مسلک وی مکشوف و به هر عنوانی که بوده باب طعن و توبیخ مفتوح شد و از حسن عقیده‌ای که در حق او داشتند منصرف گردیدند».^۲

در این میان به گفته و تصریح مرحوم صاحب ریحانة الادب: «بلکه حکیم الهی مذکور (حاج ملاعلی نوری) با آن همه اعتقاد راسخ که داشته فضل او را هم انکار می‌نموده»^۳....

و مرحوم میرزا محمد تنکابنی در «قصص العلماء» در این خصوص می‌نویسد: «معروف است که چون فوائد شیخ احمد را به اصفهان آوردند، به نظر آخوند ملا علی نوری که استاد والد مؤلف کتاب است رسید، بسیار اذعان به فهم و فطانت شیخ کرد و چون شرح فوائد او را به اصفهان آوردند، اعتقاد آخوند مبدل شد و می‌گفت که من از «فوائد» شیخ مطالبی استفاده نموده بودم که شیخ خود به آن مطالب نرسیده بود. و عبارات

۱. «ریحانة الادب»، ج ۱، ص ۸۱

۲. همان.

۳. «قصص العلماء»، ص ۳۵

خود را معانی دیگر نمود.^۱ و به نقل از یکی از شاگردان فاضل «میرزا حسن کرمانشاهی» حکایت می کند که گفت: «مرا از قول استاد خود حکیم کرمانشاهی که گفت: ملاعلی نوری در اصفهان بود، از ارادتمندان شیخ احمد احسائی به شمار می رفت. همیشه کلمات و رسائل شیخ را توجیه و تأویل می نمود. تا آنکه شیخ به اصفهان رفت. ملاعلی درس و بحث خود را احتراماً برگزار به شیخ احمد نمود.... پس از چند جلسه اصحاب «ملاعلی نوری» دانستند که شیخ از اصطلاحات و مباحث فلسفی بیگانه است. ترک درس او را گفتند و ملاعلی پشیمان شد که چرا در این مدت ترویج علم احمد احسائی را می کرد^۲ تا آن جا که از: «استاد علی نوری پرسش کردند که فضل شیخ چگونه است؟ گفت عامی صافی ضمیر است»^۳.

ثانیاً: در مورد مرحوم حاج سید محمدباقر حجة الاسلام به تصریح مرحوم میرزا محمد تنکابنی: «به نحو علمای دیگر از اعلام، شیخ احمد را احترام نمی کرد؛ مانند استقبال و مشایعت و نحو آن»^۴ تا آن جا که به نقل مدرسی چهاردهی، ظاهراً از گفته و نوشته مرحوم «یحیی دولت آبادی» در رساله «آیین بهی در ایران»: «بالجمله در اصفهان که در آن زمان دارالعلم ایران بود به واسطه مخالفت این دو دسته (منظور فقها و حکماء) از روحانیون با شیخ احمد کار او رونقی نگرفت»^۵.

۱. «قصص العلماء»، ص ۵۴

۲. همان، ص ۳۵

۳. همان، ص ۳۵

۴. همان، ص ۳۵

۵. «شیخگیری و بابیگری»، ص ۲۹۱

جناب آقا سید جلال الدین آشتیانی ضمن اشاره به موقعیت شیخ احمد در اصفهان می نویسد: «شیخ احمد احسائی اگرچه معروف به زهد است و حاجی سبزواری در شأن او گفته است که علم او در مقابل علمای اصفهان نمودی نکرد ولی در زهد بی نظیر بود. لیکن از نحوه رفتار او معلوم می شود که مرد دنیا طلب و مرید باز بوده است و همچنین هوای نفس و توغل در دنیا او را به دنبال ریاست برانگیخت در شهرهای مختلف مسافرت نمود و آراء عجیب و غریب از خود ظاهر ساخت و حب نفس او را وادار کرد که در علم فلسفه و عرفان بدون تخصص و دیدن استاد وارد شود».

«شرح رسالة المشاعر ملاصدرا»، ص ۲۹

۴/الف: سقوط کربلاء پایان کار

شیخ احمد پس از ماه مبارک رمضان، اصفهان را به قصد زیارت عتبات عالیات، ترک کرد. و در دوازدهم شوال همان سال، وارد کرمانشاه شد. شیخ پس از یک سال توقف در آن دیار، جهت مجاورت عتبات عالیات عازم ارض مقدس شد و چون به انجام زیارات توفیق یافت، در کربلای معلی اقامت گزید. ولی کربلاء و حوزه‌های دینی آن، نسبت به شیخ، نه به گونه گذشته، بل به صورتی مخالف، از خود واکنش نشان می‌داد. علمای بزرگ شیعه در کربلاء، از تکفیرها و طردها و طعن‌های مکرر و متعدد و عقاید و سیر و سلوک شیخ، آشنایی لازم را به دست آورده بودند و همین امر، موقعیت مذهبی شیخ را متزلزل کرده بود.

با چنین زمینه‌هایی نامساعد که با مداخله روزافزون و ناروای عوام، تشدید می‌یافت مقدمات حادثه‌ای را فراهم ساخت که نه تنها تاریخ کربلا آن را در سینه خود به عنوان یکی از اسفناگیزترین وقایع اواسط قرن سیزدهم هجری، ضبط و ثبت کرد، بل عنوان بزرگترین واقعه حیات شیخ احمد و بازگوکننده عواقب انشعاب و تشتت در عقیده دینی شیعیان را به خود اختصاص داد که ذیلاً مجملی از آن را به استحضار پژوهندگان می‌رسانیم: «مرحوم سید هاشم توبلی بحرانی»^۱ حکایت مذاکره «دیک الجن»^۲ با رشید بن مهدی^۳ را از مرحوم: «سید رضی»^۴ نقل کرده است. ولی تصریح به نام کتاب سید رضی

۱. متوفی ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ ه.ق. فقیه و عارف، مفسر و رجال، محدث متبع امامیه، مشهور به علامه البحرین،

مدفون در بخش توبلی از بخش‌های بحرین. «الذریعة إلى تصانیف الشیعة»، تهرانی، ج ۲۱، ص ۹۹۱

۲. از شعرای شیعی مذهب و مشهور عهد عباسی، متوفی ۲۳۵ یا ۲۳۶ ه.ق. «وفیات الأعیان و أنباء

أبناء الزمان»، ج ۳، ص ۱۸۴، «آداب اللغة العربیة»، ج ۲، ص ۷۵

۳. متولد ۱۴۹ ه.ق. که در سال ۱۷۰ ه.ق. به خلافت رسید و در سال ۱۹۳ ه.ق. درگذشت. «مروج الذهب و

معادن الجواهر»، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۳۴۲

۴. محمد بن ابی‌احمد حسین طاهر بن موسی، از اکابر و مشاهیر علمای امامیه (۳۵۹ - ۴۰۶ ه.ق.).

گردآورنده خطب و کلمات قصار و مکاتبات و مراسلات حضرت علی (ع) که به نام «نهج البلاغة و

مادریک ما نهج البلاغة» مشهور و زبانزد خاص و عام است.

«ریحانة الأدب»، ج ۳، ص ۲۲۱، «شرح نهج البلاغة»، ابن ابی‌الحدید، ج ۱

نموده است. همین قدر نوشته است که حکایت مذکور را «سید رضی» از کتاب «المناقب و المثالب» تألیف «شیخ مفید»^۱ اقتباس کرده است.

جهت اطلاع بیشتر لازم است تصریح کنم که مرحوم «سید رضی» حکایت مذاکره «دیک الجن» را در کتاب «المناقب الفاخرة في العترة الطاهرة» به نقل از کتاب مناقب شیخ مفید ذکر کرده است. و مرحوم شیخ احمد بن سلیمان بن علی بن سلمان بن ابی ظبّه بحرانی در کتابش به نام «عقد اللئال في فضائل النبي والآل» و سید هاشم توبلی بحرانی در کتاب «معالم الزلفی فی معارف النشأة الأولى والأخرى» و کتاب «روضة العارفين»^۲ به تفصیل روایت سید رضی را که منقول از شیخ مفید بوده است، ضبط و ثبت نموده است. باتوجه به این که ایضاً مرحوم سید هاشم توبلی بحرانی در کتاب «مدينة المعاجز لأئمة الاثنی عشر ودلائل الحجج علی البشر» یا «مدينة المعجزات في النص علی الأئمة الهداة» به کتاب المناقب سید رضی در ذکر معجزات ائمه اثنی عشر، بسیار زیاد استناد کرده است، مسلم که مرحوم سید هاشم بحرانی به کتاب المناقب دسترسی داشته و در نسبت آن به سید شریف رضی، اطمینان تامی داشته است و از این طریق مرحوم «شیخ آقابر» در کتاب «الذريعة إلى تصانيف الشيعة»^۳ بدون آن که از نسخ خطی یا چاپی دو کتاب مذکور سید و شیخ نشانی ارائه دهد، و یا خود نشانی از آن داشته باشد، کتاب المناقب الفاخرة... را منسوب به سید رضی، و کتاب المناقب والمثالب را منسوب به شیخ مفید می داند.

البته «حاج محمد کریم خان کرمانی»، ضمن شرح وقایع حیات شیخ در هدایة الطالبین می نویسد: «و آن حکایت حسن بن هانی است که نقل می کند سخن های دیک الجن را با «متوکل»، و آن روایت این است که سید هاشم توبلی بحرانی در کتاب «معالم الزلفی» نقل می کند که متوکل شبی از پی دیک الجن فرستاد»...^۴

۱. محمد بن محمد بن نعمان، از ارکان فقها و متکلمین امامیه (متوفی ۴۱۳ ه.ق.)، ریحانة الأدب، ج ۵، ص ۳۶۵

۲. روضة العارفين و نزهة الراغبين. الذريعة، رسالة آب ریگستان، ص ۲۹۹

۳. الذريعة، ج ۲۲، صص ۳۱۷ و ۳۳۱

۴. «هدایة الطالبین»، ص ۱۲۳

در حالی که اولاً: مرحوم سید هاشم توبلی بحرانی در معالم الزلفی برخلاف آنچه که حاج محمدکریم خان کرمانی نوشته، می نویسد:

كان على عهد الرشيد بن المهدي رجل يقال له: إسحاق بن ابراهيم الملقب بديك الجن، كان عالماً فاضلاً شاعراً أديباً فقيهاً، حاوياً لكثير من العلوم، و كان مع ذلك شيعياً فوشى به إلى الرشيد و قيل له: أنّ ديك الجن رجل لا يثبت صناعاً، و لا يقول ببعثة و لا نبوة و هو ممّن يقع في الإسلام و أهله، فإن قتله أمير المؤمنين أراح الناس منه و الإسلام من شرّه، فاحضره الرشيد، فلما مثّل بين يديه فقال: السّلام عليك يا أمير المؤمنين! فقال له الرشيد: لأهلاً و لاسهلاً، و يلك بلغني عنك أنّك لا تثبت صناعاً، و لا تقول ببعثة و لا نبوة، و إنّك ممّن يقع في الإسلام و أهله، و إنّ قتلتك، يريح الإسلام منك و المسلمين من شرك.^۱

و همین معنی را شیخ احمد بن سلیمان در کتاب «عقد اللثال...» و مرحوم «شیخ آقابر» در کتاب «الذریعة إلى تصانیف الشیعة» ضمن شرح کتاب سید رضی و شیخ مفید در مناقب (مذکور) به آن تصریح کرده اند.

ثانیاً: متوکل عباسی در ۲۴ ذی الحجة ۲۳۲ هـ. ق.^۲ پس از برادرش «واثق» به خلافت رسید. و ابونواس حسن بن هانی^۳ حداکثر متوفی ۲۰۰ هـ. ق، یعنی در حالی که متوکل نه تنها خلیفه نبوده، بلکه ۱۴ سال بیشتر از عمرش نگذشته بود که ابونواس دار فانی را وداع

۱. «معالم الزلفی»، ص ۳۲۶، (الباب التاسع والتسعون).

۲. «التنبیه والإشراف»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۳۵۴

۳. از مبرزترین ادبا و شعرای عرب. مراجعه شود به «تاریخ الأدب العربی» ج ۲، ص ۲۴، «وفیات الأعیان»، ج ۲، ص ۹۵، و پیرامون شیعی بودن ابونواس مراجعه شود به «مجالس المؤمنین»، ج ۲، ص ۵۸۲، و ریحانة الأدب ج ۷، ص ۲۸۷ و «طبقات أعلام الشیعة»، القرن الرابع، ص ۱۰۳، و «الکنى والألقاب»، ترجمه محمدجواد نجفی، ج ۱، ص ۲۹۸

می گوید. خاصه آن که «دیک الجن» متوکل را به گفته «حاج محمدکریم خان کرمانی»^۱ امیرالمؤمنین خطاب می کند و این نشان می دهد که به زعم ایشان، قضیه مربوط به دوران خلافت متوکل است، نه قبل از آن و در آن هنگام هم «ابونواس» در قید حیات نبوده است. و اما اصل حکایت:

فقال له الرشيد: ويلك ألسـت القائل في شعرك:

أصبحت جَمَّ بلابل الصّدر	وأبيت منظوياً على الجمر
إن بحت يوماً طُلَّ فيه دمي	ولئن كتمتُ يضق به صدري

فقال: بلى والله أنا القائل لما ذكرت فأين تمامه؟ قال له الرشيد: ويلك و كان له تمام؟ قال: نعم، قال: قلّه، فأنشد:

مما أتاه إلى أبي حسن	عمر وصاحبه أبوبكر
فعلى الذي يرضى بفعلهما	مثل الذي احتقبا من الوزر
جعلوك رابعهم أباحسن	كذبوا و ربّ الشفع والوتر
و قتلت في بدر سراتهم	لا غرو إن طلبوك بالوتر

قال: فقطع الرشيد عليه شعره و قال له: ويلك جئت بك لأستتيك عن الزندقة، خرجت إلى مذهب الرافضة، لقد زدت كفراً إلى كفرك، قال: يا أميرالمؤمنين! إن كان كلّ من قال بمحبتكم و ولايتكم و اعتقد أنّك قرابة رسول الله ﷺ و ممن تجب له المودة بقوله تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) يكون كافراً فأنا ذلك، فقال الرشيد: ألسـت القائل في شعرك؟:

باح لفظي بمضمراصدر	ما ذاك إلا لمعظم الأمر
فليس بعد الممات مرتجع	وإنما الموت بيضة العقر

۱. حاج محمدخان کرمانی نیز در «رساله بهبهانیه»، صفحه ۵۵، عیناً نظر حاج محمدکریم خان را تکرار کرده است.

فقال: معاذ الله يا أمير المؤمنين! أن يكون هذا قولي أو أكون ممّن تلفظ به إلا ناقلاً عن أشياخي، رافعاً له إلى الوليد بن يزيد بن عبد الملك، فإنّه كان زنديقاً لا يثبت صانعاً، ولا يقول ببعثة ولا نبوة، وروى عنه: أنّه تفأل بالمصحف يوماً، فخرج فيه: «فَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ»^١، فجعل المصحف غرضاً للشباب ورماء بالنبل حتى خرقة وقال:

تهدّدني بجبار عنيد فها أنا ذاك جبار عنيد
إذا ما جئت ربك يوم حشر فقل يا رب مزقني الوليد

فقال: والله ما هذان البيتان الآخران لك؟ فقلت: لا والله يا أمير المؤمنين! فقال: لعن الله الوليد بن يزيد، ما كان يثبت صانعاً ولا يقول ببعثة ولا نبوة، أتدري من أين أخذ اللعين قوله هذا؟ فقلت: نعم إن أعطاني أمير المؤمنين الأمان على النفس والأهل والمال وضمن الجائزة قلت له ممّن أخذ ذلك؟ قال: لك ذلك، ثم أخرج خاتمه من إصبعه ورمى به إليّ، فقلت: يا أمير المؤمنين! من شعر عمر بن سعد حيث خرج إلى حرب الحسين بن علي - صلوات الله عليهما - حيث يقول:

فوالله ما أدري وإني لحائر أفكر في أمري على خطرين
أترك ملك الريّ والريّ منيتي؟ أم أرجع مأثوماً بقتل حسين
حسين بن عمي والحوادث جمّة و ما عاقل باع الوجود بدين
يقولون إنّ الله خالق جنّة و نارٍ و تعذيب و غلّ يدين
فإن صدقوا فيما يقولون إنني أتوب إلى الرحمن من سنتين
و إن كذبوا فزنا بدنيا هنيئة و ملك عظيم دائم الحجلين

فقال: لعن الله عمر بن سعد، ما كان يثبت صانعاً ولا يقول ببعثة ولا نبوة، أتدري من أين أخذه اللعين؟ قلت: نعم يا أمير المؤمنين! أخذ من شعر يزيد بن معاوية بن أبي سفيان، قال: و ما قال يزيد بن معاوية بن أبي سفيان؟ قلت: قال:

عليه هاتي ناوليني وأعلني حديثك إنني لا أحبّ التناجيا

حديث أبي سفيان لما سمي به
فرام به أمراً علياً ففاته
فإنّ متّ يا أمّ الأحيمر فأنحكي
فإنّ الذي حدّثت عن يوم بعثنا
و لولا فضول الناس زرت محمداً
ولا خلاف بين الناس أنّ محمداً
و قد ينبت المرعى على دمنة الثرى
و نفنى و لا يبقى على الأرض دمنة

إلى أحد حتى أقام البواكيا
وأذكره الشيخ اللعين معاوياً
و لا تأملي بعد الممات التلاقيا
أحاديث زور تترك القلب ساهيا
بمشمولة صرف تروى عضاميا
تبوّأ قبراً بالمدينة ثاويا
له غصن من تحته السرّ باديا
و تبقي حزازات النفوس كماهيا

فقال: لعن الله يزيد بن معاوية، ما كان يثبت صانعاً، و لا يقول بيعته و لا نبوة،
أتدري من أين أخذ اللعين؟ فقلت: نعم يا أمير المؤمنين! أخذه من شعر أبيه معاوية بن
أبي سفيان، قال: و ما قال يزيد بن معاوية بن أبي سفيان؟ قلت: قال:

سائل الذين من بصري صبايات
قم نجل في طرر الظلما شمس ضحى
لعلنا أن يدع داع الفراق بنا
خذ ما تعجل و اترك ما وعدت به
قبل ارتجاع الليالي كلّ عارية

فلا تلمني فما تغني الملامات
نجومها الزّهر طاسات و كاسات
نمضي و أنفسنا منها روبات
فعل اللبيب فللتأخير آفات
فإنّما خلع الدنيا استعارات

قال: لعن الله معاوية بن أبي سفيان، ما كان يثبت صانعاً و لا يقول بيعته و لا نبوة،
أتدري من أين أخذ الملعون؟ قلت: نعم يا أمير المؤمنين! من شعر عمر بن الخطاب حين
ولاه الشام و قلده إيّاها، قال: و ما قال عمر بن الخطاب عند ذلك؟ قلت: قال:

معاوي إنّ القوم ضلّت حلومهم
صبوت إلى دين به باد أسرتي
فإنّ أنس لا أنس الوليد و عتبة
توصل إلى التخليط في الملة التي

بدعوة من عمّ العشيرة بالوتر
فأبعد به ديناً قصمت به ظهري
و شبة والعاص الصريع لدى بدر
أتانا بها الماضي الممّوة بالسحر

لهذا فقد وليتكَ الشام راجياً و أنت جدير أن تعود إلى صخر

فقال: يا أبا إسحاق! أو كان عمر كافراً بما جاء على محمد؟ قلت: نعم يا أمير المؤمنين! فقال: من أين أخذ الزنديق؟ فقلت: من شعر أبي بكر بن أبي قحافة، قال: و ما قال أبو بكر بن أبي قحافة؟ قلت: قال:

أتوعد في المعاد بشرب خمر	و تنهى الآن عن ماء و تمر
كما قال الغراب لسهم رام	لقد جمعت من ريشي لضرّ
حديدة صيقل و قضيب نبع	و من عصب البعير و ريش نسر
أتطمع في حيات بعد موت؟	حديث خرافة يا أم عمر

فقال: يا أبا إسحاق أو كان الصدر الأوّل كافراً بما جاء على النبي؟ قلت: نعم يا أمير المؤمنين! فقال: نعم من أين أخذ الزنديق؟ فقلت أخذه من شعره لنفسه حيث قال:

ذرينا تصطبج يا أم بكر	فإنّ الموت نقب عن هشام
و نقب عن أيبك و كان قرنا	من الأبطال شرب المدام
يؤد بنو المغيرة لوفدوه	بألفي مدحج و بألف رامي
و كأني بالقلب قلب بدر	من الأقبام و الشرف الكرام
و كأني بالطوى طوى بدر	من الشيز المكلّل بالسنام
أبوعدنا ابن كبشة أن سنجي	و كيف حياة أصداء هامّ
و يعجز أن يكفّ الموت عني	و يحييني إذا بليت عظام
خلا أنّ الحكيم رأى حميراً	فألجمها فتاهت في اللّجام
و لم يكفيه جمع المال حتّى	بالانا بالصّلاة و بالصّيام
فهل من مبلغ الرحمن عني	بأنّي تارك فرض الصّيام
فقل لله يمنعي شرابي	و قل لله يمنعي طعامي

فقال: يا أبا إسحاق! أو كان الصدر الأوّل كافراً بالله و بما أنزل الله على رسوله و مكذباً بآياته و شاكاً في قدرته؟ قلت: نعم يا أمير المؤمنين! قال: والله لقد كفر

هذا الزنديق كفراً ما كفر به فرعون ذوالأوتاد! أتدري من أين أخذ الزنديق؟ قلت: نعم يا أمير المؤمنين! قال: و من أين أخذه لعنه الله؟ قلت: أخذ من شعر عبدالله بن الزبيري حيث قال:

لست من خندف إن لم انتقم	من بني أحمد ما كان فعل
لعبت هاشم بالملك فلا	خبر جاء ولا وحى نزل
و لعبنا نحن في دولتنا	هكذا الأيام والدنيا دول

قال: والله لقد كفروا هؤلاء القوم كفراً ما سبقهم إليه الأولون ولا يلحقهم فيه الآخرون، أشهد عليّ أنّي أبرء إلى الله من أولهم وآخرهم، ثم أكنتم ذلك، ثم خلّع عليه و أسنى له الجائزة و أخرجه و مكرماً. والحمد لله رب العالمين.

در هر صورت شیخ احمد، به منظور اثبات این نظریه که ابوبکر و عمر و معاویه... کافر بودند؛ و هیچ گونه اعتقاد و ایمانی به وحدانیت خداوندی، معاد و نبوت محمدی نداشته و صریحاً انکار می کرده اند! حکایت مذکور را به انتخاب، در جزء دوم کتاب «شرح الزیارة»^۱ مورد استناد و استشهاد قرار داد.

شیخ ضمن نگارش موضوع مورد استناد، از ابوبکر با طعن^۲ و در برابر نام خلیفه دوم راشدین جمله «عليه اللعنة»^۳ را افزوده! و آن گاه «جحد» آن ها را نتیجه گرفته است! سید کاظم رشتی و حاج محمد کریم خان! تصدیق و تأیید می کنند که عده ای از مردم عراق: «کتاب شیخ (را) که در آن ذم خلفاء بود برداشته، بردند نزد «پاشای بغداد» ناجی کافر متعصب و گفتند: ببین که شیخ احمد مذمت خلفاء را کرده و قدح در ابی بکر و عمر

۱. شرح الزیارة ج ۲، ص ۲۱۶، مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری در «روضات الجنات» ضمن شرح حال شیخ، به جای جزء دوم شرح الزیارة تصریح می کند که شیخ احمد حکایت مذکور را در جزء چهارم شرح الزیارة آورده است: «ولم یکفهم ذلك حتى أنهم أخذوا الجزء الرابع من شرح الزیارة»، ج ۱، ص ۹۳؛ همچنین حاج محمد کریم خان در «هدایة الطالبین» و سید کاظم رشتی در «دلیل المتحیرین» و حاج محمد خان کرمانی در «رسالة بهیهانی» و سرکار آقا در کتاب فهرست، در حالی که در جزء دوم است.

۲. «شرح الزیارة» ج ۲، ص ۲۱۶، سطر ۲۶

۳. همان، ص ۲۱۷، سطر ۱۲

و عثمان می‌کنند. آہ آہ...»^۱.

حاکم عثمانی در آن زمان: «داودپاشا» بود. مردی که به گفته «سید نعمان آلوسی زاده بغدادی»: «در کشتن و مجازات و مصادره نمودن عده‌ای از متمولین خوف و بیمی نداشت. (و) در دینش با اعتقاد و متعصب...»^۲ و از سوی دیگر مردی که نسبت به شیعیان نظری بسیار بد داشته، و متعارض موقعت ایران در عتبات عالیات، و سرحدات ایران و عثمانی و عراق (زیر نفوذ عثمانی) بوده و دولت مرکزی ایران هم نسبت به حکمرانی او در عراق عرب، کراراً به دربار عثمانی اعتراض کرده است.^۳ موجد محیطی در عراق عرب شد که نه تنها دامن زدن به اختلافات شیعه و سنی، بهانه‌ای مناسب جهت مداخله در امور مذهبی عتبات عالیات محسوب می‌شد بلکه از این طریق می‌توانست به تحکیم تسلط خود که بالمآل به تقویت نفوذ سیاست عثمانی در قبال ایران منجر می‌شد، مبادرت ورزد.

به همین منظور، و در حالی که علمای بزرگ و اکابر امامیه در طول تسلط عثمانی در عراق، از چنین توطئه‌های ضدشیعی و ایرانی، مطلع بوده، و با سعی و کوشش فراوانی، مانع از به وجود آمدن بهانه‌ای برای مداخله نظامی می‌شدند، معلوم نیست که چرا شیخ در کتاب «شرح‌الزیارة» به یک‌باره موقعت حساس عتبات، و نفوذ عثمانی را نادیده گرفته، و از نوشتن مطالبی که مسلم موجب طغیان اهل سنت و نتیجتاً حکومت مرکزی می‌شده است، خودداری نکرده است؟!

البته اغلب علمای بزرگ و کوچک امامیه در آن عصر، کتب متعددی در باب عقاید شیعه، خاصه مسأله ولایت، نوشته و منتشر کرده بودند ولی این سؤال قابل توجه است که چرا نسبت به کتاب «شرح‌الزیارة» چنین واکنشی شدید نشان داده شد؟ آنچه که مسلم است دو علت اساسی در دامن زدن به مندرجات کتاب شرح‌الزیارة نقش اساسی داشته‌اند:

۱. «هدایة الطالبین»، ص ۱۲۲

۲. «دائرةالمعارف بستانی»، ج ۷، ص ۵۷۷

۳. «روضة‌الصفاء»، ج ۹، ص ۵۸۲، «ناسخ‌التواریخ» ج ۱، حوادث سال‌های ۱۲۳۵-۱۲۳۷ ه. ق

اول: صراحت بیان و بی‌پردگی، در سب و ذم و توهین به خلفای راشدین سه‌گانه، آن‌هم به استناد اشعاری که حقیقت آن نزد اهل ادب و تاریخ به هیچ‌وجه معلوم نیست.^۱ دوم: نشر عقاید شیخ در ایران و عراق، زمینه‌نامساعد تشتت مذهبی شیعی را، در محیط شیعه‌نشین عراق خصوصاً و ایران عموماً به‌وجود آورده بود. و چنین موقعیتی برای مأموران حکومت عثمانی، فرصت مناسبی به‌شمار می‌آمد. مرحوم صاحب‌روضات الجنات نوشته است:

لَمَّا بَلَغَ الشَّقَاقُ وَ النِّفَاقُ - بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَنْ خَالَفَهُ مِنْ فَضَلَاءِ الْعِرَاقِ مَبْلَغَهُ الْوَافِي - وَ لَمْ يُمْكِنْ دَفْعُ ذَلِكَ بِوَجْهِ يَدْفَعُ بِهِ كُلَّ التَّنَافِي؛ فَلَمْ يَجِدْ بَدَأً مِنْ عَرْضِ عَقَائِدِهِ الْحَقَّةَ لَهُمْ فِي نَادِيهِمْ، وَ رَفَعَ مَا احْتَمَلَ وَرُودِهِ عَلَيْهِ بِأَحْسَنِ مَا أَمَكُنَ أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْ غَيْرِ أَعَادِيهِمْ، وَ سَأَلَ عَنْهُمْ السُّؤَالَ عَنْهُ فِيمَا يَشْتَهُونَ، وَ الْجُلُوسَ مَعَهُ كَمَا يَرِيدُونَ، وَ مَعَ ذَلِكَ فَهَمَّ لَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَى قَوْلِهِ، وَ لَمْ يَصْغُوا إِلَى كَلَامِهِ، وَ أَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً، وَازْدَادُوا عِتْواً وَ عِنَاداً بَلْ كَتَبُوا إِلَى رُؤَسَاءِ الْبُلْدَانِ وَ أَهْلِ الْحُلِّ وَ الْعَقْدِ مِنَ الْأَعْيَانِ: أَنَّ الشَّيْخَ أَحْمَدَ الْمَذْكُورَ كَذَّابٌ وَ كَذَا اِعْتِقَادُهُ، فَشَوَّشُوا قُلُوبَ النَّاسِ وَ جَعَلُوهُمْ فِي الْاِلْتِبَاسِ.

این نکته باتوجه به موقعیت خاص مذهبی مناطق شیعه‌نشین تحت سیطره عثمانی قابل تأمل است.

زیرا سه احتمال قوی در این مورد، باتوجه به منابع تاریخی آن عصر، به‌نظر می‌رسد: اولاً: عده‌ای از شیعیان «شرح‌الزيارة» شیخ را به آن دلیل به پاشای بغداد نشان دادند که آشوبی را که عقاید شیخ به‌وجود آورده بود، و می‌رفت که نزاع‌های مذهبی را در مناطق شیعه دامن بزند، با مداخله نظامی پایان بخشند. ولی در عمل نتیجه چنین کاری معکوس درآمد. و تقاضاها و خبرچینی‌های مذکور،

۱. از جمله مرحوم «محمدقزوینی» معتقد بود که: «این حکایت کذب صریح و ملفق از چند حکایت است از اعراب جاهلیین که عمداً به ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه نسبت داده شده است».

موجب عواقب و خیمی برای جامعہ شیعه شد.

ثانیاً: عده‌ای از مردم عراق به آن دلیل به پاشای بغداد شکایت بردند که قبل از آن‌که موجب نزاع‌های بزرگی میان شیعیان و اهل سنت شود، پاشای بغداد تدبیری اتخاذ کند. و از چنین آشوب احتمالی جلوگیری نماید. ولی در عمل نتیجه دیگری عاید شد.

ثالثاً: عده‌ای از شیعیان به چنین کاری به این خاطر مبادرت ورزیدند که شخص شیخ را که برای آنها و به اتکاء نظریه بسیاری از علما، از بدعت‌گذاران در دین تلقی شده بود، از طرف پاشای بغداد، محدود و رفع مطرود شود!

بدین ملاحظات، این اعتراض شیخ محمدکریم خان کرمانی که: «چطور امری را بردند به دست سنی دادند؟!» قابل تأمل خواهد بود.

زیرا به استثنای سه احتمال قوی مورد بحث، چطور ممکن بود کتابی در عراق تحت سیطره عثمانی نشر پیدا کند و شیخ احتمال ندهد که به دست سنی‌ها خواهد رسید و تازه سنی‌ها هم با خواندن این کتاب، بی‌اعتنایی خواهند کرد؟

مسلم باتوجه به آبستنی محیط مذهبی شیعی در زمان «داودپاشا»، چنین کاری صورت می‌پذیرفت. و نتایج و خیمی هم به بار می‌آورد. و در هر صورت این شبیه را به وجود می‌آورد که شیخ در نحوه طرح مسأله‌ای، آن‌هم درچنان محیطی، اجتهادی کرد که مقرون به مصلحت محافل دینی شیعه نبود:

داود پاشا، «مناخور»^۱ را مأمور ساخت تا کربلاء را با قوای خود محاصره و سپس اشغال کرده، به سرکوبی شیعیان و مراکز دینی آنان همت گمارد.

مناخور در طول محاصره و حمله به کربلاء که از ۱۳ شوال ۱۲۴۱ ه. ق. آغاز گردید، از هرگونه فشار و قتل و غارت، دریغ نورزید. مزارع مردم را نابود کرد و تا آن‌جا که در توانش بود، به تخریب پرداخت.

این فجایع همراه با محاصره کربلا، مردم را وادار کرد که به خاطر حفظ حیات، به

۱. «مناخور»، مخفف «امیرآخور» (مأمور اصطبل). این شخص از اهل تغلیس (متولد ۱۱۹۰) و مدت‌ها مهتر و مناخور سعید پاشا بود. که پس از کشته شدن او به داودپاشا وابسته شد.

خوردن تخم پنبه قناعت و مجبور شوند. بقاع متبرکه کربلاء خاصه حرم مطهر حضرت امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، از حملات و انفجار گلوله‌های توپ، مصون نماند. و مورد تهاجم قرار گرفت.^۱

حاج محمدکریم خان کرمانی در شرح این واقعه تصریح و تصدیق می‌کند که مناخور «یازده ماه کربلا را محاصره کرد و قحط شدید افتاد و آن‌چه نقل کردند دوازده هزار گلوله از شبکه قبه مطهره، داخل قبه و حرم شد و آن‌جا به آدمی خورد و بسیاری خانه‌های کربلا خراب شد. و جمع کثیری کشته شدند. ببین که فتنه چه می‌کند؟! و خون و مال و عیال چه قدر مسلمین را ضایع کرد...»^۲.

با همه این‌ها، جای تعجب و تأمل زیادی است که حاج محمدکریم خان کرمانی می‌نویسد: «حال به نظر عبرت نظری گمارید، آیا کسی که رگی از ایمان در دلش باشد و حفظ و حمایت دین شیعه را بخواهد و خون و مال شیعه را برباد دهد؟»^۳.
آیا منطقی است که تمام گناهان چنین حادثه‌ای را به گردن عوام‌الناس ببندازیم که حکایت را به پیش پاشای بغداد برده‌اند؟ و آیا نویسنده و نشردهنده حکایت در این ماجرا سهیم نیست؟

بی‌شک اگر نشان دادن حکایت به داودپاشای سنی «خون و مال شیعه را برباد دهد»، نویسنده و ناشر این حکایت که می‌داند حاکم عراق عرب، داودپاشای سنی متعصب است و محیط عراق از اجتماع سنی‌ها و شیعه‌ها تشکیل شده است، آیا در این «خون و مال شیعه را برباد...» دادن مسئولیتی متوجه او نمی‌باشد؟

بی‌شک، اگر معرفی‌کنندگان کتاب شرح‌الزیارة را مسؤول ماجرا بدانیم، که به حق هم

۱. «مدینه‌الحسین او مختصر تاریخ کربلاء»

البته در سال ۱۲۵۸ ه. ق که نجیب‌پاشا پس از داودپاشا به کربلاء حمله کرد خانه سید کاظم رشتی بست بوده است (فهرست، ص ۱۰۱) و در این خصوص نویسنده کتاب «مزدوران استعمار»، ص ۵۱ و شیخ عبدالرضا ابراهیمی در «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار»، ص ۱۷، اشتباهاً بست‌نشینی در خانه سیدکاظم، را ضمن وقایع حمله مناخور و داودپاشا نگاشته‌اند.

۲. «هدایة الطالبین»، ص ۱۳۰

۳. همان، ص ۱۲۸

مسئول بودند و در این عمل مرتکب خطا شدند، نویسنده و ناشر کتاب نیز، از این مسئولیت و خطا مبری نیست.

از این رو شیخ، کربلا و عراق و ایران را مکانی مساعد برای ماندن ندید، و عازم بیت الله الحرام شد.

البته حاج محمدکریم خان کرمانی معتقد است: «همین که این حکایت... به شیخ رسید، بسیار بسیار دلگیر و دیدند که دیگر ماندن در کربلا ممکن نیست و آخر متعرض ایشان خواهند شد. به مقتضای **«فَرُّوا إِلَى اللَّهِ»**^۱ فرار را بر قرار اختیار کردند، و رو به مکّه معظمه رفتند»^۲.

فاجعه کربلا که از کتاب شیخ شروع شده بود، وجدان و قلب و روح شیخ را آزار داده و شیخ به خوبی می دانست که به هر حال در این وقایع خود از جمله عوامل به وجود آورنده چنین فتنه بزرگی در کربلا است. و همین امر او را واداشت به انزوا و سپس به ترک بلد، نه قرار و ابراز هم دردی با مصیبت زدگان، آن هم به سوی سرزمین حجاز، به خاطر دور شدن از کانون های شیعی و مصون ماندن از اعتراضات و تعرضات و یا در جستجوی التیامی برای فشارهای روحی!

ولی متأسفانه و به گفته شیخ عبدالله: «در اثنای راه مزاج مبارکش را ملالتی به هم رسید و همواره در تردید بود تا دو منزلی مدینه طیبه، در آن محل به مقتضای **«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...»** جهان فانی را وداع و قرب جوار پروردگار را اختیار فرمود. (در روز یکشنبه بیست و یکم شهر ذی القعدة الحرام از سال یک هزار و دویست و چهل و یک هجری) و بدن مقدسش را به مدینه طیبه نقل نموده در بقیع رفیع، پشت دیوار قبه مطهره، طرف جنوب زیر میزاب محراب که علی قول قبر مطهر حضرت فاطمه آن جاست، مقابل بیت الاحزان دفن نمودند»^۳.

البته در مورد تاریخ وفات شیخ، میان تذکره ها، و محققان اختلاف است. مرحوم

۱. الذاریات: ۵۰

۲. «هدایة الطالبین»، ص ۱۳۰

۳. «رساله شیخ عبدالله»، ص ۴۰

محمد علی مدرس در «ریحانة الأدب» تاریخ فوت را: «در ۱۲۴۱ یا ۴۲ یا ۴۳ یا ۴۴ ه. ق.» می داند و می نویسد: «در تاریخ وفاتش گفته اند:

فزت بالفردوس فوزاً یا ابن زین الدین احمد = ۱۲۴۲

و نیز:

الشیخ احمد بن زین الدین ذوالعلم والشهود والیقین
فواره النور جلیل أمجد بعد «دعاء» رحم الشیخ احمد

که هفتاد و شش، عدد لفظ «دعاء» مدت عمر او. و ۱۲۴۲ نیز عدد جمله «رحم الشیخ احمد» تاریخ سال وفات اوست.^۱

میرزا محمد باقر خوانساری صاحب روضات الجنات در شرح حال شیخ، تاریخ فوت شیخ را ۱۲۴۳ ه. ق، در ۹۰ سالگی می دانند.^۲

ب: سید کاظم رشتی

آن چه مسلم است، کتاب یا رساله مستند و جامعی در شرح احوال سید کاظم رشتی، تا زمان تألیف کتاب «فهرست» سرکار آقا ابوالقاسم خان ابراهیمی، در دست نبوده است و ایشان هم از روی دو رساله خطی کوتاه و بسیار مجمل «میرزا علی نقی قمی»، مشهور به «هندی»، ضمن مجموعه «نورالأنوار» و رساله «آقا سید هادی هندی»، و ملاحظه مندرجات کتاب «هدایة الطالبین» حاج محمد کریم خان، و کتاب «دلیل المتحیرین» سید کاظم رشتی، توانسته است شرح حال سید را در ۱۱ صفحه قطع جیبی فراهم سازد.

به استثنای مأخذ مذکور، کتب تراجم و تذکره های مهم یک صد سال اخیر هم، توجهی به بررسی احوالات سید کاظم ننمودند و به غیر از چند سطری در «قصص العلماء» میرزا محمد تنکابنی و «روضات الجنات» میرزا محمد باقر خوانساری،

۱. «ریحانة الأدب»، ج ۱، ص ۸۱

۲. «روضات الجنات»، ج ۱، ص ۹۴

آن‌هم ضمن شرح احوال شیخ احمد، و مواضع متفرقه «الذریعة» آقا بزر طهرانی، به تألیفی دیگر برنخوردیم. و صاحب ریحانة الأدب هم از دو مأخذ مذکور و سطری هم از کتاب «أحسن الودیعة» آقا سید مهدی موسوی اصفهانی مبنی بر این‌که: «سید رشتی دارای مؤلفات بسیاری است که احدی چیزی از آنها نفهمیده‌است. و گویا که با زبان هندی حرف می‌زند...»^۱ صفحه‌ای را اختصاص به شرح احوال سید داده است.

به گفته سرکارآقا، سید کاظم رشتی فرزند سید قاسم بن سید احمد می‌باشد که سید احمد فرزند سید حبیب از سادات حسینی و از اهالی مدینه منوره بود که پس از شیوع طاعون در مدینه، عازم ایران و در «رشت» اقامت گزید.

سید کاظم رشتی در سال ۱۲۱۲ ه. ق، در رشت به دنیا آمد و پس از طی تحصیلات مقدماتی عازم یزد گردید و به درس شیخ احمد رفته و ملازمت خدمت ایشان را اختیار کردند و طبق تصریح سرکارآقا، شیخ احمد: «سید را امر به توطن کربلای معلی فرمودند».^۲

۱/ب: بر مسند جانشینی

حاج محمدکریم خان در مورد «جانشینی» سید کاظم رشتی عقیده شیخیه را چنین ابراز و اظهار می‌دارد: «شیخ جلیل فرموده‌اند که سید کاظم «یفهم و غیره مایفهم»، و در میان ما معلوم و آشکار است که به شیخ عرض کردند که اگر دست ما به شما نرسد، اخذ این علم را از که بکنیم. فرمود: بگیرند از سید کاظم چرا که او از من علم را مشافههٔ آموخته است و من از ائمه خود مشافههٔ آموخته‌ام و ایشان بی واسطه کسی از خدا آموخته‌اند...».^۳

حاج محمدکریم خان، این وصیت و شایستگی در جانشینی را چنین توصیف می‌کند که: «وقتی جلالت و حقیقت شیخ به اجماع علمای شیعه که معاصر بوده‌اند معلوم شد، جلالت و حقیقت سید سند هم به نص شیخ ثابت می‌شود. چنانکه نبی بودن حضرت پیغمبر به معجزه و وحی معلوم شد و بودن حضرت امیر علیه السلام وصی، به نص پیغمبر معلوم

۱. «ریحانة الأدب»، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. «فهرست»، ص ۱۴۷.

۳. «هدایة الطالبین»، ص ۷۱؛ «رسالة تیر شهاب در ردّ باب»، ص ۱۷۷، مندرج در کتاب مجمع الرسائل.

شد و بودن هریک از ائمه وصی و امام عصر به نص امام سابق معلوم شد...^۱ نتیجه مستقیم چنین باوری، دشمنی خدا تلقی کردن تمام علما و مراجع تقلید و مردم شیعه است که شیخی نشده‌اند! و این است معنی شیخیه و شیخیه حاج محمدکریم خانی.

کس نشنیده است که رد بعضی از عقاید فقهی یا کلامی بزرگترین فقهای شیعه، یا متکلمین و محدثان شیعه که حتی همه اکابر عصرشان در جلالت شأنشان متفق و متحد بودند، رد نبوت و رد خدا باشد. آن وقت مسلماً برخلاف روح شیخ احمد، حاج محمدکریم خان، تمام علمای بزر عصر را که از لحاظ اجتهاد و تقوی، صاحب کمالات و اجازات بیشتر و یا همسان شیخ بوده تخطئه کرده و حتی شاگردان آنان استادان سید کاظم رشتی بوده‌اند و مسلم شیخی نبودند و نشدند و حتی رد شیخیه کردند. کافر دانستن صحیح است؟! آیا با علم دین و احساسات شخصی، نفاق انداختن و شیخیه را در برابر شیعه امامیه ساختن و برپا کردن. این معنای «شیخیه زمینه‌ساز بابیه» نیست؟! آن وقت حاج محمدکریم خان کرمانی در رساله «تیر شهاب در راندن باب خسران مآب»، شکوه و اظهار تأسف دارد که: «از بیان ایشان (شیخ و سید) اصل مقامات نجبا و نقبا را تلامذه حدس‌ها می‌زدند. یکی نسبت «نقابت» به ایشان می‌داد و یکی نسبت «نجابت» و یکی نسبت «قطبیت». و همه آنها فرض و تخمین بود و هیچ‌یک از آنها مستمسک به نصی نبودند و عرض شد که عالی را دانی نمی‌تواند شناخت و این امری است که شخص باید آن را اعتقاد کند و به آن اعتقاد از دنیا برود».^۲

۲/ب: سقوط کربلا، پایان کار

ولی خود ایشان با وجود آن‌که وجود آنان را مبرّا از مقامات مذکور می‌دانست، معذلت رد یا نقد چنین اشخاصی را، رد خدا قلمداد می‌کند.

۱. همان، ص ۷۲

۲. تیر شهاب... ص ۲۳۰، همچنین برای شناخت مفاهیم نقابت و نجبائی، مراجعه شود به مبحث «۳، الف: رکن رابع...».

چنین روحیہ‌ای کہ حاج محمدکریم خان، پس از وفات شیخ در میان مریدان شیخ ترسیم می‌کند، نمایشگر این است کہ نہ شیخ احمد متقی و نہ دوستان او، نتوانستہ بودند تعریف صحیحی از مراتب کمال و مقامات کہ منجر بہ سوء تعبیرها و استفاده‌ها نشود ارائه دهند. و در چنین زمینه و احوالی است کہ سید کاظم رشتی جانشین شیخ گشتہ و مجلس درس می‌آراید و طلابی از مجامع روحانی وازدہ، اطراف او را فرا می‌گیرند و علیہ علما مجلس می‌آریند.

میرزا محمد تنکابنی کہ خود در درس سید کاظم رفت و آمدی داشتہ است، می‌نویسد: «در زمانی کہ در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر می‌شدم و می‌خواستم از مذهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم، غالباً مذمت از فقہاء می‌کردند. و سخن درشت بلکہ العیاذ باللہ بہ فقہا شتم می‌نمودند»^۱ و کتاب: «دلیل المتحیرین» سید کاظم رشتی، کاملاً مؤید این معنی است. و بہ گفتہ آقا سید ابراہیم: «مناسب آن بود کہ این رسالہ را شتمیہ نامند».^۲ و عجیب است کہ در این مشاجرات و بلوای شیخیہ در کربلا، هیچ‌یک از اکابر علمای امامیہ مؤید سید کاظم نبودند. و مرجع کل شیعیہ مرحوم صاحب جواهر علناً مخالفت با آنان می‌نمود و ہمہ علمای وقت منکر فضل و صحت عقیدہ مرحوم سید کاظم رشتی بودند و حاج کریم خان بہ این مطلب صریحاً اذعان داشتہ است^۳ و در عوض این تنها سید کاظم رشتی بود کہ مرحوم صاحب جواهر را «احمق مستضعف» می‌خواند و او را از شیعیہ نمی‌داند^۴ آن وقت می‌توان این حرف حاج محمدکریم خان را تأیید کرد کہ علما اجماع بہ واقعیت سید کاظم داشتہ‌اند؟!

چنین اوضاعی، و باتوجہ بہ دارا بودن چنین خصوصیاتی در سید کاظم و در حالی کہ مشتی اوباش و رنود از اطراف بہ کربلا روی آورده بودند،^۵ شیخیہ محیط کربلا را

۱. «قصص العلماء»، ص ۵۸

۲. همان، ص ۵۶

۳. «ہدایۃ الطالبین»، ص ۱۴۴

۴. «قصص العلماء»، ص ۵۸

۵. «تاریخ روضۃ الصفا»، قاجاریہ، ج ۱۰، ص ۲۶۵

به صورتی درآورد که شیخ احمد ناآگاه از عواقب نشر کتاب «شرح الزیارة» خود! از این حیث، و طبق شواهد و دلایل متعدد، سید کاظم و یارانش مورد احترام خاص مقامات عثمانی بودند. زیرا شیخیه و در زمان ریاست سید کاظم رشتی، توانسته بود در برپا کردن منازعات مذهبی که در نتیجه آن، زمینه را برای مداخله مأموران عثمانی مساعد کند و نفوذ و قدرت محافل شیعی که از مراکز مهم نفوذ حکومت شیعی ایرانی و فکر ضد خلافت عثمانی در قلمروی عثمانی به شمار می‌آمد، در هم کوبید.

مردم شیعه کربلا، با پشتیبانی علماء شیعی که از اعمال زورگویی حکام و والیان ترک در کربلا، به ستوه آمده بودند، مخالفت‌هایی را آغاز کرده بودند که متأسفانه بزرگترین مانع یکپارچگی این مخالفت‌ها، پیروان سید کاظم رشتی در کربلا به شمار می‌آمدند که تمام هم خود را مصروف کوبیدن علمای بزرگ شیعه در کربلا کرده بودند. بدین موجبات: محمد نجیب‌پاشا در روز ۱۸ ذی‌القعدة ۱۲۵۸ ه.ق، برای سرکوبی مردم کربلا، پس از محاصره شهر کربلا، با قشونی مجهز وارد کربلا شد و چهار هزار نفر از زن و مرد شیعه کربلایی را کشتند!^۱

عده‌ای از مردم به حرم مطهر حضرت امام حسین (علیه السلام) و حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) پناهنده شدند. ولی به اعتراف حاج محمدکریم خان: «کسانی که در روضه مقدسه حضرت عباس بودند، ایمن نبودند از قتل؛ حتی آنکه در رواق و حرم هرکه بود کشتند، حتی آنکه کسی در اندرون ضریح پناه برده بود و در همان اندرون ضریح او را گلوله زدند و کشتند. و پاشا خود از قرار مذکور با اسب داخل رواق مطهر سیدالشهدا شده بود خلاصه احدی در آن نایره ایمن نشد».^۲

در چنین موقعیتی که حتی حرم‌های مطهر محل امنی نبود و همه پناهندگان در چنین اماکنی مقدس، کشته شدند و در خون خود غلطیدند، خانه سید کاظم رشتی، خانه امن و عده‌ای از مردم و مریدان سید، به خانه ایشان پناهنده شده بودند.

۱. «شهر حسین»، ص ۴۱۷، مرحوم میرزا محمد تنکابنی در صفحه ۵۶ کتاب «قصص العلماء» تأیید می‌کند که حمله نجیب‌پاشا با مشاجرات سید کاظم و علماء مرتبط بوده است.

۲. «هدایة الطالبین»، ص ۱۵۲

خانه سید کاظم به چه مناسبت؟! در حالی که سپاهیان نجیب پاشا حتی به مقدس ترین اماکن شیعه در کربلا احترام نمی نهادند و مردم پناهنده در ضریح حضرت را هم می کشتند و با اسب به رواق مطهر هجوم می بردند و می تاختند. خانه سید کاظم رشتی از هر لحاظ در امان و شخص او مصون از حوادث و هرکس که به خانه وی پناهنده می شد، مصون از بلا بود!

عجیب است از طرز فکر حاج محمدکریم خان کرمانی که از این فاجعه بزر عالم شیعه و از این کشتار وحشتناک جانبداری می کند و این را بلایی می داند که از جانب خداوند، به خاطر آن که مردم کربلا سید کاظم را رنجانیده بودند، بر سر مردم کربلا وارد شد! ایشان می نویسد: «یک سال قبل از وفات آن بزرگوار (سیدکاظم) از بس بنای بی انصافی و هرزه گی آن اعادی دین مبین گذاردند خداوند را به غضب درآوردند. و رسول خدا ﷺ را به خشم آوردند و ائمه طاهرين سلام الله عليهم را به انتقام واداشتند و حکم از مصدر قضا و قدر به نزول بلا آن قوم پرشور و شر صادر شد و نجیب پاشائی انگيخته شد و کربلا را محاصره کرد و مدتی مدید، قریب سی هزار توپ به آن بلد زدند و بسیاری از آن بلد را خراب کردند».^۱

کینه و عداوت جماعت شیخیه به مردم و علمای شیعه تا این حد که جنایات حکام والیان عثمانی را، عنوان انتقام به حق از مردم شیعه و دفاع از سید کاظم تلقی کردن و تازه حکم چنین فاجعه ای را منسوب به خدا و رسول و ائمه دانستن و حکم آن را از مصدر قضا و قدر خواندن و «نجیب پاشا» را مأمور اجرای عدل الهی گفتن! این است معنای رو به بیگانه آوردن به خاطر عناد شیخیه با شیعه و شیعیان و قساوت قلبی که حتی روح شیخ از آن بیزار است.

چطور شد وقتی که مردم شیعه یا غیرشیعه، کتاب «شرح الزیارة» شیخ احمد را به داود پاشا نشان دادند حاج محمدکریم خان، داود پاشا را: «پاشای بغداد ناصبی کافر متعصب»^۲ می خواند، و با شکوه می نویسد: «آه آه قلم این جا رسید و سر بشکست. ببینید

۱. «هدایة الطالبین»، ص ۱۵۲

۲. همان، ص ۱۲۲

که هیچ شیعه این عمل می کند، و سعایت شیعه دیگر^۱. آن وقت آه دارد، که: «فردا جواب امیرالمؤمنین را چه می دهند، نه این که پشت اسلام را به این عمل شکستند. نه این که دین را به این واسطه شکستند»^۲، اما در مورد جنایات نجیب پاشا که او هم مانند داود پاشا سنی و متعصب بود و به گفته شیخ عبدالرضا ابراهیمی: «آن ملعون کمال عداوت را با جناب سید داشته»^۳ و به تأکید خود حاج محمدکریم خان «نجیب پاشای خبیث»^۴ ذکر علت می کند او از جانب رسول خدا و ائمه طاهرین برانگیخته این کار شد! و از کشتن هزاران شیعه به دست چنین کسی، آن هم با همکاری سربازان یهودی و سنی^۵ اظهار خرسندی می کند که حق مردم شیعه بود. ولی هنگامی که سید کاظم را می کشد، ملعون و خبیث و ناحق تلقی می شود.

عجیب است اهانت به حرمین مطهر از جانب نجیب پاشا، ناشی از غضب خدا و رسول و ائمه اطهار است و سید کاظم رشتی محترم است و خانه او امن و حاج محمدکریم خان فخر دارد که: «این فضلی بود ظاهر و دلیلی بود باهر بر جلالت شأن آن بزرگوار (سید کاظم) که ائمه علیهم السلام خواسته بودند که از آن عالی مقدار بروز کند»^۶! این احترام و فضل و دلیل باهر، بر جلالت شأن حرمین مطهر نیست؛ ولی بر سید کاظم رشتی است آن هم: «ائمه علیهم السلام خواسته بودند»^۷....

ائمه علیهم السلام خواسته اند که مردم شیعه توسط دشمنان اهل بیت و یهودیان قتل عام شوند و حرم های مبارک لگدمال شود که شأن سید کاظم بالا رود؟! اگر عثمانی ها احترامی به مرتبه فضل و تقوای شیعی سید کاظم داشتند، می بایست در مراتب بالاتری احترام به بقاع متبرکه شهدای کربلا ابراز بدارند و این عدم توجه و

۱. «هدایة الطالبین»، ص ۱۲۳

۲. همان، ص ۱۲۳

۳. «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار»، ص ۱۸

۴. «هدایة الطالبین»، ص ۱۵۵

۵. همان.

۶. همان، ص ۱۵۴

۷. همان، ص ۱۵۴

رعایت حرمت، به خوبی نشان می‌دهد که سخن از جلالت شأن شیعی سید کاظم نزد شیعیان و عمال عثمانی، حربه‌ای بیش به نظر نمی‌رسد و عثمانی‌ها او را به عنوان وسیله‌ای دیدند که توسط او می‌توانستند به قلع و قمع کربلا، توفیق یابند و امنیت خانه او، و یاران او، هیچ چیز جز پاداش این خدمتگزاری دانسته یا نادانسته نبوده است^۱ با توجه به شناخت دو جریان مسلم بقرار ذیل:

اولاً: سید احمد فرزند سید کاظم رشتی، جزء چهار نفری بود که کرسی ثابت در دربار و مجلس خلیفه و امپراطور عثمانی را داشت.^۲ و در آن تاریخ دو سیاست در عراق حکمفرما بود. اول سیاست دینی عثمانی که خود را مالک و متصرف حقیقی عراق می‌دانست و دوم: سیاست خارجی ضد عثمانی که سعی داشت عراق را از پیکر امپراطوری عثمانی انتزاع نماید.^۳ و بعدها چون دست سیاست می‌خواست عراق عرب را از امپراطوری عثمانی جدا کند، تحت عنوان مذهب سید احمد را پس از مر پدر با طپانچه کشتند.^۴

ثانیاً: علیرضا پاشا والی بغداد که اهل محمره و خوزستان را به علت تشیع قتل عام کره بود، قصیده‌های عبدالباقی عمری را به سید کاظم رشتی داد و سید کاظم شرح مفصلی به نام «شرح قصیده» بر او نگاشت و از این طرق روابط حسنه خود را با بغداد حفظ می‌کرد و....^۵

پ: رکن رابع، ناطق واحد

شیخ، هیاو و غوغای محافل مذهبی ایران و عراق را پشت سر گذارد. و در دیار حجاز از دنیا رفت و تنها کتاب‌هایش، حافظ یاد حیات او گشتند. مجموعه آثار و کتاب‌های شیخ، معروف و در برگیرنده اندیشه‌ها و عقاید اوست. و

۱. «شیخ‌گیری و بایگیری» ص ۲۳۸

۲. همان، ص ۱۳۸

۳. مقدمه مرحوم خالصی بر گزارش کنیاز دالگورکی، ص ۹.

۴. «شیخ‌گیری و بایگیری» ص ۲۳۸

۵. همان.

از سوئی دیگر، آثار بجای مانده شیخ، سر آغاز تشکل شیخیه، فرقه‌ای از فرق شیعه گردید، که پس از شیخ، توسط «سید کاظم رشتی» و دیگر مشایخ شیخیه، نه تنها آثار شیخ، بلکه مجموعه عقاید او گسترش یافت. و موضع خاصی در قبال مسائل فلسفه و کلام و عرفان، و در غایت رسالت و ولایت در اسلام، اتخاذ نمود.

از جمله این مواضع که از اهم عقائد شیخیه به شمار می‌آید، مسئله «رکن رابع و ناطق واحد» است. در این خصوص شیخ، کتاب یا رساله خاصی را به تشریح عقیده مذکور اختصاص نداد، ولی در غالب آثار خود، بطور جامع و ضمنی، و در عین حال پراکنده و کوتاه، به آن اشاره دارد.

از سوی دیگر، تفاسیر و تعبیرها و تأویل‌های سید، از نظرگاه شیخیه، مکمل عقاید شیخ می‌باشد که بدین لحاظ لازم می‌آید، در تشریح نظریه مذکور، آنها را مد نظر داشت. بر این منظور و با توجه به رعایت امانت و مصون ماندن از هر نوع تحریف و جبهه‌گیری و خدای ناکرده تعصب نابجا، به تحقیقات جامع و گویای مشایخ شیخیه کرمان از حاج محمد کریم خان کرمانی تا شیخ عبدالرضا ابراهیمی، استناد نموده و آن را اساس بی‌واسطه، در نقد و تحلیل و بررسی عقیده مذکور قرار می‌دهیم.

در این خصوص پنج مسئله مهم و در عین حال اساسی، در برابر ما قرار دارد:
اولاً - چه تعریفی می‌توان از مسئله ضرورت و عقیده به اصل بابیت امام، نائب امام، ناطق واحد و رکن رابع، پس از غیبت کبری، عنوان کرد؟
ثانیاً - با توجه به قبول تعریف مذکور، باب امام ثانی عشر از آغاز غیبت کبری تاکنون، ظاهر است و معرفت به آن میسر؟

ثالثاً - از نظرگاه شیخیه، باید معرفت نوعی به نواب و ابواب امام غائب داشت یا معرفت شخصی هم لازم است؟

رابعاً - چنین معرفتی، در صورتیکه لازم باشد، به خاطر اینست که اگر کسی ادعای نائب امام و بابیت نمود، ضابطه‌ای برای صحت قول او داشته باشیم؟

خامساً - آیا بزرگان شیخیه خود مدعی دارابودن چنین مقامی هستند یا نه؟
برای پاسخگویی به مسائل مذکور، کلیه کتب مهم مشایخ شیخیه را مورد بررسی

مجدد قرار دادم. خوشبختانه مشایخ شیخیه، در پاسخگوئی به این سؤالات و دیگر مسائل مشابه، مستقیم یا غیر مستقیم توجه اساسی مبذول داشته‌اند. به نحوی که در اطراف آن، رساله‌ها و کتاب‌های متعددی به تألیف و نشر آراسته شده است و به حد زیاد و غالباً مکرر. در تحلیل موضوعات مذکور، دقت و تعمق و تحریر شده، که ما ذیلاً و با توجه به رعایت اختصار و حد کفایت، یادآور آنها می‌شویم:

مسئله اول: چه تعریفی می‌توان در مسئله ضرورت و عقیده به اصل باییت امام، نائب

امام، ناطق واحد و رکن رابع پس از غیبت کبری عنوان کرد؟

حاج محمد کریم خان کرمانی در کتاب: «رجوم الشیاطین» می‌نویسد: «در هر عصری بالغ کاملی که به حقیقت معرفت عارف و به حقیقت عبادت بندگی نماید باید باشد تا خلقت لغو نباشد و از فضل او عیش سایر خلق برقرار بماند؛ زیرا که اگر وجود او نبود حکیم برای سایر خلق قبضه‌ای نمی‌گرفت... پس کاملان در هر عصری همیشه موجودند و اگر ایشان نبودند دنیا و مافیها برپا نمی‌ایستاد. پس با خلوص نیت و پاکی فطرت خودت تسلیم برای ایشان بشو تا رستگار شوی».^۱

از اینرو نتیجه می‌گیرد که: «کاملان در هر عصری و زمانی در دنیا موجودند و زمان از وجود ایشان خالی نمی‌ماند و ایشانند علّت غائی خلق عالم و علت توجه مشیت، پروردگار مشاء است و علت دعوت انبیاء و مرسلین و اگر ایشان نبودند عالم برپا نمی‌ایستاد.... پس بدان که ایشان نزدیکترین خلقتند به خدای سبحانه، زیرا که ایشان واصل شده‌اند به اعلی درجات ایمان که جزای آن منتهای نزدیکی است. پس ایشانند سابقان مقربان و اصحاب زلفی و منزلت و ما سوای ایشان دون ایشان هستند بر حسب درجه و سبقت و تأخر هر یک در اجابت و ایمان، پس نمی‌رسد فیض به آنها که بواسطه نزدیکان از جنس فیض نزدیکان نیست. بلکه آنچه به نزدیکان می‌رسد، خالص و صافی و لبّ آن از خودشان است و قشور و اکدار آن بواسطه آنها به دوران می‌رسد که مشوب است.» «بنابراینکه هیچ فیض نمی‌رسد به خلق مگر بواسطه سابقین و برکتی و نعمتی و

۱. رجوم الشیاطین، ص ۷۴

چیزی نازل نمی شود مگر به سبب ایشان و ایشانند اصل هر خیر و معدن آن و مأوی و منتهای آن و ایشانند محل نظر حکیم و مقصود از ایجاد این عالم، پس ایشانند اولیاء نعم و اسباب وصول آن بسوی تو و شکر منعم عملاً و شرعاً واجب است و شکر او ممکن نیست مگر با معرفت او، پس معرفت ایشان واجب است و تولای ایشان لازم و برائت از دشمنان ایشان متحتم است و خداوند سبحانه فرمود «اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ»^۱ پس توجه به سوی ایشان فریضه است زیرا که هر کس اعراض کند از ایشان هیچ مددی و خیری به او نمی رسد و هر کس توجه به دشمنان ایشان نماید و پشت کند به ایشان، پس متوجه به شیطان شده است و به خدا پشت کرده است، پس استمداد از ظلمت و سجنین نموده است و به طرف هلاکت سیر کرده؛ زیرا که کاملاً در جهت علیین هستند و دشمنان ایشان در جهت سجنین، پس دشمنان ایشان هالک و مخلد در آتش اند، و دوستان ایشان ناجی و مخلد در بهشت اند، زیرا که بواسطه سیر به سوی ایشان سیر به سوی بهشت می کنند و فیض صوافی بهشت مخصوص ایشان است و قشور آن بواسطه ایشان به دوستان می رسد، پس بهشت از ایشان استفاده می شود و جهنم از ادبار به ایشان حاصل می شود پس هر کس شکر ولی نعمت را ننماید شکر پروردگار را نکرده است»^۲.

«ایشان جمیعاً نور واحد و روح واحد و طینت واحده هستند و حدود و ممیزات ایشان در جنب وحدتشان مستهلک است و حکمی ندارد و به این جهت مخالفتی با هم ندارند و در هیچ چیز و با وجود تعدد متحدند، پس به این جهت کلیت دارند که جهت شخصیت ایشان مضمحل است و هریک ایشان قادر است بر تصرف در آنچه دیگری قادر بر تصرف در آن است، بلی تفاوت ایشان در کاملیت و اکملیت است».

«پس هر چه بر هر یک نازل شود بر دیگری هم نازل می شود و هر چه از هر کدام ظاهر شود از دیگری هم ظاهر می شود، همچنانکه آل محمد ﷺ متعددند و متحد و همه کلی هستند مگر اینکه تفاوت در مقام ایشان کمتر است و در مقام کاملان بیشتر است و هر یک اهلیت دارند باری هر چه دیگری اهلیت دارد، پس ایشان کلی هستند و از هریکشان

۱. لقمان: ۱۴، در آیه، پیش از «اشکر»، «أَنْ» آمده است.

۲. رجوم الشیاطین، ص ۷۴

هر فیضی صادر می شود و به این جهت روایت شده است که به هریک اقتدا گردید هدایت می یابند و امر باطن را به ظاهر قیاس کن؛ آیا نه این است که بهر فقیه عادل اقتدا کردی کفایت می کند تو را؟ به این جهت که همه از امام واحد روایت می کنند. پس همین که شخص کامل به آنجا رسید که حاکی ماورای خود گردید و از جزئیت خود رنگی بر آن نیفزود، پس ماورای او واحد است و هریک از کاملان این واحد را حکایت می کنند و آن واحد افاضه کننده هر نعمت است»^۱.

و در: «رکن رابع، در جواب سپه سالار اعظم» می نویسد: «بعد از حجت های خدا واسطگانی باید باشند که دین خدا را در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند، تا محبت خدا بر همه کس تمام شود و به همان، وجود امام در شهر مدینه قبل از مردم اتمام حجت نمی شود مگر به توسط واسطگان چنانکه عریضه نوشتند به حضرت بقیه الله عجل الله فرجه که چون به شما دسترسی نداریم در حوادثی که واقع می شود چه کنیم، فرمودند «أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا^۲ فإنهم حجتي عليكم و أنا حجة الله» یعنی در حوادث رجوع به راویان حدیث ما کنید که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم. پس راویان اخبار و دانشمندان آثار حجت های حجت خدایند بر خلق و با وجود ایشان حکمت کامل و حجت تمام و عذر خلق برطرف می شود و چنانکه در برابر خدای عظیم کسانی بودند که ادعای خدائی کردند و ضرری به خدائی خدای برحق نداشت و در برابر نبی برحق کسانی بودند که ادعای نبوت به باطل می کردند و ضرری نداشت به نبوت نبی برحق و نور حق پنهان نمی ماند و در مقابل ولی برحق جمعی ادعای خلافت کردند و ضرری به حال اولیای برحق نداشت و نور خدا پنهان نماند و نمی ماند، همچنین در مقابل راویان و دانشمندان ثقة امین و حافظ دین مبین، راویانی کذاب بر خدا و رسول هستند که اقتراب بر خدای می بندند و دروغ بر پیغمبر پاک می سازند و از زبان حجت های خدا حکمی چند می گویند و اینها حجت های ولی نیستند، بلکه حجت های ولی خدا کسانی هستند که

۱. رجوم الشیاطین، ص ۷۴

۲. أحادیثنا - اصل حدیث - چون نقل از کتاب است عیناً آورده شده است.

ثقه و امین باشند و زاهد در دنیا و راغب در آخرت و متقی و پرهیزگار و مخالف هوا و متابع مولای خود باشند و شب و روز همت ایشان نشر دین مولای خودشان باشد نه جمع کردن مال دنیا و تحصیل کردن ریاست و دین خدا را دکان خود قرار نداده باشند که به فروختن دین، دنیا تحصیل کنند اگر چنان راویان پیدا کردی آنها بید حجت‌های امام زمان بر خلق و باید دین خدا را از آنها آموخت و پیروی ایشان کرد. پس چهار امر در اینجا پیدا شد که همه را باید شناخت و اعتقاد کرد.

اول: خداوند عالم که خالق ماست از عدم و رازق و مالک ماست.

دوم: حجت او و خلیفه او در میان خلق که می‌تواند از او بگیرد و بما برساند و پیغام آور اوست به سوی خلق.

سوم: ولی عهد آن پیغمبر که او را جانشین خود و قائم مقام خود می‌کند در رحلت خود و بعد از خود و همچنین جانشینان در هر عصری که اینها همه باید معصوم و مطهر باشند و اینها حجت‌های آن پیغمبرند بر عباد.

چهارم: راویان اخبار و حاملان آثار و دانشمندان عالی تبار و رسانندگان به اطراف عالم و اینها حجت‌های ولی عهد هستند بر سایر ضعفا که دسترسی ندارند به خدمت ولی برسند و مدار تدبیر و دین بر معرفت این چهار است خواه ملت آدم باشد یا ملت نوح یا ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم صلوات الله علیهم یا غیر ایشان در هر مذهبی و دینی این چهار امر را باید شناخت و الا انسان به آن مذهب متدین نیست و اگر از علمای هر ملتی از یهودی و نصرانی و مجوسی استفتا کنید می‌گویند که معرفت این چهار واجب است و این چهار چهار رکن دینند که اگر یکی نباشد بنیاد دین منهدم می‌شود حال نمی‌دانم لفظ «رکن» سبب وحشت است یا چهار بودن سبب اضطراب شده است بلکه اساس عیش بنی آدم بر این است؛ زیرا که شکی نیست که پادشاه ظل خداست».^۱

و در: «رساله سی فصل» می‌نویسد: «چون دیدیم که اجماعی علما است که مسئله تقلید و اجتهاد اجتهادی است و تقلیدی نیست و بر هر مکلف واجب است که خود به

۱. رکن رابع، ص ۱۱

عقل خود آن را بفهمد که واجب است که انسان یا مقلد باشد یا مجتهد و اگر مقلد است واجب است که به عقل خود بداند که تقلید چه کسی را بکند و مجتهد چه طور کسی است باید حی باشد یا تقلید میت هم می شود؟ واجب است که مؤمن باشد یا اگر کافری هم اجتهاد کند می توان تقلید کرد؟ واجب است که عادل باشد یا فاسق را هم می شود تقلید کرد؟ پس این مسائل را هم بالبداهه باید انسان خود بفهمد و تقلید دیگری در این مسائل را نکند؛ چرا که عیاناً نمی توان اطاعت دیگری را کرد، شاید به اطاعت کافری یا فاسقی بیفتد پس به این لحاظ که این امر هم اجتهادی است و اصول دین شده است پس مراد این است که امور دین دو قسم است؛ یکی اجتهادی یکی تقلیدی، اجتهادی اصل است و تقلیدی فرع. پس این چهار امر اصل است که باید هر کس به اجتهاد بفهمد و سایر احکام فرع است و می توان در آن تقلید کرد. آیا چه گناه است بر کسی که اعتقاد او این باشد و حال آنکه جمیع آنها اجماعی شیعه است؟ و چه بحثی است بر اصطلاح علما. حال انصاف دهید که ما از اجماع مسلمانان بیرون رفته ایم یا کسی که ما را تکفیر کند و از ما بیزاری جوید بواسطه این اعتقاد، ولی چون خواستند که به خیال خود ما را در نزد مردم ضایع کنند در نظر عوام جلوه دادند که شیخیه انکار عدل و معاد را دارند و رکن رباعی اختراع کرده اند»^۱.

«حاج محمدخان کرمانی» در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی» در جواب سؤالات (مشمول بر دوازده رساله) می نویسد: «نسبت به رکن رابع، جمیع انوار عالیہ در این جا گذارده شده است نه جای دیگر و هر چه هر جا هست همه محض حکایت است و این واقع است، آنها اسمها است این مسمی است. آنها صفتها است، این صاحب صفت. پس هر چه می گویند مردم همه جزو هدایت و معرفت کل معرفت بی پا و بی مغزی است مگر این معرفت. پس معرفت خدا و پیغمبر و ائمه از این راه درست است لاغیر و معرفت واقعی همین است که از این جا ظاهر شده باشد. پس آنچه خلق می گفتند، همه محض اسمی بود و برای ایشان چیزی ظاهر نشده بود و محض حرف بود و لکن این جا کمال

۱. رساله سی فصل، ص ۲۳

ظهور پیدا کرده است و بسا خرده خرده فهم خلق از این بالاتر رود و مطلب از این هم باریکتر شود و لکن حال بیش از این متحمل نمی‌شوند إلا قلیلی. «وَقَلِيلٌ مَا هُمْ»^۱ «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»^۲ باری پس نه این است که مولای من می‌فرماید معرفت رکن رابع یا خودش بالاتر از آنها باشد حاشا و کلا چنین حرفی شیعه آل محمد - سلام الله علیهم - نمی‌زند. چگونه نوکر را از مولای او مقدم می‌شمرد و خادم را بر مخدوم سبقت می‌دهند. هر کس چنین چیزی را بگوید خطا گفته است و کج فهمیده و مطالب مشایخ ما را نفهمیده بلی:

سخنها چون به وفق منزل افتاد در افهام خلائق مشکل افتاد

پس مراد ایشان این است که در غیر این مقام هر چه از معرفت امام و پیغمبر و خدا تحصیل کرده همه خطا بود و کج بوده و بی مغز و بی معنی و مجتث است. چنانکه خداوند می‌فرماید: «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ. يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ»^۳ یعنی صاحبان کلمه طیبه را که «کمثل کلمه طیبه أصلها ثابت وفرعها بالسماء تؤتی أكلها كل حين بإذن ربها» باشد. باری پس آن معرفتها همه حرف بوده و این معرفت در این مقام معنی دار است. فی الجمله نسبت به خلق این زمان و بیش از این هم مکلف نیستند همه کس و خداوند بیش از این را از این را از ایشان نخواسته و هر وقت خواست بالاتری آورد، اگر چه مشایخ ماکوتاهی فرموده‌اند و در کتب خود ثبت فرموده‌اند ولی با پرده است، باری برویم بر سر مطلب؛ پس اگر دانستی که معرفتها همه در این معرفت جمع است انصاف بده ببینیم اصل بالاتر است یا فرع؟ یا واقع بالاتر است یا محض حکایت بی پایه؟ البته واقع بالاتر است پس این معرفت چونکه واقعی پیدا کرده است دین بالاتر است و در حقیقت معرفت ائمه اطهار و پیغمبر و خدا همین است لا غیر. آنها که از معرفت شیعه محروم ماندند امام نشناختند، نهایت شخصی را شناختند و معرفت امام بالاتر است از معرفت شخصیه. از این جهت است در نسبت به

۱. سوره ص، آیه ۲۴

۲. سوره سبأ، آیه ۱۳

۳. سوره ابراهیم، آیه ۲۶

مشاعر معرفت رکن رابع مخصوص فؤاد می شود و هر چه بالاتر می رود، یک درجه پائین تر می رود چرا که محض حکایت می شود و بدون واقع و فؤاد واقعیت دارد»^۱ و در: «رساله در جواب سؤالات چند نفر از دوستان از اهل همدان» - می نویسد: «چنین شخصی در ملک خدا که هست نایب خاص امام است و بر همه کس تسلیم امر او فرض است اگر او را ببینند و بشناسند و هر کس از او تخلف ورزد در صورت شناختن یا دوستی نوعی و تسلیم نوعی برای او نداشته باشد در صورت شناختن از دوستی امام خارج است و کافر است مثل سایر کفار و این نایب خاص مسلم یک نفر است، حال ما اصطلاح کردیم اسم او را ناطق گذاردیم تو می خواهی اسم دیگر بر او بگذار. این ناطق است نسبت به سایر خلق، اگر چه صامت است نسبت به امام خود بلکه او صامت است نسبت به ارکان و ارکان صامتند نسبت به امام. خلاصه مراد ما اثبات هم چو شخصی است و اگر چه بعضی از باب نادانی بگویند نواب مقامی نداشته اند ولی آنچه برهان حکم می کند این است که ایشان باید از نقباء باشند بلکه قطب نقباء باشند و قطب هر دایره مسلم یکی است. این مطلب ما است و در کتب خود اقامه ادله برای وحدت این شخص کرده ایم اگر چه اسم نبرده باشیم و اگر در مقام دیگر گفته ایم تصریح به مراد کرده ایم، و اگر احياناً یک جائی دیده که ذکر نکرده ایم که او پنهان است مراد این بوده که مثل امام غایب نیست بلکه خائف مقهور است؛ چنانکه در رساله همدانیه که محل ایراد شده در مقام ذکر ضرورت گفته ایم آنچه مضمون آن است که اگر زمان اقتضا نکرد که ایشان معروف و مشهود باشند تا آخر عبارات. و همچنین در ابتدای سخن گفته ایم که او حاکم است. و همچنین در ادله اگر نظر کنی می فهمی این مطلب را که این ادله را شخص برای وحدت یک فقیه نمی آورد و شک نیست که حاکم آن نایب خاص است، نهایت صلاح در این ندیده ایم که بگوئیم مقام او چیست. خلاصه پس مطلب ما در آن مقام آن شخصی است و امروز هم کسی ادعای این مقام را نکرده، ما هم او را نشناخته ایم. و اما در ظاهر میان علما هم بسا می گوئیم ناطق یکی است و مراد این است که حامل علم شیخ مرحوم اعلی الله مقامه یکی است، چرا که شیخ مرحوم یک نفر عالم بوده اند و یک نفر نایب دارد و امام

۱. مجمع الرسائل، ص ۸۶

می فرماید که خدا عالم را نمی برد مگر اینکه ناییبی برای او می گذارد و خود او هم ملهم می شود که نایش کیست، پس از شیخ، سید مرحوم در سلسله نایب ایشان بود و بعد از سید مرحوم، آقای مرحوم اعلی الله مقامه بودند و خود ایشان هم اظهار می فرمودند که یک نفر نایب دارند و این سخن نه از این جهت ایشان را از ابدال می دانیم بلکه ایشان ادعای زیاده از علم نفرمودند و لکن چون نشر امر و اظهار فضایل با وحدت ناطق بهتر می شد و اختلاف کمتر می شد و ظاهر هم همه جا بر طبق باطن است، این جا امر این طور شده است که سلسله مخلصین ایشان علم ایشان را از یک نفر باید اخذ کنند با اینکه در سلسله الحمد لله علماء بسیارند و هر یکی در فن خود بلکه فنون ماهر و استادند مع ذلك آنکه علم شیخ مرحوم را دارد یک نفر است و از جهت اینکه او دوست خداست و دوست ائمه هدی دوستی او واجب است و دشمنی او حرام و چون که او حامل این علم است پس باب این علم اوست و خداوند چنین مقدر فرموده است که هر چیز را از بابش بگیرند و اگر از غیر باب او بگیرند به مطلب نمی رسند.

این بود خلاصه سخن و برهان. این مطلب را از کتاب اسحاقیه و همدانیه، به طلب بلکه عرض می کنم برهان نمی خواهد. مگر عاقل هرگز شبهه کرده است که آقا باید یک نفر باشد و بزرگ یک نفر باید باشد. و اما آنچه گفته شده است و بعض سائیلین اشاره به آنها کرده اند از ردها که هر کس کرده است آنها در نزد من جواب ندارد، چرا که از لحن اقوال بر می آید که گویندگان اهل فن نبوده اند و با کسی که اهل فن نیست انسان چه سخن می تواند بگوید مثلاً می گوید: این سخن خلاف ضرورت است معلوم می شود که قائل این سخن از اصول سر رشته ندارد و معنی ضرورت است را نفهمیده و معاهد اجماعات اصحاب را در اصول و فروع اطلاع ندارد. من با او چه بگویم کدام ضرورت برپا شده که عالم باید ده نفر باشد یا یک نفر بلکه کدام ضرورت برپا شده است که نقباء و نجباء باید متعدد باشند. در کتب خود مشایخ که مروج امر نقباء و نجباء هستند اختلاف در عدد ایشان است و شیخ مرحوم با آن علم و شأن چیزی نفرموده اند چه جای سایرین، بلی ضرورت برپاست که بزرگانی هستند نوعاً و همچنین ضرورت برپاست که روات اخباری هستند، دیگر در هر عصر یک نفرند یا دو تا یا ده تا، چه دخل به ضرورت اسلام

دارد؟ مردم هم که بیچاره عوامند. سخنی می شنوند و به حسن ظن قبول می کنند. آن وقت بر مسلمی رد می کنند و محض تعدد علماء از صدر سلف تاکنون دلالت بر ضرورت نمی کند دلالت بر اینکه تا حال چنین شده است بعد نمی دانیم چه بشود، با اینکه ما قائل نشدیم به اینکه نقباء متعدد نیستند یا نجباء و علماء متعدد نیستند بلکه در رسایل دیگر مفصل نوشته ام و حدیث دلالت می کند که با هر امام دوازده نفر یا سی نفر نقیب است و هفتاد نجیب یا صد نجیب و حدیثی هم دلالت دارد بر جماعت دیگر از کاملین که حال حالت ذکر اسامی ایشان را ندارم و صوفیه هم جمعی را می شمردند ولی محل اطمینان نیست قول ایشان. خلاصه که کسی منکر تعدد ایشان نیست و منکر علماء و فقها هم نیست. ایشان هم هستند و لکن نایب خاص امام یک نفر است و در سلسله ما حامل علم شیخ هم یک نفر است»^۱.

و در: «رساله در جواب یکی از رفقای نائین»: «امام ما را حکم فرموده که به راویان اخبار رجوع کنیم نه یک راوی و در سایر عبارات این کتاب هم اگر نظر کنی و بفهمی می بینی که اصل بنای آن بر این است که کاملین متعددند و ایشان امروز ظاهر هم نیستند و ما نگفته ایم که کامل یکی است و نگفته ایم که هر کس ایشان را امروز شناسد کافر است و نگفته ایم رجوع به یک عالم یا فقیه باید بکنند و تقلید او را بکنند و همه این کلام حق است و صدق ولی هیچ نفی نفرموده اند این حرف را که امام یک نفر نایب خاص دارد که فیوض از امام به واسطه او به خلق می رسد. ابداً چنین نفی نشده بلکه در همان رساله اثبات فرموده اند وجود او را ولی بطور اشاره به جهت اینکه صلاح در اظهارش نبوده در آن مقام که می فرماید: نقباء و نجباء همیشه هستند بعد می فرماید: «فمن لم يعرف أن في الشيعة في كل عصر مؤتمراً حقیقاً بالإمام و هو مشایع حقیقی له، فقد ضلّ في معرفة إمامه إذ قال بإمام بغير مأوم». ولی این اشاره است نه تصریح و محتمل است که مقصود از مؤتم همه نقباء و نجباء باشد ولی اهل اشاره مراد را می فهمند، خلاصه پس من مؤمنم به

۱. رساله در جواب دوستان از اهل همدان، ص ۲۳۴، مندرج در کتاب: مجمع الرسائل فارسی در جواب سؤالات مشتمل بر دوازده رساله.

آنچه در این رساله فرموده‌اند و خدا لعنت کند هر کس را که خلاف این عقیده‌اش باشد و مؤمنم به سایر فرمایشات ایشان و خدا لعنت کند هر کس را که خلاف آنها بگوید. پس باز به جهت تأکید عرض می‌کنم که از برای امام نایب خاصی است به همان تفصیل که سید مرحوم علیه السلام در «حجة البالغة» فرموده‌اند و همیشه هم هست و هرگز نیست که نایب خاص نباشد ولی می‌شود ظاهر و مشهود باشد؛ مثل اینکه در اول غیبت بود و می‌شود خائف و مقهور باشد مثل امروز و چون مقهور است معرفت شخصیه‌اش بر همه کس واجب نیست ولی اگر ظاهر شد معرفتش واجب و اطاعتش حتم می‌شود بر همه کس.

چنانچه امام فرمود: «سلمان باب‌الله، من عرفه کان مؤمناً و من أنکره کان کافراً» و در فرمایشات مرحوم آقا هم دانستی که ابداً تعارضی نیست که نفی می‌فرمایند مرادشان وحدت فقیه است و عالم و آنجا که اثبات می‌فرمایند مرادشان نایب خاص است و در فرمایشات سید مرحوم هم همینطور است و در تحسر و غم ما همین بس است که در این مسئله تا حال می‌بایست با مخالفین رد و بحث کنیم، حال با موافقین باید سخن گفت: «عصمنا الله من الزلل و آمنا من الخلل».

هذا جنای و خیاره فیه و کلّ جان یده إلی فیه

حال این نایب خاص را دلت می‌خواهد بگو ناطق، دلت می‌خواهد بگو صامت، اگر گفتی صامت یعنی صامت امام است اگر گفتی ناطق یعنی نسبت به سایرین ناطق است و او است ناطق لا غیر. بلی در حوزه نجباء نجیب کلی را نایب خود فرموده است ولی او نایب ناطق است و شاید یک نفر باشد چرا که مکرر می‌فرمودند نجباء هم قطبی دارند و در میان سایر علماء مرحوم آقا علیه السلام می‌فرمایند یک نفر نایب خود می‌کند یا بیشتر. پس احتمال یکی و بیشتر می‌رود ولی ناطق واقعی همان است در شیعه لا غیر؛ بلکه ناطق واقعی امام است ولی چون نطق آن سرور به شیعه نمی‌رسد پس این شیعی واسطه است. حال تو را به خدا انصاف ده که این مسأله مخالف با چه مذهب و ملت است که گاهی کفرش می‌خوانند گاهش ردش می‌کنند اگر چه دست خداوند بالای حق است و الحمد لله تاکنون هیچ ردی و بحثی بر سخن من وارد نیامده است و هر کس ردی کرده خودش

چیزی خیال کرده یا از زبان جاہلی لفظی شنیدہ و رد کردہ نہ براین مطلب۔
 گاهی رد می کند براینکہ قائلی بگوید یک فقیہ باشد ہمہ مردم تقلید او را کنند، مسلم است کہ این سخن مردود است۔ گاهی رد می کنند بر قائلی کہ بگوید کہ این شخص مثل امام است و امام سیزدہم است و مسلم است کہ چنین قائلی مردود است بلکہ کافر است۔ گاهی می گویند کہ فلان گفتہ مردم ہمہ باید تقلید این شخص را امروز بکنند و روایت ہمہ احکام را از او کنند و مسلم این قول مردود است و خدا اجل از این است کہ شخص را غایب کند آنگاہ معرفت او را بر مردم لازم کند و طاعت او متحتم فرماید۔ خلاصہ اعتقاد من این بود کہ نوشتہ ام اگر خلاف این را از من روایت کنند خطاست و اگر از نوشتجات من خلاف این را فہمیدند مراد من آن نیست بلاشک»^۱

و در: «رسالہ در نصیحت اخوان رفسنجان» می نویسد: «بدانید ای برادران من کہ از آن زمان کہ امام علیہ السلام امر فرمود بہ سمری کہ نص صریح نکنند، نص منقطع است۔ پس عالم سابق بر لاحق نص نمی کند و اگر احیاناً از مشایخ ما دربارہ یک دیگر کلماتی می بینید اینہا قرائنی است و اشاراتی کہ محض مرحمت فرمودہ اند و بعد از آنکہ ما سایر آثار نیابت را از لاحق دیدیم این اشارات آیت صدق دعوای ما دربارہ ایشان شد نہ نص، چراکہ نص این است کہ صراحتاً بفرمایند فلان نایب من است و چنین نصی نشنیدیم بفرمایند۔ حتی مرحوم آقا علیہ السلام می فرمودند: خواستم نایب خود را معین کنم دیدم سید مرحوم و شیخ مرحوم اعلیٰ اللہ مقامہا نکردند منہم نکردم و ہم چنین سید مرحوم اعلیٰ اللہ مقامہ نوشتہ اند کہ بعد از سمری نص را بہ صفت می کنند»^۲۔

و در: «رسالہ بہبہانہ» می نویسد: «ولی بعد از ائمہ ہدی و آن حضرت کسی اشرف نیست و ہمہ معصومند و مطہر، دوست می داریم پیروان و شیعیان ایشان را و دشمن می داریم مخالفان و دشمنان ایشان و دشمنان شیعہ ایشان را و شہادت می دہیم کہ معاد حق است و صدق و جمیع خلق با بدنہای جسمانی خود روز قیامت محشور می شوند

۱. رسالہ در جواب یکی از رفقای نائین، ص ۵۰، مندرج در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی»، مشتمل بر پنج رسالہ۔

۲. رسالہ در نصیحت اخوان رفسنجان، ص ۴۱، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی»۔

و حساب حق است و صراط حق و نشر کتب حق است و جنت و نار حق و صدق است و جمیع آنچه فرموده‌اند و ضرورت اسلام یا مذهب بر آن قایم است حق می‌دانم و مخالف ضرورت را باطل می‌دانم، در جزئیات و کلیات و دوست می‌دارم دوستان خدا را و دشمن می‌دارم دشمنان خدا را، این است عقیده من و مذهب من و دین پدر من و مشایخ من و بر این است مولا و متبرای من هر کس عقیده او همین است که عرض شد او را دوست می‌دارم و هر کس عقیده او خلاف این است او را دشمن می‌دارم.^۱

و در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی، رساله در سلوک» می‌نویسد: «رکن رابع اصل غرض است و این اسم اعظم است و سایر شروط ایمان از فروع و اصول همه متفرع بر همین است. پس علت غائی ملک همین است لاغیر و چون دانستیم این را، بایست عزم را بر تحصیل دوستی دوستان خداوند و دشمنی دشمنان جزم نمائیم و در این باب تکاهل نورزیم و این سابق بر همه اعمال است...»^۲

و حاج زین العابدین کرمانی در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی» در جواب آقامیرزا احمد شیخ الاسلام می‌نویسد: «در کتاب العین از یکی از آن دو بزرگوار که مراد حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام باشند نقل شده که فرمود: خالی نمی‌ماند زمین از چهار نفر از مؤمنین و گاه بیشتر می‌شوند و کمتر از چهار نفر نمی‌شود و این به جهت این است که فسطاط، قائم نمی‌شود مگر به چهار طناب و عمود در وسط آن. و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است در صفت خلقت امام تا اینکه می‌فرماید: همین که متولد می‌شود حکمت عطا کرده می‌شود و بر بازوی راست او نوشته می‌شود: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».^۳ پس هر گاه که امر امامت به او می‌رسد اعانت می‌فرماید او را خداوند به سیصد و سیزده ملک به عدد اهل بدر، پس با او هستند و با اوست هفتاد نفر مرد و دوازده نفر نقیب، پس هفتاد نفر را به آنان می‌فرستد که بخوانند مردم را به آنچه در اول خوانده شدند و قرار می‌دهد خداوند برای او در هر

۱. رساله بهانیه، ص ۹، چاپ کرمان، قطع جیبی.

۲. مجمع الرسائل فارسی، ص ۱۱

۳. سوره انعام، آیه ۱۱۵

موضعی، مصباحی که به آن اعمال ایشان را ببیند و نیز از آن حضرت - صلوات الله علیه و آله - روایت شده است که فرمود: شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت و آن قول خدای عزوجل است: «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ...» نعباء دوازده نفر نقیبند و به درستی که علی ساعتی است از دوازده ساعت و آن قول خدای عزوجل: «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ»^۱ و داخل شد بر آن حضرت مردی که او را یزید بن خلیفه می‌گفتند فرمود به او: تو کیستی؟ عرض کرد: از طایفه حارث بن کعب (حارث - خ ل) هستم. راوی گوید، فرمود: اهل بیتی نیست مگر اینکه در میان ایشان یک نجیب یا دو نجیب هست و تو نجیب حارث بن کعب هستی. و از آن حضرت شنیده شد که می‌فرمود: بشارت ده مخبّتین را به جنت. «برید بن معاویه عجلّی و ابوبصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زرارہ چهار نفر نجباء هستند که امین خدایند بر حلال و حرام اگر این جماعت نبودند آثار نبوت منقطع می‌شد. و نیز در حدیث طویلی فرمود که اگر نبودند در زمین مؤمنین کاملین در این وقت خداوند ما را بالا می‌برد به سوی خود و انکار می‌کردید شما زمین را و انکار می‌کردید آسمان را بلکه به حق آن کسی که نفس من در دست او است که در زمین در اطراف آن مؤمنینی هستند که نیست قدر دنیا کلش در نزد ایشان به قدر بال بعوضه. عرض می‌کنم و در شأن ابواب و نواب ایشان اخبار بسیار وارد شده است و فضل ایشان از حد احصاء خارج است و معدودی از اخبار را ذکر می‌کنم. پس از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده است در حدیثی که لابد با هر امامی بابی است، در هر عهد و زمانی از عهد آدم تا ظهور مهدی و در حدیث دیگر فرمود که برای ائمه دوازده باب قرار داده که مؤمنون از آن در داخل شوند به علم امام، پس هر که انکار کند بابی را منکر امام شده است و خداوند ابا فرمود که قبول کند از منکر باب، صرف و عدلی را.

و از مفضل بن عمر از آن حضرت روایت شده است که فرمود: ابواب ما اوّل ایشان مثل آخرشان است و آخرشان مثل اوّلشان، در فضیلت و منزلت یکی هستند و ایشانند

دلالت کنندگان مرشیعیان مؤمن ما را به سوی خداوند و به سوی ما و ایشان از نوری از روح القدس هستند که آن روح پیغمبر - صلی الله علیه و آله - است که از او است بدء ایشان و به سوی او است معاد ایشان و هر که انکار کند یکی از ایشان را کل ابواب را انکار کرده، به جهت اینکه هر که ایستادگی نکند در آنچه خداوند امر فرموده درباره ابواب او دینی برای او نیست و هر که منکر شود باب را کافر به خداوند واحد قهار شده است و نیز از آن حضرت روایت شده است، در حدیثی درباره ابو خالد کابلی - اعلی الله مقامه - که حضرت سیدالعبادین به او فرمود که توئی باب من که بیرون می‌رود علم خداوند که از پدران خود روایت کرده‌ام از تو و چنین خداوند تو را اختیار فرموده و تو را مجمع علم من قرار داده و موضع سر من و باب از من برای هر که توحید خداوند را نموده و ما را به حق معرفت شناخته. و نیز از آن حضرت روایت شده است، از حضرت امیر علیه السلام که به سفینه مولای اُمّ سلمه فرمود: پرکند خداوند تو را علم جمعی تماشاش تو و توئی کشتی خداوند که مشحون است و توئی باب از برای من و برای پسر من حسن بعد از سلمان. و حضرت سیدالعبادین علیه السلام به ابو خالد فرمود: بشارت باد تو را ای ابو خالد تو و اتباع تو نور خداوند هستند در ظلمات زمین و توئی باب هدایت، شک نمی‌کند در تو مگر هر که در ما شک کند.

و از مفضل بن عمر روایت شده است از حضرت صادق، از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که به ابو خالد فرمود: - بعد از آنکه اذن دخول خواست - که داخل بشو ای کنکر^۱ که به حق خداوند هر آینه تو اعلم هستی به علم نبوت و امامت و اهدی هستی از هادی به طرف کوفه و به درستی که توئی باب هدی و رشاد بدان کند خداوند در تو. و از حضرت باقر محمد بن علی علیه السلام روایت شده است که فرمود یحیی بن ام‌الطویل باب هدایت بود و باب پدرم علی بن الحسین علیه السلام بود و باب من بعد از او عطا کرده بود خداوند علم ما اهل بیت را به او و اختیار فرموده بود او را به علم خود که باب باشد میان ما و میان شیعه ما از جمیع خلق خداوند، ملامت هیچ‌کس کننده در او اثر نکرد تا آخر حدیث شریف. و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: که ابو خالد کابلی باب هدایت بود و محدث بود. راوی عرض کرد جُعِلْتُ فِدَاكَ که با او حدیث می‌کرد؟ فرمود: محدث او

۱. لقب ابو خالد کابلی است. (سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۰۷، انتشارات فراهانی).

انبیاء بودند وائمه و ابواب پیش از او.

و نیز دربارهٔ مفضل بن عمر فرمود: الولد بعد الولد و اوست صندوق علم من و حجت من و باب من و موضع سر من و جهر من و همچنین پس او. و از محمد بن سنان که خود او نیز موافق روایت ابن شهر آشوب باب حضرت صادق علیه السلام شمرده شده از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده که فرمود: محمد بن مفضل مثل مفضل است و برای ما قائم مقام پدرش هست و اوست صادق در روایت از ما و داعی به سوی ما و اداکننده از ما و اوست باب من و حجت من بر هر مؤمن و مؤمنه هر که به او مخالفت کند با من مخالفت کرده و هر که معصیت او را بکند مرا معصیت کرده. و از علی بن احمد بزاز نقل شده که داخل شدم بر سید خود ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام به قصد اینکه شکایت کنم از محمد بن مفضل. پس ابتدا فرمود: محمد بن مفضل حامل مکنون علم ما است و دیان مؤمنین است و باب میان من و ایشان، پس اگر شکایت از او کنی پس به تحقیق که شکایت از من کرده‌ای. عرض کردم: استغفرالله ولااعود یا سیدی ابداً.

و نیز از محمد بن سنان نقل شده که سؤال کردم از آن حضرت، از محمد بن مفضل که آیا از قدیم خداوند او را باب شما گردانیده و قرار داده است و او را به پدرش مفضل بخشیده و او را باب تو در هدایت قرار داده و نیز بعد از مفضل چنین قرار داده؟ فرمود: ای محمد به تحقیق که خداوند اختیار فرموده ابواب ما را از وقتی که ما را اختیار فرموده و فضیلت داده ایشان را به آنچه ما را فضیلت داده و بیرون نمی‌رود از ما به سوی مؤمنین علمی و نه حکمی مگر از ایشان و محمد باب من است و مجمع سر من، بر نفع اوست آنچه بر نفع من است و بر ضرر اوست آنچه بر ضرر من است تا اینکه محمد بن سنان می‌گوید: رفتم نزد محمد بن مفضل و حدیث را تا آخر برای من از غیب گفتم، عرض کردم: ای باب هدی عظیم نمی‌آید بر من اینکه خبر می‌دهی و حال اینکه امام موسی علیه السلام فرمود: لك ماله و عليك ما عليه».

عرض می‌کنم درست در این اخبار نظر کن و کلیت و عظمت شأن ایشان را ببین که با اینهمه روات و نقله آثار از ایشان می‌فرماید که بیرون نمی‌رود از ما به سوی مؤمنین علمی و نه حکمی مگر از ایشان، پس معلوم است که دربارهٔ ایشان هم صدق می‌کند: «ان

لنا مع كل ولي اذنًا سامعة و عينًا ناظرة و لسانًا ناطقاً». که واسطه هیچ فیضی و مؤدی هیچ امری از ایشان سوای وسایط و سفرائی که خداوند برای ایشان اختیار فرموده نیست. و خلاصه‌ای از اخبار این فصل را در فصل دیگر بعد از بیان مقدمه‌ای عرض می‌کنم و از خداوند مسألت داریم که هرگز چیزی را به رأی و هوای خود نگوئیم و لا حول ولا قوة الا بالله العلیّ العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين^۱.

«سرکار آقا ابوالقاسم خان ابراهیمی» در کتاب: «فهرست» می‌نویسد:

«در زمان غیبت امام علیه السلام و خاصه بعد از وفات حضرت علی بن محمد سمري دیگر نایب خاصی بر حضرت امام زمان - عجل الله فرجه - تعیین نشد. و به علی بن محمد اجازه نفرمودند که نص بر نیابتی نماید و امر علی الظاهر راجع به علماء و فقهاء شیعه است که رجوع به ایشان باید بکنیم و اطاعت امر ایشان نوعاً لاعلی التعین واجب است»^۲.

«البتّه حضرت امام زمان - عجل الله فرجه - هم ابواب و نوابی دارد همان‌طور که سایر ائمه داشتند و در زمان ظهورشان ابوابشان را به دوستان خود معرفی می‌فرمودند و امام زمان علیه السلام هم تا هفتاد سال بعد از غیبت، نواب خاص خود را معرفی می‌فرموده و نص بر آنها می‌فرمود و توقیع به نام آنها صادر می‌شد تا به علی بن محمد سمري رسید که نایب چهارم آن حضرت بود که توقیع به نام او صادر شد که تا شش روز دیگر از دنیا می‌روی، وصیت به سوی احدی مکن... و در توقیع دیگر در جواب شیعیان نوشت: «و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة احادیثنا». و امر راجع به روات اخبار شد. اما نه به این معنی که اصلاً وجود بزرگان و ابواب و نواب منقطع شد. بلکه ابواب و نواب تشریف دارند»^۳.

«امام بی‌نایب نمی‌شود و خانه بدون باب معنی ندارد. بلکه می‌گوئیم امام بی‌مأموم نمی‌شود. مأموم امام امثال ماها نیستیم. زیرا ما ایتم اقتدا به امام ننموده‌ایم و مأموم واقعی کسی است که من کل حیث اقتدا به امام کرده و نماینده صفات امام شده باشد و اگر این

۱. مجمع الرسائل، ص ۶۳

۲. فهرست، ص ۱۱۰

۳. همان، ص ۱۱۷

چنین اشخاص در ملک نباشند معلوم است که وجود امام العیاذ باللہ خاصیتی نبخشیده. پس نعوذ باللہ وجود امام لغو شده است و این محال است که ملک خدا بی امام و پیشوا باشد و محال است که امام باشد و مظهر و نماینده نداشته باشد.^۱

«محال است زمین از وجود آنها (ابواب و نواب) خالی شود ولی معروف ما نمی شود و نص شخصی بر آنها نمی شود و غایب هستند مثل اینکه خود امام تشریف دارند اما غایب هستند».^۲

«یک چنین شخصی که مقام و درجۀ او مانند سلطان است به فرمایش امام علیه السلام برای هر عصری سلمانی است در اصطلاح او را ناطق نامیده اند و آینۀ ناطق واحد هم هست؛ زیرا فرد اکمل در میانه متعدّدین و نقطۀ مرکز و قطب آنها یکی است و تعدّد مرکز محال است و مرکز نقطه را گویند که نسبت او به جمیع اطراف محیط علی السواء باشد بدون تفاوت و چنین نقطه در هر دایره که باشد منحصر به فرد است؛ زیرا آن نقطه به منزله قلب است که اول و اشرف و الطف و اکمل جمیع اعضاء بدن است».^۳

«خلاصه آنکه مطلب مشایخ ما - اعلی الله مقامهم - این بوده که ثابت نمایند در میانه بزرگان شیعه در هر زمانی یک همچو فرد کاملی هست که فوق همه آنها است و حاکم و رئیس و فرمانفرمای بر جمیع آنها است و اول کسی است در میانه رعیت که فرمان امام علیه السلام به او می رسد و از ارادۀ امام علیه السلام او اول مطلع می شود».^۴

«خلاصه مطالب ایشان (مشایخ و علمای شیخیه) اثبات وجود چنین کسی است در هر زمان و فرموده اند برای حضرت امام زمان - عجل الله فرجه - یک همچو نوکر مقرّبی که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند محول به او فرموده به وسیله آن نوکر اجرا می فرمایند».^۵

۱. فهرست، ص ۱۱۷

۲. همان، ص ۱۱۷

۳. همان، ص ۱۲۷

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۲۸

«امام را مشیت خدا و قدرت خدا و دست خدا در اجرای جمیع امور وجودیه و کونیه و شرعیه بدون استثنا می‌دانیم و امام را باب خدا و سبیل خدا و سبب اعظم جمیع امور عالم می‌دانیم و امام خلیفه خدا و صاحب ولایت عامه مطلقه بر جمیع ما سوی الله و شاهد و مطلع بر کل موجودات است. و مشایخ ما - اعلی الله مقامهم - از ادله کتاب و سنت و عقل و اجماع و ضرورت مقام امام را به شرح فوق استنباط نموده‌اند و بیان فرموده‌اند و نسبت به شخص فوق‌الذکر که نایب خاص امام و ناطق واحد و باب امام است قائل هستند که نیابت مطلقه دارد از امام علیه السلام همانطور که شعله چراغ از آتش غیبی نیابت دارد. و محل بروز تمام صفات آتش است».^۱

اما رکن رابع که عرض شد همه دوستان آل محمد علیهم السلام و خاصه علمای اعلام و محدثین و فقها معرفت همه آنها از رکن رابع است و چه مانع است که معرفت عالم شیخی هم از رکن رابع باشد.^۲

«معرفت اشخاص کاملین از نقبا و نجبا یا همان شخص اول آنها که ناطق آنها باشد و لو اینکه از کمال معرفت است اما برای ناقصین از رعیت امروز این نعمت حاصل نمی‌شود و نمی‌توانیم آنها را بشناسیم و کسی آنها را می‌شناسد که به مقام آنها رسیده باشد و همچو کسی هم اگر پیدا شد مثل آنها است و خود را معرفی به من و شما نمی‌کند یعنی ما او را هم نمی‌توانیم بشناسیم و برای امثال ما در این ایام همان معرفت نوعیه و حواله به غایب کافی است...».^۳

«البته بزرگان و کاملین در میانه تشریف دارند و معرفتشان هم واجب است اما ما آنقدر هنوز ناقصیم که نمی‌شناسیم کما اینکه معرفت خود امام هم واجب است امام از بی‌معرفتی و بی‌اعتقادی ماها ناچار غایب شده است و همه می‌دانید که اصل وجود امام برای این است که ظاهر باشد و تربیت فرماید و برای این نیست که غایب باشد و دسترسی به او نداشته باشیم، و پس معرفت اولیاهم به همین طور واجب است و تشریف هم

۱. فهرست، ص ۱۲۹

۲. همان، ص ۱۱۲

۳. همان، ص ۱۱۴

دارند و حتی در اخبار عددشان را هم فرموده‌اند.^۱

«لفظ ناطق درباره بعضی شیعیان هم یعنی کاملین و بزرگان ایشان مانند حضرت سلمان - رضوان الله علیه - یا امثال آن بزرگوار هم که آئینه سر تا پا نمای امام علیه السلام هستند و مبلغ و مؤدی از جانب او و باب امام علیه السلام هستند اطلاق می شود».^۲

«لفظ ناطق البته ناطق حقیقی ائمه اطهارند - صلوات الله علیهم - و بعد از ایشان انبیاء خدا - صلوات الله - علیهم ناطق و مؤدی از خداوند هستند و بعد از ایشان هم بزرگان و کاملین شیعه ناطق هستند. منتهی آن شیعه اعلم و اکمل و آنکه از همه جهت شخص اول آنها و باب اعظم امام علیه السلام است «ناطق حقیقی شیعیانی است که دون درجه اویند؛ زیرا بلا واسطه از امام علیه السلام می گیرد و به دیگران می رساند».^۳

«و اینکه ملاحظه می شود مشایخ عظام - اعلی الله مقامهم - اصرار زیاد در بیان اوصاف ایشان و مراتب و مقاماتشان و لزوم اطاعتشان فرموده‌اند برای این است که مردم معرفت نوع ایشان را پیدا کنند که اگر در وقتی شخص ایشان را دیدند بشناسند و جاهل نباشند».^۴

«و اما آنچه که ملاحظه شده که مشایخ ما - اعلی الله مقامهم - در کتب خود از لزوم معرفت این بزرگواران و وجوب طاعت ایشان و واسطه بودن ایشان بیان فرموده‌اند، مراد از آن وجوب معرفت نوعی است. با اینکه معرفت شخصیه امثال آن بزرگواران هم محال نیست، بلکه اگر خود را معرفی فرموده‌اند معرفت و اطاعتشان واجب هم هست کما اینکه شخص امام علیه السلام را هم در این زمان که زمان غیبت است اگر کسی ببیند محال نیست».^۵

«و شیخ عبدالرضا ابراهیمی» در کتاب: «سیاست مدن» در جواب یکی از طلاب قم می نویسد: «معنی رکن رابع بطور اجمال معرفت شیعه است و اسم کسی نیست و

۱. فهرست، ۱۱۸.

۲. همان، ص ۱۲۴.

۳. همان ص ۱۲۵.

۴. همان، ص ۱۱۲.

۵. همان، ص ۱۱۱.

موضوع این معرفت همه شیعیان از عالی و دانی و عالم و جاهل و صغیر و کبیر می‌باشند و رجحان این معرفت به تفاوت افراد موضوع و انواع آن، از پایین‌ترین درجه انواع استحباب تا بالاترین درجه انواع وجوب فرق می‌کند...»^۱

«بنابراین ارکان دین بدین شرح‌اند: رکن اول معرفت خداوند عالم است و متفرع بر آن وجوب اقرار به وحدانیت او در جمیع اسماء و صفات و افعال و عبارات‌ها است و اقرار به عدل فرع توصیف صفات است. رکن دوم معرفت حضرت پیغمبر است - صلی الله علیه و آله - که حجت خداوند و قائم مقام او در همه عوالم است و متفرع بر آن وجوب دوستی او و اقرار به جمیع ما جاء به است از احکام شرایع و اخبار او از عوالم غیب که از آنجمله اقرار به رجعت و حشر و نشر و معاد و معراج و ثواب و عقاب خداوند عالم است. رکن سوم معرفت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حجج خداوندند در میانه ما و دوازدهمی ایشان - عجل الله فرجه و سهل مخرجه - امام زمان و سلطان زمین و آسمان است الا اینکه از نظرها پنهان است و روزی به امر خداوند عالم ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد فرمود و متفرع بر این اصل و وجوب دوستی ایشان و اقرار به فضائل ایشان و حقیقت جمیع فرمایشات ایشان است. رکن چهارم معرفت شیعیان ایشان و دوستی آنها است که موضوع احکام خدا و رسول و ائمه طاهرین علیهم السلام بعضی به حکم ایشان حاکمند و بعضی محکوم و بعضی تابعند و بعضی متبوع، و حکام و متبوعین بعضی ظاهرند و مشهور و بعضی خائفند و مغمور، هر یک به کاری مأمور و بر حسب حال استعداد اهل زمان علم خود را ظاهر می‌فرمایند و ابلاغ احکام خداوند عالم را می‌نمایند و آنها راویان اخبار و ناقلان آثار و حجج پروردگارند و هم از طرف حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه - مأمور به رجوع به ایشانیم چنانچه در توقیع شریف است: «أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة احاديثنا فانهم حجتی علیکم وأنا حجة الله...»^۲

۱. سیاست مدن، ص ۱۲۵، در جواب یکی از طلاب قم.

۲. همان، ص ۱۳۴

مسئله دوم: با توجه به قبول تعریف مذکور، باب امام ثانی عشر، از آغاز غیبت کبری تا کنون، ظاهر است و معرفت به آن میسر!

«سرکار آقا» در کتاب «فهرست»، می نویسد: «و اما معرفت ابواب و نواب» و کاملین از شیعه در این ایام بر ما میسر نیست. و باب مخصوص ایشان در غیبت ایشان غایب است. همانطور که در حدیث مفصل فرموده اند، که باب ثانی عشر با غیبت ثانی عشر غایب می شود، و در سایر اخبار بیان شده.^۱

«خاصیتی امروز در اینکه کاملین معروف مردم باشند نیست، زیرا با معروف بودن یا باید اعمال قدرت بفرمایند و مردم را وادار به اطاعت و تسلیم نمایند که هنوز حکمت اقتضا نکرده و وقتش نرسیده و مؤمن و کافر هنوز جدا نشده اند و اگر شده بودند شخص امام علیه السلام ظاهر می شد و چون ظاهر نشده معلوم است که هنوز وقت اینگونه ظهور نیست و باید امر به ترتیب ظاهر باشد نه آنطور که در ظهور امام است».^۲

«مشایخ اعلی الله مقامهم در ضمن اینکه اثبات وجود ایشان را نموده اند و وجوب معرفت ایشان را در صورت امکان فرموده اند، بیان فرموده اند که ظهور ایشان و معروف بودنشان برای مردم بسته به مصلحت خلق است و هیچ مانعی هم نیست که اگر یک موقعی مصلحتی اقتضا کند، خداوند یکی از ایشان را معرفی فرماید و دلیلی نیست که خداوند هیچوقت ایشان را معرفی نفرماید بلکه در اصل خلقت ایشان را خلق فرموده است که معرفی فرماید نهایت در این زمان های غیبت که معرفی نفرموده می گوئیم مصلحت نبوده و مقتضی نبوده اگر یکوقتی مصلحت اقتضاء کند معرفی می فرماید باز اگر مصلحت تغییر کرد مخفی می شوند».^۳

«پس منظور علماء و مشایخ اعلی الله مقامهم و ما که تابع ایشانیم تقیه در این اظهارات نیست و حقیقت همین است که نقباء و نجباء و ابواب کلیه امروز ظاهر نیستند».^۴

۱. فهرست، ص ۱۱۱

۲. همان، ص ۱۱۵

۳. همان، ص ۱۳۷

۴. همان، ص ۱۱۶

مسئله سوم: از نظرگاه شیخیه معرفت نوعی به نواب و ابواب امام غائب است آیا شخصی هم لازم است؟

«سرکار آقا» در کتاب «فهرست»، می نویسد: «مشایخ بیان فرموده اند که حجت های خدا در هر لباسی هم ممکن است باشند و الان که تشریف دارند و ما ایشان را نمی شناسیم در هر لباسی که میل دارند هستند شاید در لباس تاجری باشند شاید در لباس کاسبی یا زارعی باشند شاید در لباس اهل علم باشند و این لباس از همه لباسها برایشان مناسبتر است».^۱

«مراد از معرفت کاملین معرفت نوعیه است نه معرفت شخصیه».^۲

مسئله چهارم: چنین معرفتی در صورتی که لازم باشد، به خاطر اینست که اگر کسی ادعای نایب امام و بابت نمود ضابطه ای برای صحت قول او داشته باشیم

«سرکار آقا» در کتاب «فهرست»، می نویسد: «بلی اگر عالمی صاحب علم و عمل و کمال و صاحب تصرف در ملل باشد و همان صفاتی که برای نایب خاص امام فرموده اند یک وقتی در کسی دیدیم و ادعائی هم کرد و شکی بر ما باقی نماند، البته از او قبول هم می کنیم و چرا نباید قبول کنیم؟ ولی اینها فعلاً فرضهائی است که می کنیم و خود را مشق می دهیم که اگر یک وقتی شخصی نایب با علاماتی که فرموده اند و داشته ایم اظهار امر کرد و خداوند هم او را تأیید فرمود و کذب او را ظاهر نفرمود و بر ما یقین حاصل شد فوراً بپذیریم ان شاء الله، پس بیانات مشایخ ما اعلی الله مقامهم برای این است».^۳

مسئله پنجم: آیا بزرگان شیخیه خود مدعی دارا بودن چنین مقامی هستند یا نه؟

«حاج محمد کریم خان کرمانی»، در کتاب «رساله سی فصل» می نویسد: «فصل دوم در جواب مسئله دوم که رکن رابع در این زمان مهم و مفترض الطاعه هستم این افترا را به دو لحاظ جعل کرده اند یکی به جهت رنجاندن خاطر سلاطین و حکام و خواسته اند به ایشان برسانند که فلانی خود را مفترض الطاعه می داند و جمعی به او

۱. فهرست، ص ۱۳۷

۲. همان، ص ۱۱۳

۳. همان، ص ۱۳۸

گرویده‌اند و اگر بخواهند خروج بر سلطان کند جمیع مصدقین او اطاعت او را می‌کنند و خروج خواهد کرد و خود را رکن ایمان می‌داند و هر کسی معتقد به او نباشد کافر است و یکی به جهت رنجانیدن خاطر علما و سایر مؤمنان که فلانی خود را مفترض الطاعه می‌داند و اطاعت شما را لازم نمی‌داند و مردمی که اطاعت او نمی‌کنند ایشان را کافر می‌داند و خدای واحد و قهار می‌داند که این لفظها بر زبان من جاری نشده و از قلم من صادر نشده و إلى الآن متجاوز از صد و بیست کتاب من تصنیف کرده‌ام و همه حاضر است و این مطلب در هیچ یک از این کتابها نیست و مسلمی از من نشنیده، حال یا من دروغ می‌گویم یا آن مفتری و لعنت خدا و رسول و ملائکه بر کسی که دروغ گفته باشد و به لعنت کل خلق گرفتار شوم اگر خیال این ادعا را برای خود کرده‌ام. خدا حکم کند میان من و میان این افترا زنان و چگونه می‌شود که من این ادعا را کرده باشم یا نوشته باشم و حال این کتاب را بر خلاف آن بنویسم؟ هیچ عاقل این کار را می‌کند و خود را پیش دوست و دشمن کذاب قلم دهد؟

گذشته از این، از خدا و رسول و ائمه چگونه شرم نکنم و ادعای مقام ایشان را برای خود کنم، مگر به جز خدا و معصومین ممکن است که کسی مفترض الطاعه باشد. من در گرو معاصی خود می‌باشم و ترسانم از عقاب خدا و عتاب معصومین، چگونه خود را مفترض الطاعه می‌گیرم؟ و بودن من رکن رابع اگر مقصود از کاملین شیعیان باشد والله خیال آن را نکرده‌ام و ادعای بودن از کاملین شیعه را با وجود معاصی و روسیاهی که دارم از اکبر معاصی می‌دانم برای خود، بلکه والله ادعای تشیع را ندارم چرا که شیعه کسی است که شعاع امام باشد و در جزئی و کلی تابع امام و من عاصی و روسیاهم و امیدوارم که از دوستان شیعیان باشم و اگر مقصود فقاہت است اختصاصی به من ندارد و همه موالیان که فقیه‌اند و مجتهدند به آن اسم موسوم‌اند و همه به آن لحاظ که سابقاً نوشتم رکن رابع ایمانند و هر کسی که مجتهد نیست باید اخذ دین خود را از ایشان نماید و لکن ادعای این سخن را وسیله تهمت و افترا کرده‌اند و شاخ و برگ بر آن نهاده‌اند و اگر ایمان این رکن را ندارند پس ایشان چگونه ادعای اجتهاد دارند و می‌گویند که هر کس مجتهد نیست باید در مسائل فروع تقلید ما را کند، باری خدا حکم کند میان ما و میان این جماعت.

فصل سوم در جواب از مسئله سوم که گفته اند: رکن رابع یک شخص معین است در هر زمان. این هم افترائی عظیم است که بر ما بسته اند و اعتقاد ما آن است که رکن رابع ایمان علما و اکابر شیعه اند و ایشان در هر عصر متعددند و آنچه از احادیث برمی آید، در هر عصر ایشان بیش از هفتاد نفرند و حدیث آن در «عوالم» در جلد احوال ائمه است - سلام الله علیهم - و کتب من و مشایخ من مشحون است به ادله تعدد آنها و اخبار روایت کرده ایم بر نفوذ آنها. آخر کتبی که من نوشته ام در میان خلق منتشر است، چرا به آنها رجوع نمی کنید که دیگر از این شبهات بر شما وارد نیاید؟ و چرا به تهمت زنان به کتب من و مشایخ من اجتماع نمی کنید؟ اعادی برای عوام فریبی این افترا را بسته اند که مردم را به وحشت اندازند و به این واسطه به ایشان برسانند که فلانی سایر علما را بر باطل می داند و خود را مرجع کل روی زمین می داند و هر کس او را شناسد و اعتقاد به او نداشته باشد او را ضال و مضل می داند و خدایا تو را گواه می گیرم و پیغمبران و خلفای تو را که من چنین امری را خیال نکرده ام و چنانکه گفتم خود را در زمره شیعیان خالص نمی دانم بلکه اگر از جمله موالیان شیعیان کامل باشم به آن افتخار می کنم، من کجا و هوس لاله به دستار زدن. خدایا حکم کن میان ما و این جماعت.

و اما لزوم معرفت یک نفر از اشخاص رکن رابع، خدایا تو می دانی که اعتقاد ندارم و هر کس از دوستان چنین گوید او را برخطا می دانم و هر کس از دشمنان چنین افترائی بر ما بندد تو احکم الحاکمین. بلی حرف من آن است که رکن رابع ایمان که فقها و علمای شیعه اند باید غیر فقها تقلید ایشان کنند و هر یک را که عالم و عادل و فقیه دانند هر کس تقلید هر یک از ایشان را می خواهد بکند مجزی است و مثاب است بلاشک. این دین من است که به این دین زنده ام و به این دین محشور می شوم ان شاء الله. دشمن هر چه می خواهد بگوید، اگر من دین را برای خدامی خواهم باک ندارم از هر که از این تهمتها و در راه خدا باید متحمل شوم و ان شاء الله می شوم»^۱.

«فصل چهارم در جواب مسئله چهارم که شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی الله

مقامہما رکن رابع بودہ اند ہر یک در عصر خود، اما بودن ایشان رکن رابع بہ آن طور کہ گفتم کہ ایشان فقیہ جامع الشرایط و جایز التقلید و عالمی از علما شیعہ بودند شک و شبہہ در آن ندارم و تحاشی از آن نمی نمایم و اقرار بہ آن دارم. خدا و خلق بدانند و ایشان را در عصر خود اعلم از کل می دانم، شاہد بہ غایب برساند و ایشان اعلم و اتقی و اورع و ازہد و اصدق و افقہ و اکمل از کل علمای معاصرین بودہ اند و ایشان را چنین شناختہ ام. و اما رکن رابع را در عصر ایشان مخصوص ایشان دانم حاشا و کلاً، منحصر بہ ایشان نبودہ است بلکہ اشخاص عدیدہ بودہ اند و ہمہ عالم و ہمہ متقی و ہمہ عادل و جایز التقلید و حامل دین و احکام آل صلوات اللہ علیہم اجمعین و خدای یگانہ گواہ است کہ من ابداً این ادعا را از سید مرحوم نشنیدہ ام، با وجودی کہ نہایت محرمیت را بہ ایشان داشتہ ام و دربارہ شیخ مرحوم ہم این ادعا را نشنیدہ ام ابداً و در کتب ایشان ندیدہ ام؛ بلکہ کتب ایشان پر است از دلیل تعدد رکن رابع در ہر عصر چنانکہ شیخ مرحوم در کتاب رجعت بہ آن تصریح فرمودہ و سید مرحوم در شرح قصیدہ و غیر آن نوشتہ اند و حقیر ہم در کتب خود حتی «ارشاد العوام» نوشتہ ام، آخر بہ این کتاب ہا رجوعی کنید و جواب از این افتراہا خود بدہید و این قدر مرا مشغول بہ جواب از این سخنان واهی نکنید؛ چرا کہ زبان بدگو و بدخواہ دراز است و ہر روز تہمتی و افترائی اختراع می کنند»^۱.

«من امروز بابی مخصوص میان امام و خلق نمی دانم و از دین من نیست و مدعی را کذاب و مفتری می دانم و مرجع در زمان غیبت ہمین علما ہستند و در اخبار ندیدہ ایم واحدی از علما روایت نکرده است کہ بابی در زمان غیبت خواہد آمد»^۲.

«سرکار آقا» در کتاب «فہرست»، می نویسد: «مراد ما و مشایخ ما اعلی اللہ مقامہم این بودہ کہ عالم شیخی یعنی آن باب و نایب خاص امام و همان شخص اول بعد از امام علیہ السلام و همان «ناطق واحد» است، بخدا قسم کہ منظور این نبودہ و نیست و تہمت و افترائی صرف است و هیچوقت ہمچو نیتی نداشته اند»^۳.

۱. رسالہ سی فصل، ص ۳۱

۲. همان، ص ۳۶

۳. ص ۱۱۳

«واین شهرتی را هم که مخالفین ما می دهند که مسئله رکن رابع با بیان وحدت ناطق را شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی الله مقامهما نفرموده اند دروغ محض است یا بی اطلاعی صرف»^۱.

«به فرمایش سید مرحوم اعلی الله مقامه برای ظهور و تشیید امر رکن رابع اسبابی خداوند قرار داده که ایشان از آن اسبابند این یک نعمت ابتدائی است و بخت خدا داد است و مرحمتی است»^۲.

«سابقین از علما به واسطه مشکلات و موانعی که داشته اند یا مصلحت در اظهار این معارف نمی دیدند و استعداد مردم کم بود و شیعیان در تحت تسلط دیگران بودند و تقیه زیاد داشتند به این تفصیل که مشایخ ما بیان فرمودند بیان نکردند و به اشاره گذراندند و بیشتر خود را مشخص به بیان احکام ظاهری پاکی و نجسی و خرید و فروش نمودند و در بیان حقیقت ولایت و معرفت اهتمام زیاد نشده، لاحقین هم به جهاتی که عرض شد خودداری کردند و خدا خواست که اظهار و ابراز این امر بزر منحصراً به مشایخ ما اعلی الله مقامهم گردید»^۳.

«و اما شخص ناطق واحد یعنی باب اعظم و نایب خاص امام علیه السلام را هیچ وقت مشایخ ما اعلی الله مقامهم نفرموده اند که ایشانند یا غیر ایشان و فقط وجود چنین شخصی را در هر زمان به ادله زیادی که دارند اثبات می کنند، نه معرفت شخصی او را، زیرا مکلف به معرفت چنین شخصی به طور تعیین در زمان غیبت نیستیم، ولو آنکه حکم اولی خدا و رسول و تمامیت معرفت شناختن آن شخص است؛ همچنانکه معرفت امام زمان هم از حکم اولی است، اما امروز میسر نیست، همچنین معرفت ابواب و نواب امام هم امروز میسر نیست و نشاید. در صد جای کتب مشایخ ما اعلی الله مقامهم به تصریح بیان شده و علمای ما اعلی الله مقامهم خودشان راوی فرمایش حضرت صادق علیه السلام در همه جا هستند که می فرمایند: باب امام ثانی عشر با غیبت ثانی عشر غایب می شود پس چطور خودشان

۱. رساله سی فصل، ص ۱۴۲

۲. همان، ص ۱۳۲

۳. همان، ص ۱۳۳

چنین ادعا می‌کنند».^۱

«می‌گویند منظور شما این است که این صفت را بر مشایخ خودتان اثبات کنید و عالم خود را ناطق واحد می‌دانید و رکن رابع می‌گوئید. عرض می‌کنم واللہ العظیم کہ مراد مشایخ ما اعلیٰ اللہ مقامہم این نبوده و قصد اشخاص ایراد و اعتراض بی‌جا و غرض ورزی است و می‌خواهند مردم را بہ اشتباہ بیندازند و دشمنی بر ما زیاد بکنند».^۲

«شیخ عبدالرضا ابراہیمی» می‌نویسد: «عرض می‌کنم ابداً چنین مرادی نداشته‌ام کہ این ناچیز و مشایخ من اعلیٰ اللہ مقامہم بہ مقام امثال حضرت سلمان العیاذ باللہ رسیدہ‌ایم، اما خود این ناچیز کہ خود را در زمرہ علما نمی‌شمارم و اگر خاک راہ بزرگان دین باشم افتخار می‌کنم و اگر چہار کلمہ می‌نویسم خوشہ‌ای از خرمن علم ایشان و مأخوذ از فرمایشات ایشان است کہ آنها ہم مأخوذ از فرمایش خداوند و پیغمبر و ائمہ اطہار علیہم السلام است و بدون شکستہ نفسی عرض می‌کنم کہ از خود چیزی نمی‌دانم و خداوند را بر این عرض شاہد می‌گیرم.

و اما دربارہ مشایخم اعتقاد این است کہ از علمای بزر شیعیہ‌اند، ولی ابداً نگفتہ‌ام و ننوشتہ‌ام نہ در این «کتاب درہای بہشت» و نہ در هیچ کتاب دیگر کہ آن بزرگواران ہم شأن شیعیان بزر امثال حضرت سلمان صلوٰۃ اللہ علیہ بودہ‌اند».^۳

و در کتاب «پاسخی بہ کتاب مزدوران استعمار»، می‌نویسد: «اما آنچه زیر عنوان رکن رابع نوشته «آنها این رکن چہارم را بہ نام شیعیہ خاص نامیدند» و بعد از چند سطر نوشته «و سر بسته او را تا مقام پیغمبری ہم بالا می‌برند» و بعد از چند سطر نوشته «شیخ احمد مدعی این مقام بود و پس از او سید کاظم ہم چنین ادعا داشت» عرض می‌کنم خداوند آدم دروغگو را لعنت کند، کجا این ادعا را نمودہ‌اند؟ اگر در نوشته جات ایشان است نشان دہد، اگر نیست چرا تہمت می‌زند، آقای امیری شما کہ خودتان و پدرانتان از شیخیہ بودہ‌اید، آیا هیچ چنین چیزی شنیدہ‌اید یا در کتب مشایخ دیدہ‌اید؟ اگر مشایخ ما اعلیٰ اللہ

۱. رسالہ سی فصل، ص ۱۳۰

۲. همان.

۳. برائۃ الأبرار، ص ۱۹۷

مقامهم علومى اظهار فرموده اند لازمه آن نیست که به مقام نبوت رسیده باشند»^۱. و در کتاب «تکریم الاولیاء» می نویسد: «اولاً کاملین از شیعه جماعتی هستند و منحصر به یکی از آنها نیست، ثانیاً اگر کسی توصیف جماعتی را بکند، این ادعای اینکه خودش از آن جماعت است نیست و اگر اینطور باشد هر کس ذکر فضائل ائمه اطهار علیهم السلام را بکند باید مثل شما به او تهمت زنند که تو ادعا داری نعوذ بالله یکی از دوازده نفس مقدس هستی یا خود را در رتبه آن بزرگواران می دانی و در هیچ جای این کتاب و هیچ کتابی از کتاب هایشان ادعای نیابت خاصه امام عصر عجل الله فرجه را نداشته اند، سهل است که ادعای نقابت و نجابت هم نداشته اند ولی پیش از شما هم این نسبت ها را به آن بزرگوار می داده اند و در اینجا عین فرمایش ایشان را در کتاب چهار فصل برای شما می نویسم که بگویند تا چه اندازه سخن شما دور از حقیقت است.

فرموده اند: و اگر مقصود از رکن رابع نقیب و نجیب است به طورهایی که وصف شده است در اخبار و در بعضی کتاب ها نوشته ام و مرا کسی از شما نقیب بگوید یا نجیب از او و الله العظیم که بیزارم و ملعون است او، چرا که غلو است در شأن من و والله من قابل آن مقامات نیستم و هرگز بر زبان من و بر قلم من و بر خاطر من جاری نشده است، و خدا مرا لعنت کند اگر چنین ادعائی کرده باشم یا داشته باشم و روز قیامت مخاصمه می کنم با کسی که این نسبت عظیم را به من بدهد و او ملعون و فاسق است در نزد من، تا آخر فرمایشات.

و اما آنچه بر میرزا علی محمد انکار فرموده اند این بوده که آن ملعون اول ادعای نیابت کرده بعد دید که احمق زیاد است ادعای امامت کرده و باز چون دیده از این مراتب مردم احمقترند ادعای نبوت کرده و مزخرفاتی به اسم بیان در مقابل قرآن آورده و شرع جدیدی در مقابل شرع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده و حال اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خاتم انبیاء است و شرع او خاتم شرایع است و حلال او تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام و ائمه اطهار علیهم السلام دوازده نفرند، نه کمتر و

۱. پاسخی به کتاب مزدوران استعمار، ص ۵۳

نه بیشتر و آخری آنها زنده و باقی است و روزی که خداوند اذن بفرماید ظهور خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد می‌فرمایند و آن بزرگوار فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است از بطن نرجس خاتون و نمی‌شود که پسر میرزا رضای بزاز شیرازی امام باشد و نفس ادعای نبوت و امامت در اوقات غیبت دلیل بر بطلان ادعای مدعی است، چه لازمه آن انکار دین اسلام است و مذاهب شیعه و اگر این ادعاها را نکرده بود و اکتفا به ادعای باییت کرده بود بطلان قولش از آن جمله نبود که گفته امام علیه السلام بابی دارد چون این مضمون احادیث و اخبار اهل بیت اطهار علیهم السلام است ولی بطلان قولش از آن جمله بود که ادعا کرده که خودش باب امام علیه السلام است. چون اولاً در همان اخبار که فرموده‌اند هر امامی بابی دارد در همان اخبار است که باب امام ثانی عشر با غیبت امام ثانی عشر غایب می‌شود و بنابراین هر کسی چنین ادعائی در زمان غیبت بکند دروغگو است.

و ثانیاً آنکه صاحب این مقام، آیات و علامات می‌دارد که هر کسی بدون داشتن آیات و علامات ادعای این مقام را بکند یقیناً دروغگو است و خداوند فرموده است: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» یعنی بگو دلالتان را بیاورید اگر راستگویان هستید، و علامات صدق را برهان قرار داده است و از علامات صاحب این مقام این است که باید واقف بر جمیع علوم و اعلم علما و احکم حکمای روی زمین باشد و از علوم امام علیه السلام همه آنچه را که در خور فهم شیعه و در مقام شیعه است داشته باشد و صاحب تصرفات باشد و امام علیه السلام بردست او کرامات جاری فرماید و واسطه ایصال همه فیوض به کافه رعیت و عرض حاجات رعیت به امام علیه السلام باشد و هیچ یک از این علامات در آن بدبخت نبود، حتی سواد عربی هم نداشت و هیچ علمی نداشت که ابراز دارد و حتی احکام شرع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را درست نمی‌دانست و متشرع به شرع آن حضرت نبود و از دین اسلام مرتد شده بود و هیچ قدرت و تصرفی در ملک نداشت و هیچ کرامتی امام علیه السلام بردست او جاری نفرمود و به این ادله و ادله بسیار دیگر بود که مصنف کتاب مبارک «ارشاد العوام» در رسائل متعدده بر آن ملعون رد فرمودند و خود آن جناب هم ابداً دعوی این مقام را نداشت بلکه مقامات پائین تر مثل نقابت و نجابت را هم نداشتند و عین فرمایشات ایشان

را ملاحظه نمودید و نمی دانم شما را چه بر این داشته است که بر چنان عالم پرهیزگار و بزرگواری چنین تهمت هائی بزنید؟ یا از این جهت است که از باب عادت اهل روزگار به شنیده ها بی دلیل و برهان، دین ورزیده اید و با آن بزرگوار منافرت پیدا کرده اید و مثل بعضی حکام جور، اول تصمیم به محکومیت ایشان گرفته اید و بعد محاکمه را شروع کرده اید؟ یا آنکه اصل این مراسلات و سؤال و جواب ها از شما نیست و مصاحب سوئی دارید؟ که دشمن دوستان محمد و آل محمد علیهم السلام است و به تلقین او این مطالب را بدون آنکه تعمق و تدبیر در مطالب آن کتاب بکنید از باب جوانی و بی تجربگی اقدام به نوشتن این مطالب نموده اید و غافل از آن بوده اید که شیطان برای اضلال مؤمنین به همه لباسی در می آید و به نام خدا و رسول بر علیه خدا و رسول سخن می گوید و ساده دلان را فریب می دهد.^۱

ت: نقدی از نظرگاه تشیع

آنچه مسلم است، از نظر شیعه از جانب حضرت حجة بن الحسن عسکری علیه السلام، در دو توقیع مبارک به موضوع بابیت و تکلیف شیعیان در عصر غیبت کبری اشاره صریح و روشن شده است:

۱ - توقیع امام علیه السلام در جواب سؤالات «اسحاق بن یعقوب» که توسط «محمد بن عثمان عمروی» رحمة الله علیه، تقدیم پیشگاه مبارک شده بود. و این توقیع در کتاب: «الغیبة»، «شیخ الطائفة ابو جعفر محمد طوسی» از «ابن قولویه» و «ابو غالب زراری» از کلینی، از «اسحاق بن یعقوب» نقل شده است و «شیخ صدوق» در کتاب: «اکمال الدین» از «ابن عصام»، از «کلینی» روایت کرده است، و «شیخ طبرسی» در کتاب: «احتجاج» از «کلینی»، و او از اسحاق بن یعقوب روایت کرده است، که حضرت علیه السلام در پاسخ سؤالم از تکلیف شیعیان در غیبت کبری چنین مرقوم فرموده بودند.

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثَنَا. فَإِنَّهُمْ حَبَّتِي عَلَيْكُمْ،
وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ».

(و اما حوادثی که برای شما پیش می آید، رجوع کنید به راویان حدیث ما، زیرا آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می باشم.)

۲ - توقیع امام علیه السلام به چهارمین نائب خود «ابوالحسن علی بن محمد سمري» در آستانه مرگ اوست. که از «شیخ صدوق»^۱ روایت نمودند که «حسن ابن احمد» مکتب گفت: در سالی که ابوالحسن علی بن محمد سمري وفات یافت، من در بغداد بودم. چند روز پیش از رحلتش بخدمت وی رسیدم. ایشان توقیعی که از ناحیه مقدسه صادر شده بود برای مردم چنین خواند:

بسم الله الرحمن الرحيم يا عليّ بن محمد السمری أعظم الله أجر إخوانك
فيك فإنك ميّت، ما بينك وبين سِتّة أيّام فاجمّع أمرک و لا توص إلى أحدٍ
فيقوم مقامك بعد وفاتك، فقد وقعت الغيبة التامة، فلا ظهور إلا بعد إذن الله
تعالى ذكره، و ذلك بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الأرض جوراً،
و سيأتي شيعتي من يدّعي المشاهدة، ألا فمن ادّعى المشاهدة قبل خروج
السفّیانی و الصّیحة فهو کذاب مفترٍ و لا حول و لا قوة إلا بالله العليّ العظيم.

(ای علی بن محمد سمري! خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند؛
چرا که تو تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس به کارهای خود رسیدگی کن و به هیچ کس
به عنوان جانشین خود وصیت منما که غیبت کامل واقع شده است. من آشکار نمی شوم
مگر بعد از اجازه پروردگار عالم و این بعد از گذشت زمانها و قساوت دلها و پر شدن
زمین از ستم خواهد بود و عن قریب در میان شیعیان کسانی پیدا می شوند که ادعا می کنند
مرا دیده اند. آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعا کند که مرا
دیده است، دروغگو است و افترا می بندد. و لا حول و لا قوة إلا بالله العليّ العظيم.

حسن بن احمد بن مکتب گوید، از روی این توقیع نسخه ها نوشتیم و از نزد وی
بیرون آمدیم؛ چون روز ششم شد، نزد وی باز گشتیم، دیدیم در حال جان دادن است، به

۱. تحفه قدسی در علائم ظهور مهدی موعود علیه السلام، ص ۲۳۱، «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۸۱

او گفتند: جانشین شما کیست؟ گفت: خدا را امری است که خود رساننده آن است، و جان داد.

«مجلسی» در کتاب: «بحار الأنوار» ذیل این توقیع، عقیده شیعه امامیه را چنین نگاشته است: «لعلّه محمول علی من یدعی المشاهدة مع النيابة و إيصال الأخبار من جانبه علیه السلام إلى الشیعة، علی مثال السفراء لئلا ینافی الأخبار التي مضت و سیأتی فیمن رآه علیه السلام - و الله یعلم»^۱ اینکه می‌فرماید کسانی پیدا می‌شوند و ادعا می‌کنند مرا دیده‌اند شاید مقصود از روایت فوق کسانی باشند که ادعا می‌کنند حضرت را دیده و از جانب وی نیابت دارند، و می‌خواهند مانند سفراء اخبار آن حضرت را به شیعیان برسانند. تا بدین ترتیب با اخباری که سابقاً گذشت که افراد زیادی حضرت را دیده‌اند، منافات نداشته باشد، عنقریب هم در باب کسانی که آن حضرت را در زمان‌های متأخر دیده‌اند باز خواهد آمد و خدای داند.

و از «شیخ محمد بن محمد نعمان» و «حسین بن عبیداله غضایری» در کتاب «غیبت» شیخ طوسی، روایت شده است: هنگامی که وفات ابوالحسن سمری فرا رسید، شیعیان نزد وی اجتماع نمودند و من از او پرسیدم: وکیل بعد از شما کیست و چه کسی باید جانشین شما باشد؟ او سخنی در این باره اظهار نداشت و گفت: «انه لم یؤمر بأن یوصی إلى أحد بعده فی هذا الشأن»^۲ من مأمور نیستم که کسی را بعد از خود به عنوان نایب امام به مردم معرفی کنم. و «امام صادق علیه السلام» فرمودند: «یغیب الباب الثانی عشر بغیبة الإمام الثانی عشر» غایب می‌شود باب ثانی عشر به غیبت امام دوازدهم.^۳

بدین مبادی و اصول، در غیبت کبری، مقام بابیت مسدود، و رجوع به «علماء» در امر دین مفتوح گردید.

با این اعتقاد و با اینکه مشایخ شیخیه، احادیث مذکور را کراراً مورد تأکید خاص قرار داده‌اند و بی‌آنکه آن احادیث را تأویل و یا تعبیر و تفسیری کنند، یکباره از اصل موضوع بریده و عنوان بابیت می‌کنند؟!

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱، و ترجمه‌ی فارسی آن توسط آقای دوانی، ص ۹۲۹

۲. تحفه قدسی ترجمه «غیبت»، شیخ طوسی، ص ۳۱۰، و «بحار الانوار» ج ۵۱، ص ۳۶۰.

۳. «تکریم الاولیاء»، ص ۱۴۱

برای توجه بیشتر و تأیید مطلب مذکور، نگاه مجددی به مطالب مندرج در آثار شیخیه - که مذکور افتاد - می‌اندازیم؛ تا نمونه‌هائی از این تضاد را در نظرات شیخیه بشناسانیم.

«سرکار آقا ابوالقاسم خان ابراهیمی» تصریح می‌کند: «و به علی بن محمد اجازه نمودند که نص بر ناییبی نمایند. و امر علی الظاهر راجع به علما و فقهاء شیعه است که رجوع به ایشان باید بکنیم».^۱

«...تا به علی بن محمد سمری رسید که نایب چهارم آن حضرت بود. توقیع به نام او صادر شد که تا شش روز دیگر از دنیا می‌روی، وصیت به سوی احدی مکن».^۲ «و در توقیع دیگر در جواب شیعیان نوشت: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، وَ أَمْرٍ رَاجِعٍ بِهِ رِوَاةُ اخْبَارِ شَدَّ».^۳

و «حاجی محمد کریم خان کرمانی» تصریح می‌کند:

«من امروز بابی مخصوص میان «امام» و «خلق» نمی‌دانم و از دین من نیست. و مدعی را کذاب و مفتری می‌دانم. و مرجع در زمان غیبت همین علما هستند و در اخبار ندیده‌ام واحدی از علما روایت نکرده است که بابی در زمان غیبت خواهد آمد».^۴

«ادعای نیابت خاصه در زمان غیبت امام علیه السلام خلاف طریقه و سیرت شیعه است. ابداً در آثار اهل بیت یافت نشده است که نایب خاصی در زمان غیبت خواهد آمد».^۵ «ابدأ» در آثار اهل بیت دیده نشده است که در زمان غیبت نایب خاصی خواهد آمد».^۶ تا جائی که «حاج محمد کریم خان» صریحاً می‌نویسد: «ابدأ» در آثار اهل بیت دیده نشده است که در زمان غیبت نایب خاصی خواهد آمد».^۷ پس از این بیان، سخن

۱. «فهرست»، ص ۱۱۰

۲. همان، ص ۱۱۷

۳. همان.

۴. «رساله سی فصل»، ص ۳۷

۵. «تیر شهاب در راندن باب خسران مآب»، ص ۱۹۵.

۶. همان، ص ۹۵

۷. همان.

«سرکار آقا» را چگونه باید فهمید که می‌نویسد: «خلاصه مطلب ایشان (مشایخ و علمای شیخیه) اثبات وجود چنین کسی در هر زمان فرموده‌اند. و برای حضرت امام زمان عجل الله فرجه الشریف توجه یک همچو نوکر مقربی که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند محول به او فرموده، به وسیله آن نوکر اجراء می‌فرمایند».^۱

ولی «حاج محمد کریم خان کرمانی» در رد ادعای بابیت علی محمد باب می‌نویسد: «اگر جاهلی بگوید که این نایب خاص است و این را امام به جهاد فرستاده‌اند، اولاً که نایب خاص نص خاص می‌خواهد... اما طریق بخصوص برای اینکه این مرد نایب است که در زمان غیبت ممکن نیست؛ به جهت اینکه هیچ کس به خدمت امام نمی‌رسد».^۲

و در عین حال مشایخ می‌نویسند و تأکید می‌کنند: «ابواب و نواب تشریف دارند»^۳ «امام بی‌نایب نمی‌شود. و خانه بدون باب معنی ندارد»^۴ «محال است زمین از وجود آنها (ابواب و نواب) خالی شود»^۵ «بلی اگر عللی صاحب علم و عمل و کمال و صاحب تصرف در ملک باشد و همان صفاتی که برای نایت خاص امام فرموده‌اند یک وقتی در کسی دیدیم و ادعا هم کرد و شکی بر ما باقی نماند البته از او قبول می‌کنیم و چرا نباید قبول کنیم».^۶ و «حاج عبد الرضا ابراهیمی» تصریح می‌کند:

«این بود آنچه که در این اوراق از حالات نواب خاصه امام علیه السلام که معروف و مشهور بودند، خواستم برای مزید بصیرت شما بنویسم و همیشه امثال این بزرگواران تا ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه در میانه خلق هستند».^۷

ولی علی رغم نظریه مؤلف این کتاب، شیخیه و حاج محمد کریم خان، این دو

۱. «فهرست»، ص ۱۲۸

۲. «تیر شهاب در راندن باب خسران مآب»، ص ۱۹۶

۳. «فهرست»، ص ۱۱۷

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۳۸

۶. همان، ص ۱۳۸

۷. «تکریم الأولیاء» ص ۱۳۹.

عقیدہ را متناقض یا متضاد یکدیگر نمی‌دانند.

و اگر چه در این خصوص اشارہ صریحی نکرده‌اند، ولی از بررسی دقیق در آثار آنان چنین برمی‌آید کہ حلقہ‌های متصل‌کنندہ‌ای بین دو عقیدہ مذکور، در نظر آنان خطور کردہ است کہ می‌بایست جہت دستیابی با تحلیلی نہائی از تداوم بابت در عصر غیبت کبری، آنها را مورد تحقیق قرار بدہیم:

۱- اشارہ و استناد بہ روایاتی است کہ در آن وجود ابواب امام را در ہمہ زمان‌ها از ابتداء تا ظهور حضرت مہدی علیہ السلام تصریح می‌کنند مانند: «و لابد من باب مع کل امام فی کل عہد و زمان من عہد آدم الی ظهور المہدی». در ہر روزگار و زمان از خلقت آدم تا ظهور مہدی با ہر یک از امامان بابی ضروری است. و حدیث: «لکل زمان سلمان» برای ہر زمانی سلمانی است.

اگر در این احادیث، مراد از کلمہ «باب» و «سلمان» را بہ معنای بابی در نظر آوریم کہ ابواب اربعہ بودند، البتہ با توقیع امام بہ نائب چہارم متضاد خواہد بود. و در این تناقض ملزم بہ پذیرش یک جانب از آن ہستیم. و اگر بخواہیم یک تلفیق اصولی بہ وجود آوریم، باید منظور از سلمان و یا باب در احادیث مذکور، علمای واقعی و راویان حدیث در نظر آید. کہ از یک سوی رابطہ خلق و احکام ہستند و از سوی دیگر واسطہ فیض. چنانچہ در حدیث منقول از امام حسن عسکری علیہ السلام است کہ پدر بزرگوارش فرمود:

«لو لا من یبقی بعد غیبة قائمنا علیہ السلام من العلماء الدّاعین إلیہ، و الدّالّین علیہ، و الذّابّین عن دینہ بحجج اللّٰہ و المتقّذین لضعفاء عباد اللّٰہ من شباک إبلیس ومرتدہ، و من فخاخ النواصب، لما بقی أحد إلا ارتدّ عن دین اللّٰہ و لکنّہم الذّین یمسکون أزمّة قلوب لضعفاء الشّیعۃ کما یمسک صاحب السفینۃ سکّانہا، أولئک هم الأفضلون عند اللّٰہ عزّوجلّ»^۱.

و در این حدیث اشارہ صریح بہ علما است و در حقیقت بہ علمایی است کہ از

۱. بحار ج ۲، ص ۶۷ ح ۱۲، باب ۸

حیث مراتب کمال، در مقام فیض و نشر معارف دین به عقل و به روح هستند، نه به معنی ابوابی که مستقیماً به حضور امام شرفیاب می‌شوند و فرمایش امام را مستقیماً به مردم می‌رسانند و در این مورد هیچ اختلافی بین علمای شیعه نیست.

۲ - در منابع مهم شیخیه، کلمه «کاملین»، «نقباء» و «نجباء» مرادف ابواب و نواب آمده است و احادیثی که اشاره صریح به رجوع مردم به جهت اکتساب حقایق عالیّه دین، به بزرگان تقوی و علم دین شده است، مستمسکی برای اثبات مقام بابیت و نایب آنان شده است. از آن جمله:

«یا جابر أو تدری ما المعرفة المعرفة إثبات التوحید اولاً، ثم معرفة الإیمان ثانیاً، ثم معرفة الأبواب ثالثاً، ثم معرفة الإمام رابعاً، ثم معرفة الأركان خامساً، ثم معرفة النقباء سادساً، ثم معرفة النجباء سابعاً.»

نقباء در نظر شیخیه کسانی هستند که: «بعد از قطع این اسفار (اسفار چهارگانه و مشاهده این دیار خلقت خود را فانی نماید و هستی خود را نیست کند، و از مقام فؤاد بگذرد، و در جمیع مراتب اسم خدا شود.^۱ ولی نجیب کسی است که سفرهای چهارگانه را نموده باشد. پس از مقام خلق به سوی حق سفر کرده باشد و مزاج او معتدل شده باشد. و طریقه او درست شده باشد و از اضداد این دنیا جدا باشد و از زمین‌ها مهاجرت کرده باشد و به آسمانها شارک شده باشد...»^۲ بدین خاطر نجبا در مراتب پائین تری از نقبا قرار دارند. و نقبا و نجبا، در اصطلاح شیخیه «کاملین» هستند و «لفظ ناطق درباء بعضی شیعیان هم یعنی کمّلین و بزرگان ایشان مانند حضرت سلمان رضوان الله علیه یا امّتان آن بزرگان هم که آئینه سرتا پا نمای امام علیه السلام هستند و مبلغ و مؤدی از جانب او و باب امام علیه السلام هستند، اطلاق می‌شود».^۳

بنابراین شخص اول این کاملین: «باب اعظم امام علیه السلام است. او ناطق حقیقی شیعیانی

۱. «رجوم الشیاطین»، ترجمه: ابوالقاسم خان ابراهیمی، ص ۹۴

۲. همان، ص ۸۳

۳. «فهرست»، ص ۱۲۴

است که دون درجہ اویند، زیرا بلاواسطہ از امام علیہ السلام می‌گیرد، و بہ دیگران می‌رساند.^۱ در این مرتبہ از تحلیل موضوع مورد نظر، باید اذعان داشت کہ از نظر عقیدہ دینی شیعیان، اسلام، در ہر زمان و عصری، افرادی کہ صاحب درجات عالیہ سیر و سلوک بودہ و بہ مقام والای ایمان نائل شدہ‌اند، امری واضح و روشن می‌باشد، و بہ هیچ وجہ من الوجوہ یک مبحث یا توجہی جدید بشمار نمی‌رود و شیخیہ و کتاب‌های مشایخ آنان، بیش از یک ذرہ در برابر امواج خروشان از ہزاران کتب و رسالہ و حکایت‌ها نمی‌باشد. ولی نکتہ قابل تأمل و ممیز عقیدہ امامیہ در عرض سیزدہ قرن پس از ہجرت محمدی، با شیخیہ در یک امر بیشتر نیست. و آن نقبا و نجبا (چہ آشکار و چہ پنهان) ابواب امام زمان در عصر غیبت کبری نیستند، زیرا بنا بہ نص، این باب در عصر غیبت مسدود شدہ است. و اکابر علمای امامیہ از کلینی تا مقدس اردبیلی، و از مجلسی تا اکابر علمای قرن حاضر، با ایمان و اعتقاد بہ ارتقاء مؤمنان تا مقام نجبائی و نقبائی (البتہ کم و بیش با اختلاف نظر در تفسیر چنین مقاماتی)، و حتی ملاصدرا کہ خود روشنگر مراتب اسفار است، ارتقای مقام معنوی حتی تا تشرّف بہ حضور امام را بہ عنوان بابیت، بہ معنای مورد نظر بادرایت در روایات، قلمداد نکردہ و نمی‌کنند. و با تصدیق و تأیید چنین درجاتی از مقامات معنوی را نہ مؤلفان کتب اربعہ شیعیہ و تدوین کنندگان فقہ و مباحث اصول عقیدہ و نہ محدثان و اہل عرفان و متکلمین شیعیہ. آن را دین خواندہ‌اند و مسلم چنین ادعائی آنہم با تعبیرها و تفسیرهای متناقض، نمی‌تواند مستند بہ منابع عقاید شیعیہ تلقی شود. تعمق در احوالات کسانی کہ در غیبت کبری مشرف بہ حضور امام شدہ‌اند و مجلسی در بحار الأنوار بہ آن تصریح فرمودہ‌اند^۲ مبین این است کہ آنان با وجود دستیابی

۱. فہرست، ص ۱۲۵ - حاج محمد کریم خان تصریح می‌کند کہ: «این زمان، زمان اظہار امر نجابت و نقابت نیست» - مراجعہ شود بہ رسالہ: «تیر شہاب در ردّ باب» مندرج در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی»، ص ۲۳۰ - همچنین برای بررسی بیشتر پیرامون نقبا و نجبا، از دیدگاہ شیخیہ بررسی شود: کتاب «رسالہ سی فصل»، ص ۱۰۲ و رسالہ: «ازہاق الباطل فی ردّ بابیہ» و: «رسالہ‌ای در جواب سؤالات آقای مهندس

موسی ژام» مندرج در کتاب: «دو رسالہ»، ص ۱۶

۲. «بحار الانوار»، ج ۵۳، صص ۲۰۰ - ۳۳۶

به مقام والای ایمان و تشرّف به حضور امام، نه از بایبیت امام در عصر غیبت دم زده اند و نه از اینکه معرفت نوعی چنین افرادی از اصول دین است. حال چگونه شیخ احمد، و یا سید کاظم رشتی، و دیگر مشایخ که حتی ادعای نجبائی نکرده اند و به اعتراف تمام آثار شیخیه به مقامات پائین تر از آن نائل نشده اند، چگونه کاشف این معانی گشته اند؟!

۳- در مورد دوستی دوستان، و دشمنی دشمنان، که در اصطلاح مذهب امامیه به «تولی و تبری» نامیده شده است، مسلماً یکی از موارد مهم ایمان به امامت و ولایت است که نه تنها با بایبیت امام تفاوت اساسی دارد، بلکه از فروع امامت بوده و از مذهب ما نیست که آن را از اصول دین بشماریم و معاد را از فروع نبوت.^۱

۴- در این خصوص که مسدود شدن نایب منصوص، دلیل آن نمی شود که مقام نیابت و بایبیت مسدود باشد، باید به اطلاع رسانید که البته در توقیع های مبارکه، مسدود شدن بایبیت و رجوع به علما و راویان حدیث، بطور اعم ذکر شده است، که هم منصوص را در بر می گیرد و هم غیر منصوص را و شیخ صدوق در «اعتقادات» فرموده اند که این ضروری دین امامیه است.^۲

آنچه مسلم است شیخ احمد احسائی، در سیر و سلوک بوده مردی متقی متشرع، سرشار از ذوق و استعداد، صاحب مقامات معنوی، و مؤلف این کتاب هیچ جای شکی

۱. اینکه از نظرگاه شیخیه معاد جسمانی از فروع نبوت است: «رسالة فلسفیه»، ص ۱۸۷، و... لازم به یاد آوری است که کتاب: «فلسفیه» به قلم سرکار آقا در جواب سؤالات جناب آقای فلسفی واعظ، طبع و نشر شده است. آقای فلسفی ۲۵ سؤال در مورد فرقه شیخیه عنوان کرده بودند که در صورت تطبیق جواب ها، با عقاید حقه اثنی عشری و تصدیق حضرت آیه الله بروجردی، از طرف شیخیه موافقت شود که دیگر شیخیه خوانده نشوند. و این سخن که موهم جدائی و بوی خلاف و اختلاف می دهد از میان فرقه ناجیه اثنی عشریه برداشته شود. (تاریخ نامه ۱۳۲۸/۱۱/۲۷). سرکار آقا پاسخ ها را مرقوم کرد که بعدها (در سال ۱۳۵۰) همراه با سؤالات از طرف مدرسه ابراهیمیه چاپ و منتشر شد. مؤلف این کتاب دیدار با جناب آقای فلسفی موضوع را مورد مذاکره قرار دادم ایشان به دو نکته اشاره فرمودند: ۱- قرار نبود که پاسخ و نامه مرا چاپ کنند و این کار برخلاف مذاکره از طرف شیخیه صورت پذیرفت. ۲- مرحوم آیه الله بروجردی پس از آنکه حضورشان شرفیاب شدم و پاسخ را به عرضشان رساندم. فرمودند: «پاسخ ها سست است و نمی توان در مورد رفع اختلاف نظر داد».

۲. ترجمه: «العقائد»، شیخ صدوق.

ندارد که شیخ از زاهدان و عالمان تشیع است اما آیا توانسته است، حفظ اسرار سلوک و رموز فیض را تا آنجائی بنماید که به تصدیق ضمنی سالکان متشرع، اعتدال در شناخت و کشف را از کف ننهد و داعیہ بیش از مراتب سیرش نداشته باشد، مسلماً از ظواهر امر چنین برمی آید که نه و تفصیل چنین مطلبی در این مقام و مکان نیست. خدایش رحمت کند.

۵- و اما در مورد داعیہ بابیت و معصومیت شیخ، که اگر چه مشایخ شیخیہ صریحاً چنین ادعائی را تکذیب می کنند، و چنانچه گذشت برای او، حتی مقام نجبائی را اثبات نمی کنند، امانکاتی مورد نظر مؤلف این کتاب قرار گرفته که به ذکر آن خود را ملزم می دانم: اولاً: سید کاظم رشتی در کتاب «دلیل المتحیرین» درباره مقام شیخ، تصریح می کند: «وحید عصر و یگانه دهر بود، اخذ کرده علوم را از معدنش، و برداشته است از سرچشمه اش، که از ائمه طاهرین است و این علوم در خواب های صادق و نوم های صالح از ائمه علیهم السلام به شیخ می رسید... پس اولاً جناب امام حسن علیه السلام را در خواب دید و از طرف حضرت مؤید و توجه شده فیوضات کامله شامل حالشان گشت».^۱

مشایخ شیخیہ در این خصوص، پیرامون علم شیخ^۲ قلم فرسائی ها کرده اند. و شیخ، خود در: «رساله رشتیہ»^۳ ضمن شرح صفات ابواب امام زمان، یا به تعبیر او: قریہ ظاہرہ، تلویحاً و در پرده، خود را صاحب منصب چنین مقامی خوانده، و سید کاظم در رسالہ: «شرح آیہ الکرسی»^۴ شیخ را «قریہ ظاہرہ» به شمار آورده است. و از این جا است که می یابیم، اعتراضات علمای امامیہ سر منشأ جدی بخود گرفته، و پس از چنین اعتراضاتی است که شیخ و سید، و بعدها مشایخ شیخیہ، در صدد پاسخ و رفع اتهام، به طرح روپوشی بر آمده اند.^۵

۱. ترجمہ العقائد، رسالہ «شیخ عبد اللہ»، و قصص العلماء، ص ۳۷

۲. مراجعه کنید به «رساله در جواب مسائل»، حاج محمد خان کرمانی، مندرج در «مجمع الرسائل فارسی»، ص ۲۴۱

۳. جوامع الکلم، در جواب ملا علی رشتی.

۴. رسالہ در تفسیر آیہ مبارکہ آیہ الکرسی، «تاله ما فی السموات و ما فی الارض».

۵. به عقیدہ حقیر، قسمت اعظم کتب مشایخ شیخیہ، پس از شیخ احمد احسائی، پاسخ به ایرادات، و تعبیر

مؤلف این کتاب، اگر چه به دلائل و تعبیرها، بی اطمینان نیست، ولی ملاحظه یک شیوه مستمر و مداوم در طایفه شیخیه، تا حدودی اعتقادش را در مورد رفع انتقادات سست می کند. از ملاحظه بیش از ۴۰۰ کتاب مستند شیخیه، ملاحظه کردم، مشایخ شیخیه از پذیرفتن کوچکترین تا بزرگترین ایراد و انتقادی که به رویه و یا عقائد شیخ احمد شده است، ابا کرده اند و کاملاً در نپذیرفتن هر نوعی از آن اصرار و تعصب خاصی ابراز می دارند و به هیچ وجه به نکته ای بر نخورده ام که تأیید کنند، یک انسان ممکن است خطا کند و خطای شیخ فلان و بهمان بوده است، به هیچ وجه. چنین شیوه و موضعی مستمر و مستحکم (اگر چه بظاهر بگویند: ما مدعی نیستیم شیخ مرحوم مقام بایبیت و یا نقبائی را داشته اند) مستقیماً مبین این واقعیت است که در پس اندیشه و باورهای مشایخ و طائفه شیخیه، این اصل، اصلی مسلم و اجتناب ناپذیر ایمان شیخی است که شیخ هیچ خطائی نکرده، و هر چه گفته است: «از معدن علم ائمه» و خطای او، خطای ائمه، و خطای خداست. (چنانچه شواهدی را در بررسی نظریه اجماع علما به حجیت شیخ یادآوری کردیم). و آیا چنین باوری، معرف اعتقاد به نوعی معصومیت، و به هر حال بایبیت نیست؟! ثانیاً: در این خصوص که سید می نویسد که: «این علوم در خواب های صادق و نوم های صالح از ائمه هدی علیهم السلام به شیخ می رسد»، یک نکته بس ظریف وجود دارد که می بایست به آن توجه اساسی نمود.

با توجه به پژوهشهای مؤلف نسبت به «خواب های الهامی»، که آن را ناشی از تفضل الهی و مواهب ربانی می دانند، از لحاظ «علم اصول» و علمای اصولی، قول یا فعل یا تقریر معصوم در خواب، نظر به اصل و عدم حجیت ظن مطلق، حجت نیست، و قولی از اهل اسلام که حاکی از حجیت فعل و تقریر معصوم در خواب باشد، وقوف حاصل نشده است و این از اصول مسلم علمای امامیه اصولی است و ضروریات اصول است و

→ جملات، و تفسیر نکات مورد ایراد اهل علم می باشد و این رویه، صورت مورثی بالنسبه به شیخ ما قبل خود، مداوم و مستمر است. و از این لحاظ بیشترین رساله ها و کتب طائفه شیخیه به صورت تکرار مکررات، و سعی در تصحیح اشتباهات گذشته در آمده است، که اگر از جمع آنها جدا شود، تألیفات مشایخ شیخیه به یک دهم از آنچه هست اختصاص می یابد.

شیخیه حاج محمد کریم خانی، به استناد رویه اصولی شیخ و سید، و بر خلاف بعضی از تصورات، و حتی ردیه نویسان، مبنی بر اخباری دانستن طائفه شیخیه، کاملاً اصولی مشرب می‌باشند، تا آنجا که حاج محمد کریم خان کرمانی، صریحاً اذعان و اعتراف می‌کند که: «کتب علما و استدلالشان و احادیث و قرآن فهمیده نمی‌شود، مگر به علم اصول و اگر در بعضی مسائل ما با بعضی ایشان مخالفت داشته‌ایم، با بعضی دیگر موافقت داریم، و خود علمای اصولیین کثر الله امثالهم هم با یکدیگر در مسائل اصول اختلاف دارند. حتی آنکه مسئله جزئی پیدا نمی‌شود که محل اختلاف نباشد و جمیعاً در جمیع مسائل اختلاف دارند. مگر بعضی ضروریات که اختلاف نمی‌شود... و خود سید مرحوم و شیخ مرحوم و حقیر سرایا تقصیر اصولی هستیم نه اخباری».^۱

«و اگر چنانچه نظریه بعضی از محققان را در مورد اخباری بودن شیخیه پذیرا شویم، و چنانچه مشایخ ما اعلی الله مقامهم بیشتر سعی شده‌اند و اعتقادمان این است که باید در جزئی و کلی پیروی ایشان کرد، و از خود مصلحت بینی ننمود...»^۲ بنابراین، این کوشش مرحوم شیخ احمد که به تصریح حاج محمد خان کرمانی: «جمیع مسائل عقلیه را از ادله نقلیه استنباط نمود»^۳، چگونه تعبیر، و متأسفانه باید بگوییم: «دوباره سازی» می‌شود!

ث: جانشینی و انشعاب

حاج محمد کریم خان کرمانی تأیید می‌کند که: «بعد از فوت سید جلیل بنای تخمین قوتی گرفت، و جزم بر امر سید کردند. و از پی وحی ایشان بر آمدند و هر کس را محل مظنه می‌بیند طلب علامت و کرامت می‌کند...»^۴.

در حقیقت سید کاظم رشتی مسئله بابیت و ظهور امام را به نحوی به تلامذه خود آموزش داده بود که تمامی آنان در انتظار ظهور قریب الوقوع امام علیه السلام به سر می‌بردند و از

۱. رساله سی فصل.

۲. «فهرست»، ص ۳۹.

۳. «هدایة المسترشد»، حاج محمد خان کرمانی، ص ۵.

۴. رساله: «تیر شهاب در راندن باب خسران مآب»، حاج محمد کریم خان کرمانی، ص ۲۳۱، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی».

این لحاظ، خود را از زمره یاران حقیقی او به شمار آورده، برای دستیابی به مقام نبایت و بابیت و در جستجوی شیعه کامل و تعیین رکن رابع، عبادت کرده و دست به ریاضت می زدند و هر یک دیگری را سوگند می داد که اگر وسیله تشرف به حضور امام را و یا احیاناً از علائم ظهور امام آگاهی یافتند، ما را بی خبر نگذارید، در چنین لحظات خاصی که تلامذه سید کاظم در آن طی طریق می کردند، حاج محمد کریم خان (شاگرد سید کاظم) بنا به مدارک و دلائلی، خود را جانشین مرحوم سید کاظم، که در نهاد آن داعیه رکن رابع و شیعه کامل بود، اعلام کرد. و مرحوم میرزا شفیع تبریزی، فرقه شیخیه دیگری پیاورد و مدعی جانشینی سید کاظم شد. و در برابر فرقه شیخیه حاج محمد کریم خان موضع گرفت.^۱

سید علی محمد شیرازی، شاگرد دیگر سید کاظم رشتی، ادعای مقام بابیت امام زمان را نمود، و شاگردان دیگری به نام میرزا طاهر، شیخ مهدی قزوینی، سید ولی الله، میرزا همدانی... هر یک مقام بابیت و نائبی امام را مدعی شدند. و سر سلسله فرقه ای جدید گردیدند، تا آنجا که از میان شاگردان سید کاظم ۳۸ نفر مدعی و بدعت گذار برخاستند.

از این افراد، دو نفر یعنی سید علی محمد شیرازی، و حاج محمد کریم خان، اولی به عنوان باب و بابیه و دومی به عنوان شیخ و شیخیه از موقعیت خاصی برخوردار شدند و غالب شاگردان سید کاظم یا مرید این و یا هواخواه آن گردیدند. و علیه هم و جامعه شیعه امامیه، حرف ها، کتاب ها، ماجراها بوجود آوردند.^۲ به گفته میرزا محمد تنکابنی: «چه

۱. البته شیخ عبد الرضا ابراهیمی در پاسخ این سؤال که: «مهمترین اختلاف بین دو فرقه شیخیه میرزا شفیع تبریزی و حاج محمد کریم خان را شرح دهید» می نویسد: «اختلاف قابل ذکری نشنیده ام جز اینکه آن جماعت بعد از مرحوم مبرور حاج سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه تقلید مرحوم حاج میرزا شفیع رحمه الله علیه را نموده اند و این جماعت تقلید مرحوم آقای حاج محمد کریم خان اعلی الله مقامه و علمای آن جماعت در علوم مختلفه تحقیقات خاصی ندارند. و چیزی ننوشتند، ولی مرحوم آقای حاج محمد کریم خان اعلی الله مقامه علوم و فرمایشات شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی الله مقامهما را بسط و تفصیل و شرح داده اند.» - «نودمسأله» در جواب سؤالات آقای علی اصغر طاهر نیا، نوشته شیخ عبد الرضا ابراهیمی.

۲. حاج محمد کریم خان کرمانی بر علیه باب (میرزا علی محمد شیرازی) کتبی نگاشت: «رساله تیر شهاب در راندن باب خسران مآب» حاج محمد کریم خان، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی» ص ۱۶۲؛ «رساله رد باب مرتاب» مندرج در کتاب تزییل، و کتاب: «ازهاق الباطل»، همچنین حاج زین العابدین کرمانی کتابی به نام «رساله صاعقه در رد باب مرتاب» نگاشت.

بسیار تنازع و تشاجر فیما بین تابعین او و تابعین فقهاء پدیدار شد. و در میان شاگردان سید کاظم خلیفه او حاجی محمد کریم خان قاجار شد، و چه بسیار قتل و نهب و سب به واسطه او در ولایت کرمان اتفاق افتاد. و یکی از تلامذه او میر علی محمد شیرازی... و برای او آنقدر کشتار و قتل و نهب و سب و خرابی بلدان اتفاق افتاد. که به وصف راست نمی آید...»^۱.

آری و بدین سان تعلیمات شیخ احمد و سید کاظم، مدعیان جدیدی را در محیط مذهبی ایران و عراق، محیطی آلوده به سیاست ها و تسلط بیگانگان بر حکومت های محلی، و رجال دولتی، و در حالی که در آن برهه تاریخی نفوذ احساسات شیعی، تنها بازمانده قدرت مردمی به شمار می آمد، بوجود آوردند. و از این طریق مورد حمایت و پشتیبانی بیگانگان قرار گرفت تا برای تشتت در افکار و در هم کوبیدن آخرین سنگر وطن و پناهگاه تحمل مبارزه با بیگانگان، بکار آید.

البته مؤلف این کتاب معتقد است که میرزا شفیع و فرزندان ایشان خاصه «ثقة الاسلام شهید»، بقدری در رفع هر نوع اختلاف بین شیخیه و دیگر فقها و علما با متانت و تأمل و آزادمنشی رفتار کردند، که عاقبت الامر در اثر چنین مساعدت هائی، اختلافات برداشته شد و همه هم صف در برابر بیگانه و اهل استبداد جهاد کردند و اهل خود را به اخذ موازین شرعی از مراجع تقلید تشویق می کردند و هیچ سعی و کوششی برای متمرکز ساختن نیروهای خود اعمال نکردند.^۲ و صریحاً و صرفاً خود را مانند شیخیه حاج محمد کریم خانی در اصول و فروع دین، «فرقه ناجیه» نخواندند!^۳

۱. کتاب: «قصص العلماء»، تنکابنی، ص ۵۲

۲. مراجعه شود به کتاب: «زندگینامه شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی»، کتاب: «رجال آذربایجان»، کتاب: «رهبران مشروطه»، ص ۲۷۳، و کتاب: «هجده ساله آذربایجان».

۳. اینکه شیخیه حاج محمد کریم خانی شیخیه را تنها فرقه ناجیه می دانند، مراجعه شود به کتاب: «نود مسأله» در جواب سؤالات آقای علی اصغر طاهرنیا از شیخ عبدالرضا ابراهیمی، در پاسخ سؤال ۱۷، ص ۵۳، ایضاً در جواب مسأله» در پاسخ سؤال ۲۱، صفحه ۶۳ و کتاب: «رساله سی فصل، در جواب ایرادات بعض موردین بر سلسله جلیله شیخیه»، حاج محمد کریم خان کرمانی، ص ۶۳، فصل دهم، و کتاب: «رساله ای در جواب یکی از رفقای نائین، در رد ایرادات»، مشتمل بر پنج رساله مجمع الرسائل فارسی، ص ۱۳

فصل دوم: بابیت، زمینه مهدویت

الف: اتکاء به شیخیه

«حاج میرزا جانی کاشانی»^۱، در کتاب: «نقطه الکاف»^۲ نقطه نظر باییه را در مورد «شیخ احمد» و «سید کاظم» تحت عنوان: «مأموریت شیخ احمد احسائی، از قبل حجت برای تمهید طریق»، به تفصیل مورد بحث قرار داده است. که لازم است در مطلع بحث خود پیرامون بابیت و قائمیت، اهم آن را در

۱. حاجی میرزا جانی کاشانی از مریدان علی محمد شیرازی بود. وی وقتی که در سال ۱۲۶۳ ه.ق، علی محمد شیرازی را به دستور حاجی میرزا آقاسی، از اصفهان به ماکو می بردند، در وقت عبور از کاشان، حاجی میرزا جانی و برادرش حاجی میرزا اسمعیل ذبیح، با پرداخت مبلغ گزافی رشوه، علی محمد شیرازی را به منزل خود برده، او را با همراهانش دوشبانه روز ضیافت شایانی نمودند.

در شورش مازندران و محاصره قلعه شیخ طبرسی در سال ۱۲۶۴، حاجی میرزا جانی به همراهی حسینعلی، میرزا و صبح ازل و چند تن دیگر از مریدان باییه، به مازندران رفته جهد کردند که خود را به اصحاب قلعه ملحق سازند. ولی موفق نشده، در آمل محبوس گردیدند، پس از استخلاص از حبس، به عنوان یکی از مخلصین درجه اول باییه، در ماجراهای باییه، نقشی اساسی ایفاء نمود. تا آنکه پس از ماجرای ترور ناصر الدین شاه، و دستگیری عده ای از باییان، که از جمله آنان میرزا جانی کاشانی بود، در سال ۱۲۶۸، به بدترین صورت ممکن اعدام گردید. مراجعه کنید به کتاب: «نقطه الکاف» مقدمه: ادوارد براون، صفحات ۵۲-۵۳ (تب-نج). همچنین: «روضه الصفا»، ج ۱۰، ص ۵۴۴ به بعد، و «ناسخ التواریخ سلاطین قاجار»، ج ۴، ص ۳۰

۲. پیرامون کتاب نقطه الکاف میرزا جانی کاشانی، مراجعه شود به فصل چهارم من یظهره الله قسمت پ «محو مأخذ، جعل مدارک».

نظر آوریم.

میرزا جانی، تصریح می‌کند که:

۱ - «همین که نهصد و پنجاه سال از اول غیبت صغری گذشته آن سلطان فضال مرحوم شیخ احمد زین الدین الاحسائی را از میان شیعیان خود برگزیده و دیده دل آن صفوة اخیار را به نور معارف و فضائل خویش و آبا و اجداد طاهرین خود سلام الله علیهم اجمعین روشن فرموده از اینجا بود که آن برگزیده موحدین می‌فرمودند: «سمعت عن الحجة»...

۲ - «خلاصه مأمورش فرمودند به جذبات غیبی که ای فراش کارخانه محبت، هنگام ظهور شمس عدل ما نزدیک گردیده و دیده معرفت منتظرین ظهور حضرت ما در احتجاب و (چشم) ضعفا از احباب در خواب است و لهذا ترا مأمور نمودیم که سیر در بلدهای مسلمین نموده و اظهار علم توحید حقه و بیان معارف در شأن ولایت ما را نما.»

۳ - «در علم حکمت و سائر علوم، کتب‌ها نوشته و حضرت ایشان باب امام علیه السلام بودند. باب مخصوص آثاری نه نصی...»

۴ - «در واقع خود می‌دانستند که مخصوص گردیده از قبل حجت علیه السلام و لکن به جهت عدم قابلیت خلق تصریح به مقام باییت فرمودند و به کنایات و اشارات لطیفه مطلب خود را به خلق القامی فرمودند...»

۵ - «سید سند و نور احمد المعروف عند القوم به حاجی سید کاظم بوده وصی و قائم مقام خود فرموده و عالم فانی را وداع گفتند...»

۶ - «خلاصه به برکت آن دو باب اعظم و آن نورین القمرین و کوکبین الدریین نفوس بسیاری عارف به علم توحید و معرفت به مظاهر حق گردیده و طبایع ایشان نضجی بهم رسانیده تا آنکه قابل قبول طلوع شمس حقیقت از مغرب ولایت گردند.»

۷ - «مرحوم سید اعلی الله مقامه در اواخر عمر خود مکرر از قریب شدن اجل خویش خبر می‌دادند و اصحاب آن بزرگوار آه و ناله می‌نمودند و عرض می‌کردند که ای مولای ما نباشد روزی که شما نباشید و ما حیات داشته باشیم. آن عالی مقدار می‌فرمودند که آیا راضی نمی‌شوید که من بروم و حق ظاهر گردد...»

۸- «هر چند اصرار نمودند که علامت واضحی در حق ظهور بعد خود ذکر فرمایند قبول نفرمودند ولی به کنایات بسیاری از آثار آن نیر اعظم را بیان فرمودند. و در نوشتجات خود ذکر می کردند من جمله در «شرح قصیده» بیانات شافی کافی در حقیقت بابیت نموده اند. و در رساله «حجة البالغة» در علامات نائب امام علیه السلام موازینی ذکر فرموده اند که در حق احدی از اهل زمان بجز مدعی بعد از ایشان که شمس طالع از ارض فارسی (منظور علی محمد شیرازی - مؤلف) بوده باشد صدق نمی آید...»

۹- «بعد از آنکه نجم وجود آن سید بزرگوار غروب نمود، بعضی از اصحاب با صدق و وفای آن سرور نظر به فرمایش آن نیر اعظم در مسجد کوفه مدت یک اربعین معتکف گردیده و ابواب ماتشتهی الانفس را بر روی خود بسته و روی طلب بر خاک عجز و نیاز گزارده و دست الحاح بدرگاه موجد کل فلاح بر آورده و به لسان سر و جهر در پیشگاه فضل حضرت رب المتعال عارض گردیده که بارالها ما گم شدگان در وادی طلبیم و از لسان محبوب موعود به ظهور محبوبیم...»

۱۰- «نیز دعای با صدق و اخلاص نقطه انداز پرده دعوت به اجابت رسیده و در عالم اشراق به تجلی معرفت جمال غیبی آن شمس وحدت مرآت فؤادش متجلی گردیده و بیت طلوعش را که کعبه حقیقت بوده عارف شده و لهذا قدم طلب در سبیل وصالش گذارده و به سوی کشور شیراز جان افزا شتابیده...»^۱

میرزا جانی کاشانی در ترسیم چنین سیری، محققان را متقاعد می کند که شیخیه در بطن خود، مستقیماً زمینه ظهور مدعیان بابیت و حتی قائمیت را فراهم ساخته بود و بدین لحاظ علی محمد شیرازی، می بایست تمام هم خود را مصروف اثبات دعاوی خود، براساس رفتار و گفتارهای شیخ و سید، کند.

برای این منظور، بیانات و رفتارهای ابهام آمیز شیخ و سید کاظم رشتی، و عدم صراحت لهجه و نص صریح آنان نسبت به ادعای بابیت، مجالی مساعد برای علی محمد شیرازی بشمار می آمد تا با اتکاء و اثبات مقام بابیت برای شیخ و سید، و مفتوح

۱. «نقطة الکاف»، میرزا جانی کاشانی، صص ۹۹-۱۰۷

شدن چنین بابی (به دست آنان) پس از غیبت کبرای امام، جرأت ادعای باییت را در خود بیابد. بدین منوال که علی محمد شیرازی پس از دعوای قائمیت، شیخ و سید را مبشر خود می خواند و از این طریق پیوستگی خود را با زمینه های شیخی امری ناگسسته تلقی می کند. و می نویسد:

«یا اهل الأرض انی قد نزلت علیکم الأبواب فی غیبتی ولا تتبّعوا لهم من المؤمنین إلاّ قليلاً... ولقد أرسلت علیکم فی الأزمنة القریبة «کاظماً» فلا تتبّعوهما إلاّ المخلصون منکم، فمالکم یا اهل الكتاب الاّ تخافوا من الله الحق مولیکم القدیم؟... فیها أيّها المؤمنون اقسمکم بالله الحق، فهل وجدتم من هؤلاء الأبواب حکماً من اول حکیم الله حکم الكتاب هذا فیغرنکم العلم بکفرکم فارتقبوا فانّ الله مولاکم الحق معکم علی الحق رقیباً.»^۱

ایضاً در پاسخ علی محمد شیرزای به پرسش یکی از پیروان خود چنین می خوانیم:

وانّ ما کتب بانّ باب الإمام لا بدّ أن یكون مرآة له فهو حق لا ریب فیہ کما انّ الإمام هو مرآت الله جل جلاله وانّ ما کتب أن السید رحمة الله علیه ما ادعی حکم الذی أنا ادعیت و لذا لم یظهر منه خوارق العادات فقد اشتبه الأمر علیک و سمعت قوله فی کثیر من الاوقات و ایاک و اسم العامریة انّنی أخاف علیها من فم المتکلم. أما سمعت قوله فی حق من یجییء بعده بتلك الأشعار فی کثیر من الاوقات:

یا صغیر السنّ یا رطب البدن یا قریب العهد من شرب اللبن^۲

(در خصوص طرح این مسئله که باب امام می بایست آئینه امام باشد باید بگویم که سخن درست و حقی است. چنانچه امام نیز باید که خود آئینه خداوند جل جلاله باشد.

۱. مراجعه شود به کتاب: «احسن القصص - تفسیر سورة یوسف»

۲. «ظهور الحق»، جزء چهارم، ص ۱۴

ولی نوشته بودی که «سید رشتی» همانند من مدعی بابیت نبود. و از این روی کرامات و معجزاتی بدو منسوب نیست. باید بگوییم چنین موضوعی کاملاً نادرست است. من خود کراراً از او شنیده‌ام که می‌گفت: نام «عامریه»، نام محبوبه، و اسم سرّ باطنی را بر زبان نیاور؛ زیرا که من از گوینده آن نسبت به محبوبه هراسانم. و در موارد متعددی از او شنیده‌ام که می‌گفت: ای کسی که صغیر السن، لطیف البدن و قریب العهد به دوران شیر خوارگی است).^۱

تا آنجا که حسینعلی میرزا، در مقام اثبات دعاوی علی محمد شیرازی و در مقام رئیس بهائیان تصریح می‌کند که: «اکثر منجمان خبر ظهور نجم را (منظور علی محمد شیرازی - مؤلف) در سماء ظاهر داده‌اند. و همچنین در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله تربتهما».^۲

و «شیخ احمد روحی» همعقیده با «میرزا آقاخان کرمانی»، و در مقام بیان عقیده با بیان و ازلیان می‌نویسد: «مثلاً در رتبه عقل ظهور خضر حقیقی و اسم سماوی و معلم اول الهی حضرت شیخ احمد احسائی و حضرت سید کاظم رشتی علیه السلام بود که اصطلاحات علمیه و مطالب حکمیه این ظهور اعظم را به گوشها آشنا نمودند و ایشان به منزله نازل از بحر صادر بودند که مواد را استعداد حیات بخشودند...»^۳

بر این اساس، از نظر گاه بابیه شیخ و سید نه تنها به مقام بابیت نائل شده بودند، بلکه به عنوان مبشران ظهور علی محمد شیرازی مورد تجلیل و احترام بابیان و بهائیان هستند، در حالی که آنچه مسلم است شیخ احمد احسائی، در «رساله ملا محمد طاهر»^۴ و کتاب:

۱. منظور، اعلام ادعای بابیت سید کاظم رشتی، بواسطه تمثّل به بیت مذکور است. این بیت از اشعار حلاج، خطاب به حضرت محمد بن الحسن عسکری علیه السلام است. در حالی که حضرت پنج ساله بودند. «خزائن».

۲. «ایقان»، ص ۵۱

۳. «هشت بهشت»، ص ۲۳۰، کتاب هشت بهشت، محتوی مطالبی است در فلسفه بیان علی محمد شیرازی با تأیید فرقه ازلیان در برابر بهائیان و رد آنها. شیخ احمد روحی با میرزا آقاخان کرمانی و خبیر الملک به امر محمد علی میرزا ولیعهد، در ۴ صفر سال ۱۳۱۴ ه. ق. کشته شدند. مراجعه کنید به کتاب: «انقلاب ایران» ادوارد براون.

۴. «جوامع الكلم» مجموعه آثار شیخ احمد احسائی، ج ۱، ص ۲۲۳

«شرح الزیارة»^۱ و سید کاظم رشتی در «الرسائل»^۲ و «شرح القصیده»^۳ صریحاً و جزماً عقیده خود را در خصوص قائمیت حضرت محمد بن الحسن عسکری علیه السلام اظهار و ابراز داشته‌اند.

برای نمونه به نوشته شیخ احمد احسانی در کتاب: «حیة النفس» ذیل «باب چهارم در امامت» اشاره می‌کنیم:

«و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که قائم آل محمد، محمد بن الحسن عسکری علیه و علی آبائه الکرام السلام، حی موجود است اما نزد ما معاشر شیعه اثنا عشریه به جهت اجماع فرقه محقه بر وجود آن حضرت و اینکه ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و قسط بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و او فرزند ارجمند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام غائب مفتقد منتظر مترقب است...»^۴

بهر حال این مسئله از بدیهیات آثار شیخیه بوده است که اکابر علمای شیخیه در کربلا و تبریز و کرمان خاصه «حاج محمد کریم خان کرمانی» را واداشته تا پس از آگاهی از دعوی علی محمد شیرازی به عنوان مراجع شیخیان، به صورت بزرگترین معارض علی محمد شیرازی و باییه دست به قلم گیرند. و زبان به اعتراض گشایند.^۵

البته، عقاید باییه یکباره و به صورت خلق الساعه در دامن شیخیه نضج نگرفت.

۱. ذیل «تَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَكُمْ» می‌نویسد: واقعیت همان است که روایت منقول در مأخذ شیعه و سنی بر آن گواه است. و ائمه و شیعیان بر آن اجماع کرده‌که: امام دوازدهم حضرت محمد بن الحسن عسکری علیه السلام می‌باشد. و آن بزرگ مقام، تا هنگام ظهورش زنده است... «شرح الزیارة»، ص ۳۰۵

۲. رساله: «حجة البالغه»، ضمن کتاب «الرسائل»، رساله ۱۴

۳. ص ۲۸۹، سید در این شرح می‌نویسد: «آنکس که می‌خواهد در روز میعاد قیامت، خداوند را با ایمان کامل و عقیده واقعی به اسلام ملاقات کند باید حضرت حجة بن الحسن را رهبر خویش بداند.»

۴. ص ۸۵

۵. در مقابل، بابیان و بهائیان نسبت به چنین واکنشهای شدیدی، از جانب شیخیه، خاصه آثار حاج محمد کریم خان کرمانی، متمسک به روشی غیر منطقی، و توهین آمیز شدند. مراجعه شود به آراء میرزا حسینعلی ملقب به بهاء، در کتاب: «اقدس» ص ۴۵ و کتاب «ایقان» ص ۱۱۶، علی محمد شیرازی به نقل از کتاب: «ظهور الحق» فاضل مازندرانی، ضمن کلامی مفصل در صفحه ۲۷۲، و آواره در کتاب: «کواکب الدریه» صفحه ۸۸ و شیخ احمد روحی در صفحه ۲۳۲ کتاب: «هشت بهشت»...

علی محمد شیرازی در کودکی و نوجوانی، بنا به تصریح محمد نبیل زرنندی در کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل»^۱ و میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: «کشف الغطا»^۲ و اشراق خاوری در کتاب: «گنجینه حدود و احکام»^۳ و مقاله: «نفحات مشکبار»^۴ و رساله: «ایام تسعه»^۵ و کتاب: «رحیق مختوم»^۶ و کتاب: «قاموس توقیع منیع»^۷ و عبدالحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه»^۸ و فاضل مازندرانی در کتاب: «اسرار الآثار خصوصاً»^۹ و کتاب ظهور الحق^{۱۰}، و احمد یزدانی در کتاب: «نظر اجمالی به دیانت بهائی»^{۱۱} و علی اکبر فروتن در کتاب «درس نهم اخلاق»^{۱۲}، به سفارش و خواسته دانی خود در سن ۶ تا ۸ سالگی در مدرسه «قهوه اولیاء» شیراز، به مجلس درس شیخ عابد که از شاگردان شیخ احمد و شیخی مشرب بوده می‌رفته است. و مدت ۵ سال به تحصیل قرائت و کتابت فارسی مشغول بوده است و سپس با توجه به تأثیراتی که «شیخ عابد» بر روح و فکر او بجای گذاشته بود و علیرغم میل دائیش، در حالی که بیش از ۲۰ سال از عمرش نگذشته بود، به کربلا رفت و به تصریح «فاضل مازندرانی»: «در محضر سید رشتی مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل احادیث و آیات از طریق اثنی عشری و عرفانهای مربوط به شیخ

۱. ص ۶۳، ترجمه فارسی از عربی توسط: عبد الحمید اشراق خاوری، درباره خصوصیات و ارزش

تاریخی کتاب «نبیل زرنندی» به فصل چهارم قسمت پ مراجعه شود.

۲. صص ۵۶ و ۸۳ درباره کتاب: «کشف الغطاء» به مبحث بعدی توجه شود.

۳. باب ۶۴ از فصل سوم

۴. مندرج در مجله «آهنگ بدیع» نشریه لجنه جوانان بهائی ایران، سال اول، ش ۱۵ ص ۵

۵. مطلب ۳ از فصل اول

۶. ص ۱۰۴۵، این کتاب در تشریح لوح قرن شوقی افندی، (نوروز ۱۰۱ بدیع) تألیف شده است. ج ۲

۷. ج ۲، ص ۲۳

۸. ج ۱، ص ۳۱

۹. ضمن اشاره به حکایت علی محمد شیرازی درباره سید کاظم رشتی به عنوان معلمش، مراجعه شود به

ج ۱، ص ۳۵ و ج ۲، ص ۶۱

۱۰. ج ۳، ص ۲۶۳

۱۱. ص ۱۲

۱۲. «درس اخلاق» قسمت هفتم، ص ۱۶

احسائی را بسیار شنیدند. و به فقه امامی از روش آنان ورود نمودند. و چنانچه از آثارشان مستفاد می‌گردد در مطالب و مآرب شیخ و سید بیش از همه امور دیگر وارد شدند و به آن مکتب نزدیک‌تر بودند.^۱

در همین ایام و در جایی که علی محمد شیرازی خود معترف است که: «ولقد طالعت سنا برق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آیاتها...»^۲
(هر آینه کتاب سنا برق سید جعفر کشفی^۳، را مطالعه نمودم و در عمق عباراتش نگریستم)، نسبت به آثار شیخ احمد و سید کاظم، با چه توجهی می‌نگریسته است.
چنین توجه و علاقه‌ای وافر، توأم با نهایت خضوع و احترام به سید کاظم رشتی را بخوبی می‌توان در آثار او جستجو کرد.
در پایان خطبه اول کتاب: «تفسیر سورۃ بقره»^۴ علی محمد شیرازی می‌نویسد:

«فَسُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ فِي يَوْمِ الَّذِي إِذَا أُرِدْتَ إِتْشَاءَ ذَلِكَ الْكِتَابِ قَدْ رَأَيْتَ فِي لَيْلَتِهَا بَأْنَ أَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ قَدْ صَارَتْ ذَرَّةً ذَرَّةً وَ رَفَعَتْ فِي الْهَوَاءِ حَتَّى جَاءَتْ كُلُّهَا تَلْقَاءَ بَيْتِي ثُمَّ اسْتَقَامَتْ ثُمَّ جَاءَ خَبْرُ فُوتِ الْجَلِيلِ الْعَالَمِ الْخَلِيلِ «مَعْلَمِي» رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ هُنَاكَ وَ قَدْ أَخْبَرْتَ بَعْضَ النَّاسِ قَبْلَ الْخَبْرِ بِنُومِي فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِجُودِهِ...»

(در آن روزی که اراده کردم انشاء این کتاب را، شب آن در خواب دیدم، زمین مقدسه (کربلا) ذره ذره شده و در هوا بلند است و همه آنها آمده در برابر خانه‌ام ایستاده.

۱. «اسرار الآثار خصوصی» ج ۱، حرف الف، ص ۱۹۱

۲. مراجعه شود به کتاب: «ظهور الحق»، ج ۳، ص ۴۷۹، کتاب: «رحیق مختوم» ج ۱، ص ۴۸۹

۳. سید جعفر بن ابی اسحق کشفی، از علمای قرن سیزدهم، ادیب نحوی، عارف فقیه اصولی، محدث مفسر و متکلم عظیم المنزل بوده است. کتاب: «سنابر ق» از جمله آثار اوست. مرحوم سید جعفر کشفی در سال ۱۲۷۶ هـ. ق در گذشت.

۴. نسخه خطی، خاتمه کتاب: «در تاریخ یوم چهارشنبه مهرماه سنه ۱۳۵۹ تحریر تفسیر مبارکه نیم ساعت به غروب مانده خاتمه یافت، نعمت الله صفاری - همچنین مراجعه شود به کتاب: «شیخگیری - بایگیری»، ص ۳۰۴

بعد خبر فوت دانشمند جلیل دوست و «معلم من»، (سید کاظم) رسید. پیش از رسیدن این خبر، خوابم را به برخی از مردم خبر دادم پس درود فرستد خدا بر او به جودش).
و در توقیعی که «فاضل مازندرانی در کتاب «اسرار الآثار» نقل کرده است، علی محمد شیرازی تصریح می‌کند: «و اما رأیت من آیات معلمی...»^۱ (و اما آنچه از آثار و کتابهای معلم «سید کاظم» دیدم...) تا آنجا که به نقل از کتاب: «ظهور الحق» علی محمد شیرازی پیش از دعوی بابیت، و پس از شنیدن خبر مر سید کاظم، به یکی از دوستانش نوشته است: «از قضیه عروج سید جلیل اعلی الله مقامه که اشاره فرموده بودید، جمیع ارکان وجود قمیص حزن پوشانیده. اف علی عیش الدهر بعده. آه ثم آه من صعوده إلى الملاء الأعلى، لم ير الدهر في أنفس الشيعة نفس مثله قط...»^۲.

البته دیگر مآخذ غیربابی، مانند کتب شیخیه، به این مسئله که علی محمد شیرازی، تا زمان حیات سید کاظم، جزء شاگردان سید و از اصحاب شیخیه بوده است، شک و تردیدی روا نداشته‌اند و آنچه که مورد نقد و ایرادات «حاج محمد کریم خان کرمانی» در کتاب: «ازهاق الباطل» و رساله: «در رد باب مرتاب».. می‌باشد، مربوط به جانشینی سید پس از فوت اوست و مرحوم «میرزا محمد تنکابنی» ضمن شرح خاطرات خود، تصریح می‌کند که: «در همان زمان که مؤلف کتاب در عتبات مشرف بودم و چند وقتی به درس حاجی سید کاظم تلمذ می‌نمودم. میر علی محمد هم به درس او می‌آمد و قلم و دواتی همراه داشت و هر چه سید کاظم می‌گفت از رطب و یابس او در همان مجلس درس می‌نوشت...»^۳

در هر صورت علی محمد شیرازی، تا قبل از فوت سید کاظم، در کربلا بوده و تا «سیوطی»^۴ و «حاشیه ملا عبدالله»^۵ نیز بیشتر درس نخوانده که بنا به تصریح

۱. ج ۱، ص ۳۵، ذیل کلمه آیه.

۲. ص ۲۶۳

۳. قصص العلماء، ص ۵۹

۴. بهجة المرضية فی شرح الألفية.

۵. حاشیه تهذیب المنطق، ملا سعد الدین تفتازانی، که ملا عبدالله یزدی بر آن حاشیه‌ای نگاشته، و به کتاب، حاشیه ملا عبدالله مشهور است.

«میرزا ابوالفضل گلپایگانی»، و نقل «شوقی افندی» در کتاب: «مطالع الانوار»^۱ در آغاز ربیع الاول سال ۱۲۵۷ از کربلاء و نجف به شیراز برگشته است.

با توجه به اینکه وی در سال ۱۲۳۵ هـ ق متولد شده است، هنگام بازگشت از کربلا، علی محمد شیرازی حدود ۲۱ ساله بوده و از این رو یکی از اصحاب جوان و متعصب شیخیه، بشمار می‌رفته است. و با توجه به اینکه حمله «نجیب پاشا» به کربلا در سال ۱۲۵۸ هـ ق. و مرید سید کاظم در سال ۱۲۵۹ هـ ق، بوده است، معلوم می‌شود که:

۱ - علی محمد شیرازی در شرائطی از اوضاع کربلا بسر می‌برده و در درس سید شرکت می‌کرده است که کربلا محیطی پر آشوب و سید و مریدانش در نهایت اختلاف با علماء و اوج کشاکش با مردم شیعه عراق و ایران بوده‌اند.

۲ - سن علی محمد شیرازی در آن هنگام بیش از ۲۱ سال نبوده (متولد ۱۲۳۵ هـ ق.) و این مقدار سن مقتضی حالتی عصبی، و در عین حال حساس و متعصب در برابر رد حملات شدید حوزه‌های دینی، به رویه سید و مریدانش بوده است.

با توجه به این مقدمات و دسترسی به شناخت کلی از علایق خاص علی محمد شیرازی به شیخیه، لازم است که به دو نکته اساسی توجه نمائیم:

اولاً: اگر چه بیشتر گروندگان اولیه علی محمد شیرازی از تلامذه سید کاظم بودند و خود او هم در کتاب: «بیان فارسی»^۲ به آن تصریح می‌کند، با این همه بیشتر معارضه کنندگان و مخالفان جدی او نیز، از تلامذه شیخ احمد و سید کاظم به شمار می‌روند. به استثنای حاج محمد کریم خان و شیخیه کرمان مرحوم «میرزا شفیع، ملا محمد

۱. ص ۵۹، مطالع الانوار، ترجمه عربی از کتاب Dalon Breakers به قلم: شوقی افندی است که توسط عبدالجلیل سعد و به دستور محافل بهائیان مصر و سودان در سال ۱۹۴۱ م ترجمه و چاپ و نشر شده است. تحت عنوان تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، توسط عبدالحمید اشراق خاوری، به زبان پارسی برگردانیده شده است. این نکته قابل تأمل است که نام رساله سید کاظم رشتی در جواب ملا محمد رشید، و در شرح بعضی از عبارات کتاب: کلمات مکنونه، ملا محسن فیض، مطالع الانوار است. مراجعه شود به کتاب: فهرست، ج ۱، ص ۳۷۷، بهائیان مسلماً این نام را از سید کاظم اخذ و اقتباس کرده‌اند.

۲. بیان فارسی باب اول از واحد دوم کتاب: ولی ظاهراً چنانچه از صفحه ۷۸ (باب سادس عشر از واحد ثانی) بر می‌آید: از مریدان صبح ازل بوده است.

حمزه شریعتمدار کبیر مازندرانی، و ملاحسین گوهر، ملا مرتضی علم الهدی، و ملا محمد تقی مامقانی و...» که هر یک از اجله تلامذه سیدکاظم بودند، با بابیه علی محمد شیرازی با شدت نیرو، و به قدرت لسان و قلم، مخالفت و مبارزه کردند و این می‌رساند که اگر چه رویه شیخ و سید نوید بخش ظهور چنین پدیده هائی بود، ولی به هیچ وجه من الوجوه نمی‌توان شیخ احمد یا سید کاظم را، به زعم بهائیان مؤید افکار علی محمد شیرازی در ادعای بابیت و قائمیت و بعدها نسخ شریعت مقدسه اسلام و ظهور دعوی جدید دانست. شیخ احمد احسائی، و سید کاظم رشتی در جمیع تألیفات و وصایا و آثارشان، به خاتمیت و انقطاع سلسله نبوت و رسالت به حضرت رسول محمد بن عبدالله ﷺ و عدم نسخ شریعت محمدی و تعالیم قرآن الی یوم القیامه، و قائمیت حضرت ابوالقاسم حجة بن الحسن عسکری، یازدهمین فرزند علی بن ابی طالب علیهما السلام و انتظار ظهور آن حضرت پس از آنکه زمین را جور و ستم فرا گرفته و عدل گستری و دادگری را روی زمین می‌گستراند و او نمی‌میرد تا آنگاه که بت پرستی را از جهان براندازد و بهر حال تمام آنچه را که شیعه امامیه از طریق حدیث در اصل امامت و غیبت و ظهور امام منظور داشته، معتقد و مسلم مؤمن و کتباً اعتراف کرده‌اند و از این لحاظ هیچ نکته مبهمی وجود ندارد که شیخیه به استثنای دعاوی علی محمد شیرازی، معترف به این اصول مسلم بوده و منکر آن را منکر ضروری دین خوانده و او از نظر شیخیه مرتد و مستوجب کفر است. ثانیاً: اگر چه ذکر مسئله سوابق تحصیلی و اکتسابات علی محمد شیرازی به منظور ارتباط شیخیه با دعوای بابیه عنوان گردید، معذالک دو نکته بس ظریف در این مسئله، در رابطه با عقاید بهائیان مورد توجه است، که دقت بر آن حائز اهمیت است.

نکته اول: مدارک مذکور در خصوص درس خواندگی، بخوبی نشان می‌دهد که اهم مراجع رسمی بهائیان به طی مدارج تحصیلی علی محمد شیرازی اذعان و تصریح کرده‌اند و مسلم از این لحاظ و به گفته مرحوم عبدالحسین آیتی در کتاب: «کشف الحیل»^۱:

۱. عبدالحسین آیتی، از مبلغان برجسته بهائیان بود و تحت نظر و علائق خاص عباس افندی کتاب: کواکب الدریه رادر شرح تاریخ باب و بهاء نگاشت. ولی بعداً از بهائیت روی برگرداند و مسلمان شد، و کتابی به نام کشف الحیل بر رد بهائیت نگاشت که از اهم آثار ردیه بهائیت بشمار می‌رود.

«لاریب فیه و خود بہائیان ہم تا این درجہ اعتراف دارند.»^۱

با این ہمہ علی محمد شیرازی در کتاب: «صحیفہ عدلیہ» ضمن وصف حالات و مقامات خود می نویسد: «در اعجمین نشو و نما نمود و در این آثار حقہ نزد احدی تعلیم نگرفته بل «امی صرف» بوده...»^۲ و «عباس افندی» در کتاب: «خطابات مبارکہ» جزماً می نویسد: «جمع مظاهر الہیہ چنین بوده اند، حضرت ابراہیم و حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بہاء اللہ در هیچ مدرسہ ای داخل نشدند»^۳ و در کتاب: «مفاوضات» می نگارد: «در میان طائفہ شیعیان عموماً مسلم است کہ حضرت ابداً در هیچ مدرسہ ای تحصیل نفرمودہ اند. و نزد کسی اکتساب علوم نکرده اند و جمع اہل شیرازگواہی می دهند. با وجود این بہ منتهای فضل بغتاً در میان خلق ظاہر شدہ اند.»^۴

فاضل مازندرانی کہ بہ چنین تناقضی صریح بین آثار علی محمد شیرازی خصوصاً و بہائیان عموماً توجہ کردہ است، سعی در تعبیر و تأویل جملات نمودہ و در شرح کلمہ «امی» عذر بدتر از گناہی آورده، و اذعان می دارد: «چون تلمذ سید باب، بہ صغر سن در مکتب شیراز، نزد معلمی کامل، بہ وضع و مقدار در خور آن ایام «مسلم» در تاریخ و حضور چندی در محضر درس حاجی سید کاظم رشتی بہ کربلاء در ایام شباب نیز «مصرح» در «کلمات خودشان» است و آثار خطی بہ غایت زیبایشان در دسترس عموم می باشد؛ مرادشان از «امیت» این است کہ تحصیلات علمیہ بہ ترتیب و تدرج، از مقدمات بہ درجات عالیہ، بہ نوعی کہ معمول و متداول ایام بود، مانند شیخ احسائی و سید رشتی و علماء اصحابشان و غیرہم از علما ننمودند و این را «بہ تشبیہ» و «تقریب» بہ حال جد امجد اعلای خود امیت گفتند»^۵.

۱. کتاب: کشف الحیل، ج ۱، ص ۱۸

۲. صحیفہ عدلیہ، ص ۹

۳. خطابات مبارکہ، ص ۷

۴. مفاوضات، ص ۱۹

۵. ج ۱، صص ۱۹۱-۱۹۳

نکته دوم: علی محمد شیرازی، نه تنها برای آموختن مقدمات کتابت و قرائت و بعدها اکتساب معارف دینی، آنهم غالباً به شیوه شیخیه، اشتغال داشته است بلکه برای کسب مواهب معنوی، به انجام «ریاضت» و ذکر و اوراد طریقه شیخیه روی آورده بود. «شیخ احمد روحی» و «میرزا آقا خان کرمانی» در این خصوص تصریح کرده‌اند که علی محمد شیرازی در ایامی که هوای بوشهر بسیار گرم بوده و آب در کوزه می جوشیده است، از صبح تا شام بر بالای بام خانه می ایستاده و رو به آفتاب اوراد و اذکار می خوانده است.^۱ و تاریخ «نبیل زرنندی» به تصدیق همین موضوع، تصریح می کند که: «حضرت باب غالب اوقات در شهر بوشهر به تجارت مشغول بودند و با آنکه هوا در نهایت درجه حرارت بود هنگام روز بالای بام تشریف می بردند و به نماز مشغول بودند آفتاب در نهایت حرارت می تابید.... از هنگام فجر تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر به عبادت می پرداختند.

حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب به قرص شمس نظر می فرمودند و مانند عاشقی به معشوق خود به او توجه کرده بالسان قلب با نیر اعظم به رازونیا می پرداختند.... مردم نادان و غافل چنان می پنداشتند که آن حضرت آفتاب پرست هستند».^۲ این مسئله نه تنها از نظر دو مأخذ بابی و بهائی مورد تأیید قرار گرفته بلکه مدارک موثق موجود غیربابی و بهائی در همان ایام، ریاضت کشی علی محمد شیرازی را متذکر شده‌اند.

مرحوم «رضا قلیخان هدایت» می نویسد: «روزها در آن آفتاب گرم که حدتی به شدت دارد سر برهنه ایستاده به دعوت عزائم عزیمت تسخیر شمس داشتی...»^۳ و «اعتضاد السلطنه» می نویسد: «گویند وقتی برای تهذیب و تکمیل نفس در ابوشهر بر بامها بر می آمد و در برابر آفتاب با سر برهنه می ایستاد و اوراد مجعوله می خواند...»^۴

۱. هشت بهشت، ص ۲۷۶

۲. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۶

۳. «روضه الصفای ناصری»، ج ۱، ص ۳۱۰

۴. «فتنه باب»، ص ۹

تا آنجا که به تأیید آواره بهائی در کتاب «کواکب الدریه»، «علی محمد شیرازی در بوشهر، به سبب همین گوشه‌گیری و بام نشینی و وردخواندن و ذکر گفتن به «سید ذکر» شهرت یافت. و از همان اوان به گردآوری و رونویسی مناجات‌ها و ادعیه اسلامی پرداخت و کم‌کم دعا نویس و مناجات پرداز شد...»^۱

ولی بهائیان چون یافتند، تأیید بر عمل ریاضت کشی علی محمد شیرازی مخالف دعوی امیت، و من جانب الاهی است در بعضی از آثار خود چنین موضوعی را انکار کردند. چنانچه «میرزا جانی کاشانی» در کتاب: «نقطۃ الکاف» نوشت: «... اینکه مشهور شده که آن جناب متحمل ریاضات می‌شدند یا آن که خدمت پیری و مرشدی نموده باشد افترای صرف و کذب محض است».^۲

چنین انکاری، ناشی از آن بود که با توجه به ملاحظه آثار و عقاید علی محمد شیرازی اصرار علی محمد شیرازی را در تداوم تسخیر شمس و ریاضت در هوای گرم بوشهر دلیل خبط دماغ و علیلی مغزش دانسته و به گفته مرحوم «میرزا رضا قلیخان هدایت» چنین معلوم گردید که: «تأثیر حرارت شمس رطوبت دماغش را به کلیه زائل و به بروز شمساتش نائل ساخت».^۳

ب: دعوی بابیت

فاضل مازندرانی در کتاب: «اسرار الآثار» ذیل کلمه «بقر» به سوره بقره اشاره کرده و تصریح می‌کند که: «از مقام باب اعظم در اوائل اظهار مقامشان دو مجلد عربی در شرح تأویلی دو جزء از آن سوره صدور یافت».^۴

آغاز کار نگارش تفسیر سوره بقره: «در شهر ذیقعدہ سال ۱۲۵۹ هـ ق، مقارن رحلت سید رشتی و در روزی شد که شب دوشنبش رؤیای مرموز مدل بر فوت سید و تجلیل

۱. «کواکب الدریه» ج ۱، ص ۳۴

۲. «نقطۃ الکاف»، ص ۱۰۹

۳. «روضۃ الصفا - قاجاریه».

۴. ج ۲، ص ۶۳

مرکز علمیه‌اش در کربلا و انتقال آن به شیراز از مشرق انوار خود را مشاهده کردند و لاجرم شروع به افادات علمیه به عنوان تفسیر مذکور نمودند.^۱

با توجه به اینکه شش ماه پس از مرگ سید کاظم رشتی (در شب ۵ جمادی الاول ۱۲۶۰ هـ) علی محمد شیرازی دعوی خود را مبنی بر «بابیت» به ملا حسین بشرویه‌ئی، اظهار داشت، اقدام به انجام تفسیر سوره بقره که از اهم آثار مدعی بابیت بشمار می‌رود، فکر اظهار بابیت را بیش از یک سال قبل از اعلام به ملاحسین و درست در شرائطی که شاگردان سید کاظم هر یک به دنبال شناخت شیعه کامل و جانشینی سید کاظم، زمینه پدیدار شدن دعاوی جدیدی را تدارک می‌دیدند، مورد توجه علی محمد شیرازی قرار داشت.

البته به گفته «ادوارد براون» در مقدمه‌ای که بر کتاب «نقطه الکاف» نگاشته است: «ادعای میرزا علی محمد شیرازی که وی باب و واسطه بین امام غایب و شیعیان است از نقطه نظر شیخیه چندان تازگی و غرابت نداشت»^۲ با این همه ملاحسین از علی محمد شیرازی درخواست دلیل می‌کند و علی محمد تفسیری بر سوره یوسف از زبان امام زمان حضرت حجة بن الحسن عسکری (ع) نگاشته و به ملاحسین ارائه می‌دهد. آنچه در این تفسیر جلب توجه می‌کند، و در واقع مرتبط است با عقیده با بیان و بهائیان، اذعان به قائمیت حضرت حجة بن الحسن عسکری (ع) است. «اشراق خاوری» مبلغ و نویسنده بهائی در کتاب: «رحیق مختوم» به نقل از نسخه خطی تفسیر سوره یوسف، عبارات سرآغاز تفسیر را که مبین عقیده علی محمد شیرازی و از سوئی دیگر قبول تام ملاحسین بشرویه‌ئی است چنین ذکر می‌کند:

«الله قد قدر ان يخرج ذلك الكتاب في تفسير أحسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن أبی طالب علی عبده لیکون حجة الله من عند الذكر علی العالمین بلیغاً...»
همچنین علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب: «تفسیر سوره یوسف»:

۱. همان.

۲. «نقطه الکاف»، ص ۲۰.

به قائمیت حضرت حجة بن الحسن عسکری علیه السلام، آشکارا اعتراف و اعتقاد خود را به وجود آن امام غائب ذکر کرده است. از آن جمله:

در سوره (۵۸) گویند: «یا سید الأكبر ما أناشیء إلا وقد أقامتنی قدرتك علی الأمر، ما اتکلت فی شیء إلا علیک و ما اعتصمت فی الأمر إلا إلیک، و أنت الکافی بالحق و الله الحق من ورائک المحيط، یا بقیة الله قد أفدیت بكل لك و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت إلا القتل فی محبتک.

و در سوره (۵۹) گوید: «یا أهل الأرض تالله الحق إن هذا الكتاب قد ملأ الأرض و السموات بالکلمة الأكبر للحجة القائم المنتظر بالحق الأكبر و أن الله قد کان علی کل شیء شهیدا.»

و در سوره (۶۰) گوید: «یا عبادالله إسمعوا نداء الحجة من حول الباب إن الله ربی قد أوحى إلى أناقد أنزلنا هذا الكتاب علی عبدک لیكون علی العالمین علی الحق بالحق نذیرا و بشیرا.»

و در سوره (۶۶) گوید: «و ما هو إلا عبدللحجة يدعو الناس لدين الله الخالص.»
و در سوره (۷۶) گوید: «قل أن الله فاطر السموات و الأرض من عند حجتہ القائم المنتظر و أنه هو الحق و أتى أنا عبد من عبادہ قد أسخر الملك لدولته فأسلموا أمر الله.»
و در سوره (۸۶) گوید: «و یقول المشرکون من أهل الكتاب ما كنت علی الأمر من عنده الامام حجة الله الحق قد کفی بالله شهیدا بینى و بینکم و أن الحجة شاهد علی بالحق الأكبر.»

و در سوره (۹۸) گویند: «اقتلوا المشرکین و لا تذروا علی الأرض بالحق علی الحق من الکافرین دیاراً، حتی ظهرت الأرض و من علیها لبقیة الله المنتظر واعلموا الله الحمد علی سبیل الباب محمودا.»

و در سوره (۱۰۲) گوید: قاتلوا المشرکین کافة کما یردون الذکر کافة و طیبوا الارض للحجة...»^۱

و بر اساس همین دعوی است که فاضل مازندرانی آن را به «نداء به عنوان باییت

۱. مراجعه شود به کتاب: «احسن القصص - تفسیر سوره یوسف».

مرتفع نمود^۱ تعبیر می‌کند. زیرا به نوشته علی محمد شیرازی این تفسیر «من عند محمد بن الحسن...» به سوی «عبدی لیكون حجة الله...» است.

آثار اولیه علی محمد شیرازی، منطبق با مزاج شیخیه و مغایر با عقاید شیعه امامیه، مبنی بر دعوی بابیت بود، چنانچه در همان ایام در رساله: «صحیفه مخزونه» اعتراف می‌کند که: «ولقد اخرجها الحجة بقية الله صاحب الزمان عليه السلام إلى بابيه الذكر»^۲.

و به نقل از فاضل مازندرانی در کتاب تفسیر سورة يوسف گفته بود:

«إعلموا يا أهل الأرض أن الله قد جعل مع الباب (خود آن حضرت) بابين من قبل (شیخ و سید) لیعلمكم أمره على الحق بالحق من حوله على الحق مشهودا و أن الله قد قدر لكم في الباب باباً (ملا حسین بشرویه) على الإذن لیبلغكم إلى الباب بإذنه»^۳.

ایضاً «اشراق خاوری» در کتاب: «محاضرات»^۴ و «علی محمد فره‌وش» در کتاب: «آئین باب»^۵ نیز قطعاتی از نوشته علی محمد باب را به نام «رساله بین الحرمین»^۶ که در پاسخ پرسشهای «میرزا محیط کرمانی» شیخی در همان آغاز سال دعوی بابیت (۱۲۶۰ ه.ق.) نوشته است. نقل کرده‌اند که همگی در تأیید اعتقادات شیعه امامیه نسبت به غیبت و ظهور حضرت حجة بن الحسن عسکری عليه السلام است. از آنجمله می‌توانیم این جملات علی محمد شیرازی را در کتب مذکور بخوانیم:

«وإنه لكتاب قد نزل من لدن بقية الله امام حق قديم و أنه لأمام حيّ عظیم إني أنا عبد من بقية الله و أشهد بعد رسول الله في حكم الولاية و أشهد أن أسمائهم في كتاب الله على و

۱. کتاب: «اسرار الآثار»، ج ۲، ص ۱۱، تحت کلمه «باب».

۲. رساله صحیفه مخزونه باب.

۳. اسرار الآثار، ج ۲، ص ۱۱.

۴. صص ۶۷۰-۷۳۰، کتاب محاضرات در دو جلد و شامل ۱۱۲۸ صفحه می‌باشد. اشراق خاوری در جریان نگارش جلد سوم کتاب محاضرات بود که در گذشت. مؤلف نمی‌داند که آیا این جلد از طرف بهائیان منتشر شده است یا نه؟.

۵. آئین باب، صص ۱۴-۱۵.

۶. به استثنای نقل منتخباتی از رساله (بین الحرمین) در آثار بابیان و بهائیان، خوشبختانه تعدادی نسخه خطی از رساله مذکور در دسترس محققان مسلمان موجود است.

الحسن و الحسين و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و محمد لمسطور. یا اَیُّهَا الْمَلَأُ أَنْ اَسْمَعُوا حَکْمَ بَقِیَّةِ اللَّهِ مِنْ لَدُنْ عَبْدِهِ».

مضامین مذکور را به نحوی صریح تر از علی محمد شیرازی در نامه‌ای که به «محمد شاه قاجار» در اوائل سال ۱۲۶۴ هـ ق، از زندان ماکو نوشت، و «شوقی افندی» آن را در پاورقی کتاب: «مطالع الانوار»^۱ و «اشراق خاوری» در کتاب «رحیق مختوم»^۲ به آن تصریح کرده‌اند: چنین می‌خوانیم: «خدا را شاهد می‌گیرم به اینکه و حدایت او و نبوت او و ولایت خلفای رسول او ظاهر نمی‌شود مگر به مرآت چهارم. که پرتوی از سه مرآت قبلی است و خدا مرا از طینتی پاک آفریده و به این مقام رسانیده.» در این بیان علی محمد شیرازی، تعالیم شیخیه را در مورد مرآت چهارم یا رکن رابع بخوبی مشاهده می‌کنیم. سپس ادامه می‌دهند: «بجان خودم سوگند اگر اطاعت فرمان حجة الله که روح من و دیگر موجودات فدایش باد واجب نبود هر آینه ترا به این گفتار آگاه نمی‌ساختیم.»

و در همان زندان ماکو، رساله‌ای نگاشته است که «فاضل مازندرانی» در کتاب «ظهور الحق»^۳ به آن تصریح و از جمله نقل می‌کند که علی محمد شیرازی نوشته است: «حيث اشار الحجة ﷺ في دعائه في شهر رجب المرجب: و بمقاماتك التي...»^۴ همچنین در پاسخ سؤالات یکی از پیروان خود، در زندان ماکو، به نقل از فاضل مازندرانی در کتاب: «ظهور الحق» می‌نویسد:

«وانّ ما كتب بانّ باب الإمام لابدّ ان يكون مرآته فهو حق لا ريب فيه، كما انّ الإمام هو مرآت الله جلّ جلاله و انّ ما كتب ان السيد رحمة الله عليه ما ادعى حكم الذي انّ ادّعت و لذا لم يظهر منه خوارق العادات فقد اشتبه الأمر عليك

۱. ص ۱۹۹

۲. ج ۱، ص ۵۸۱

۳. جزء سوم، صص ۱۳-۱۶

۴. متن دعائی است مخصوص ماه رجب، که جناب «حسین بن روح» نائب سوم امام حجة بن الحسن عسکری ﷺ، از ناحیه امام ضبط و نقل کرده است. مراجعه شود به «وقایع الایام» مرحوم حاج شیخ عباس قمی، باب یازدهم، و کتاب: «مفاتیح الجنان».

وسمعت قوله في كثير من الاوقات. وإياك و اسم العامرية إنني أخاف عليها من
فم المتكلم. اما سمعت قوله في حق من يجتبی بعده بتلك الأشعار في كثير من
الاقوات:

يا صغير السن يارطب البدن يا قريب العهد من شرب اللبن^۱

با چنین تصریحی به بابیت سید کاظم رشتی و تمسک سید به شعر فوق از
اشعار حلاج:

که علی محمد شیرازی آن را ملاک دعوی بابیت سید کاظم می داند و بواسطه تمثیل
به آن، بابیت خود را اراده کرده است. مع ذلك کتب بابیان، مراد سید کاظم را از ذکر اشعار
مذکور، علی محمد شیرازی تلقی کرده اند که بنا به آنچه گذشت خلاف صریح، گفته علی
محمد شیرازی است. خاصه آنکه حلاج این اشعار را خطاب به حضرت حجة بن
الحسن عسکری علیه السلام در شرائطی از زمان اظهار داشته که حضرت بیش از ۵ سال از عمرش
نگذشته بود. در حالیکه علی محمد شیرازی در آن ایام ۲۴ ساله بوده و این سن با تمثیل به
شعر حلاج چه نسبت و سازشی دارد که «میرزا جانی کاشانی» می نویسد: «در بعضی از
اشعار به سن آن سید عالم (اشاره) نموده اند که یا صغير السن...»^۲

بدین روال، و آنچه که مسلم است، علی محمد شیرازی از سال ۱۲۶۰ تا
۱۲۶۴ ه. ق، ادعای بابیت امام زمان حضرت حجة بن الحسن عسکری علیه السلام را داشته است.
وی پس از اظهار دعوی بابیت به «ملاحسین بشرویه‌ئی» به زعم بهائیان^۳ و به
تصریح «نبیل زرنندی»: آهنگ سفر حج نمود، و به حروف حی که همگی از شاگردان سید
کاظم رشتی و بابیت او را گردن نهاده بودند، دستور داد که در غیاب وی، در نقاط گوناگون
پراکنده شوند و در همه جا بدون بردن نام و نشان بگویند که باب موعود با برهان متین
ظاهر شده است.

۱. مراجعه شود به قسمت الف از فصل دوم.

۲. «نقطة الکاف»، ص ۱۰۳

۳. چنانچه در مباحث آتی ملاحظه خواهید فرمود، رفتن علی محمد شیرازی به مکه و حجاز، مورد تردید
و به هر حال غیر قابل اثبات است از این جهت «به زعم» تعبیر شده است.

نکته قابل توجه این است که کتب تاریخ بهائیان ثبت کرده‌اند: علی محمد شیرازی در «مسجد الحرام» با «میرزا محیط کرمانی»، که او نیز از شیخیه و هوای دعوی را در سر می‌پرورانده، روبرو گشته و رساله «بین الحرمین» را در پاسخ پرسش‌های «میرزا محیط کرمانی» مبنی بر اثبات مقام باییت خود و رفع شبهات میرزا محیط نگاشته است که با توجه به بررسی و مطالعه نسخه خطی مندرجات آن رساله و یا مندرج در کتاب «محاضرات» اشراق خاوری بهائی و «آئین باب» علی محمد فره‌وش بابی، بخوبی معلوم می‌شود که صریحاً و به نحوی بسیار روشن و واضح، علی محمد شیرازی در این رساله که ویژگی فکری و دعاوی وی را در سفر حج! و یا هر جای دیگر در سال ۱۲۶۰ - ۱۲۶۱ هـ.ق، نشان می‌دهد چیزی جز اثبات و مدح و اظهار ارادت به وجود حضرت قائم حجة بن الحسن عسکری (علیه السلام)، و دعوی باییت خود چیز دیگری در بر نداشته است. پس از سفر حج، در سال ۱۲۶۱ هـ.ق، علی محمد شیرازی وارد «بوشهر» و از آنجا ضمن نامه‌ای که به «ملاصادق خراسانی» که او نیز یکی مریدانش بشمار می‌رفت، خاطر نشان نمود که در اذان نماز جمعه، پس از ذکر شهادت‌ها، چنین بگوید: «اشهد أن علیاً قبل نبیل باب بقیة الله»^۱

۱. همچنین ملاصادق را مأمور کرد که کتاب «تفسیر سورة یوسف» را در روی منبر بدین ترتیب بخواند که: «یا ایها الرجل صلّ فی المسجد الذی نزل الایات من ربک فیہ و ادرس بآیاتنا فیہ بالعدل لتکونن من الفائزین. قل امحوا کلّ الکتب و ادرسوا بین الناس بآیاتنا و اکتبوا ما نزل من یدی بالمداد الذهب لتکونن من المتقین.»

«ملاصادق چنین کرد و بر اثر شورش و غوغائی که از این هرزه درائی و گستاخی برخاست او را گرفته تازیانه‌اش زدند و ریشش را سوزاندند و با قدوس (ملا محمد علی بار فروشی) و ملا علی اکبر اردستانی هر سه را مهار در بینی کرده و رویشان را سیاه نموده در کوچه گرداندند و سپس آنان را از شهر بیرون کردند. در سعدیه شیراز ایشان با سید باب که از حج برگشته بود ملاقات کردند. ملاصادق و قدوس از آنجا به قصد تبلیغ حاجی محمد کریم خان به کرمان رفتند» در «تاریخ نوجهانگیر میرزا» می‌نویسد: «از جناب علامی فهمامی مجتهد العصر و الزمانی میرزا محمد جعفر تویسرکانی مسموع شد که در حین زیارت عتبات عالیات جمعی از مریدان او را دیدم که نقش نگین ایشان این بود که «لا اله الا الله علی محمد نائب الله» ص ۲۹۷ مراجعه شود به کتاب: «فتنه باب»، قسمت توضیحات آقای عبدالحسین نوائی ص ۲۳۳»

ملاً صادق در اذان نماز جمعه شیراز، به چنین کاری مبادرت می‌ورزد و از این روی، به اعتراض و خشم مسلمانان دامن زد.

حکومت شیراز در آن ایام، با «نظام الدوله حسین خان آجودان باشی» بود. ملا صادق، توسط حاکم شیراز دستگیر شد. تا هیاهوی اعتراض‌آمیز مردم شیراز فروکش کند. ولی ملا صادق در بازجوئی که از او بعمل آمد گناه عمل انجام شده را به گردن علی محمد شیرازی انداخت و خود از این محمصه نجات یافت. «نظام الدوله» علی محمد شیرازی را از بوشهر به شیراز احضار کرد.

پ) انکار بابیت

«نبیل زرنندی» در ذکر وقایع حیات علی محمد شیرازی تأیید و تصریح کرده است که او پس از آنکه به دستور نظام الدوله، از بوشهر به شیراز آمد، در مجلسی با حضور «امام جمعه» و حاکم شیراز، مورد بازخواست و بازجوئی قرار گرفت. در کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرنندی»^۱ چنین عنوان شده است که در آغاز مجلس میان نظام الدوله و علی محمد شیرازی گفتگوی تندی رخ داد.^۲ و تصریح می‌کند که

۱. ص ۱۳۸

۲. مرحوم «اعتضاد السلطنه» در خصوص مذاکرات نظام الدوله و علی محمد شیرازی می‌نویسد: «نظام الدوله روزی مجلسی ترتیب داد و امر به احضار باب نمود. پس با او از در مهربانی و رأفت در آمده و گفت بر من روشن شد که سخن تو صدق است و طریقت تو پسندیده و در خواب دیدم که تو بر من وارد شدی و سرانگشت به پای من مالیدی و مرا بیدار کردی و گفתי: «ای حسین خان در جبین تو نور ایمان مشاهده کرده‌ام و از این جاست که فرستادگان ترا هلاک نساختم، بر خیز و طریق حق گیر.» میرزا علی محمد باب این سخنان را باور داشت و گفت: تو به خواب ندیدی بلکه بیدار بودی و من خود بودم که به بالین تو آمدم و چنان کردم. حسین خان در نهایت خضوع دست او را بوسه زد و گفت: جان و مال در قدم تو ریزم و این توپخانه و سرباز که اکنون در شیراز در اطاعت من است به حکم تو کوچ دهم و با دشمنان تو جنگ نمایم.

باب در جواب گفت: چون با من از در مطاوعت و متابعت بیرون شدی و جهان را مسخر کردم سلطنت دنیا را به تو خواهم داد. حسین خان گفت: من سلطنت نمی‌خواهم، همه آروزی من آن است که در رکاب

حسین خان: «به یکی از فراشان امر کرد سیلی سختی به صورت حضرت باب بزنند. این سیلی به قدری شدید بود که عمامه هیکل مبارک بر زمین افتاد. «شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز» که در مجلس حاضر بود حسین خان را به این گونه رفتار سرزنش نمود و فرمان داد عمامه را بر سر باب گذاشتند.»

«امام جمعه شیراز»، پس از آنکه به میانجیگری برخاست و رفع عصبانیت‌ها نمود، از علی محمد شیرازی درباره ادعای بابت پرسش کرد.

«نبیل زرنندی» می‌نویسد: علی محمد شیرازی در پاسخ سؤال امام جمعه شیراز گفت: «من نه وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام غائب و مردم هستم. امام جمعه گفت: کافی است».^۱ و قرار گذاشته شد، روز بعد، علی محمد شیرازی در «مسجد وکیل»، و در حضور مردم شیراز، عقیده خود را در مورد دعوائی که به او نسبت می‌دهند،

→ تو شهید شوم و پادشاهی جاودان بدست آورم.

بالجمله چون حسین خان خاطر باب را از دهشت و انقلاب آسوده داشت، مجلس دیگر بیاراست و علمای بلد را جمع کرد. باب را گفت: حجت خویش را بر این مردم تمام باید کرد. آنگاه که علما طریق تو گیرند کار عامه سهل باشد.

پس میرزا علی محمد با دل قوی به مجلس علما در آمد و سید یحیی که از مریدان باب بود نیز حاضر گشت. چون آغاز سخن کردند، بی ترس و بیم، باب سربرداشت و گفت: چگونه شما از اطاعت من بیرون می‌روید و متابعت مرا فرض نمی‌شمارید؟ از آن پیغمبر که شریعت آن دارید، در میان شما جز قرآن معجزه‌ای باقی نمانده و اینک قرآن من فصیح‌تر از قرآن شما و نیکوتر از آن است و دین من ناسخ دین پیغمبر شماست. بی آنکه تیغ‌ها انگیزته گردد و خون شما، ریخته شود حفظ جان و مال خود را واجب شمارید و طریق خلاف و نفاق مسپارید.

چون سخن بدین جا رسید، علمای مجلس به همان قراری که با حسین خان گذاشته بودند، با او جوابی نگفتند. حسین خان گفت: خوب گفتم، بهتر آن است که مذهب خود را بنویسی تا هر کس خواهد بدان بنگرد و بگردد. پس قلم بگرفت و سطرپیچ بنوشت. علمای مجلس عبارت او را از قانون عربیت بیرون یافتند. حسین خان گفت: با این که هنوز لفظی چند را نتوانی تلفیق کرد، این چه ترهات است که خود را بر خاتم الانبیاء ﷺ فضیلت دهی و ترهات خود را بر کلمات خدای تعالی تفضیل نهی و حکم داد تا او را چوب زیاد زدند. زبان به توبه و انابه گشود فریاد برآورد و بر خود دشنامی چند داد و اظهار نادانی و پشیمانی کرد. آنگاه حکم داد تا صورت او را سیاه کردند و به مسجدی که شیخ ابوتراب به جماعت نماز می‌گذاشت بردند تا دست و پای او را بوسید. مراجعه شود به کتاب «فتنه باب» ص ۱۵

۱. «تخلیص تاریخ نبیل زرنندی»، ص ۱۳۸

علناً به اطلاع مردم برساند.^۱

«نبیل زرنندی» تصریح می‌کند که: روز جمعه، علی محمد شیرازی بر فراز منبر رفت و چنین گفت:

«لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند».

«لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند».

«لعنت خدا بر کسی که بگوید من منکر و حدانیت خدا هستم».

«لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند».

«لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیای الهی بداند».

«لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه بداند».^۲

علی محمد شیرازی در ابلاغیه‌ای (معروف به دعای «الف») که پس از جریان «مسجد وکیل» در سال ۱۲۶۱ ه‍.ق، نگاشت و منتشر ساخت، و بعدها «فاضل مازندرانی» متن آن را در کتاب: «اسرار الآثار» ضمن تصریح به اینکه: «این ابلاغیه از آثار علی محمد شیرازی در مقابل اعتراض و افترای معاندین نشر داده‌اند».^۳ ثبت کرد که در تأیید مجدد «لعنت کردن» علی محمد شیرازی در قبال امر بابیت سندی است که در آن مناقشه نیست:

«بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله خلق السموات و الارض بأمره... أَللّهُمَّ اِنِّیْ اَشْهَدُكَ الْاَن... وَ بَانَكَ لَتَعْلَمَ اَنَّكَ قَدْ خَلَقْتَ الْكُلَّ بِمَشِيَّتِكَ وَ هِیْ اَوَّلُ کَلِمَةٍ اَمَنْتَ بِكَ... اَللّهُمَّ ثَبِّتْ فَوَادِیْ فِیْ حُبِّكَ فَاِنِّیْ مَا اَدَّعِیْتُ فِیْ شَأْنِ اِلَّا طَاعَتِكَ وَ لَا اَرْجُوْ اَحَدًا سِوَاكَ... وَ لَا اَعْتَقِدُ فِیْ شَأْنِ اِلَّا بِمَا نَزَلَتْ فِی الْقُرْآنِ عَلٰی حَبِیْبِكَ مُحَمَّدٍ رَسُوْلُ اللهِ وَ خَاتَمُ النَّبِیِّیْنَ مِنْ وَلاَیَةِ اُئِمَّةِ الْعَدْلِ وَ اَتَّبَاعِهِمْ وَ الْاِقْتِدَاءَ بِاَثَارِهِمْ وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ اَعْدَائِهِمْ وَ الَّذِیْنَ یَشْکُوْنَ فِیْ فَضْلِهِمْ وَ اَنَّكَ لَتَعْلَمَ یَا اَلٰهٰی بَانَ لَاوْلِیَائِكَ

۱. مرحوم رضا قلیخان هدایت در این مورد می‌نویسد: «روی او را (علی محمد شیرازی) سیاه کرده و به مسجد وکیل بردند و او اظهار توبه و انابه کرد و برخورد لعن نمود و پای جناب فضایل مآب شیخ ابوتراب امام جماعت را بوسیده و استغفار کرد.» روضة الصفا - ناصری ج ۱۰، ص ۳۱۱

۲. «تلخیص تاریخ نبیل زرنندی»، ص ۱۴۱

۳. «اسرار الآثار خصوصی»، ج ۱، ص ۱۷۹

في كل شأن كانوا حفاظاً لدينهم و أوعية لحكمهم عبادك الذين فرضت طاعتهم و محبتهم... وأنت قد تفضلت على... من حقائق العلوم ما كان شأنك عند العطاء و الإجابة للمؤمنين بشأن الآيات و الدعوات... بل إن كل حق ينزل من عندك أنك تطلق عليه كلمة الوحي بما نزلت في القرآن حيث قلت و قولك الحق و أوحينا موسى و من معه أجمعين و مثل ما أوحيت الى أم موسى ثم إلى النحل... و ما أنا ادّعت كلمة الوحي... و قالوا أنه ادّعى الولاية و اختبها قتلهم الله بما افتروا ما ادّعت ولا نطقت إلا العبودية... الذين يعتقدون في الائمة دون العبودية و ينسبون الى شيعتهم دون ذلك فجزائهم كان نار جهنم. إن بعض الناس قد افتروا على كلمة البابية المنصوصة و ادّعوا الرؤية لنفسى لعنهم الله بما افتروا ما كان لبقية الله صاحب الزمان بعد الأبواب الأربعة باب منصوص و لانايب مخصوص و من ادّعى الرؤية بدون بينة فرض على الكلّ بان يكذبوه و يقتلوه اللهم أتى اشهدك بأننى ما ادّعت رؤية حجتك الحق ولا بابية نفسه بنص من قبل وائى لو نسبت إلى نفسى كلمة البابية ما قصدت إلا ذكر كلمة الخير، حيث قد قرئت فى حديث أئمة العدل بان المؤمن لا يوصف... و أشهد أنه قد اتبع وحيك وبلغ رسالاتك و عرج بجسمه إلى السماء وجاهد في سبيل محبتك حتى فاز بوجهك و أشهد أن حلاله إلى يوم القيامة، ولم ينسخ شريعته ولم يبدل منهاجه، و من زاد حرفاً أو نقص شيئاً من شريعته فيخرج في الحين من طاعتك، و أن الوحي بمثل ما نزل عليه قد انقطع من بعده من عندك و إن كتابه مهيم على كل الكتب... و حجتك الحى الذى وجوده يبقى كل الخلق و يذكره بذكره كل الموجودات أن تحفظ غيبته و تقرب أيامه.. قالوا بأنه ادّعى الربوبية و اعتقد بأن علياً عبدك و وصى نبيك كان خالق الأشياء و رازقهم، و أنكر معراج الجسماني و حشر الجسد. إني فسبحانك سبحانك إني برىء من الذين يعتقدون بتلك الاحكام الباطلة و إن ذكر كلمة اخرى ارادما ذكر الصادق حجتك فى دعائه حيث قال وقوله الحق و عرج روحه الى السماء و أشهد أن اليوم كان حجتك محمد بن الحسن صلواتك عليه و على من اتبعه.. و أشهد أن بعد الابواب اربعة ليس له باب قد ورد فى الحديث. وأن له

فی آیام غیبه علماء مستحفظین.. و أشهد أن طاعتهم فرض و موذتهم عدل و من أنکر أحداً منهم فقد كفر و کان من الخاسرین»^۱.

عباس افندی در کتاب: «مقاله شخصی سیاح» کوشش کرده است، به نحوی اعترافات مذکور علی محمد شیرازی را در ابلاغیه الف، مبنی بر انکار بابیت، قلب کند. و در هاله‌ای از آن وارونه مطلب، توجیهی مغشوش القا کند.

در صفحه (۳) کتاب مذکور می‌نویسد: «آغاز گفتار نمود و مقام بابیت اظهار و از کلمه بابیت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده غیبت است و دارنده کمالات بی حصر و حدّ به اراده او متحرکم و به حبل والایش متمسک و در نخستین کتابی که در تفسیر سورة یوسف مرقوم نموده در جمیع مواضع آن خطابهایی به آن شخص غائب که از او مستفید و مستفیض بوده نموده و استعداد در تمهید مبادی خویش جسته و تمنای فدای جان در سبیل محبتش نموده از جمله این عبارت است:

یا بقية الله قد فديت بكلی لك ورضيت السبّ في سبيلك و ما تمنيت إلا القتل في محبتك و كفى بالله العلیّ معتصماً قديماً».

و در صفحه (۷) از کتاب مذکور درباره انکار بابیت در مسجد وکیل شیراز می‌نویسد: «روزی او را در مسجد احضار و اصرار و اجبار بر انکار نمودند. بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکونت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید و همه‌چیز گمان بود که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب الزمان (عج) است. بعد معلوم و واضح شد که مقصودش بابیت مدینه دیگر است و وساطت فیوضات از شخصی دیگر که اوصاف و نعوتش در کتاب و صحائف خویش مضمّن».

بر این اساس، علی محمد شیرازی از مدینه دیگری که به عقیده عباس افندی و بهائیان میرزا حسینعلی بهاء، مدعی موعود و ظهور بعد از علی محمد شیرازی می‌باشد مقام بابیت داشته نه از حضرت حجة بن الحسن عسکری!

۱. «اسرار الآثار خصوصی»، ج ۱، ص ۱۷۹

در حالی که تفصیل واضحات، و اظهر من الشمس است که علی محمد شیرازی در تفسیر سورة يوسف، تفسیر سورة بقره، تفسیر سورة کوثر، رساله بین الحرمین، و ابلاغیه الف، خطابش به امام قائم حضرت محمد بن الحسن عسکری علیه السلام یازدهمین فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام است. و فاضل مازندرانی در کتاب: «اسرار الآثار» در مورد خصوصیت مشترک آثار اولیه علی محمد شیرازی صریحاً و کاملاً بر خلاف لفظ و قلم عباس افندی می نویسد: «بقیه الله» از القاب امام دوازدهم اثنی عشریه قرار گرفت و در آثار اولیه نقطه البیان آمده مکرر ذکر یافت قوله: «إِنِّى أَنَا عَبْدٌ مِنْ بَقِيَةِ اللَّهِ الْخ».

و در صحیفه بین الحرمین است قوله: «أَنْ أَسْمَعُوا حَكْمَ بَقِيَةِ اللَّهِ الْخ» و در صحیفه مخزونه است قوله: «وَلَقَدْ أَخْرَجَهَا بَقِيَةُ اللَّهِ صَاحِبَ الزَّمَانِ علیه السلام إِي بَابِهِ الذِّكْر».^۱ و در صفحه (۷۰) کتاب مذکور، «فاضل مازندرانی»، پس از ذکر اقوال مختلفه باب در آثار اولیه، جزماً نتیجه می گیرد که: «مراد از بقیه الله در آثار اولیه نقطه البیان همان مقام امامت و مهدویت موعوده منتظره سریه بود که در ایام بابت او را موافقت و تأیید می نمود».

از این روی فاضل مازندرانی، مبلغ مشهور بهائیان، بر خلاف عباس افندی، که با چنان تعبیرات وارونه، سعی در رفع تناقض دعوت و انکار بابت کرده، «تقیه» را کلید چنین بن بستی در عقاید علی محمد شیرازی در نظر آورده و با تأیید و قبول اینکه آثار اولیه باب تماماً در مورد دعوی بابت از جانب حضرت محمد بن الحسن عسکری است، پس از ذکر متن «ابلاغیه الف» می نویسد: «در این ابلاغیه که در سال دوم اظهار امر و بحبوحه تقیه و ایام اکتفا به اظهار مقام علم، محض فرو نشاندن مقاومت و معاندت ملاها صادر فرمودند».^۲

چنین تعبیری از اظهار و انکار بابت، نه تنها خلاف نظریه عباس افندی است، بلکه تمسک به تقیه را در غیر محل آن و بر خلاف نصوص کتاب «ایقان» حسینعلی میرزا مبنی بر «استقامت در امر» به کار برده است.

۱. «اسرار الآثار»، ج ۲، ص ۱۶۸

۲. همان، ص ۱۸۲

حسینعلی میرزا در اثبات حقانیت دعاوی علی محمد شیرازی، به دلیل استقامت اشاره کرده و می‌نویسد: «و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این، قیام بر آن امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند و از هیچکس و هیچ نفس خوف نمودند و اعتنا نفرمودند...»^۱

و در خصوص «تقیه»، به اجمال به ذکر این بیان علی محمد شیرازی، اکتفا می‌کنیم که: «واحذر من التقية و راقب فی التقية الاترى لنفسك خوفاً ولو كنت فی تلك الارض...»^۲ بهر حال آنچه که مسلم است، دعوی بابیت علی محمد شیرازی، و سپس انکار دعوی است. با این همه وی در برخورد با جامعه مسلمانان، به انکار بابیت و هر نوع ادعائی و جهت حفظ مریدان خود به ترویج دعوی بابیت مبادرت ورزید.^۳ و از این جهت، آثار و شیوه‌های رفتاری او، باب هر نوع سوء ظنی را در تحلیل نهائی شخصیت و آثار وی گشود.

با چنین زمینه‌ای و در حالی که زیر نظر حاکم فارس مورد مراقبت قرار داشت بنا به تأیید «آواره» در کتاب: «کواکب الدریه» و عباس افندی در کتاب مقاله شخصی سیاح، به درخواست سید یحیی دارابی تفسیر بر سوره کوثر نگاشت، که چنانچه متذکر شدیم از یک سوی به اثبات امامت و حیات و غیبت و طول عمر حضرت حجة بن الحسن عسکری علیه السلام پرداخته و از سوی دیگر به نیابت و بابیت غیر منصوبه خود، قلم فرسائی‌ها نموده است. تا اینکه بنا به تصریح آواره به نقل از نامه‌ای که علی محمد شیرازی به میرزا آقاسی نگاشته است: «در نیمه دوم سال ۱۲۶۲ هـ ق ترسان و گریزان عازم اصفهان گردید و بین راه نامه‌ای به معتمد الدوله منوچهر خان گرجی^۴ حاکم اصفهان نگاشت و از او

۱. «ایقان»، ص ۱۷۹، مسئله استقامت را در قسمت ۵/ب از فصل پنجم به تفصیل مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۲. «اسرار الآثار» ج ۳، ص ۱۶۹

۳. «کواکب الدریه»، ج ۱، ص ۵۲

۴. همان، ج ۱، ص ۱۰۴

خواست تا برایش منزلی مهیا کند».^۱

ولی به گفته مرحوم میرزا قلیخان هدایت در کتاب: «روضۃ الصفا» و مرحوم اعتضاد السلطنہ در کتاب فتنہ باب: «معمد الدولہ منوچہر خان گرجی کہ در آن وقت حکومت اصفہان داشت، گمان کرد کہ شاید میرزا علی محمد یکی از بزرگان دین باشد... خواست او را ببیند. چند نفر سوار فرستاد کہ اگر توانند او را از بند رها کنند و پنهانی بہ اصفہان رسانند. وقتی سوارہای معمد الدولہ بہ فارس رسیدند کہ در آن بلاد ناخوشی و با، شدت داشت و مردم آشفته خاطر بودند بی زحمت باب را برداشتند و بہ اصفہان آوردند».^۲

معمد الدولہ بہ گفته میرزا جانی کاشانی در کتاب: «نقطۃ الکاف»: «بہ مقتضای حکمت بہ امام جمعہ اصفہان پیغام نمود، کہ مدعی باب امام علیہ السلام تشریف آوردہ، آدم بفرست بہ خدمت ایشان و وعدہ بخواہید تا بہ منزل شما تشریف فرما شوند. سرکار امام نیز چنان نمود».^۳

معمد الدولہ بہ تأیید شوقی افندی در کتاب: «قرن بدیع» ارمنی نژاد و نامسلمان بود^۴ و بہ گفته عباس افندی از علی محمد شیرازی سؤال از نبوت خاصہ نمود^۵ و علی محمد «جوابی در اثبات نبوت خاصہ در همان مجلس مرقوم شد» کہ بہ تصریح شوقی افندی پس از نگارش آن تحت تأثیر واقع شدہ بہ دیانت اسلام گرویدہ.^۶ و بہ روایت نبیل زرنندی: بہ صدای بلند اعتراف نمود کہ تا آن زمان بہ دین اسلام ایمان قلبی نداشتہ است».^۷

عباس افندی می نویسد: «معمد امر فرمود کہ جمیع علماء جمع شوند و در یک

۱. شرح حال معمد الدولہ، منوچہر خان گرجی... مراجعہ شود بہ کتاب: دوم، فصل دوم.

۲. فتنہ باب، ص ۱۷

۳. نقطۃ الکاف، ص ۱۱۶

۴. ج ۱، ص ۱۱۰

۵. کتاب مقالہ شخصی سیاح، ص ۱۴

۶. قرن بدیع، ج ۱، ص ۱۰

۷. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۱۹۳

محضر با او مناظره نمایند و سؤال و جواب عیناً بدون تحریف به وساطت کاتب مخصوص خویش ثبت شود تا به طهران ارسال شود و آنچه امر و اراده پادشاهی بر آن قرار گیرد مجری شود.^۱

ولی مؤلفان بابی و بهائی چنین وانمود کرده‌اند که: «علما این قضیه را وهن شریعت شمرده نپذیرفتند...»^۲ و به گفته آواره: «عدم پذیرفتن علماء بدین خاطر بود که: در صورت غلبه جامعه دیانت را از مجاب ساختن جوانی عامی فخری نیست و در صورت مجاب شدن وهنی بزر روی خواهد داد.»^۳

با این همه در مجلس معتمد الدوله، امام جمعه و آقا محمد مهدی فرزند مرحوم حاجی ابراهیم کلباسی و میرزا حسن فرزند مرحوم ملا علی نوری شرکت کردند. معتمد الدوله می‌خواست با تشکیل مجلسی و با شرکت اکثر علمای متشخص اصفهان، گفتگوئی را میان علی محمد شیرازی و علمای اعلام به راه اندازد و از این طریق موقعیت علی محمد شیرازی را به نحوی تثبیت و در صورت امکان فضل و کمال علی محمد را به مهر علمای اصفهان ممهور ساخته و به تصریح عباس افندی: «به طهران ارسال شود.» ولی با عدم شرکت جماعت علما این کار میسر نشد و فتنه‌ای را که می‌رفت به دست علی محمد شیرازی و قدرت سیاسی و نظامی معتمد الدوله که مسلم حسن نظر خاص وی به علی محمد شیرازی و ظن نظر او به اسلام و علمای اصفهان معلوم همگان شده بود و به گفته مرحوم اعتضاد السلطنه «معتمد الدوله با او متحد بود، تخریب حال او نمی‌نمود.»^۴ برپا نگردید و به این دید اگر جمله عباس افندی را از نظر بگذرانیم البته بیان صحیحی خواهد بود که: «علما این قضیه را وهن شریعت شمرده نپذیرفتند.»^۵

با وجود این شرکت سه مجتهد و حکیم مذکور، حداقل مجالی بود برای دستیابی به

۱. مقاله شخصی سیاح، ص ۱۴

۲. همان، ص ۱۴

۳. کواکب الدریه، ج ۱، ص ۷۳

۴. فتنه باب، ص ۲۰

۵. مقاله شخصی سیاح، ص ۱۴

موقعیتی کم. ولی سرآغاز دستیابی به موقعیت‌های بیشتر.

میرزا جانی کاشانی می‌نویسد: «آقا محمد مهدی بن مرحوم حاجی کلباسی و میرزا حسن بن مرحوم ملا علی نوری حضور داشتند. هر یک مسئله‌ای سؤال نمودند در علم توحید و حکمت... جواب شافی و کافی دادند.^۱ در حالی که عباس افندی تصریح نمی‌کند که علی محمد شیرازی در برابر پاسخ‌های دو حکیم مذکور، جواب شافی و کافی داده‌اند. آنچه که ایشان در کتاب مقاله شخصی سیاح آورده‌اند این است که: «مجلس به سؤال بعضی مسائل از فن اصول و توضیح و تشریح اقوال ملاصدرا منتهی شد و چون نتیجه‌ای از این مجلس به جهة حاکم حاصل نشد...^۲» بر این اساس اگر جواب سؤالات کافی و شافی بود، مجلس بی نتیجه نمی‌ماند.

اتفاقاً آواره تصریح کرده است که مناظره آقا محمد مهدی کلباسی و آقا میرزا حسن نوری من غیر رسم بود.^۳ و آنچه که در این مذاکره من غیر رسم مطرح شده است به نقل از «اعتضاد السلطنه» وقایع نگار ایام ناصری، چنین بوده است:

«باب به مجلس در آمده اول مرتبه آقا محمد مهدی آغاز سخن کرد و باب را گفت که؛ آن مردم که طریق شریعت سپرند، بیرون از دو فرقه نباشند، یا مسائل شرعیه خویش را از اخبار و احادیث استخراج و استنباط فرمایند و اگر نه، مقلد مجتهدی باشند.»
باب در جواب گفت: «که من تقلید کسی نکرده‌ام و نیز هر کس باطن خویش عمل کند حرام دانم.»

«آقا محمد مهدی گفت: امروز باب علم مسدود است و حجت خدای غائب باشد. بی آنکه امام وقت حاضر شود و مسائل حقه را از زبان وی بشنوی چگونه به مطلبی به گروی و به راستی عمل نمائی؟ با من بگوی این علم از کجا اندوختی و این یقین از که آموختی؟»

«باب در جواب گفت: «تو متعلم و کودک ابجد خوانی. مرا مقام ذکر و فؤاد است.

۱. نقطة الکاف، ص ۱۱۷

۲. مقاله شخصی سیاح، ص ۱۵

۳. کواکب الدریه، ج ۱، ص ۷۳

ترا نرسد که با من محاجه نمائی.»

«چون مناقشه ایشان به این جا رسید، آقا محمد مهدی خاموش شد و میرزا حسن که در فنون حکمت خاصه در مؤلفات ملا صدرا مسلط بود به سخن درآمده به وی گفت: «بدین سخن که گفتی تأمل کن. ما در اصطلاح خویش از برای ذکر و فؤاد مقامی نهاده ایم که هر کس بدانجا رسد به تمام اشیاء همراه باشد و هیچ شیئی از وی غائب نماند و هیچ نباشد که نداند. آیا تو نیز مقام ذکر و فؤاد را چنین شناخته ای و احاطت وجود شما بر اشیاء چنین است؟ میرزا علی محمد بی لغزش خاطر و لکنت زبان گفت: چنین است، می خواهی بپرس.»

«میرزا حسن گفت: از معجزات انبیا و ائمه هدی یکی طی الارض است. بگوی تا بدانیم که زمین چگونه در نوردد. مثلاً حضرت جواد علیه السلام قدم از مدینه برداشت و در طوس گذاشت. مسافتی که از طوس تا مدینه بود به کجا شد؟ آیا زمین میان این دو شهر فرو رفت یا مدینه به طوس متصل گردید؟ چون امام علیه السلام به طوس رفت دیگر باره زمین بر آمد و این نتواند بود. چه بسیار شهرها از مدینه تا طوس باشد، پس همه باید خسف شود و جانداران همه تباه شوند و اگر گوئی زمینها با هم متراکم شدند و تداخل کردند این نیز ممکن نخواهد شد. چه بسیار شهرها باید محو شود و مدینه به طوس منتقل شود و حال آنکه هیچ قطعه ای از زمین دگرگون نشده و از جای خود جنبش نکرد

و اگر گوئی: امام طیران نموده و از مدینه تا طوس با جسم بشری رفت. این نیز با براهین محکم راست نیاید و همچنان بگوی که چگونه امیر المؤمنین علی علیه السلام در یک شب و یک حین در چهل خانه مهمان شد؟ اگر گوئی علی نبود و صورتی نمود نپذیرم. زیرا که خدای و رسول دروغ نگویند. علی علیه السلام شعبده نکند. و اگر به راستی او بود چگونه بود؟ و همچنان در خبر است که آسمانها در زمان سلطان جابر به سرعت سایر باشد و در روزگار ائمه هدی بطیء سیر دارد. اول آنکه از برای آسمان دو سیر چگونه تواند بود؟ دیگر آنکه سلاطین بنی امیه و بنی عباس با ائمه معاصر بودند. پس باید آسمان را بطیء سیر و سرعت سیر در یک زمان باشد. این سر را نیز مکشوف دار.

باب در جواب گفت: اگر خواهی این مشکلات را شفاهاً بگویم و اگر نه بنویسم.

میرزا حسن گفت: مختار هستید. باب قلم و کاغذ برداشت به نوشتن مشغول شد. در آن هنگام شام حاضر کردند. او سطری چند بنگاشت، میرزا حسن برداشته و نگاه کرد و گفت: گویا خطبہ‌ای عنوان کرده‌ای و حمدی و وردی آورده‌ای و مناجات به درگاه قاضی الحاجات نموده‌ای و به مطلب، خود را هیچ آشنا نکرده‌ای. سخن در اینجا ناتمام مانده هر یک از دایره جمع به جایی رفتند.^۱

انجام چنین مذاکره و مهمانی را هم از زبان عباس افندی خواندیم و دانستیم که: «نتیجہ‌ای از این مجلس به جہتہ حاکم حاصل نشد. حکم شدید و فتوای قوی علمای اعلام را مجری نگشت».^۲

علمای اصفهان، از حمایت روزافزون معتمدالدوله و اعمال و نیات وی که می‌خواست به وسیله علی محمد شیرازی یک سری اقدامات ضد شیعی و ضد علمای اصفهان به راه اندازد. و در این راه علی محمد شیرازی از هر نوع همکاری دریغ نداشت، نامہ‌ای به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقت نگاشته خواستار رفع توطئہ‌ای شدند که زیر پوشش اسلام، گاهی باییت، زمانی توبہ و انکار دعوی باییت در حال نضج گرفتن بود.

حاجی میرزا آقاسی با توجه به کسب اطلاعات مربوط به مریدان علی محمد شیرازی در دیگر مناطق و عقایدی که از جانب آنان منتشر شده و بررسی آثار علی محمد شیرازی در ۱۱ محرم ۱۲۶۲ هـ ق نامہ‌ای در پاسخ اعتراض علمای اصفهان نگاشت و در آن چنین خاطر نشان ساخت:

«خدمت علمای اعلام و فضلالی ذوی العزّ و الإحترام مصدع می‌شود که در باب شخص شیرازی که خود را باب و نایب امام نامیده نوشته بودند که چون ضالّ مضلّ

۱. فتنہ باب، ص ۱۸

۲. مقالہ شخصی سیاح، ص ۱۵

در همین ایام ملا محمد ہراتی کہ از مریدان باب بود، رسالہ فروغ عدلیہ علی محمد شیرازی را از عربی بہ فارسی ترجمہ می‌کرد و این بہ اجازہ علی محمد شیرازی بود. ولی کار خود را بہ انجام نرسانیدہ خوف شدید بر او مستولی گشت و از علی محمد شیرازی کنارہ گرفت، زیرا احساس کرد کہ علی محمد شیرازی کاملاً بر خلاف اسلام طی طریق می‌کند. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۱۹۲

است، بر حسب مقتضیات دین و دولت لازم است مورد سیاست اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه اسلام پناه روح العالمین فداه شود تا آینده را عبرتی باشد. آن دیوانه جاهل جاعل دعوی نیابت نکرده بلکه دعوت نبوت کرده زیرا که از روی کمال نادانی و سخافت رأی، در مقابل با آنکه آیه شریفه: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ» دلالت دارد که مقابله یک سوره اقصر محال است. کتابی از مزخرفات جمع کرده و قرآن نامیده و حال آنکه «لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»^۱ چه رسد به قرآن آن نادان که بجای کهیعض مثلاً کاف، ها، جیم، دال، نوشته و بدین نمط، مزخرفات و اباطیل ترتیب داده، بلی حقیقت احوال او را من بهتر می دانم که چون اکثر این «طایفه شیخی» را مداومت به چرس و بنگ است، جمیع گفته ها و کرده های او از روی نشأء حشیش است که آن بدکیش به این خیالات باطل افتاده و من فکری که برای سیاست او کرده ام این است که او را به ماکو فرستم که در قلعه ماکو حبس مؤبد باشد. اما کسانی که به او گرویده اند و متابعت کرده اند مقصرند، شما چند نفر از تابعین او را پیدا کرده به من نشان بدهید تا آنها مورد تنبیه و سیاست شوند. باقی ایام فضل و افاقت مستدام باد.»^۲

معمد الدوله، علی محمد شیرازی را: «با جمعی سواران خاص خویش از اصفهان به خارج فرستاد و چون به مورچه خوار رسیدند به پنهان امر رجوع به اصفهان فرمود و در خلوت سرپوشیده خویش مأمن و مأوی داد و جز خواص تابعان و معتمدان معمده نفسی از باب مطلع نبودند.»^۳

پس از چند ماه، معمده الدوله درگذشت و گرگین خان برادرزاده وی حاکم اصفهان شد و جریان عدم اجرای دستور مرکز بوسیله معمده الدوله را به اطلاع میرزا آقاسی رسانده حاضر نشد علی محمد شیرازی را در اصفهان نگه دارد.

۱. اسراء: ۸۸

۲. این نامه از کتاب «امیر کبیر و ایران» آورده شده و از تاریخ آن پیداست که پیش از مرگ معمده الدوله (که در ربیع الاولی آن سال درگذشت) بوده. می توان پنداشت که نامه رسیده ولی معمده الدوله از فرستادن باب خودداری کرده تا پس از مرگ او برادرزاده اش فرستاد. بهائیگری، نوشته احمد کسروی.

۳. مقاله شخصی سیاح، ص ۱۶

از این رو گرگین خان علی محمد شیرازی را به دست مأمورین دولتی داد و باب در معیت سربازان شاهشون به ریاست باباییک بیات ماکوئی از راه کاشان به طرف تهران گسیل شد. در کاشان حاجی میرزا جانی مؤلف کتاب معروف «نقطۃ الکاف» (به زعم ادوارد براون!) با دادن صد تومان رشوه باب را شب به خانه مهمان کرد. فردا صبح دوباره به راه افتادند تا نزدیک قصبه گلین آمدند. از آنجا سید اجازه ورود به طهران خواست ولی محمد شاه به دستور حاجی اجازه نداد و به باب نامه‌ای نوشت که مختصراً این است: «چون موکب همایون در جناح حرکت از طهران است و ملاقات بطور شایسته ممکن نه، شما به ماکو رفته چندی در آنجا توقف و استراحت کنید و به دعاگوئی دولت قاهره مشغول شوید و مقرر داشتیم که در هر حال مراعات و توقیر نمایند و چون از سفر برگردیم شما را مخصوص خواهیم خواست.»

محمد بیگ چا پارچی که مأمور بردن باب به ماکو بود دستور داشت که او را از خارج شهرها به ماکو برساند. او هم به همین جهت نگذاشت که باب از داخل قزوین و زنجان عبور کند. بالاخره باب را به ماکو رساند و در همین ماکو یا به قول سید باب «ارض باسط» است که بیان فارسی و عربی نوشته شده. از شعبان ۱۲۶۳ تا جمادی الاولی ۱۲۶۴ باب در ماکو بود. ولی چون مریدان او کتباً یا شخصاً با او مراوده داشتند، وی را به قلعه «چهریق» که باب آن را به تطبیق عددی ابجدی «جبل شدید» نامیده بردند. از این تاریخ تا هنگام قتل شعبان ۱۲۶۶ وی در چهریق محبوس بود. (مگر حین محاکمه در تبریز) و تنها کسی که همیشه با او بود آقا سید حسین یزدی کاتب بود.^۱

۱. فتنه باب، ص ۲۳۸، توضیحات آقای عبدالحسین نوائی

فصل سوم: قائمیت زمينه من يظهره اللهی

الف) شناخت قائم

در جوامع حدیث شیعه و معارف منقول و معقول تشیع، عقیده به ختم امامت، با یازدهمین فرزند علی بن ابی طالب (علیه السلام) یکی از اصول مسلم و از ضروریات ایمان به امامت اصل پنجم از اصول دیانت است.

ثقة الاسلام کلینی در کتاب: «الاصول من الکافی» شیخ صدوق در کتاب: «إكمال الدین، علل الشرایع، معانی الأخبار، خصال، أمالی، عیون اخبار الرضا»، شیخ ابوجعفر محمد بن الحسن طوسی، در کتابهای: «الغیبة، مختصر مصباح و مصباح المتهجد، أمالی»، سید بن طاووس، در کتابهای: «اقبال، طرائف، فرج المهموم فی معرفة الحلال و الحرام من النجوم، ربیع الألباب، مصباح الزائر، كشف الیقین»، شیخ طبرسی در کتابهای: «احتجاج، مجمع البیان، اعلام الوری»، محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب: «الغیبة»، شیخ مفید در کتاب: «اختصاص» و «الإرشاد»، بهاء الدین اربلی موصلی در کتاب: «كشف الغمة». شهید اول در کتاب: «دروس»، شلمغانی در کتاب: «الغیبة» ابن قولویه در کتاب: «کامل الزیارة»، محمد بن حسن صفار در کتاب: «بصائر الدرجات» قطب الدین راوندی در کتاب: «خرایج» سید علی بن عبدالحمید در کتاب: «الأنوار المضيئة» از طریق ذکر احادیث و شرح و بررسی آنها صریح و روشن، آشکار می سازند که در عقیده مذهب شیعه امامیه، امام دوازدهم: نامش: محمد (علیه السلام)، کنیه اش: ابوالقاسم و مادرش: نرجس

خاتون، پدرش امام حسن عسکری (۸ ربیع الثانی ۲۳۲ - ۸ ربیع الاول ۲۶۰ هـ ق) متولد (۱۵ شعبان سال ۲۵۵ هـ ق) نوہ امام ہادی (۱۵ ذی حجه ۲۱۲ - ۳ رجب ۲۵۴ هـ ق) سومین فرزند امام محمد تقی الجواد (۱۰ رجب ۱۹۵ - آخر ذی القعدہ ۲۲۰ هـ ق) چہارمین فرزند امام علی بن موسی الرضا (۱۱ ذی القعدہ ۱۴۸ - آخر صفر ۲۰۳ هـ ق) پنجمین فرزند امام موسی کاظم (۷ صفر ۱۲۸ - ۲۵ رجب ۱۸۳ هـ ق) ششمین فرزند امام جعفر صادق (۱۷ ربیع الاول ۸۳ - ۲۵ شوال ۱۴۸ هـ ق) ہفتمین فرزند امام محمد باقر (۱ رجب ۵۷ - ۷ ذیحجه ۱۱۴ هـ ق) ہشتمین فرزند امام علی بن حسین زین العابدین (۵ شعبان ۳۸ - ۱۲ محرم ۹۵ هـ ق) نہمین فرزند امام حسین (۳ شعبان ۱۰۴ محرم ۶۱ هـ ق) یازدہمین فرزند علی بن ابی طالب علیہ السلام (۱۳ رجب، ۳۰ سال بعد از عام الفیل - ۲۱ رمضان ۴۰ هـ ق) کہ تا سال ۳۳۱ هـ ق در غیبت صغری بسر می بردہ و در این ایام توسط عثمان بن سعید عمروی ابو جعفر محمد بن عثمان - ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی - ابوالحسن علی بن محمد سمری. نواب منصوص و خاص وی با شیعیان در ارتباط بودہ تا اینکه غیبت کبری وی از سال ۳۳۱ هـ ق آغاز گردید و او همچنان پس از غیبت کبری زندہ و شیعیان در انتظار ظهور وی بودہ تا مجری عدل الہی در زمین گردد.

این است شناخت و معرفت شخصی «قائم آل محمد علیہم السلام»: «مہدی»، «مہدی موعود»، «صاحب الزمان»، «صاحب الامر»، «خلف الصالح»، «حجت»، «حجة الله»، «امام غائب»، «امام منتظر»، «امام اثنی عشر»، «حضرت حجة بن الحسن العسکری علیہ السلام»، در معارف معقول و منقول تشیع و لا غیر.^۱

چنین شناختی از امام دوازدهم، کہ مسلم روایات و مراجع اصلی عقیدہ شیعی است در مواضع متعدد در مورد تأیید و تصدیق علی محمد شیرازی و بعدها دیگر مدعیان ازلیت و بہائیت قرار گرفته است.

مدارکی کہ چنین اعترافی را بیان می دارد ذیلأً به استحضار می رساند:

۱. بنا بہ تحقیق آية الله لطف الله صافی گلپایگانی در کتاب: منتخب الأثر، در خصوص معرفی امام دوازدهم شیعه بہ گونه مذکور حدوداً ۱۵۸۲ حدیث صحیح، در جوامع حدیث شیعه موجود است.

۱ - علی محمد شیرازی در کتاب: صحیفه عدلیه^۱ می نویسد: «ثالث معرفت ابواب است و در این مقام فرض است بر مکلف، اقرار به وصایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نماید...
 رابع معرفت امامت است و در این مقام بر کل موجودات فرض است معرفت دوازده نفس مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند... الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمة الصديقة صلوات الله علیهم اجمعین. و این شمس عظم و نجوم عزت در هر شأن قائم مقام رسول الله (صلی الله علیه و آله) بوده اند.»
 در صفحه ۳۸ کتاب مذکور، تصریح مجدد می کند که: «دعائی که در باب خامس ذکر می شود، جامع جمیع مراتب اعتقاد است که بعد از قرائت آن عمل به اصول دین خود نموده کافی است این دعا کل را در مقام اعتقاد.»
 در باب خامس، علی محمد شیرازی متن دعای مذکور را که به گفته ایشان جامع جمیع مراتب اعتقاد است چنین می نگارد:

«وأشهد الأوصياء محمد (صلی الله علیه و آله) بعده علی ثم بعد العلی الحسن ثم بعد الحسن الحسين ثم بعد الحسين علی ثم بعد علی محمد ثم بعد محمد جعفر ثم بعد جعفر موسی ثم بعد موسی علی ثم بعد علی محمد ثم بعد محمد علی ثم بعد علی الحسن ثم بعد الحسن صاحب العصر حجتك وبقیتك... وأشهد أن قائمهم صلواتك علیه حجتك امامي الحق.»

۲ - در کتاب: «تفسیر سوره یوسف»^۲ و نقل آن در کتاب «رحیق مختوم»^۳ تألیف اشراق خاوری، علی محمد شیرازی صریحاً ادعا کرده است که تفسیر مذکور را از ناحیه حضرت قائم (علیه السلام) آورده است!

۱. صص ۲۶-۲۷.

۲. تفسیر سوره یوسف - احسن القصص، علی محمد شیرازی.

۳. در تشریح: لون قرن، ج ۱، ص ۲۲.

«الله قد قدر أن يخرج ذلك الكتاب في تفسير أحسن القصص من عند محمد بن حسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب على عبده ليكون حجة الله من عند الذكر على العالمين بليغاً».

۳- در کتاب: «دلائل سبعه» علی محمد شیرازی دعای افتتاح را از حضرت قائم (عج) با سر آغازی چنین نقل می‌کند: و از آن جمله است کلام خود آن حضرت در دعای شبهای ماه مبارک رمضان:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ وَالْقَائِمَ بِدِينِكَ».

۴- در کتاب تفسیر سوره بقره علی محمد شیرازی به نقل از کتاب اسرار الآثار^۱ فاضل مازندرانی چنین تصریح می‌کند:

«ولقد قال الحسن أبوالحجة في تفسيره لهذه الآية...»

وایضاً در تفسیر مذکور، ذیل آیه «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ»^۲ می‌نویسد:

«والمغرب القائم محمد بن الحسن صاحب العصر» و ذیل آیه: «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» می‌نگارد: «والایمان بما انزل الله فی ولایة علی و الحسن و الحسین... و علی و الحسن و محمد الغائب المنتظر».

۵- در کتاب: «تفسیر سوره کوثر»^۳ که آن را به درخواست «یحیی دارابی» نوشته است، علی محمد شیرازی می‌نویسد:

«فلاشك في وجود امام القائم الغالب المستور... و أنّ المنكرين من المسلمين ساقطون أقوالهم عن درجة الاعتبار، وأمّا المسلمون الموصول من فرقة الإثنى عشرية فقد ثبت عندهم يوم ولادته.»

و در مطلع ۱۴ از قسمت دوم، تفسیر مذکور حدیثی را از حضرت قائم چنین نقل

۱. ج. ۲، ص ۱۱

۲. بقره: ۱۱۵

۳. ص ۵۶

می‌کند: فی ذکر ما قال بقية الله ﷺ لعلی بن ابراهیم: «أنا المهدي، أنا قائم الزمان، أنا الذي أملاها عدلاً كما ملأت ظلماً وجوراً.»

و سپس اذعان می‌دارد که: «و اعرف أنه خلّف صالح كُنّي بأبي القائم وأنه القائم بأمر الله... ولا أحب أن أذكر اسمه إلا بما قال الإمام ﷺ: م ح م د...»

در مطلع چهارم از قسمت دوم تفسیر مذکور، علی محمد شیرازی حدیثی را از امام حسن بن علی ﷺ مورد تأیید قرار می‌دهد که آن حضرت به اعتراض مردم نسبت به انجام قرارداد صلح با معاویه فرمود:

«أما علمتم أنه مأمناً أحدٌ إلا ويقع في عنقه بيعة لطاغية زمانه إلا القائم، الذي يصلي روح الله عيسى بن مريم ﷺ خلفه، فإن الله عز وجل يخفي ولادته، ويغيب شخصه، لئلا يكون لأحدٍ في عنقه بيعة إذا خرج. ذلك التاسع من ولد أخي الحسين بن سيدة الإماء، يطيل الله عمره في غيبته، ثم يظهره بقدرته في صورة شابّ دون أربعين سنة، ذلك ليعلم أن الله على كل شيء قدير»^۱.

۶- در کتاب: «قسمتی از الواح»^۲، دستخطی از علی محمد شیرازی عیناً گراور شده است که مبین نگارش آن در آخرین روزهای سال ۱۲۶۴ ه‍.ق می‌باشد. در این نوشته علی محمد شیرازی تصریح می‌کند:

«وأنّ محمداً عبدك ورسولك قد أرسلته الى العالمين بشيراً، وأشهد أنّ علياً وفاطمة والحسن والحسين وعلياً ومحمداً وجعفرأ وموسى وعلياً والحسن ومحمداً صلوات الله عليهم أوليائك في كل شأن».

۷- جابر بن عبدالله انصاری، در ذکر حدیث لوح که آن را ثقة الاسلام کلینی در کتاب کافی و شیخ طوسی در کتاب: الغيبة و شیخ صدوق در کتاب: کمال الدین از حضرت امام جعفر صادق ﷺ به روایت ابی بصیر ثبت کرده‌اند و شیخ احمد احسائی در کتاب: شرح الزیارة^۳

۱. «کمال الدین»، ص ۳۱۶، منتخب الأثر ص ۲۰۶

۲. ص ۱۵

۳. ص ۵۷، با تفاوتهایی با کافی، الغيبة و کمال الدین.

ضمن شرح اوصياء پیامبر خدا، و اینکه ائمه دین دوازده نفرند، مورد تأیید و صحت آن را مورد تصدیق قرار داده است. یکی از موارد مسلم شناخت قائم علیه السلام از نظر منابع معتبر عقاید امامیه اثنی عشری می باشد.

متن حدیث:

«عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أبي لجابر بن عبد الله الأنصاري: أن لي إليك حاجة فمتى يخفّ عليك أن أخلوّ بك فأسئلك عنها؟ فقال له جابر: أيّ الأوقات أجبتّه. فخلّى به في بعض الأيام فقال له: يا جابر أخبرني عن اللّوح الذي رأيته في يد أمّي فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله و ما أخبرتك به أمّي أنّه في ذلك اللّوح مكتوب، فقال جابر: أشهد بالله أنّي دخلت على أمّك فاطمة في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله فهنّئتها بولادة الحسين عليه السلام فرأيت في يدها لوحاً أخضر، فظننت أنّه من زمرد، و رأيت فيه كتاباً أبيض شبه لون الشمس فقلت لها: بأبي أنت و أمّي يا بنت رسول الله صلى الله عليه وآله: ما هذا اللّوح؟ فقالت: هذا لوح هداه الله إلى رسوله، فيه اسم أبي و اسم بعلي و اسم ابنيّ و اسم الأوصياء من ولدي، و أعطانيه أبي لبشرني بذلك، قال جابر: فسئلتها أن تدفعه إليّ لأنظر ما فيه، فدفعته إليّ، فسررت به سروراً عظيماً؛ فقلت: يا سيّدة النّساء هل تأذني أن أكتب نسخته؟ فقالت: افعل، فأخذته و نسخته عندي، فقال أبي عليه السلام: يا جابر، فهل لك أن تعرضه عليّ؟ فقال: نعم، فمشى أبي إلى منزل جابر، فأخرج صحيفة من رقّ، فقال: يا جابر أنظر في كتابك لأقرئه عليك، فنظر جابر في نسخته فقرأه أبي فما خالف حرف حرفاً، فقال جابر: فأشهد بالله أنّي هكذا رأيته في اللّوح مكتوباً».

بسم الله الرحمن الرحيم

«هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيّه و نوره و سفيره و حجابّه و دليله، نزل به الروح الأمين من عند ربّ العالمين: يا محمد عظمّ أسمائي،

واشكر نعمائي و لانبجد آلائي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قاصم الجبارين، و مدبل المظلومين و ديان يوم الدين، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فمن رجا غيري فضل أو خاف غير عدلي عذّبه عذاباً لا أعذّبه أحداً من العالمين، فإياي فاعبد، وعليّ فتوكّل، إِنِّي لَم أَبْعَث نَبِيّاً فَأَكْمَلت أيامه، وانقضت مدته، إِلَّا جعلت له وصيّاً، وَإِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاء وَفَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَيَّ عَلَى الْأَوْصِيَاء وَأَكْرَمْتُكَ بِسَبِيلِكَ وَسَبْطِكَ الْحَسَنَ وَالحسين، فجعلت حسناً معدن علمي بعد انقضاء مدّة أبيه، وجعلت حسيناً خازن وحيي، وأكرمته بالشّهادة، وختمت له بالسّعادة، فهو أفضل من استشهد، و أرفع الشّهداء درجته إليك جعلت كلمتي التامّة معه وحبّتي البالغة إليك عنده، بعترته أثيب وأعاقب. أولهم عليّ سيّد العابدين وزين أوليائي الماضين، وابنه شبه جدّه المحمود محمّد الباقر لعلمي، والمعدن لحكمتي، سيهلك المرتابون في جعفر، الرادّ عليه كالرادّ عليّ، حقّ القول منّي لأكرم منّ مثنوى جعفر ولأسرّنه في أشياعه وأنصاره، انتحبت بعد موسى فتنة عمياء حندس، لأنّ خيط فرضي لا ينقطع وحبّتي لا تخفي، وأنّ أوليائي يسقون بالكأس الأوفى، من جحد منهم واحداً فقد جحد نعمتي، ومن غير الآية من كتابي فقد افترى عليّ، ويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء موسى عبدي وحبّبي وخيرتي عليّ وليّي وناصري، و من أضع عليه أعباء النبوّة وامتحنه الإضلاع بها، تقتله عفريت مستكبر، يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح إلى جنب شرّ خلقي، حقّ القول منّي لأسرّنه بمحمد ابنه وخليفته من بعده و وارث علمه، فهو معدن علمي و موضع سرّي وحبّتي على خلقي، لا يؤمن عبد به إِلَّا جعلت الجنة مثواه، وشفّعه في سبعين من أهل بيته، كلّهم قد استوجبوا النّار، وأختم بالسّعادة لابنه عليّ وليّي وناصري والشاهد في خلقي وأميني على وحيي أخرج منه الداعي إلى سبيلي والخازن لعلمي،

الحسن، وأكمل ذلك بابنه محمد رحمة للعالمين، عليه بهاء موسى وكمال عيسى وصبر أيوب، فتذل أوليائي في زمانه، و تتهادى رؤسهم كما تتهادى رؤس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكفونون خائفين ومرعوبين وجلين، وتصيب الأرض من دمائهم، ويفشو الوبل والرنة في نسائهم، أولئك أوليائي حقاً، بهم أرفع كل فتنة عمياء حندس، وبهم أكشف الزلازل، وأرفع الآصار والأغلال، أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة وأولئك هم المهتدون».

«از ابی بصیر، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: پدرم امام محمد باقر علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا به تو حاجتی است، هر وقت بر تو سنگین نباشد با تو خلوت کنم، و از تو بپرسم، جابر گفت: هر وقت میل داری، پس روزی با جابر خلوت کرد، و فرمود: مرا خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه علیه السلام دیدی، و آنچه او به تو خبر داد، که در آن لوح نوشته، پس جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من داخل شدم به خانه فاطمه، زمانی که پیغمبر زنده بود، پس او را برای تولد حسین علیه السلام شاد باش گفتم، پس در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و در آن نوشته سفید رنگی دیدم مانند رنگ آفتاب، گفتم: پدر و مادرم به قربانت ای دختر پیغمبر، این لوح چیست؟ گفت: این لوح را خدا به پیغمبرش هدیه فرستاده، که در آن نام پدرم و شوهرم و دو فرزندم و اوصیائی که از اولاد من هستند می‌باشد، پس به من عطا فرمود پدرم که مرا به آن مژده دهد، پس از او خواستم که به من دهد که در آن نگاه کنم، پس به من داد و از این مرحمت فراوان خرسند شدم، پس عرض کردم: آیا اجازه می‌دهی که نسخه‌ای از آن بنویسم؟ فرمود: بنویس، پس گرفتم نسخه آن را و اکنون نزد من است. پدرم فرمود: ای جابر آیا می‌شود به من نشان دهی؟ عرض کرد: آری، پس پدرم با او به منزلش رفت. جابر صحیفه‌ای از پوست بیرون آورد. پدرم فرمود: تو نگاه کن تا من بخوانم، در نسخه خودش نگاه می‌کرد، پدرم از بر می‌خواند، یک حرف کم و زیاد نبود، جابر گفت: خدا گواه است همین طور در لوح نوشته دیدم».

بسم الله الرحمن الرحيم

«این کتابی است از خدای عزیز حکیم، برای محمد پیغمبر خدا و نور و سفیر و حجاب و دلیل او، فرود آورد آن را روح الامین از نزد پروردگار عالمیان ای محمد، بزرگ بدان نامهایم را، و سپاس گو نعمت هایم را، و انکار نکن بخشش هایم را، من خدائیم که جز من خدائی نیست، هر کس که امید به غیر فضل من داشته باشد، یا از غیر عدل من بترسد، او را عذابی کنم که هیچ کس را نکرده باشم، پس مرا پرستش کن و به من توکل دار، من نفرستادم پیغمبری را مگر اینکه پس از کمال روزگار، و گذشتن مدتش، وصیی برای او قرار دادم و من ترا بر همه پیغمبران برتری دادم و علی وصی ترا بر اولیای آنها، و تو را گرامی داشتم به دو فرزند زاده ات حسن و حسین، پس قرار دادم حسن را معدن علم خودم بعد از پدرش، و حسین را خزینه دار وحی خود گردانیدم و او را گرامی داشتم به شهادت و زندگیش را با سعادت به آخر رسانیدم، پس او افضل از همه شهدا و بلند مرتبه است. قرار دادم کلمه نامه خودم را با او، حجت بالغه من به سوی تو نزد او است. به عترت او ثواب و عقاب به نیکوکار و بدکار دهم، اول از عترت او علی سید عابدین است و زینت اولیای گذشته من است و فرزند او شبیه جدش پیغمبر محمد شکافنده علم من است. و معدن حکمت، هلاک شوند آنان که درباره جعفر به شک افتند، آنکه او را رد کرد مرا رد کرده است. درست می گویم که جایگاه جعفر را گرامی خواهم داشت و او را خوشحال کنم در شیعه و یارانش، انتخاب می کنم پس از او موسی را که در زمان او فتنه عمیاء تاریک است، زیرا رشته فرض من بریده نمی شود و حجت پنهان نمی ماند و اولیای من از جام آوفی می نوشند، هر کس یکی از آنها را انکار کند انکار نعمت من کرده و کسی که تغییر دهد یک آیه از کتابم را بر من افترا زده وای به افترا زندگان، پس از گذشتن موسی بنده و حبیب و برگزیده ام علی است، که ولی و ناصر من است و کسی است که اعباء نبوت را بر او می گذارم و به آن آزمایش می کنم، او را عفریت و گردنکشی می کشد و در شهری که بنده شایسته ای ساخته است دفن می شود، نزد بدترین خلق من، (مقصود هارون است که حضرت رضا علیه السلام قبرش آنجا است) درست می گویم که او را خوشحال می کنم به محمد فرزند و خلیفه

بعد از او و وارث علمش، پس از او معدن علم و جایگاه سر من است و حجت است بر خلقم، آن کس که به او ایمان آورد بهشت جایگاه اوست و در هفتاد تن از کسانش که سزاوار آتشند شفاعتش را می‌پذیرم و به سعادت ختم می‌کنم برای فرزندان او علی، ولی و ناصر من است، و شاهد در خلقم و امین و حیم، و از او بیرون آرم، آن کس که دعوت کننده به سوی من و خازن علم من است: حسن و کامل می‌کنم آن را به فرزند او محمد که رحمت است بر جهانیان: محمد فرزند حسن دارای نورانیت موسی و کمال عیسی و صبر ایوب است. دوستان من در زمان او ذلیل می‌شوند و سرهاشان را مانند سرهای ترک و دیلم به هدیه می‌فرستند. کشته می‌شوند و آنها را می‌سوزانند، آنها ترسناک و خائفند، زمین از خونشان رنگین و ناله و واویلا در زنانشان آشکار می‌شود. آنها را دوستان حقیقی من بواسطه آنها فتنه تاریک را دفع می‌کنم و لرزشها را بر می‌دارم و بارها و زنجیرهای سنگین را دور می‌کنم بر آنها است درود و رحمت پروردگارشان و آنها هدایت شدگانند».

علی محمد شیرازی حقیقت و صحت حدیث مذکور را در کتاب: «دلائل سبعه»^۱ مورد تأیید قرار داده و تصریح می‌کند که: «و از آن جمله حدیث لوح فاطمه است که در کتب حدیث مسطور است - إلى ان قال: - و أكمل ذلك بابنه «م ح م د» رحمة للعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب و بذل اولیائیه فی زمانه...» و در رساله‌ای که علی محمد شیرازی در انتقاد از حاج کریم خان کرمانی نوشته و فاضل مازندرانی عباراتی از آن را در کتاب «ظهور الحق»^۲ مورد استناد قرار داده، چنین تأکید می‌کند: «و من اشاره می‌نمایم به صحیفه‌ای که شیخ احمد احسائی در شرح الزیارة خود ذیل عبارت «اوصیاء رسول الله» نگاشته و آن معروف به حدیث لوح فاطمه است و آن را جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده بدین صورت... و أكمل ذلك بابنه محمد رحمة للعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فتذلّ اولیائی فی زمانه...».

۱. ص ۴۷.

۲. ص ۵۱۴، بخش سوم.

از سوی دیگر سرشناسان بابیه مانند «شیخ احمد روحی» و «میرزا آقا خان کرمانی» در کتاب هشت بهشت^۱ و میرزا جانی کاشانی! در کتاب: نقطة الکاف^۲ به اصالت حدیث مذکور اعتراف کامل و جامع شده است.

از سوی دیگر میرزا حسینعلی در کتاب ایقان^۳ حدیث لوح را چنین مورد تأیید قرار داده: «چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم می فرماید: علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیدلّ اولیائه فی زمانه و...»

و تأکید مجدد شوقی افندی در کتاب قرن بدیع^۴ مبنی بر اینکه: «مدلول حدیث جابر که در تفسیر کافی راجع به علائم و اشارات ظهور قائم مذکور و می فرماید یدلّ اولیائه فی زمانه و... و حضرت بهاء الله صحت آن را در کتاب مستطاب ایقان تأیید فرموده اند» می تواند مؤید بهائیان بشمار آید، تا آنجا که میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: فرائد^۵ قلم را از حدیث لوح فراتر برده، و پس از ذکر حدیث می نویسد: حدیث لوح فاطمه از احادیث معتبر منقولہ قدسیه است که شیخ کلینی رحمه الله علیه کتاب کافی را به ذکر این حدیث مزین داشته.»

و به همین روال، می توان به تصریحات «اسلمنت» در کتاب: بهاء الله و عصر جدید^۶ و میرزا محمد افشار در صفحه ۹۹ کتاب: بحرالعرفان^۷ مراجعه نمود.

۸ - عباس افندی در شرح باب ۱۲ از رؤیای یوحنا^۸ که در آن بیان شده است: علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پاهایش و بر

۱. ص ۲۵۲

۲. ص ۲۳۶

۳. ص ۱۹۰

۴. ج ۱، ص ۳۵۶

۵. ص ۱۲۹

۶. ص ۲۱

۷. این کتاب از منابع استدلالی بهائیان است.

۸. صحیح تر: مکاشفه یوحنا ی رسول، می باشد که از جمله رسالات و آخرین رساله عهد جدید، مسیحیت است. مراجعه شود به کتاب «عهد جدید» مکاشفه یوحنا ی رسول، ۳۶۹-۴۲۱

سرش تاجی از دوازده ستاره است، می‌نویسد: این زن آن عروس است که شریعة الله است که بر حضرت محمد نازل شد و آفتاب و ماه که در بر و زیر قدم دارد دو دولت است که در ظل آن شریعت است: دولت فرس و دولت عثمانی؛ زیرا علامت دولت فرس آفتاب است و علامت دولت عثمانی هلال است که ماه است این آفتاب و ماه رمز از دو دولت است که در ظل شریعة الله است و بعد می‌فرماید که بر سرش تاجی از دوازده ستاره است و این دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شریعت محمدیه بودند و مربیان ملت که مانند ستاره در افق هدایت می‌درخشیدند بعد می‌فرماید: و آبستن بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد بر می‌آورد. یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه افتد و زحمات و مشقات عظیمه کشد تا ولد کامل از این شریعت حاصل گردد. یعنی ظهور و بعد موعود که ولد کامل است در آغوش این شریعت که مانند مادر است پرورش یابد و مقصود از این ولد حضرت اعلی و نقطه اولی است که فی الحقیقه زاده شریعت محمدیه بود یعنی حقیقت مقدسه که طفل و نتیجه شریعة الله که مادر است و موعود آن شریعت است....^۱

بر این اساس:

- ۱- منظور از زن آبستن: شریعت مقدسه است.
 - ۲- منظور از آفتاب و ماه: دو دولت ایران و عثمانی است.
 - ۳- منظور از دوازده ستاره: دوازده امام شیعه.
 - ۴- منظور از فرزند زائید از آن زن: علی محمد شیرازی است.
- بدین جهت، و با توجه به تصریح عباس افندی در کتاب «مکاتیب»^۲ مبنی بر اینکه: «دوازده اکیلل دوازده امامند که مانند حواریین تأیید دین الله نمودند و ولد مولود جمال معبود است.» مسلم می‌شود که از نظر گاه عباس افندی، علی محمد شیرازی، نه جزء دوازده امام بوده و نه امام دوازدهم است، بلکه ولد موعود آن زن آبستن (شریعة الله)

۱. مفاوضات، صص ۵۳، ۵۴، پژوهندگان توجه می‌فرمایند که زعمای بهائیت چگونه نصوص مقدسه ادیان را تفسیر و تأویل می‌کنند!

۲. ج ۳، ص ۴۰۶

می باشد که بر خلاف روش ائمه دوازده گانه به ترویج اسلام مبادرت نورزید، و شریعت و دیانت جدیدی را ضمن نسخ اسلام ارائه نمود!

ب) غیبت قائم

پس از مر ابوالحسن علی بن محمد سمری چهارمین نایب امام محمد بن الحسن عسکری علیه السلام، و انسداد باب نیابت خاصه بنا به نص صریح آخرین توقیع مبارکه، در سال ۳۳۱ هجری قمری، غیبت کبرای مهدی امام اثنی عشر علیه السلام، آغاز گردید. اعتقاد به غیبت کبرای امام با همان کیفیت جهانی، اساس انتظار ظهور منجی اسلام و بشریت در مذهب تشیع است.

چنین پذیرشی، اساسی ترین منابع اصلی روایت و اصول عقاید شیعه را در قلمرو غیبت قائم علیه السلام، متوجه دو مسئله مهم یعنی: حکمت غیبت، و چگونگی طول عمر امام در طول غیبت، نموده است. که جهت دستیابی به شناخت تفصیلی آن، لازم است به منابع مذکور در بحث شناخت قائم علیه السلام مراجعه گردد.

آنچه در این وادی، مورد نظر مؤلف می باشد، بررسی و آشنائی با موضوع آثار بهائیت در قبال پذیرش های مسلم شیعه و روایات متواتر شیعه می باشد.

کتب بهائیان در قبال مسئله: غیبت قائم علیه السلام، نواب اربعه در غیبت صغری، تحقق غیبت کبری از سال ۳۳۱ ه. ق، امام حی در ایام غیبت از موضعی مشخص و روشن برخوردار است، که لازم است ذیلاً بی هیچ دخل و تصرفی به قسمتی از تصریحات مسلم زعمای بابی و بهائی که مبین عقایدشان است، اشاره کنیم:

علی محمد شیرازی در کتاب: صحیفه عدلیه^۱ می نگارد: «و بعد از آنکه اهل دین به اول سنه بلوغ رسیده، غیبت از برای حجت خود امر فرموده و خلائق را، حتم به اتباع حجت خود فرموده...» و در صفحه ۲۸ کتاب مذکور تصریح می کند: «و امروز به اراده بقیه الله امام عصر علیه السلام است وجود حکما وقع علیه اسم الشیء...»

در کتاب اسرار الآثار^۱ فاضل مازندرانی از تفسیر سوره کوثر علی محمد شیرازی چنین می‌خوانیم:

«فاعرف إنّ له کان غیبتان باذن الله، و قد حضر مابین طلعتہ خلق و لایعلم عدّتهم
إلا من شاء الله و إنّ فی الغیبة الصغری له وکلاء معتمدون و نواب مقرّبون و إنّ
مدّتها قضت فی سبعین سنة و أربعة وعدّة أيام معدودة، و إنّ فی تلك أيام نوابه -
روحي فداه - عثمان بن سعید العمری، و ابنه ابی جعفر محمد بن عثمان، و الشیخ
المعتمد به الشیخ أبو القاسم الحسین بن روح، ثم علی بن محمد السمری و إنّهم
کانوا فی غیبتہ الصغری محال الأمر و مواقع النهی».

پس بدان که محققاً برای او (مهدی علیه السلام) به اذن خدا دو غیبت بود و در این غیبت‌ها
گروهی مردم به حضورش بار یافتند و تعداد آنان را جز کسی که خدا خواهد نمی‌داند و
همانا در ایام غیبت صغری برای او وکلای مورد اعتماد و نوابی مقرب بودند و مدت
غیبت صغری هفتاد و چهار سال و چند روز طول کشید و به درستی که در این ایام، نواب
امام که روح فدایش باد عثمان بن سعید عمری و پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان و
شیخ مورد اعتماد؛ ابوالقاسم حسین بن روح و علی بن محمد سمری بودند و همانا این
اشخاص در غیبت صغرای امام، مقام امر و نهی شیعه را داشتند.
در ابلاغیه الف^۲ علی محمد شیرازی تصریح می‌کند:

«وأشهد أنّ بعد الأبواب الأربعة لیس له باب قد ورد فی الحديث وإنّ له فی أيام
غیبتہ علماء مستحفظین، وأشهد أنّ طاعتهم فرض و مؤدّتهم عدل، و من أنکر
أحداً منهم فقد کفر وکان من الخاسرین».

و شهادت می‌دهم که بعد از ابواب چهارگانه برای امام زمان نایب و باب دیگری
نیست چنانکه در حدیث وارد است... و همانا در ایام غیبت او علمائی هستند که نگهبان

۱. ج ۲، ص ۷

۲. مندرج در کتاب: اسرار الآثار خصوصی، صص ۱۸۱ - ۱۸۲

دینند... شهادت می‌دهم که طاعت و پیروی ایشان واجب است و دوستی آنها طریقه میانه و اعتدال می‌باشد و هر کس یکی از ایشان را منکر شود پس کافر شده و از مردم زیانکار خواهد بود.

و در جای دیگر از همین «ابلاغیه» می‌نویسد:

«وَحَجَّتْكَ الْحَيِّ الَّذِي وَجُودُهُ يَبْقَى كُلَّ الْخَلْقِ، وَ يَذْكُرُهُ بِذِكْرِهِ كُلَّ الْمَوْجُودَاتِ أَنْ تَحْفَظَ غَيْبَتَهُ وَ تَقْرَبَ أَيَّامَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْيَوْمَ كَانَ حَجَّتَكَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَهُ».

خدایا حجت زنده خودت را که به وجودش همه آفریدگان برقرارند و به یادش همه متذکرند در غیبتش دور از بلا نگهدار و ایام ظهورش را نزدیک فرما... و شهادت می‌دهم که امروزه حجت تو حضرت محمد بن الحسن است که درود تو بر او و پیروانش باد.

در تفسیر سوره بقره علی محمد شیرازی ذیل آیه «وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ...» می‌نویسد:

«إِنَّ آلَ اللَّهِ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي رَتْبَةِ جَسْمِهِمُ الظَّاهِرَةِ أَقْوَى جَسْمِهِمْ مِنْ أَفْتَدَةِ أَهْلِ الْجَنَانِ، لَوْلَا يَقْتُلُهُمْ أَحَدٌ لَا يَمُوتُونَ لِأَنَّ أَجْسَادَهُمْ كَانَتْ وَ لَا يَجْرَى التَّغْيِيرُ لَهُمْ كَمَا يَكُونُ الْحُجَّةُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيًّا».^۱

همانا اهل بیت علیهم السلام در رتبه ظاهری جسمانی، بدنشان از دل‌های بهشتیان نیرومندتر است چنانچه اگر کسی آنان را نمی‌کشت نمی‌مردند زیرا که به راستی بدن آنان در حال اعتدال است و دگرگونی در آن راه ندارد همانگونه که حضرت حجت محمد بن الحسن علیه السلام زنده است.

در تفسیر و العصر چنین آمده:

۱. نسخه خطی، خاتمه کتاب: در یوم چهارشنبه مهرماه سنه ۱۳۵۹ تحریر تفسیر مبارکه نیم ساعت به غروب مانده خاتمه یافت - نعمت الله صفاری».

«انه روحی فداہ لولا یظلم علیہ احد لم یتغیر جسده فی هذه الدنیا لآنہ کان معتدلاً بغایة الاعتدال... و لذا ان الحجۃ علیہ السلام کان حیاً ما قضی علیہ من الشؤنات المعدودۃ و انه روحی فداہ لولا یظلمہ احد لم یتغیرہ فی قدیم الدهور»^۱

ہمانا او (مہدی) روحم فدایش باد اگر کسی بر او ستم نکند بدنش در این حیات دنیوی دگرگون نخواهد شد؛ زیرا کہ او در نہایت اعتدال بسر می برد... و بنابراین حضرت حجت علیہ السلام زندہ می باشد و کارهای دنیوی بر او مؤثر نیفتد و ہمانا او کہ روحم فدایش باد اگر کسی بر او ستم نکند بہ گذشت روزگاران دراز، دگرگونی نپذیرد.

از سوی دیگر عباس افندی می نویسد: «مظاہر مقدسۃ الہیہ مصدر معجزاتند و مظهر آثار عجیبہ، ہر امر مشکلی و غیر ممکنی از برای آنان ممکن و جایز است زیرا بہ قوتی خارق العادہ از ایشان خارق العادہ صدور یابد و بہ قدرتی ماوراء طبیعت تأثیر در عالم طبیعت نمایند».^۲ همچنین در کتاب: مکاتیب می نگارد: «مظاہر مقدسہ الہیہ مزاجی در نہایت اعتدال داشتہ اند و صحت و سلامتی بی منتہا، و بنیہ ای در نہایت قوت و قوائی در غایت کمال و حواس ظاہرہ و باطنہ ای فوق العادہ شدید».^۳

ابوالفضل گلپایگانی در پاسخ نورالدین ہندی از عمر دراز نوح می نویسد: «پس روشن است ہر کس کہ بہ درستی و حقانیت رسالت نبی معظم اسلام متعقد باشد و قرآن کریم را کتاب آسمانی بداند بہ ضرورت بایستی بہ تمام آنچه در این کتاب بزر آمدہ و بہ درستی آنها عقیدہ مند گردد، چہ آن مضامین بہ فہم مردم نزدیک یا بعید باشد، بہ شرط آنکہ عقل سلیم و برہان صحیح بر امتناع آن گواہی ندهد. کسی کہ کمترین آشنائی بہ موازین عقلی و برہین منطقی داشتہ باشد می داند کہ علت انکار طول عمر، استبعاد عادی است نہ امتناع عقلی؛ زیرا کمترین دلیل قطعی بر عدم امکان عمر دراز بیشتر از آنچه در این اعصار دیدہ می شود نیست.... و عاقل خردمند بہ مجرد استبعاد بر خلاف حکم قرآن شریف سخن نمی گوید؛ زیرا کہ قرآن کتابی است جدی و قاطع و ہرگز شوخی بردار

۱. نسخہ خطی.

۲. مفاوضات، عباس افندی، ص ۷۷

۳. ج ۳، ص ۴۱

نیست. (ترجمه از متن عربی).^۱

با این همه تصریحات و از سوی دیگر صراحت روایات موثق شیعه، مبنی بر غیبت قائم آل محمد (عج) «حسینعلی میرزا» جهت رفع تباین و تناقض موجود میان دعوی قائمیت و اعترافات و اسناد موجود، راه حلی به نظرش رسیده که به عقیده مؤلف نه تنها رافع تناقض نیست بلکه برملاکننده نیرنگ هائی است که در پس دعوی جدید، موجود بوده است.

حسینعلی میرزا در کتاب اقتدارات^۲ می نویسد: «هزار سال او آزید، جمیع فرق اثنی عشر، نفس موهمی را که اصلاً موجود نبوده، مع عیال و اطفال موهمه در مدائن موهمه محل معین نمودند و ساجد او بودند» و در صفحه (۲۶۹) کتاب مذکور تصریح دیگری می کند که: «حزب شیعه که خود را از فرقه ناجیه مرحومه می شمردند و افضل اهل عالم می دانستند روایاتی نقل نمودند که هر نفسی قائل شود به اینکه موعود متولد می شود کافر است و از دین خارج. این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند، تا آنکه نقطه اولی روح ماسواه فداه از فارس، از صلب شخص معصوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند اذا خسر الذین اتبعوا الظنون والأوهام...»

از سوی دیگر عباس افندی در لوحی خطاب به فاضل شیرازی می نویسد: «در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصور از اصل، در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حین غیب بود، اما در عالم جسد تحقیقی نداشت، بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظت ضعفای ناس چنین مصلحت داشتند که آن شخص موجود در حین غیب را چنین ذکر نمایند که تصور شود که در حین جسم است.»^۳

۱. درالبهیة، ص ۶

۲. ص ۲۴۴

۳. مصابیح هدایت، ج ۱، ص ۲۶۲

«شوقی افندی» نیز به تبعیت از میرزا حسینعلی و عباس افندی می نویسد: «فرزندی ذکور یا اناث برای آن حضرت (امام حسن عسکری) سراغ نداریم ولی در کتب شیعه اثنی عشری به صرف استناد به قول حلیمه ی حکیمه فرزند محمد نام برای آن حضرت نوشته اند و او را غایب می دانند...» قاموس توقیع منبع، ج ۱، ص ۴۵۶، همین مضمون را کمال الدین بخت آور، مبلغ بهائی در کتاب: تاریخ و عقاید، صفحه ۳۶۸ عنوان کرده است.

بر این اساس عباس افندی و حسینعلی میرزا یکباره اساس عقیده شیعه را در خصوص امام ثانی عشر موهوم جلوه داده تا به زعمشان تناقضات موجود میان روایات مهم شیعه و دعوی علی محمد شیرازی را با اظهاراتی مرتفع سازند که خود مبین تضادی آشکار بین این اظهارات و تصریحات علی محمد شیرازی و دیگر اظهارات مضبوط خودشان در باب شناخت و غیبت قائم علیه السلام ... می باشد.

با اتخاذ چنین شیوه‌ای بی اساس حتی از نظر منابع فکری بابت و بهائیت، معلوم نیست که حسینعلی میرزا، و عباس افندی و دیگر مبلغان بهائیت چگونه می خواهند از طرح مسئله قائمیت در تشیع بابت و دعوی قائمیت علی محمد شیرازی را اثبات کنند؟^۱

به هر حال با چنین سخنانی بایست دید، اصالت نواب اربعه در غیبت صغری که مسلم روایات و تواریخ شیعه بوده است، از نظرگاه حسینعلی میرزا چگونه مورد شناسائی قرار گرفته است؟..

اشراق خاوری در کتاب رَحِیقِ مَخْتوم^۲ از حسینعلی میرزا نوشته هائی را نقل کرده که ضمن آن نظریه حسینعلی میرزا را درباره نواب اربعه چنین می خوانیم:

«ابوابشان، یعنی ابواب اربعه، سبب و علت گمراهی گشتند. اگر آن حرف‌های کذب از آن مطالع کذب ظاهر نمی شد نقطه وجود روح ماسواه فداه شهید نمی گشت».

بر این اساس ابواب اربعه نیز اساساً مطالع کذب و موجد گمراهی بودند در حالی که علی محمد شیرازی در کتاب: بیان فارسی^۳ مقام والای نواب اربعه را مورد تجلیل و احترام قرار داده تا آن جا که در صفحه ۲۸۸ تصریح می کند که: «چنانچه امروز اگر مؤمنی عامل هست، به قول اهل بیت و ابواب اربعه است، در غیبت صغری که بعد از آن آنچه

۱. با توجه به اینکه علی محمد شیرازی در تألیفاتش به وجود و اسم و کنیه، نام پدر و اجداد حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام تصریح کرده است و دو مبشر علی محمد شیرازی! یعنی سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسائی که در لسان بهائیان به نورین نیرین ملقب شده‌اند، نه تنها وجود خارجی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را تأیید کرده‌اند، بلکه حکم بر وجوب و لزوم این اعتقاد نموده‌اند.

۲. ص ۴۵۰، در تشریح لوح قرن، شوقی افندی.

۳. صص ۱۰، ۲۰۴، ۲۱۰.

از ایشان رسیده کسی نتوانست تغییری و تبدیلی دهد به حق». و در کتاب صحیفه عدلیه از علی محمد شیرازی چنین می خوانیم: «اگر کسی عمل کرده باشد به دین حضرت رسول در منتهای مقام عمل و اقرار به ولایت اهل بیت عصمت سلام الله علیهم آورده باشد ولكن اعراض از حکم حسین بن روح - رحمة الله علیه - که یکی از وکلای ایام غیبت صغری بوده نموده باشد، شکی نیست که عملهای او کلاً هباء منثوراً است.»^۱

با این همه حسینعلی میرزا و بی آنکه توجه کند چگونه با کشیدن خط بطلان بر آثار مکتوب علی محمد شیرازی در صدد اثبات ارزش الهی آثار علی محمد شیرازی و دعوی قائمیت وی برآمده است.

جعفر برادر امام حسن عسکری (ع) و عموی حضرت محمد بن الحسن العسکری (ع) را که در زمان غیبت صغری به عقیده منابع مسلم شیعه، به کذب دعوی امامت کرده و از این روی به کذاب مشهور گردید مورد تأیید قرار داده تا به زعمشان موجودیت حضرت قائم (ع) را موهوم جلوه دهد!

ایشان در لوحی مندرج در کتاب: «مائده آسمانی»^۲ بر خلاف جمیع منابع مسلم تاریخ و روایات تشیع می نویسد: «از حضرت جعفر سؤال نمودند آیا از برای حضرت عسکری اولاد ذکوری موجود است؟ آن مظلوم ابا نمود و فرمودند: طفلی بود و فوت شد. صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و کذابش گفتند».

درحالیکه علی محمد شیرازی در مطلع دوم از قسمت هفتم کتاب: تفسیر سوره کوثر^۳ با جعفر مخالفت و توقیع حضرت قائم (ع) را که در رد جعفر صادر فرموده است ذکر و مورد تأیید قرار می دهد.

از سوی دیگر عباس افندی بی آنکه متوجه دفاعیات پدرش در مورد جعفر کذاب

۱. ص ۶

۲. جزء اول، صفحه ۷.

۳. نسخه خطی موجود.

؟؟؟؟؟ ص ۲۰۶ کتاب

لوحی به خط علی محمد شیرزای است که در صفحه ۱۵ کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطه‌ای اولی و آقا سیدحسین کاتب» مندرج است. در این لوح، علی محمد شیرازی ضمن مناجات با خدا و گواهی بیگانگی او می‌گوید دین آن است که تو شریعت قرار دادی و کتاب آن است که نازل نموده‌ای و رسولان آن‌هاوند که فرستاده‌ای و حلال آن است که حلال ساخته‌ای و حکم آنکه امر نموده‌ای و نهی آن است که نهی فرموده‌ای و تو حکم می‌کنی و بر تو حکم نشود.

و در پایان ذکر رسالت محمد ﷺ و ولایت ائمه و صلوات بر آنها و ذکر مظاهر بیت الحرام و اسماء حسنی و امثال علیا نموده است.»

لوح مذکور که در آخرین روزهای سال ۱۲۶۴ ه. ق. نگاشته شده است. مبین روشن و آشکاری است که علی محمد شیرازی به اسلام و ائمه دوازده‌گانه که آخرین آنها حضرت محمد بن الحسن عسکری است، در سال مذکور ایمان داشته و به آن اعتراف می‌کرده است.

باشد، به نقل از کتاب: تاریخ صدر الصدور^۱ مطالبی نگاشته است که در رد بیان حسینعلی میرزا اکتفاء به آن، بحث و نقد را کفایت می‌کند. ایشان در مآخذ مذکور می‌نویسند: «شیعیان بعد از امام حسن عسکری سه قسم شدند: قسمی به امامت جعفر نادان تشبث نمودند و او را تهنیت و تبریک به امامت کردند...»

نکته دیگر این است که اگر حسینعلی میرزا چنانچه در جزء هفتم کتاب: مائده آسمانی^۲ و در تصریحی دیگر در کتاب اسرار الآثار فاضل مازندرانی^۳ صدق و مظلومیت جعفر را پذیرفته‌اند؛ چرا دعوی امامت وی را به عنوان دوازدهمین امام گردن ننهاد و علی محمد شیرازی را امام دوازدهم و قائم اسلام می‌داند؟!

پ) دعوی قائمیت

بنا به عقیده میرزا جانی کاشانی در کتاب: نقطة الکاف^۴ همزمان با حرکت دادن مدعی بابت از زندان ماکو به قلعه چهریق بود که علی محمد شیرازی دعوی قائمیت آل محمد علیه السلام را اظهار داشت! تقویم چنین ادعائی حدوداً مصادف بوده است با ماه صفر سال ۱۲۶۴ هـ. ق، یعنی چهار سال پس از آغاز دعوی بابت قائم آل محمد علیه السلام که تا شعبان ۱۲۶۶ هـ. ق. یعنی حدود دو سال و نیم که سالهای آخر عمر علی محمد شیرازی بوده است به طول انجامید. چنانچه خود نیز در کتاب پنج شأن به تقویم دعاوی خود چنین ادعا کرده است:

«وانني أنا قد اظهرت نفسي في الأبواب في أربع سنين و ينبغي أن توجد لكل حرف مرآت لتكونن مظهر تلك الحروفات لأنني بعد ما اخلصت ذلك القميص و اظهرت نفسي باسم المقصودية الموعودية لابد ان يلبسها من هيكلها فانظر كيف جاء صاحبه».

۱. ص ۱۴۸

۲. صص ۷ و ۲۲۰

۳. ج ۲، ص ۱۳

۴. مراجعه شود به: کتاب نقطة الکاف ذیل: استدلال بر ظهور قائم علیه السلام، ص ۲۱۲.

و با توجه به اینکه علی محمد شیرازی بنا به تصریح خودش در صفحه ۱۴ کتاب مذکور، ۳۱ ساله بوده که دست به نگارش پنج شأن مشغول داشته است.^۱ می توان نتیجه گرفت که قول میرزا جانی کاشانی در تعیین تاریخ دعوی قائمیت کاملاً صحیح و درست می باشد.

بدین لحاظ علی محمد شیرازی حتی قبل از نگارش کتاب: پنج شأن با ارسال نامه هائی به سوی مریدان خود، پایان یافتن مقام بابیت و دعوی امام دوازدهم و قائم آل محمد را بشارت می داده است.

میرزا جانی کاشانی در کتاب: نقطة الکاف^۲ می نویسد: «اما کیفیت ظهور قائمیت آن حضرت آن بود که توقیعی به جهت جناب عظیم^۳ مرحمت نمودند و فرمودند: «إِنَّ يَا عَلِيَّ أَنَا قَدْ اصْطَفَيْتُكَ بِأَمْرِنَا وَ جَعَلْنَاكَ مُلْكًا تَنَادَى بَيْنَ يَدَيِ الْقَائِمِ بِأَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ بِأَذْنِ رَبِّهِ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ...»

نکته مهم در حاشیه چنین دعوتی، توجه به اعترافات شوقی افندی در کتاب: قرن بدیع می باشد که اذعان داشت: «فرازهای مهیج کتاب تفسیر سوره یوسف علی محمد شیرازی بود که جنگجویان طبرسی و نیریز و زنجان را به آن نبردها واداشته بود»^۴ و در فصول گذشته از کتاب تفسیر سوره یوسف علی محمد شیرازی یادها کردیم که در این تفسیر دعوی بابیت و اثبات قائمیت و غیبت حضرت محمد بن الحسن العسکری می باشد. از این رو، وقایعی که توسط مریدان علی محمد شیرازی در خارج از قلاع ماکو و چهریق می گذشت، مبتنی بر دفاع از دعوت بابیت علی محمد شیرازی بوده است، چنانچه آواره در کتاب، کواکب الدریة^۵ صریحاً می نویسد: ملا حسین بشرویه ئی در

۱. علی محمد شیرازی بر اساس حروف ابجد می نویسد: تلك ليلة قد اكملت الالف و اللام في سنين من عمرو أدخلتني في الباء والسلام (الف = ۱ / ب = ۲ / لام = ۳۰).

۲. ص ۲۰۹

۳. همان شیخ علی ترشیزی است، که بعدها از طراحان ترور ناصر الدین شاه شد.

۴. قرن بدیع، جزء اول.

۵. ج ۱، ص ۱۳۴

گیرودار وقایع مازندران نماز جماعت برپا می ساخته است و به گفته فاضل مازندرانی در کتاب: ظهور الحق در ایام مذکور و در مقام اعتراض به مهاجمین ملاحسین بشرویه ئی می گفته است: «مگر ما حلال خدا را حرام یا حرامی را حلال کرده ایم؟» و ایضاً در کتاب: کواکب الدریه.^۱ می خوانیم که «حجت زنجانی نیز در جنگ زنجان هر روز نماز جماعت می خوانده» و سید یحیی دارابی در آغاز وقایع نیریز، به مأخذ صفحه ۲۰۴ از جلد اول کواکب الدریه گفته بود: «مگر کدام حلالی را حرام کرده و کدام حرامی را حلال شمرده ام که مرا باعث ضلال می دانید.»

با چنین زمینه ای که در واقع مبین اعتقاد به اسلام و قائمیت یازدهمین فرزند علی بن ابی طالب است، دعوی قائمیت علی محمد شیرازی به گوش مریدان رسید! ملا عبدالخالق یزدی که از گروندگان اولیه علی محمد شیرازی بود، و از نظرگاه بابیه مقام بزرگی داشته است و علی محمد شیرازی در نامه ای که به محمد شاه قاجار نوشت، مقام ملا عبدالخالق یزدی را چنین توصیف نمود «که از آنجائی که خداوند در دنیا از برای هر امری دو شاهد قرار داده عرفا و علمای دوست بسیارند. ولی آنهایی که معروف حضورند طلبیده مثل جناب آقا سید یحیی و جناب آخوند ملا عبدالخالق و از بینات این امر سؤال فرموده تا آنکه آیات و نوشتجات را به حضور آورده کما هو حقه بیان نمایند.... این هر دو یکی قبل از ظهور امر مرا شناخته و یکی بعد از ظهور امر و هر دو از خلق و خُلُق من مطلعند».^۲

و حسینعلی میرزا در جزء هفتم کتاب: مائده آسمانی^۳ می نویسد: «حضرت اعلی روح ماسواه فداه بر اثبات حقیقتشان در آخر تفسیرها^۴ به شهادت دو عالم استدلال فرموده اند: ملا عبدالخالق و حاج ملا محمد علی برقانی قزوینی می فرمایند قوله جل و عز

۱. همان، ص ۱۹۵

۲. مطالع الانوار، ص ۱۹۹، همچنین مراجعه شود به کتاب: مذاهب ملل متمدنه، مسیونیکلای فرانسوی ص ۴۰۱

۳. صص ۲۳۰ - ۲۳۲

۴. رساله ای که خطاب به سید یحیی کشفی نوشته است و به رساله الفین مشهور است.

و کفی بشهادتهما فی حق علی ذلک الامر شهید انتھی».

علی محمد شیرازی به چنین فرد متشخص در میان بابیه، توقیعی می‌نویسد، که ضمن آن دعوی قائمیت خود را چنین اعلام کرده بود: «إِنِّی أَنَا الْقَائِمُ الَّذِیْ أَنْتُمْ بظهوره توعدون». بنا به ذکر تاریخ نبیل زرداری و فاضل مازندرانی در صفحه ۱۷۳ کتاب: ظهور الحق، ملا عبدالحق یزدی، چون توقیع دعوی قائمیت علی محمد شیرازی را خواند نامه مذکور را به زمین انداخت و فریاد زد که ای داد پسر من به ناحق کشته شد.

حسینعلی میرزا در این خصوص به نقل از کتاب: قاموس توقیع^۱ می‌نویسد:

«ملا عبدالحق از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی روح ماسواہ فداه در قمیص بابت ظاهر، اقبال نمود و عریضه معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود. تا آنکه لوحی مخصوص او ارسال فرمودند. در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی إِنِّی أَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِیْ أَنْتُمْ بظهوره توعدون. بعد از قرائت صبحه زد و به اعراض تام قیام نمود و جمعی در ارض طاء (طهران) به سبب او اعراض نمودند.» چنانچه بنا به تصریح کتاب: تاریخ نبیل زرداری^۲ ملا محمد تقی هراتی، ملا محمد علی براقانی و ملا جواد ولیانی.... پس از شنیدن دعوی قائمیت علی محمد شیرازی اعراض کامل ابراز داشتند.

چنین دعوتی را بر خلاف تمام آنچه را که تا سال (۱۲۶۴ هـ) نوشته و گفته و القاء کرده بود، اظهار داشت و حتی به آن هم بسنده نکرده و در موارد متعددی از کتاب بیان، خاصه در باب السابع من الواحد الثانی مدعی نبوت و رسالت شد و به دلیل دعوی ظهور مستقل خود که آن را در ردیف ظهورات پیامبران گذشته در نظر می‌آورد است، به نسخ قرآن و اسلام حکم داد و میرزا جانی کاشانی تحت عنوان نسخ دین حضرت قائم جمیع ادیان را چنین نوشت: «و اینکه می‌گویند «حلال محمد حلال إلی یوم القیامة و حرامه حرام إلی یوم القیامة» صحیح می‌باشد». ولی مراد از قیامت نه قیامت کبری است، بلکه

۱. ج. ۲، ص ۵۱، در تشریح لوح شرق.

۲. ص ۱۹۸.

مراد از قیامت قیامت قائم می‌باشد.^۱ و دقیقاً: بدین مناسبت است که عباس افندی در کتاب مفاوضات^۲ و کتاب: مکاتیب^۳ علی محمد شیرازی را پیغمبر دانسته است و تعجب بیشتر در این است که حسینعلی میرزا در کتاب ایقان برای رفع تباین دعوی بابیت و قائمیت علی محمد شیرازی او را از ابتدای امر امام زمان دانسته و فاضل مازندرانی در صفحه ۱۷۳ کتاب: ظهور الحق، عقیده مذکور را جزء عقاید بهائیان قلمداد کرده است و به این دلیل تمامی آثار علی محمد شیرازی از نظرگاه بهائیان بنا به نص و تصریح حسینعلی میرزا دروغ محض بوده و آنچه را که در لباس بابیت به دفاع از قائمیت محمد بن الحسن العسکری اظهار داشته بی‌اساس و واهی بشمار می‌آید.

از این روی، در برابر بهائیت دو مسئله مهم قرار گرفت یکی از منابع موثق شیعه و دیگری تناقضات موجود در آثارشان.

حسینعلی میرزا، برای منابع موثق شیعه چنانچه در مبحث: «غیبت قائم» نگاشتیم راه حلی بجز آنکه اساساً به زعم او ریشه تمام منابع موثق شیعه را در باب قائم آل محمد، بی‌هیچ دلیل و مدرکی ذهناً بسوزاند، چاره‌ای دیگر نمی‌دید، بدین خاطر در کتاب: اشراقات^۴ در برابر شبهات مربوط به عدم تطابق منابع موثق شیعه با دعوی علی محمد شیرازی که بعدها اساس دعوی خدائی او شد! می‌نویسد: «راضی نشوید مجدداً ناحیه کذب و بئر موهومه و جابلقا و جابلصای ظنونه بمیان آید و ناس بیچاره را گمراه سازد به افق اعلی ناظر باشید.»

و عباس افندی به نقل از کتاب: مصابیح هدایت^۵ می‌نویسد: «در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید، این تصور از اصل در عالم جسم وجود نداشته...» و در واقع کتابهای تفسیر سوره بقره، صحیفه عدلیه رساله بین الحرمین، رساله مخزومه و... علی

۱. ص ۱۵۱

۲. ص ۱۲۴

۳. ج ۲، ص ۲۶۶

۴. ص ۱۴۷

۵. ج ۱، ص ۲۶۲

محمد شیرازی که اساس گرویدن بعضی از شاگردان سید کاظم رشتی به او گردید و چنانچه گذشت به تصریح شوقی افندی موجد و موجب وقایع قلعه طبرسی نیریز و زنجان.... شد. حاوی مطالبی بی اساس و واهی یا به عبارت دیگر حوادث چهار سال اول زندگانی علی محمد شیرازی معلول نشر مطالبی بود که به اعتراف میرزا حسینعلی و عباس افندی حقیقت نداشت و حتی مطالب کاذبانه به شمار می آمد و به اعتقاد و اعتراف علی محمد شیرازی در باب سابع، علی محمد شیرازی در زمان دعوی قائمیت درست به این نتیجه رسید که دعوی بابیت او دروغ بوده.

قائم آل محمد او است! و حسینعلی میرزا و عباس افندی به این حقیقت دستیابی پیدا کردند که چنانچه شخص علی محمد شیرازی در «باب السَّابع من الواحد الثانی» کتاب: «بیان فارسی» اظهار و اعتراف کرده بود؛ از همان شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هـ ق به مقام نبوت و رسالت نایل و سرآغاز نسخ قرآن و اسلام بوده. دعاوی بابیت و قائمیت از همان سال نخست دعوی بابیت، بی اساس و دروغ بوده است و اساساً به زعمشان ابواب و نواب و قائمیت در تشیع معلول روایات کذب و نوابی کاذب بوده است!

با این همه بهائیت به طی سریع چنین مدارجی اکتفاء نکرد و تصریحات علی محمد شیرازی را که در کتاب: «لوح هیکل الدین»^۱ مبنی بر ادعای خدائی علی محمد شیرازی با این بیان «إن علی قبل نبیل ذات الله وکینونیه» را مورد تأیید قرار داد. میرزا حسینعلی بهاء در کتاب: بدیع الوهیت علی محمد شیرازی را چنین تأیید و تصویب کرد: «اینکه نوشته همان حضرت باب که شما او را رب اعلی می دانید از این کلمه معلوم

۱. ص ۵، ضمیمه کتاب بیان عربی، همچنین مراجعه شود به «رساله للثمرة»، ص ۱۵، علی محمد شیرازی در آغاز این رساله خطاب به صبح ازل چنین می نویسد:

للثمرة بسم الله الازل الازل اننى انا الله لاله الا انا الواحد الوحيد اننى انا الله لاله الا انا الواحد الاحيد اننى انا الله لاله الا انا الصمد الصميد اننى انا الله لاله الا انا الواحد الفرد الفرد اننى انا الله لاله الا انا السراج السريج اننى انا الله لاله الا انا الجذاب الجذيب الله اكبر تكبيراً كبيراً هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن القيوم، الله اقدس بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الاله ذى الالهين قل اللهم انك انت سبحانك السموات والارض و بينها.... بسم الله الامنع الاقدس سبحانك اللهم يا الهى لاشهدنك و كل شيء على انك انت الله لا اله الا انت!

می شود که شما رب اعلی نمی دانید و یا تقیه نموده اید مثل مرشدین شما که در بعضی از مواضع انکار می نمایند و تبری می جویند و به اطراف پشته پشته کتب مجعوله در اثبات حقیقت خود می فرستند و شما و کل من فی السموات و الارض جمعاً بدانند.

انا كنا موقناً معترفاً مدعناً ناطقاً ذاكراً قائلاً منادياً مضجاً مصرخاً مصيحاً متكلماً مبلغاً معجاً باعلى الصوت بانه هورب الاعلى و سدره المنتهى و ملكوت العلى و جبروت العلياء و لاهوت البقاء و روح البهاء و سرالاعظم و كلمة الاتم و مظهر القدم و هيكل الاكرم و رمز المنمنم و رب الامم و البحر المعظم و مطلع الصمدية لولاه مظهر الوجود و ماعرف المقصود و ما برز جمال المعبود تالله باسمه قد خلقت السماء و ما فيها و الارض و ما عليها و به موجت البحار و جرت الانهار و اثمرت الاشجار و به حققت الاديان و ظهر جمال الرحمن فوالله لويصفه الى آخر الذى لا آخر له لن يسكن فؤادى من عطش حب ذكر أسمائه و صفاته فكيف نفسه المقدس العزيز الجميل».

و عباس افندی در کتاب: تاریخ صدر الصدور^۱ مقام علی محمد شیرازی را طبق سیاق جمله ذیل: «الوہیت شہودی» خواند: «مقام حضرت اعلی الوہیت شہودی.... و رتبہ این عبد عبودیت حقیقی و هیچ تفسیر و تأویل ندارد.» و از این روی بر همه تصریحات بابیت و بہائیت کہ علی محمد شیرازی: باب، قائم، پیامبر بوده است خط بطلان کشید.

چنین راہی کہ بابیت و بہائیت طی کرد، کاملاً با عقیدہ تشیع و عقل سلیم و فطرت پاک منطبق است کہ بنا بہ اعتقاد با بیان و بہائیان علی محمد شیرازی نہ «باب» بود نہ «قائم» و نہ «پیامبر» و «صاحب شریعت».

ولی در مورد خدائی او نظری ندارد. زیرا جہت معرفی خصوصیات روحی و خبط دماغ علی محمد شیرازی و عفت قلم بابیان و بہائیان ادعای نہائی، مبنی بر خدائی علی محمد شیرازی را می پذیرد!...

ت) مبشر من یظہرہ اللہ

علی محمد شیرازی، ظہور خود را، در ردیف ظہورات سابقہ، مانند حضرت موسی، حضرت عیسی، و حضرت محمد بن عبداللہ ﷺ قرار دادہ! و معتقد است کہ با ظہورش دین جدیدی بہ نام بیان تحقق پذیرفتہ است.

کیفیت چنین ادعائی از نظر علی محمد شیرازی در باب السابع من الواحد الثانی از کتاب بیان فارسی^۱ چنین مورد شناسائی قرار گرفتہ شدہ است:

«الواحد الثانی فی بیان یوم القیمۃ»، خلاصہ این باب آنکہ «مراد از یوم قیامت ظہور شجرہ حقیقت است و مشاہدہ نمی شود کہ احدی از شیعیہ یوم قیامت را فہمیدہ باشد بلکہ ہمہ موهوماً امری را توہم نمودہ کہ عنداللہ حقیقت ندارد و آنچه عنداللہ و عند عرف اہل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است کہ از وقت ظہور شجرہ حقیقت در ہر زمان بہ ہر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است؛ مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود کہ ظہور اللہ در آن زمان ظاہر بود بہ ظہور آن حقیقت کہ جزا داد ہر کس مؤمن بہ موسی بود بہ قول خود و ہر کس مؤمن نبود جزا داد بہ قول خود زیرا کہ ما شہد اللہ در آن زمان ما شہداللہ فی الانجیل بود، و بعد یوم بعثت رسول اللہ تا یوم عروج آن قیامت عیسی بود کہ شجرہ حقیقت ظاہر شدہ در ہیکل محمدیہ و جزا داد ہر کس مؤمن بہ عیسی بود و عذاب فرمود بہ قول خود ہر کس کہ مؤمن بہ آن نبود و از حین ظہور شجرہ بیان الی ما یغرب قیامت رسول اللہ است کہ در قرآن خداوند وعدہ فرمودہ کہ اول آن بعد از دو ساعت و یازدہ دقیقہ از شب پنجم جمادی الاول (صح الاولی) سنہ ہزار و دوست و شصت کہ سنہ ہزار و دوست و ہفتاد بعثت می شود اول یوم قیامت قرآن بودہ و الی غروب شجرہ حقیقت قیامت قرآن است زیرا کہ شیء تا بہ مقام کمال نرسد قیامت آن نمی شود و کمال دین اسلام الی اول ظہور منتهی شد و از اول ظہور تا حین غروب آغاز شجرہ اسلام آنچه ہست ظاہر می شود. و قیامت بیان در ظہور من یظہرہ اللہ ہست زیرا کہ امروز بیان در مقام نطفہ است و در اول ظہور من

۱. نسخہ سال ۱۱۳۰ ہ.ق.

یظهره الله آخر کمال بیان است. ظاهر می شود که ثمرات اشجاری که غرس کرده بچیند چنانچه ظهور قائم آل محمد بعینه همان ظهور رسول الله هست ظاهر نمی شود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنی که در افتدۀ مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمرۀ اسلام نیست الا ایمان به او و تصدیق به او و حال که ثمره بر عکس بخشید و در بحبوحۀ اسلام ظاهر شده و کل به نسبت او اظهار اسلام می کنند و او را به غیر حق در جبل ماکو ساکن می کنند.»

بر این اساس علی محمد شیرازی معتقد است: هر ظهوری قیامت ظهور قبلی است: و شیء تا به مقام کمال نرسد قیامت آن نمی شود.

بنابراین قیامت دیانت یهود که آن بلوغ و کمال دیانت یهود است، همانا ظهور عیسی بوده است و قیامت و کمال دین عیسی در ظهور محمد ﷺ و قیامت و کمال دین محمد در ظهور علی محمد شیرازی یا صاحب بیان است و قیامت و کمال دین بیان به زعم علی محمد شیرازی و بر اساس سند مذکور در ظهور من یظهره الله خواهد بود!

بدین منوال و همانطور که ادوارد براون تصریح کرده است: «در کمال وضوح مستفاد می شود که باب خود و «من یظهره الله» را دو ظهور مستقل در ردیف ظهورات سابقه تصور می کرده است»^۱.

از این روی، علی محمد شیرازی، خود را مبشر من یظهره الله دانسته و در باب شانزدهم از واحد دوم از کتاب: بیان فارسی جهت مریدان خود چنین می نویسد: «وصیت می کنم اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره الله کل موفق به آن جنت عظیم و لقای اکبر گردید. طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم.»

پس اهل بیان می بایست، در انتظار ظهور من یظهره الله بنشینند و به محض ملاحظه چنین ظهوری دست اطاعت به سویش دراز کنند از این جهت و چنانچه علی محمد شیرازی خود تصریح می کند: بیان میزان حق است الی یوم من یظهره الله و هر نفسی که

۱. کتاب نقطه الکاف، ص ۲۳ (کج)، مقدمه ادوارد براون.

مؤمن به من یظهره الله گردد مؤمن به بیان بوده؛ زیرا به عقیده علی محمد شیرازی: احکام کثیره در بیان وضع شده است برای احترام و تذکر من یظهره الله.

با چنین مقدماتی باید موعد ظهور من یظهره الله و حقیقت مقام چنین ظهوری را از نظرگاه علی محمد شیرازی مورد شناسائی قرار دهیم.

موعد ظهور من یظهره الله، صریحاً در باب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی چنین تعیین شده است: «اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند الا آنکه کل مبدل می گردد به نور.»

مطابق عدد ابجد کلمه غیاث ظهور من یظهره الله ۱۵۱۱ سال بعد از ظهور بیان می باشد و یا مطابق عدد مستغاث ۲۰۰۱ سال پس از ظهور بیان خواهد بود و مطابق باب ۱۳ از واحد سوم از کتاب: بیان فارسی علی محمد شیرازی در پیش خود موعد ظهور من یظهره الله را قریب دو هزار سال بعد از عصر خود فرض می کرده است.

حقیقت مقام چنین ظهوری از نظرگاه علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب بیان فارسی چنین توصیف شده است:

من یظهره الله:

احق است از کل شیء به کل شیء از نفس کل شیء.

و ماسوای او ملک او هستند.

و اوست قائم به نفس خود بالله و کل شیء قائم به اوست.

باب اول جنت و اسم اعظم ظاهر به الوهیت است

فضل کل امکان از شبح جود اوست

مبدأ اسماء و صفات الهی است

و...»

و به خاطر ظهور چنین خدائی است که به زعم علی محمد شیرازی در کتاب بیان:

کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد از برای من یظهره الله خلق شده.

این است معنی قائمیت زمینه من یظهره الله از نظر بهائیان!

ث) انکار دعاوی

آنچه که مورد تأیید مورخان عصر قاجاری است، دستگیری علی محمد شیرازی و تبعید او به ماکو و چهریق موجب بروز واکنش‌های مختلفی گردید.

مرحوم رضا قلیخان هدایت در کتاب: روضة الصفای ناصری چنین می‌نویسد: «چون حدیث خلایق در اقرار و انکار سید باب در افواه افتاد به اشارت شاهنشاه حقایق آگاه محمدشاه که پیوسته با ارباب حال و اصحاب کمال توجهی کامل داشت و فی الحقیقه شهریاری شریعت دوست و حقیقت جوی بود و به تحقیق امورات می‌پرداخت، در حینی که ولایات آذربایجان خاصه نواب شاهزاده معظم و ولیعهد مکرم بود و حضرتش در دارالسلطنه تبریز اقامت می‌فرمود سید باب را از چهریق به تبریز آوردند و در مقام تحقیق قال و حال او برآمدند چه که از نوشتجات او رساله‌ها و خطابه‌ها در دست مردم افتاده بود و برخی آنرا تالی فرقان مجید و بعضی ناسخ قرآن حمید می‌شمردند و گروهی از معتقدینش او را نایب امام حجت و فرقه‌ای امام غایب و زمره‌ای رسول خاتم می‌خواندند، لهذا بر حسب امر همایون اعلی او را به مجلس خاص حضرت ولیعهد دولت ابد مهد آورده علمای اعلام و فقهای اسلام حاضر شده با سید به ملاقات و مقالات پرداختند.»^۱

اذعان به این مسئله که ظهور حوادثی ناشی از انتشار عقاید علی محمد شیرازی انگیزه اصلی صدور فرمانی مبنی بر مذاکره و ملاقات علمای اسلام با علی محمد شیرازی، از جانب محمد شاه قاجار گردیده است، نسبتاً مورد قبول همه محققان است.

مرحوم حسن نیکو در کتاب فلسفه نیکو به این مسئله چنین اشاره می‌کند: «چندانکه در توده ملت و عوام ازدحامی پدیدار شد و جنبش و قیامی نمودار گشت، که کرسی حکومت و اریکه سلطنت را تکان داد. از این رو حکومت را مجبور نمود که باب ملایمت را به روی باب بگشاید و چهره تفحص و مسالمت را به سوی او بنماید و مجلس بزرگی بیاراید وی را با رؤس علمای اسلام جمع کند...»^۲

۱. ج. ۱، ص ۴۲۳

۲. ج. ۳، ص ۱۵۳

اتخاذ چنین تدبیری کاملاً منطقی و اصولی بود و حتی بعدها به گفته مرحوم اعتضاد السلطنه: «وقتی که میرزا تقی خان امیرنظام، به خاطر دفع فتنه‌های بابیه، به عرض ناصرالدین شاه قاجار رسانید که باید علی محمد شیرازی اعدام گردد، پادشاه وقت صریحاً اذعان داشته بود که این خطا از حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد او را بی آنکه به دارالخلافه آورند بدون تحقیق به چهریق فرستاده محبوس بداشت، مردم عامه گمان کردند که او را علمی و کرامتی بوده، اگر میرزا علی محمد باب را رها ساخته بود تا به دارالخلافه آمده با مردم محاورت و مجالست نماید، بر همه کس مکشوف می‌گشت که او را هیچ کرامتی نیست.^۱»

بدین روال، مسلم و معلوم می‌شود که حکومت در دارالخلافه پس از شیوع اقرارها و انکارها متمسک به شیوه مرضیه گردیده و خطاب به ناصرالدین شاه که در آن ایام بر منصب مقام ولایت عهدی بسر می‌برد، دستور برپائی مجلس گفتگوی روحانیون با علی محمد شیرازی را در سال ۱۲۶۴ ه‍.ق، صادر کرد.

متن این امریه، که میرزا آقاسی صدراعظم به صورت عریضه‌ای به ولیعهد وقت نوشته است، مرحوم میرزا محمد تقی لسان‌الملک در کتاب: ناسخ‌التواریخ، چنین آورده است: «...بعضی از مردم نادان که نیک را از بد و پنجاه را از صد ندانند و بر زیادت ازین هر مرد را که مال نباشد و به کار حرفت و صنعت نیز همت نبندد و در راه دین تحصیل یقین نکرده بود در طلب فتنه و غوغا باشد و همی خواهد که کار دین و دنیا دیگرگون شود بلکه در میانه به نوائی برسد و از این گونه مردم از دور و نزدیک فریفته میرزا علی محمد باب شده‌اند و ابواب اغوا و ضلالت بازداشته‌اند هم اکنون بفرمای تا او را از چهریق به درگاه آرند و علمای آن بلده را انجمن کن تا سخن او را اصغافرمایند و مکنون خاطر او را بازدانند».^۲

منابع موثق بهائیان، تشکیل مجلس گفتگوی علمای تبریز با علی محمد شیرازی را

۱. فتنه باب، ص ۲۹

۲. ج ۳، ص ۱۲۶

تصدیق کرده‌اند و عباس افندی در کتاب: «مقاله شخصی سیاح»^۱ و میرزا جانی کاشانی در کتاب: «نقطه الکاف»^۲ و میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: «کشف الغطاء»^۳ و شوقی افندی در کتاب: «قرن بدیع»^۴ از یک سوی و از سوی دیگر مرحوم «ملا محمد تقی مامقانی»، مرحوم رضا قلیخان هدایت در کتاب: «روضة الصفا»^۵ و مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر در «ناسخ التواریخ - سلاطین قاجاریه» و میرزا محمد تنکابنی در کتاب «قصص العلماء»^۶ و اعتماد السلطنة در کتاب «منتظم ناصری - تاریخ قاجاریه»^۷. به ذکر نام شرکت کنندگان مبادرت ورزیده و از موضوعات مورد مذاکره در مجلس ولیعهد فرازهایی را نقل کرده‌اند که در هر صورت مؤید تحقق مجلس مذکور در اوان سال ۱۲۶۴ ه.ق است.

مرحوم میرزا محمد مهدی خان زعیم الدوله^۸ که پدر و جدش در مجلس ولیعهد شرکت داشتند علمای حاضر مجلس مذکور را در کتاب خود، تحت عنوان مفتاح باب الابواب^۹

۱. ص ۲۲

۲. ص ۱۳۳

۳. صص ۲۰۲-۲۰۵

۴. ج ۱، ص ۴۲۳

۵. همان.

۶. همان.

۷. ج ۳، ص ۶۲

۸. مرحوم میرزا محمد خان قزوینی در شرح حال مرحوم زعیم الدوله (متوفی ۱۳۳۳ ه.ق) می‌نویسد: دکتر میرزا محمد مهدی خان بن محمد جعفر تبریزی مقیم قاهره صاحب مجله فارسی حکمت منطبعة در همان شهر و مؤلف تاریخ نفیس: مفتاح باب الابواب، در تاریخ باب و بایه و بهائیه و ازلیه به عربی که یکی از بهترین و نسبتاً بیطرف‌ترین کتب مؤلفه در این موضوع است و این کتاب در سنه ۱۳۲۱ ه.ق در ۴۴۰ صفحه در مصر به چاپ رسیده است.

«جد و پدر مؤلف از جمله علمائی بودند که در محضر مشهور استنطاق باب در تبریز در سنه ۱۲۶۳ قمری در حضور ناصرالدین میرزا و ملا محمود نظام العلماء و ملا محمد مامقانی و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و غیر هم حضور داشته‌اند....» «مجله یادگار» سال پنجم صص ۸۹-۹۱، همچنین مراجعه شود به کتاب: تاریخ جرائد و مجلات ایران، تألیف: سید محمد صدر هاشمی، ج ۲، ص ۲۲۸

۹. ص ۱۳۷، جرجی زیدان از این کتاب، در مجله الهلال، سال نهم، ۸ رجب ۱۳۱۸ ه.ق، و ۲۴ رمضان ۱۳۲۲ ه.ق، به تفصیل و به تحسین یاد کرده است.

چنین آورده است:

۱- ملا محمد مامقانی^۱

۲- حاج ملا محمود نظام العلماء^۲

۳- حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام

۴- میرزا محسن قاضی

۵- حاج میرزا عبدالکریم ملاباشی

۶- میرزا حسن زنوزی ملاباشی

و مرحوم رضا قلی خان هدایت از شرکت:

۷- حاجی مرتضی قلی مرنندی علم الهدی که یاد کرده است.^۳

البته مرحوم ملا محمد تقی حجت الاسلام نیز^۴ در رسالۀ خود به شرکت مرحوم میرزا حسن زنوزی ملاباشی اشاره ننموده و می‌نویسد: «بالجمله حاضرین مجلس از علماء منحصر به همین سه بزرگوار شد و بس (حجت الاسلام - ملا مرتضی - نظام العلماء)».

از سوی دیگر و به استثنای ناصر الدین میرزای ولیعهد، مرحوم «زعیم الدوله» از حاضرین رجال حکومتی، مرحوم «محمد خان زنگنه امیر نظام» «میرزا فضل الله علی آبادی» «نصیر الملک» وزیر داخله، «میرزا جعفر خان معیر الدوله»، کفیل وزارت خارجه،

۱. متوفی ۱۲۶۸ ه‍.ق، ملقب به حجة الاسلام.

۲. متوفی ۱۲۷۰ ه‍.ق، از ادبای معروف آذربایجان و معلم ناصرالدین شاه بود. در ۱۲۶۲ ه‍.ق، کتابی به نام الشهاب الثاقب فی رد النواصب تألیف کرد که در تبریز چاپ شده است. مراجعه شود به کتاب: دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۱

۳. مراجعه شود به: جلد دهم، صفحه ۴۲۳، کتاب مذکور.

۴. فرزند ملا محمد مامقانی متولد ۱۲۴۸ ه‍.ق و متوفی ۱۳۱۲ ه‍.ق مرحوم محمد علی تربیت در شرح حال ایشان می‌نویسد: مشارالیه از ادبا و فضلائی نامی این ایالت است و مجموعه اشعارش از قصاید و غزلیات و منظومه‌های آتشکده و لئالی منظومه در تبریز چاپ شده و معروف است... مولا نیز در قوه انتقاد قریحه فوق العاده داشته...، کتاب دانشمندان آذربایجان، صفحه ۳۸۹.

رساله او که در شرح حال علی محمد شیرازی و مجلس ولیعهد است، نیری آنرا به امر ناصرالدین شاه قاجار نوشته است. شوال، ۱۳۰۶ ه‍.ق.

«میرزا موسی تفرشی»، کفیل وزارت مالیه، «میرزا مهدی خان بیان الملک» خفیه نویس (رازدار) وزیر کشور را نام برده است.

نکته قابل توجه در این است که علمای حاضر در مجلس ولیعهد بنا به دعوت ناصرالدین میرزا غالباً از علمای شیخیه و تلامذه سید کاظم رشتی بودند و به تصریح مرحوم ملا محمد تقی حجة الاسلام نیز: «حسب الامر ابلاغی به عامه معتمدین علمای بلد نوشته و ایشان را تکلیف به حضور مجلس محاوره با مشارالیه کردند. هیچیک از علمای شهر اقدام به این امر نکردند و متشبث به بعضی اعذار شدند...»

«احمد کسروی» نیز در این خصوص می نویسد: «مجتهد بزر تبریز در این هنگام میرزا احمد می بود که سر دسته متشرعان شمرده می شد. و او به این نشست نیامد»^۱ و بدین لحاظ نمی بایست «اعتضاد السلطنه» از این عمل ناصرالدین میرزا تعجب کرده و به استفهام بنویسد: «نمی دانم شاهنشاه جهان پناه چه حکمتی دیدند که در آن مجلس حکم به احضار جمعی از شیخیه فرمودند.»^۲

آنچه مسلم است به استثنای علت بی اعتنائی علماء به نشست، با جوانی که با آثارش آشنا بودند می توان سه عامل دیگر در مورد شرکت علمای شیخی در نظر آورد:

۱ - علمای درباری تبریز، غالباً از علمای شیخی مسلک بودند، که تا آن زمان هم از علائق دربار قاجار نسبت به شیخ احمد بهره می جستند.

۲ - ناصرالدین میرزا در عنفوان جوانی تحت تأثیر معلمش ملا محمود نظام العلماء توجهی به شیخیه داشت.

۳ - ممکن است چنین می اندیشید که: دعوی باییت و قائمیت علی محمد شیرازی ناشی از نشر معارف احمد احسائی، و سید کاظم رشتی است و از این لحاظ علمای شیخیه به اصطلاحات و عقاید شیخ و سید آشنائی داشته از این جهت می توانند با کسی که خود را به چنین معارفی متکی می دانست در مقام مباحثه و گفتگو آیند.

به هر حال، سه سند کاملاً رایج و معتبر، از جریان گفتگو و مباحثه علماء با علی

۱. بهائیگری، ص ۳۱

۲. فتنه باب، ص ۲۰

محمد شیرازی در مجلس ولیعهد به دست ما رسیده است:

اول: و آن شرح مباحثه علما با علی محمد شیرازی است که ملا محمود نظام العلما حاضر در مجلس آن را تنظیم و به دست مورخان ناصری داده است که عیناً از روی دستخط نظام العلما مرحوم میرزا رضا قلیخان هدایت در کتاب: روضة الصفا - ناصری آنرا ثبت کرده و میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب «ناسخ التواریخ - قاجاریه» و مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب: «فتنہ باب» و مرحوم میرزا محمد تنکابنی در کتاب «قصص العلماء» به فرازهایی از آن اشاره و ذکر کرده‌اند که ما ذیلاً آنرا جهت استفاده خوانندگان محترم از کتاب: روضة الصفا نقل می‌کنیم:

«با سید کمال احترام بظهور آورده در هنگام جلوس در مجلس حضور حضرت شاهزاده معظم ولیعهد مکرم او را بر خود مقدم نشانیدند و حضرت ولیعهد با وی توجه و التفات فرموده پس از مدتی جناب نظام العلما افتتاح باب سؤال کرده به باب گفت که حکم اعلیحضرت شاهنشاهی چنان است، شما ادعای خود را در حضور علمای اسلام بیان نمائید تا تصدیق و تکذیب آن محقق گردد و اگر چه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرضم، تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود و مرا از شما سه سؤال است: اولاً این کتبی که بر سنت و سیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اکناف و اطراف ایران منتشر شده از شماست و شما تألیف کرده‌اید یا به شما بسته‌اند؟ سید باب در جواب گفت که؛ از خدا است: نظام العلما گفت: من چندان سواد ندارم، اگر از شماست بگوئید و الا فلا، سید گفت: از من است نظام العلما گفت: معنی کلام شما که گفتید از خداست این است که زبان شما مثلاً شجره طور است.»

چرا نبود روا از نیک بختی
گر چه از حلقوم عبدالله بود

روا باشد انا الحق از درختی
این همه آوازا از شه بود

سید باب گفت: رحمت به شما. نظام العلما گفت: شما را باب می‌گویند، این اسم را که به شما گذاشته و کجا گذاشته‌اند و معنی باب چه چیز است و شما راضی به این اسم هستید یا نیستید؟ سید گفت: این اسم را خدا به من داده است: نظام العلما گفت: در کجا

در خانه کعبه یا بیت المقدس یا بیت المعمور؟ سید گفت: هر جا هست اسم خدائی است. نظام العلما گفت: البته در این صورت راضی هم هستید به اسم خدائی، معنی باب چه چیز است؟ باب گفت: باب «انامدینه العلم و علی بابها» نظام العلما گفت: شما باب مدینه علم هستید؟ گفت: بلی. نظام العلما گفت: حمد خدای را که من چهل سال است قدم می‌زنم که به خدمت یکی از ابواب برسم مقدور نمی‌شد، حال الحمد لله در ولایت خودم به سر بالین من آمده‌اید، اگر چنین شد و معلوم گردید که شما باید منصب کفش‌داری را به من بدهید. سید باب گفت: گو یا شما حاجی ملا محمود باشید.

نظام العلما گفت: بلی. سید باب گفت: شأن شما اجل است، باید مناصب بزر به شما داد. نظام گفت: من همین منصب را می‌خواهم و مرا کافی است. حضرت شاهزاده معظم مفتخ و لیعهد فرمودند که؛ ما هم این مسند را به شما که باید و می‌گذاریم و تسلیم می‌نمائیم. نظام العلما گفت: بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که فرموده است: «العلم علمان علم الأبدان و علم الأديان» در علم ابدان عرض می‌کنم که در معده چه کیفیتی به هم می‌رسد که شخص تخمه می‌شود، بعضی به معالجه رفع می‌گردد و برخی منجر به سوء هضم و غثیان می‌شود، یا به مراقب متتهی می‌گردد؟ باب گفت: من علم طبّ نخوانده‌ام، حضرت شاهزاده اعظم و لیعهد اکرم فرمود که؛ در صورتی که شما باب علوم هستید و می‌گوئید علم طبّ نخوانده‌ام با آن دعوی منافات تمام دارد. نظام العلما عرض کرد که عیب ندارد، چون این علم بیطره است و داخل علوم نیست؛ لهذا بابا بیت منافات ندارد. پس روی به باب کرده گفت که؛ علم ادیان علم اصول است و فروع و اصول مبدأ دارد و معاد، پس بگوئید آیا علم و سمع و بصر و قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات؟ باب گفت: عین ذات. نظام العلما گفت: «پس خدا متعدد شد و مرکب ذات با علم دو چیزند مثل سرکه و دوشاب عین یکدیگر شده‌اند مرکب از ذات و علم از ذات و قدرت».

«وهكذا علاوه باین ذات لا ضلّه و لا ندله است، علم که عین ذات است ضد دارد که جهل باشد، علاوه بر این دو مفسده، خدا عالم است، پیغمبر عالم است و من عالمم، در علم مشترک شدیم، ما به الامتیاز داریم، علم خدا از خودش است، علم ما از او، پس خدا مرکب شد از ما به الامتیاز و ما به الإشتراک و حال آنکه خدا مرکب نیست.» سید باب گفت:

من حکمت نخوانده‌ام، حضرت شاهزاده اعظم اعلم ولیعهد مکرم معظم تبسمی فرموده و فرمایش و تکرار بحث را دانسته نکردند و سکوت نمودند. نظام العلما به باب گفت: که علم فروع مستنبط از کتاب و سنت است و فهم کتاب و سنت موقوف است بر علوم بسیار، مثل صرف و نحو و معانی و بیان و منطق. شما که باید قال را صرف کنید. باب گفت: کدام قال؟ نظام العلما جواب داد که: قال يقول قولاً. پس خود بمانند اطفال نوآموز دبستان صرف کرده گفت: قال قالوا قالت قالتا قلن و رو به باب کرده گفت: باقی را شما صرف بکنید. جواب داد که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است.

باز گفت: قال را اعلال کنید. باب گفت: اعلال کدام است؟ [نظام العلما] اعلال کرده گفت: باقی را شما اعلال کنید. سید باب گفت: فراموشم شده. نظام العلما گفت: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا» را ترکیب نمائید، «خَوْفًا وَ طَمَعًا» به حسب ترکیب چه چیز است؟ باب گفت: در نظرم نیست. نظام العلما معنی این حدیث را از او پرسید که «لعن الله العيون فإنها ظلمت العين الواحدة» سید گفت: نمی‌دانم. باز پرسید که مأمون خلیفه از حضرت رضا پرسید که «ما الدلیل علی خلافة جدك علی بن ابی طالب (ع)؟ قال الرضا: أية أنفسنا، قال: لولا نساؤنا قال: لولا أبنائنا» وجه استدلال [امام] رضا (ع) چیست وجه رد مأمون چه چیز است و کیفیت رد [حضرت] رضا (ع) چیست؟ سید متحیر ماند پرسید که حدیث است؟ نظام گفت: بلی و اقامه عدلین کرد و گفت که: اگر دعوی بر میت بود قسم استطهاری هم ذکر می‌کردم. نظام العلما گفت: شأن نزول «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» معلوم است که حضرت رسول (ص) می‌گذشت، عاص گفت: این مرد ابتر است عن قریب می‌میرد و اولادی از او نمی‌ماند. حضرت نبوی غمگین شد از برای تسلیت آن حضرت، این سوره نازل شد. حال بگوئید که این چه تسلیت است؟ سید گفت: که؛ واقعاً شأن نزول سوره این است؟ نظام العلما گفت: آری و اقامه شهود نمود. سید مهلتی خواست و نظام العلما از سر این سخن درگذشت و از در دیگر درآمده و گفت: ما در ایام شباب و جوانی به اقتضای سن مطالعه می‌کردیم و این عبارت علامه را می‌گفتم. حال می‌خواهم شما معنی آنرا بگوئید که «إذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الأُنثی و جب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الأُنثی» و چرا باید چنین باشد؟ سید تأملی کرده پرسید: این عبارت

از علامه است؟ حضار گفتند: بلی. نظام العلما گفت: از علامه نباشد از من باشد، شما معنی آنرا بیان نمائید، آخر باب علم هستید. سید جواب داد که؛ چیزی به خاطر نمی‌رسد.

نظام العلما گفت: یکی از معجزات پیغمبر عربی، قرآن است و اعجاز آن به فصاحت است و بلاغت، تعریف فصاحت چیست و تعریف بلاغت چیست؟ و نسبت ما بین اینها تباین است و تساوی است و عموم و خصوص من وجه است یا عموم و خصوص مطلق است؟ سید فکر بسیار کرده جواب داد که؛ در نظر من نیست. حضار متغیر شده. نظام پرسید: اگر ما بین دو و سه شک بکنید چه خواهید کرد گفت: بنا را بر دو می‌گذارم. عالیجناب فضایل مآب حجة الاسلام آخوند ملا محمد مامقانی که از فضایل عهد و مشربش بر وفق مشرب علمای شیخی بود، تاب نیاورده گفت: ای بی دین تو شکیات نماز را نمی‌دانی و دعوی بابت می‌نمائی؟! سید گفت: بنا را بر سه می‌گذارم، مولانا فرمود: معلوم است وقتی که دو نشد لابد باید سه را گفت. نظام العلما گفت: سه هم غلط است؛ چرا نپرسیدید، بلکه شک در نماز صبح یا مغرب کرده‌ام، آیا بعد از رکوع است، قبل از رکوع است، بعد از اكمال سجده است؟ حاجی به آخوند گفت: شما شکر بکنید اگر می‌گفت: بنا را بر دو می‌گذارم، زیرا که شغل ذمه یقینی برائت ذمه یقینی می‌خواهد آن وقت چه می‌کردید؟ پس جناب حجة الاسلام سؤال کرد که تو نوشته‌ای که؛ «اول من آمن بی نور محمد و علی» این عبارت از شماست یا نه؟ سید باب گفت: بلی از من است. مولانا گفت: آن وقت تو متبوع و آنها تابع و تو افضل از آنها خواهی بود. جناب علم الهدی از سید پرسید که؛ خداوند عالم فرموده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ» و شما در قرآن خود ثلثه گفته‌اید چرا و از کجا؟ سید باب جواب داد که، ثلث نصف خمس است، چه تفاوت دارد؟ علمای مجلس بخندیدند مولانا پرسید که؛ کسور تسعه چند است؟ سید حیران ماند. نظام العلما بقاعده نظام طفره را جایز شمرده از مثنوی بیتی برخواند و اظهار مشرب ذوق کرده گفت:

شعر

چند ازین الفاظ و اضممار و مجاز سوز خواهم سوز و با آن سوز ساز

«من در بند لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود به من بنمای تا مرید شوم و به سبب ارادت من جمعی قدم در دایره ارادت شما خواهند گذاشت؛ زیرا که به علم معروفم و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد. سید گفت: چه کرامت می‌خواهی؟ نظام العلما جواب داد که اعلیحضرت سلطان اسلام محمد شاه مریض است، او را صحتی ده، حضرت شاهزاده معظم ولیعهد دولت ابد مهد فرمود که؛ چرا دور رفتی اکنون تو حاضری در وجودت تصرفی کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما سوار باشی، ما نیز بعد از ظهور این کرامت این مسند را به او خواهیم داد، سید گفت: در قوّه ندارم. حاجی جواب داد که پس بی جهت عزت نمی‌شود، در عوالم لفظ گنگ، و در عوالم معنی گنگ پس چه هنر داری؟ سید جواب داد که من کلام فصیح می‌گویم و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ» (بافتح) حضرت شاهزاده معلم ولیعهد مکرم تبسمی فرموده بخندید و بفرمود:

و ما بتاءٍ ألفٍ قد جُمعا يُكسر في النَّصبِ وفي الجرِّ معاً

سید گفت: اسم من علی محمد با «رَبِّ» وفق دارد. نظام جواب داد که هر علی محمد و محمد علی، با «رَبِّ» وفق دارند آنوقت باید شما ادعای ربوبیت بکنید نه دعوی بابت. سید باب گفت: من آن‌کسم که هزار سال است انتظار ظهور مرا می‌کشید. حاجی گفت: یعنی شما مهدی صاحب‌الأمّرید؟ باب گفت: بلی. نظام العلما گفت: شخصی یا نوعی. گفت: شخصی. نظام العلما گفت: نام مبارک او محمد بن حسن است و اسم مادر او نرجس یا صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد است و نام پدرت و مادرت چیز دیگر است. مسقط رأس آن حضرت سامره است و مسقط رأس تو شیراز است، سن مبارک او بیش از یک‌هزار سال است و عمر شما قریب چهل، کمال مخالفت در میانه است و آن‌گهی من شما را نفرستاده‌ام. باب گفت: شما دعوی خدائی می‌کنید؟ نظام العلما پاسخ داد که چنان امامی را چنین خدائی می‌باید: سید باب گفت که؛ من به یک روز دو هزار بیت کتابت می‌کنم که می‌تواند چنین کند. نظام گفت: من در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که به روزی دو هزار بیت کتابت می‌کرد آخر الامر

کور شد، البته شما هم این عمل را ترک نمائید و الا کور خواهید شد. چون معلوم شد که سید را دعوی بی معنی است زیاده از این در حضور مبارک حضرت ولیعهد اعظم - طول الله بقاءه - تطویل کلام بی حاصل، مناسب ندانستند و برخاستند و مجلس منقضی.»

دوم: و آن رساله و شرحی است که «ملا محمد تقی مامقانی حجة الاسلام نیر» فرزند مرحوم ملا محمد مامقانی حجة الاسلام، حاضر در مجلس ولیعهد می باشد. با توجه به اینکه مرحوم «ملا محمد تقی» در آخر رساله خود چنین نوشته است: «فارغ شد از تسوید این اوراق، منشی آن بنده ضعیف جانی محمد تقی بن محمد التبریزی مامقانی در پانزدهم شهر شوال المکرم از سنه (۱۳۰۶ هـ) و امید که مقبول طبع مبارک همایونی آید. معلوم و هویدا می شود که مرحوم ملا محمد تقی رساله مذکور را به درخواست ناصر الدین شاه قاجار - در خصوص بابیت و احوالات علی محمد شیرازی در تبریز نگاشته است.»

ملا محمد تقی در این رساله در مقام ایراد بر مرقومه مرحوم ملا محمود نظام العلما می نویسد: «از آنجا که مورخین عهد در آن مجلس مبارک حضور نداشتند» محاورات آن مجمع را به استناد سماعات افواهیه بکلی تغییر دادند، مقالاتی که اصلاً اتفاق نیفتاده مذکور داشتند، بیان واقع را بالمره قلم نسخ بر سر گذاشته اند، عجب آن است که صورت مجلس را هم به خط حاج محمود نظام العلما که در آن اوقات معلمی اعلیحضرت را داشت، نسبت داده اند. در صورت صدق دور نیست که چون آن مرحوم از محاورات آن مجلس بعید العهد بوده وقایع مجلس را فراموش کرده در هنگام سؤال به تکلف خیال چیزی نظر آورده و برای مورخین مرقوم داشته و گرنه خاطر حقیقت مظاهر همایونی خود شاهد راستین و گواه آستین است که این مسطورات را با مقاولات آن مجلس تباین کلی در میان است به نحوی که می توان گفت: کل ذلك لم یکن، عجب تر آن است که منقولات این دو تاریخ نیز در همین قضیه با همدیگر مباینت تامه دارد.^۱

۱. شیخگیری - بایگیری، ص ۳۰۹

بر این اساس «ملا محمد تقی» تصمیم گرفته که محاورات مجلس مذکور را بر اساس تقریر آن توسط پدرش ملا محمد مامقانی که به تصریح ایشان مِنْ الْبَدْوِ إِلَى الْخْتَمِ تقریر فرموده بوده و ایشان به علت کثرت تذکار و تکرار قرائت صورت آن مجلس به نیت یادگار به قید تحریر در آورد.

البته با توجه به اینکه مرحوم ملا محمد تقی توجه داشته است که ناصرالدین شاه خود در مجلس مذکور شرکت داشته و جز با اطمینان خاطر، ذکر اقوال مرحوم پدرش موافق مصلحت نمی دانسته است، می توان نظر داد که تصریحات وی در رساله مذکور، از سندیت خاصی برخوردار است.

ملا محمد تقی صورت جلسه مجلس ولیعهد و محاکمه باب را در تبریز چنین مرقوم می دارد:

«در این بین باب را نیز حاضر کرده در یک سمت مجلس جا دادند نظام العلما به استجازه از والد رو به باب کرد و گفت: «این نوشته هایی که بعضی به اسلوب قرآن و بعضی به اسلوب خطبه های قیصر روم است و ادعیه به توسط اتباع شما در میان مردم منتشر است آیا از شما است یا بر شما بسته اند؟ گفت: از خدا است. نظام العلما گفت: هر چه از زبان شما جاری شده؟ گفت: بلی مثل صدور کلام از شجره طور. گفت: این یکی را فهمیدم این اسم باب را که برای شما گذارده؟ گفت: خدا. نظام العلما گفت: گستاخی است، خدا این شب بخیر را کجا برای شما کرده؟ باب متغیر شد گفت: من مسخره شده ام. نظام العلما گفت: از این نیز گذشتیم. شما باب چه هستید؟ گفت: أنا مدینه العلم و علی بابها، گفت شما باب مدینه علمی؟ گفت: بلی «فَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا» نظام العلما گفت: باب حطه هم هستی؟ گفت: بلی. نظام العلما گفت: حالا که شما باب مدینه علمی از هر علمی از شما بپرسند جواب خواهی داد؟ گفت: بلی شما مرا نمی شناسید، من همان شخصم که هزار سال پیشتر است انتظار مرا می برید. پس والد فرمودند: سید تو اول دعوی بابیت امام را داشتی، حالا صاحب الأمر غائب شدی، گفت: بلی من همانم که از صدرالاسلام انتظار مرا می برید. والد از این حرف گراف سخت برآشفته فرمود: سید! حیا چرا نمی کنی این چه لاف و گراف است می زنی؟! ما انتظار آن امامی را می بریم که پدرش

امام حسن عسکری و مادرش نیز نرجس بنت یشوع است و در سنه دویست و پنجاه و شش «در سرّ من رأی» از مادر متولد شده و از مکه معظمه با شمشیر ظهور خواهد کرد. ما کی انتظار سید علی محمد پسر سید رضای بزاز شیرازی را که دیروز از شکم مادر بیرون آمده می‌بریم؟ وانگهی صاحب عصر وقتی که تشریف می‌آورند جمیع مواریث انبیا از آدم تا خاتم در خدمت ایشان است، شما یکی از آن مواریث را در بیار بینم؟ گفت: مأذون نیستم. والد تغیر کرده فرمودند: تو که مأذون نبودی بسیار غلط کردی و سرت را به دیواری زدی آمدی برو و مأذون شو بعد از آن بیا، صاحب الامر غیر مأذون نویر است. گذشته از این صاحب عصر کرامات و معجزات دارد، بسم الله تو همین عصا را که در دست داری از دهان کن تا ما ایمان بیاوریم. پسر علم الهدی گفت: جناب آقا خدا در کتاب کریم فرموده: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ» حکم آیه منسوخ است یا باقی است؟ گفت: باقی است. گفت: پس شما از چه بابت در کتاب خود آورده‌ای: «وَاعْلَمُوا إِنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلذَّكَرِ ثَلَاثَهُ» آیا این تشریح نسخ قول خدا نیست؟ گفت: آخر سهم امام به من می‌رسد. علم الهدی گفت: سهم امام نصف خمس است و نصف خمس، عُشر می‌شود نه ثلث. گفت: نه خیر ثلث می‌شود. حاضرین همه خندیدند.

پس از سؤالات دیگر هر یک از سه نفر می‌نویسند: علم الهدی گفت: جناب آقا شما در کتاب خود گفته‌ای که؛ من در خواب دیدم که حضرت سید الشهداء را شهید کرده‌اند و من چند کف از خون خوردم و باب فیوضات بر من مفتوح شد این درست است؟ گفت: بلی. والد فرمود: تو چه عداوت با سید الشهداء داشتی که خون او را خوردی؟ مرحوم نظام العلما به شوخی گفت: آخر هند جگرخوار بود؟ جوابی از آقا نتراید. پس والد بعد از تغیرات و تغیر زیاد از این حرفهای گزاف او فرمود: خوب لوطی شیرازی این دیگه چه منافقی و حقه بازی است؟ وقتی که اتباع شیخ احسائی از تو سؤال می‌کنند در جواب آنها می‌نویسی؛ احمد و کاظم - صلوات الله علیهما - و چون سید یحیی پسر سید جعفر دارابی که پدرش در مسئله معاد با شیخ احسائی مخالف است از تو سؤال می‌کند در جواب می‌نویسی که؛ شیخ در معاد خبط کرده و صریحاً تکفیرش می‌کنی «و لقد أجاد السید جعفر دارابی فیما کتب فی سنا برق المحيط بالمشرق و المغرب» آن صلوات

فرستادنت چیست و این تخطئه و تکفیرت چه؟ تو اگر آدم درستی هستی چرا در سر یک ریسمان نمی ایستی سید سر بزیر انداخته جوابی نگفت.»

سوم: ناصرالدین میرزا، پس از اتمام مجلس مباحثه در پاسخ امریہ محمد شاه قاجار نامہ ای رسمی نگاشته است و شاه را بطور کلی از نتیجہ این مجلس گفتگو آگاہ ساخته است. کہ بہ قول احمد کسروی: این سند از ہر بارہ ارجدار و استوار است زیرا نوشتہ رسمی دولتی است. گزارشی است کہ ولیعهدی برای آگاہ بودن شاہی نوشتہ.^۱ متن این نامہ در کتابخانہ مجلس شورای ملی نگہداری می شدہ است و ادوارد براون در صفحہ (۲۵۲، ۲۵۹) در کتاب:

Materials for Study of the Babi Religion 1918.

آن را ضبط و ثبت نمودہ است.

از لحاظ منابع موثق بہائیت کتاب: «کشف الغطاء» میرزا ابوالفضل گلپایگانی، سند مستند است. وی بی آنکہ متعرض محتویات نامہ ناصرالدین میرزا ولیعهد بہ پدرش محمد شاه قاجار شود و یا با تأویلاتی، مصمم بہ وارونہ کردن حقایق شود، گزارش ولیعهد را قبول و از آنجائی کہ آن را بہ عنوان مقدمہ نتایجی مورد نظر، در مقام حسینعلی میرزا بہ کار گرفتہ است بہ اصالت و حقیقت آن صریحاً و آشکارا اعتراف کردہ است. مضافاً آنکہ خود معترف است، پس از خلع محمد علی شاه کہ مخازن دولتی بہ تصرف ملتیان در آمد - یکی از محبین تاریخ، عکس برداشتہ و منتشر ساختہ است.^۲

متن عریضہ ولیعهد ناصرالدین میرزا بہ محمد شاه قاجار:

هو الله تعالى شأنه

«قربان خاک پای مبارکت شوم، در باب فرمان قضا جریان صادر شدہ بود کہ علمای طرفین را احضار کردہ با او گفتگو نمایند. حسب الحکم ہمایون محصل فرستادہ بازنجیر از ارومیہ آوردہ بہ کاظم خان سپردہ و رقعہ بہ جناب مجتہد نوشت کہ آمدہ با ادلہ و

۱. بہائیگری، ص ۳۳

۲. کشف الغطاء، پاورقی صفحہ ۲۰۵، همچنین مراجعہ شود بہ کتاب: ظهور الحق، مازندرانی، جزء سوم، صفحہ ۱۴، کہ عیناً نامہ مذکور را کلیشہ کردہ است.

براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند. جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی از معتمدین و ملاحظه تحریرات این شخص بی دینی و کفر او اظهر من الشمس و اوضح من الأمس است. بعد از شهادت شهود تکلیف داعی مجدداً در گفت و شنید نیست. لهذا جناب آخوند ملا محمد و ملا مرتضی قلی را احضار نمود و در مجلس از نوکران این غلام؛ امیر اصلان خان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند. اول حاجی محمود پرسید که مسموع می شود که تو می گوئی من نائب امام هستم و بایم و بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری توست. گفت: بلی حبیب من قبله من نائب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته ام و شنیده اید راست است. اطاعت من بر شما لازم است به دلیل «ادخلو الباب سجداً» و لیکن این کلمات را من نگفته ام. آن که گفته است، گفته است. پرسیدند گوینده کیست؟ جواب داد آن که به کوه طور تجلی کرد.

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی؟

منی در میان نیست. اینها را خدا گفته است. بنده به منزله شجر طور هستم. آن وقت در او خلق می شد. الان در من خلق می شود و به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می کشیدند منم. آنکه چهل هزار از علما منکر او خواهند شد منم. پرسیدند: این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار عالم منکر خواهند گشت. گفت: اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست. ملا مرتضی قلی گفت: پس تو از این قرار صاحب الامری. اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود و نقبای انس و جن با چهل و پنج هزار از جنیان ایمان خواهند آورد و موارث انبیاء از قبیل زره داود و عصای موسی و نگین سلیمان و ید بیضا با آن خواهد بود، کو عصای موسی و کو ید بیضا؟ جواب داد که؛ من مأذون به آوردن اینها نیستم به جناب آخوند ملا محمد گفت: غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعد از آن پرسیدند که؛ از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: اعجاز من این است از برای عصای خود آیه نازل می کنم و شروع کرد به خواندن این فقره:

«بسم الله الرحمن الرحيم سبحانه الله القدوس السبوح الذي خلق السموات و الأرض كما خلق هذه العصا آية من آیاته».

اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند. تاء «سموات» را به فتح خواند. گفتند: مکسور بخوان. آنگاه «الأرض» را مکسور خواند. امیر اصلاں خان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد:

«الحمد لله الذی خلق العضا كما خلق الصباح والمساء». باب بسیار خجل شد. بعد از آن حاجی ملا محمود پرسید: در حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا علیه السلام سؤال نمود که دلیل بر خلافت جدّ شما چیست؟ حضرت فرمود: آیه «أنفسنا». مأمون گفت: «لولا نساؤنا؟» حضرت فرمود: «لو لا أبناؤنا» این سؤال و جواب را تطبیق بکن و متعدی را بیان نما. ساعتی تأمل نموده جواب نگفت. بعد از آن مسائلی چند از فقه و سایر علوم پرسیدند. جواب گفتن نتوانست. حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شک و سهو پرسیدند. ندانست و سر به زیر افکنده باز از آن سخن های بی معنی آغاز کرد که من همان نورم که به طور تجلی کرد؛ زیرا که در حدیث است که آن نور، نور یکی از شیعیان بوده است. این غلام گفت: از کجاکه آن شیفته تو بودی، شاید نور ملا مرتضی قلی بود، بیشتر از پیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند. چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب زده و تنبیه معقول نمود و توبه و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر هم سپرده که دیگر از این غلطها نکند و الان محبوس و مقید است. منتظر حکم اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه است.

امر امر همایون است.

با توجه و تعمق و مقابله سه مأخذ مذکور در باب چگونگی مجلس ولیعهد معلوم می شود در مجموع صورت مجلس مباینتی با هم ندارد و ظاهراً تنها در اجمال و تفصیل آنها تفاوت هائی را به وجود آورده است.^۱

۱. احمد کسروی در کتاب: بهائیگری به نظریه عباس افندی در خصوص مذاکره مجلس ولیعهد چنین اشاره می کند: عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح، در این باره چنین می نویسد: نکته نحوی گرفتند احتجاج به قرآن نمود و اینان بمثل منافی قواعد نحو از آن بیان کرد. ببینید که چگونه داستان را به رنگ دیگری انداخته و دروغی از خود به آن افزوده. زیرا چنانچه پیداست به باب غلط نحوی گرفته اند غلطهای بسیار آشکار - (نه نکته) آنگاه باب درمانده و پاسخی نتوانسته. نه آنکه پاسخ گفته و از قرآن نیز مانده هایی یاد کرده. این یک نمونه است که چگونه ناچار شده اند تاریخ را کج گردانند و به داستانها رنگهای دیگر دهند.

با این همه در مقام ارزیابی مجلس ولیعهد ناگزیر به بیان مسئله‌ای هستم که مرحوم زعیم الدوله به نگارش آن توجه اصولی و در عین حال بحقی کرده است. ایشان از زبان مرحوم جدش، که خود حاضر در مجلس ولیعهد بود شنید که خطاب به شاهزاده اسکندر میرزا و در مقام پاسخ سؤال او مبنی بر چگونگی مجلس ولیعهد می‌گفت:

«آنان کار نیکوئی نکردند که چنین سؤالاتی نمودند. همانطور که باب از آوردن دلیل و حجت باز ماند. چه آن مرد مدعی نبوت و رسالت و دین سازی بود و اینان او را به صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع می‌آزمودند. کاش می‌دانستم به جای آن سؤالات؛ چرا از انتقاد بر اساس عقاید او خودداری می‌کنند و عدم توافق و تطبیق نظریات او را با ناموس طبیعی و فطری بشر گوشزد نمی‌کنند. باب به صراحتی تمام می‌گفت که: *أَوَّلُ مَنْ آمَنَ* بی نور محمد و علی. پس چگونه ممکن است باب به قوانین و احکام کسی که خود را از او بالاتر می‌داند رفتار کند. (ولی علمای مجلس از او شکایات نماز می‌پرسند) و از طرفی باب ادعای نیابت قائم و بلکه باییت علم می‌کرد. پس لازم بود که بر کلیه امور واقف باشد و عجز او در آن مجلس دلیل بزرگی است بر بطلان دعوی. امر غریب این است که وی ادعای نجات قوم خود بلکه کلیه بشر می‌نماید. در این صورت چرا دعوت را در عراق یا در اروپا نکرد؟ آیا ایران تنها شایسته دعوت بود یا سایر قطعات دنیا ارزش دعوت نداشتند و اگر بعثت برای ایران بود، آیا بهتر نبود که کتاب اصلی احکام وی به فارسی باشد در صورتی که کلیه انبیا به لسان قوم دعوت کرده‌اند نه اینکه مانند باب زبان عربی را غلط بدانند و در فارسی پیچیده و مرکب از حروف و اعداد و رموز جفر بنویسد و اگر منظور اغلاق و اشکال است خوب بود به زبان پهلوی می‌نوشت که کسی نفهمد و انتقاد نکند.

طبق نوشته میرزا مهدی خان: «جدش با باب مباحثه نیز کرده و از او پرسیده است که شریعتی دیگر را نسخ نمی‌کند مگر آنکه نسبت به ما قبل خود اتم و احکم باشد. تو بسیاری از مواد شریعت را به عنوان اکمال و اتمام تغییر داده‌ای. اگر تو مسلمانی، که به مصداق: «الیوم اکملت لکم دینکم» دین کامل است و احتیاجی به کمال ندارد. اگر شریعت

جدیدی آورده‌ای پس عیوب و نواقص اسلام چه بود که تو شریعت تازه‌ای آورده‌ای؟ باب با تبسم گفته: این سؤالات مقدماتی دارد که بیان خواهم کرد، اما نه امروز نه این مجلس. دوباره جد میرزا مهدی خان پرسیده که؛ صعود عیسی قبل از موت بود (عقیده اهل اسلام) یا بعد از دفن (عقیده مسیحیان)؟ باب باز گفت: این بحث وقت زیادتری می‌خواهد.



صورت مکتوب منسوب به ناصرالدین میرزا که به پدرش محمدشاه نوشته است. کلیشه مذکور عیناً از کتاب ظهور الحق فاضل مازندرانی مبلغ مشهور بهائیان عکس برداری شده است.

عقیده جد «میرزا مهدی خان زعیم الدوله» را که آقای عبدالحسین نوائی در ذکر حواشی کتاب مرحوم «اعتضاد السلطنه» آن را پسندیده است، توجهی معقول به نظر می‌رسد.

از یک طرف جوان عامی و پرمدعا و بی سواد ادعای علم کلّ ولدنی می‌کند، اما

مقدمات علوم و معارف را نمی‌داند و حتی از فهم بدیهیات عاجز است و از طرفی زبده علمای شهری بزر مانند تبریز از کسی که ادعای نبوت و مهدویت می‌کند راجع به (تخمه) کردن یا معنی عبارت علامه در باب غسل جنابت خنثی یا اعلال قال، پرسش می‌کنند و پیش خود این معنی را در نظر نمی‌گیرند که صرف دانستن این مطالب (به فرض اینکه باب آنها را می‌دانست) علامت و مجوز ادعای نیابت و مهدویت و دین سازی می‌شود یا نه و آیا مثلاً ملا محمود که این سؤالات را می‌کرده و مسلماً آنها را می‌دانسته حق داشته چنین ادعائی یکند یا نه؟ به هر حال هر چه بود باب ناتوان‌تر از آن بود که بتواند همین سؤالات سطحی و بی‌مورد را جواب بدهد و سرانجام به شرحی که گذشت معجز باز شد و معلوم شد که جز ادعای واهی چیزی در چنته ندارد. چنانکه سؤالات جد میرزا مهدی خان را هم جواب نتوانست بگوید و آنها را موکول به وقت دیگر و جلسه دیگر یعنی در حقیقت تعلیق به محال کرد.^۱

به گفته احمد کسروی علی محمد شیرازی: «هیچی نتوانسته و جز نمی‌دانم و نمی‌توانم پاسخی نداشت از آنسوی با غلط بافی‌های سخنان سست و خنک خود، زبان ریشخند ملایان و دیگران را به خود باز گردانیده و بار دیگر کار به چوب خوردن و غلط کردم گفتن انجامید.»^۲

در خاتمه نامه ناصرالدین میرزای ولیعهد خواندیم که: «چون مجلس گفتگو تمام شد جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول و توبه و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر سپرده که دیگر این غلطها نکند.»

میرزا ابوالفضل گلپایگانی می‌نویسد: «چون در این عریضه انابه و استغفار کردن باب و التزام پا به مهر سپردن آن حضرت مذکور است مناسب چنین به نظر می‌آید که صورت همان دستخط مبارک رانیز محض تکمیل فائده در این مقام مندرج سازیم.»^۳

۱. فتنه باب، ص ۱۲۶، توضیحات آقای عبدالحسین نوائی.

۲. بهائیگری، ص ۳۳

۳. کشف الغطا، ص ۲۰۴

بدین لحاظ و آنچه که مسلم و مشخص است توبہ نامہ‌ای است کہ علی محمد شیرازی بہ دستخط خود آن را خطاب بہ ولیعهد نوشتہ و بہ مهر خود آن را ممہور ساختہ است.

توبہ نامہ علی محمد شیرازی کہ یکی از مهمترین اسناد بی پایگی دعاوی علی محمد شیرازی است نہ تنها مورد تأیید کتاب کشف الغطاء قرار گرفتہ است بلکہ از این طریق سند مذکور مورد تصویب عباس افندی و بہائیان است.

در پاورقی صفحہ (۲۰۵) کتاب کشف الغطاء متن توبہ نامہ علی محمد شیرازی ہمراہ با نامہ ولیعهد ناصرالدین میرزا کہ شرحش مذکور افتاد از نظر مؤلف کتاب کشف الغطاء اصل این دو مکتوب و بعضی مکاتیب رسمی آخری را کہ مندرج می‌گردد پس از خلع محمد علی شاہ کہ مخازن دولتی بتصرف ملتیان در آمد یکی از محبین تاریخ عکس برداشتہ و منتشر ساختہ است.

تأکید مؤلف کشف الغطاء کہ در صفحہ ۲۰۴ بہ کلماتی از قبیل: «صورت همان دستخط مبارک». صورت دستخط حضرت نقطہ اولی بہ ناصرالدین شاہ بہ خوبی نشان می‌دهد کہ مؤلف کشف الغطاء مصدق عین توبہ نامہ بہ دستخط علی محمد شیرازی است و مؤلف بہائی کتاب مذکور از آن جہت بہ شرح تفصیلی مجلس ولیعهد و ذکر نامہ‌های متبادلہ بین ولیعهد و علما تبریز و انتشار صورت دستخط علی محمد شیرازی نمودہ است تا میان مقام علی محمد شیرازی و میرزا حسینعلی بہاء مقایسہ کند. یا بہ گفتہ خود ایشان: «در این مقام مندرج سازیم و موازنہ آنرا با الواحی کہ از قلم جہان قدم در سجن اعظم بہ جہت ملوک و سلاطین عالم نازل گردیدہ بہ دقت نظر اولی البصائر واگذاریم.» صاحب کتاب کشف الغطاء بر اساس این تصریحات خواستہ است نشان دہد، علی محمد شیرازی با مشاہدہ شکست خود در مجلس ولیعهد و تنبیہ و چوب زدن او، دست از تمامی دعاوی خود برداشت و در عریضہ‌ای انابہ و استغفار کردن باب و التزام پا بہ مهر سپردن آن حضرت مذکور است ولی میرزا حسینعلی در زندان عکا، با تمام رنجہائی کہ دید میدان خالی نکرد! و حتی نامہ هائی بہ زعم مؤلف کتاب مذکور، بہ ملوک و سلاطین عالم نوشت. در حقیقت کشف الغطاء در مقام موازنہ بین علی محمد شیرازی و

حسینعلی میرزا، ندانسته با اثبات ضعف نفس و انابه و استغفار و التزام پا به مهر سپردن علی محمد شیرازی خط بطلان برحقانیت علی محمد شیرازی کشیده تا به فکر خود حقانیت میرزا حسینعلی را اثبات کند؟!

به هر حال به استثنای کتاب کشف الغطاء که متن کامل و جامع توبه نامه را عیناً از روی دستخط علی محمد شیرازی ثبت کرده است، ادوارد براون نیز عکسی از توبه نامه علی محمد شیرازی برداشته و کلیشه آن را در کتاب Material for Study of Babi به چاپ رسانیده است. اینک متن توبه نامه علی محمد شیرازی را ذیلاً به استحضار می‌رسانیم:

فداک روحی

«الحمد لله كما هو اهله ومستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده. بحمدالله ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یایگان فرموده. اشهد الله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند اسلام و اهل ولایت او باشد. اگر چه به نفسه وجودم ذنب صرف است، ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول ﷺ و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقر بر کل منزل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعائی باشد و استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصه حضرت حجة الله ﷺ را ادعای مبطل (می‌دانم) و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند والسلام».

انکار کلیه دعاوی، به سبب یک تنبیه جزئی بود که از علی محمد شیرازی بعمل آمد. مرحوم رضا قلی خان هدایت در «روضة الصفا» می‌نویسد: «مجلس منقضی شد و

محمد کاظم خان فراشباشی ولد اسماعیل خان قراجہ داغی کہ نگہیان و میزبان او بود سید را بہ منزل خود بردہ محفوظ داشت و چون داعیہ او منتشر و غالب عوام در کار او بہ شبہت افتادہ بودند دیگر روز سید را بہ حضور حضرت شاہزادہ معظم ولیعہد اعظم آوردہ حکم شد کہ او را چوب سیاست و یا ساق زنند. فراشان سرکاری بنا بر حسن عقیدہ در این کار تقدیم نکردند. بہ حکم علمای اعلام حاجی ملا محمود و شیخ الاسلام، ملازمان ایشان سید را چوب بسیاری زدند و می گفت غلط کردم و خطا کردم و گہ خوردم و توبہ کردم تا مستخلص شد.^۱

مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک بہ انگیزہ چوب زدن علی محمد شیرازی اشارہ دقیقی دارد. ایشان از زبان ناصر الدین میرزا ولیعہد خطاب بہ علی محمد شیرازی می نویسند: «چون مردی دیوانہ بودہ ای حکم بہ قتل تو نمی رانم لکن با چوبت رنجہ و شکنجہ می فرمایم کہ این مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی و هیچکس در جہان بہ آن حضرت عجل اللہ فرجہ نتواند چیرہ شد.

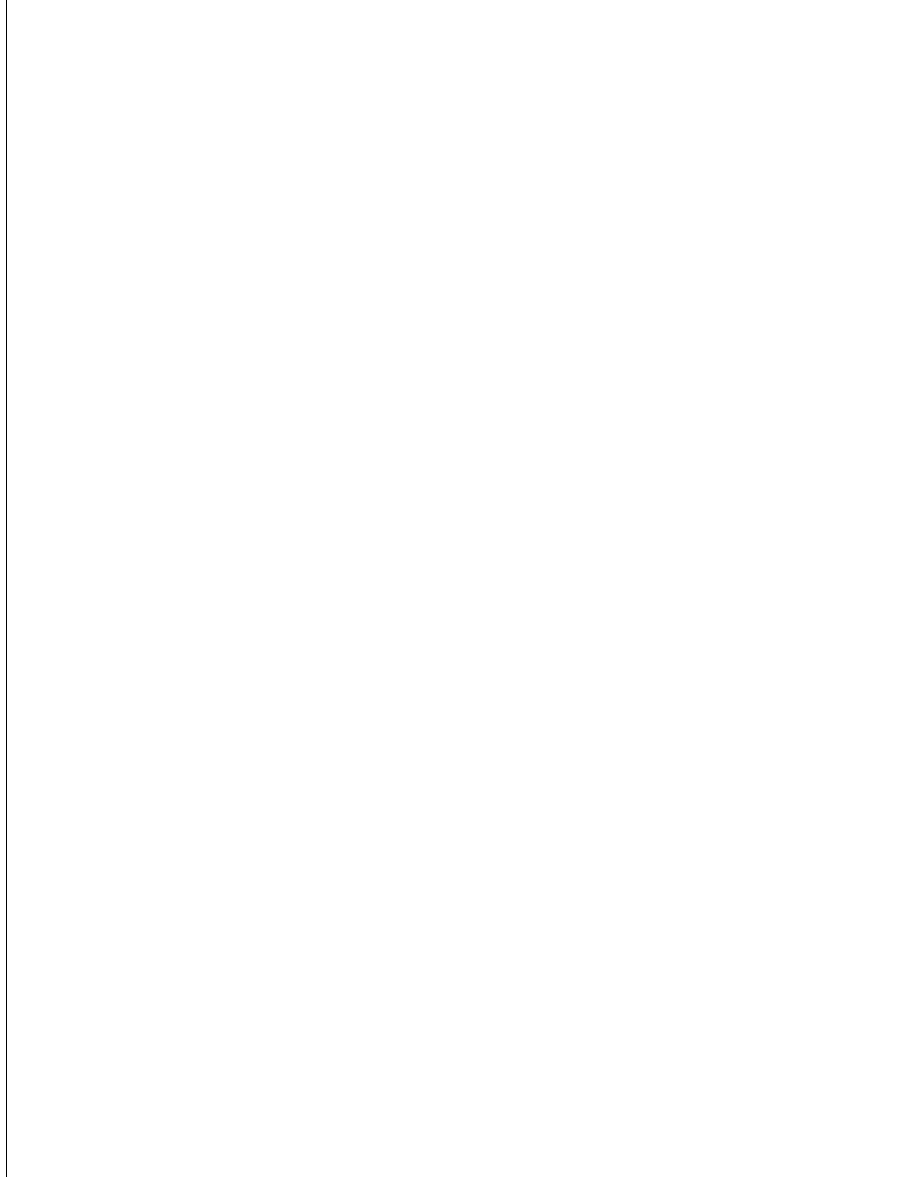
این بگفت و بہ اعوانان و فراشان بفرمود با حملی از چوب درآمدند و ہر دو پای باب استوار بہ بستند و با چوب مضروب داشتند. باب فریاد برداشت و بہ استغاثت و انابت ہمی اظہار ضراعت نمود و نظام العلما یک تن از مردم خود را بر سر او بداشت و ہی تلقین کرد کہ بگو پلیدی سگ و خوک خوردم و دیگر چنین سخن نکنم و او بدین گونه ہمی بازگفت.^۲

میرزا جانی کاشانی در این خصوص می نویسند: «حضرات ملاہا گفتند: بلی چون ایشان سید می باشند. خوب است کہ سادات چوب بزنند. لہذا شیخ الاسلام این تعہد را نمودہ و آن جناب را بہ خانہ خود دعوت نمود و فرش بہ جہت زیر تنہ مبارک گستردہ و سید ہیجدہ چوب بہ پاہای مبارک زد بہ عدد حروف حی و اسرار آن زیاد است. محل ذکر تو حالا نیست.^۳

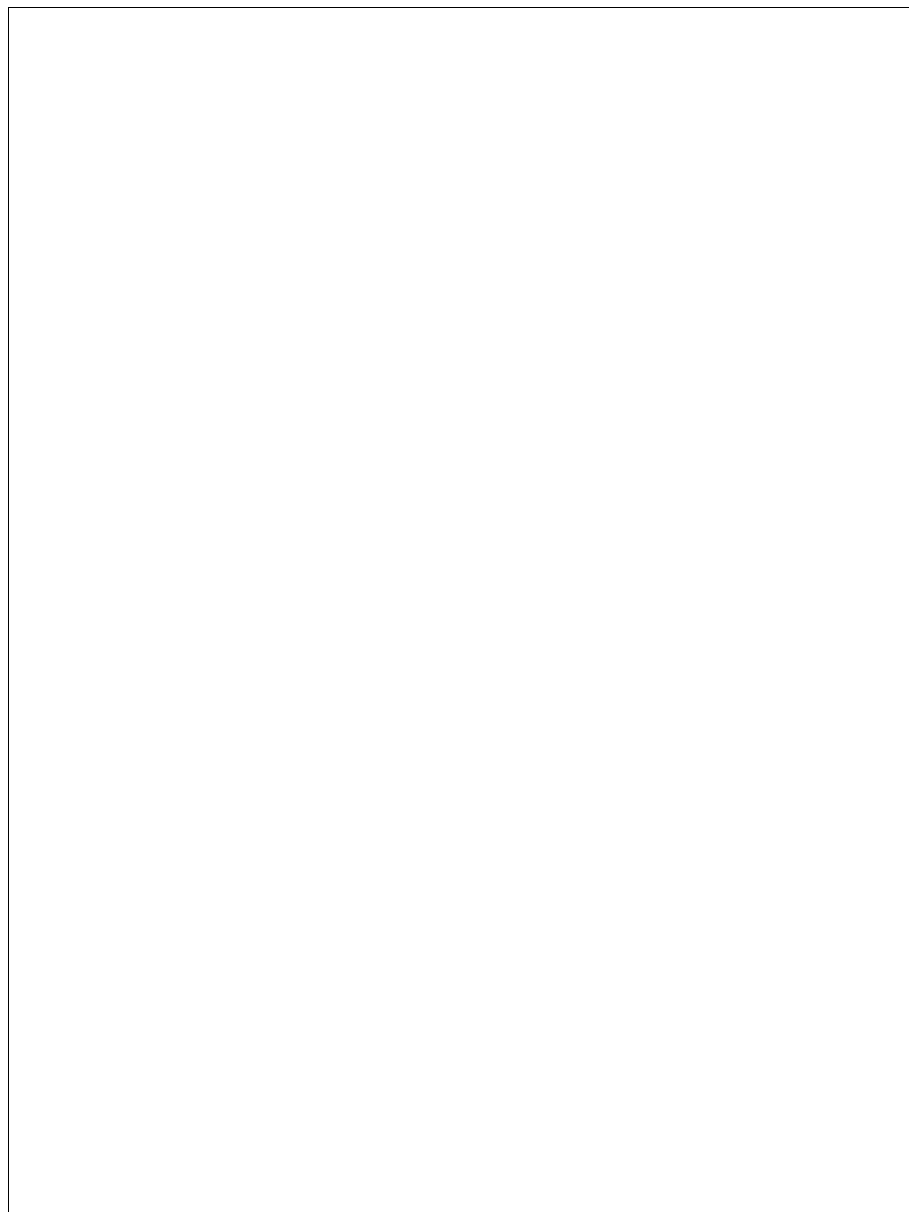
۱. ج. ۱۰

۲. ج. ۳، ص ۱۳۰

۳. نقطۃ الکاف، ص ۱۳۸



صورت جواب علماء به توبه نامه علی محمد شیرازی که به مهر ابوالقاسم الحسنی الحسینی و
علی اصغر الحسنی الحسینی مختوم است.



عین خط علی محمد شیرازی، مبنی بر توبہ و استغفار از دعاوی خود.

این اسراری را کہ میرزا جانی برای عدد ہجده قائل شدہ است، ناشی از تصریح بہ

این مسئله است که سید هجده چوب به پاهای مبارک زد در حالی که: نبیل زرنندی در کتاب تاریخ نبیل تصریح می‌کند: فقط ۱۱ ضربه چوب به کف پای وی زده شد.^۱ از این معلوم می‌شود، که علی محمد شیرازی به سبب یک تنبیه جزئی دست از کلیه دعاوی خود برداشت و همین امر موجب آن گردید که علمای تبریز در صدر ورقه توبه نامه علی محمد شیرازی به نقل از کتاب کشف الغطاء شبهه خبط دماغ را موجب تأخیر قتل وی قلمداد کنند و چنین بنگارند:

صورت جوابی که مجتهدین تبریز در صدر ورقه نوشته‌اند:

«سید علی محمد شیرازی شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشراف والا، ولی عهد دولت بی زوال، آئیده الله و سَدَّه و نصره و حضور علمای اعلام اقرار به مطالب چندی کردی (کذا) که هر یک جداگانه باعث ارتداد شما است و موجب قتل.

توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده است شبهه خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود بلا تأمل احکام مرتد فطری به شما جاری می‌شود.»

حرّره خادم الشریعه المطهره

محل مهر

محل مهر

علی اصغر الحسنی الحسینی

ابوالقاسم الحسنی الحسینی

آنچه مسلم است، صورت اصلی دستخط علی محمد شیرازی در قاب عکسی در سالن قدیمی کتابخانه مجلس شورای ملی آویزان بوده است.

مطلعان و کسانی که به کتابخانه مجلس رفت و آمد داشته و دارند، اذعان می‌دارد که خود صورت دستخط علی محمد شیرازی را که در قاب عکسی در سالن کتابخانه مجلس شورای ملی آویزان بوده کراراً دیده‌اند و در زمان مسؤولان وقت، آن را برداشته به کجا برده و یا تحویل داده‌اند معلوم نیست!

مؤلف این کتاب در آبان (۱۳۵۳) تحقیقات جامعی در کتابخانه مجلس شورای ملی

به عمل آورد ولی مسئولان از توبه نامه مذکور اطلاعی نداشتند و از آنجائی که احتمال داده می‌شد در صندوق کارپردازی مجلس گذارده شده باشد، کوشش به عمل آورد تا به محتویات صندوق مذکور دستیابی پیدا کند، ولی بعدها معلوم شد که توبه نامه در صندوق کارپردازی موجود نیست!

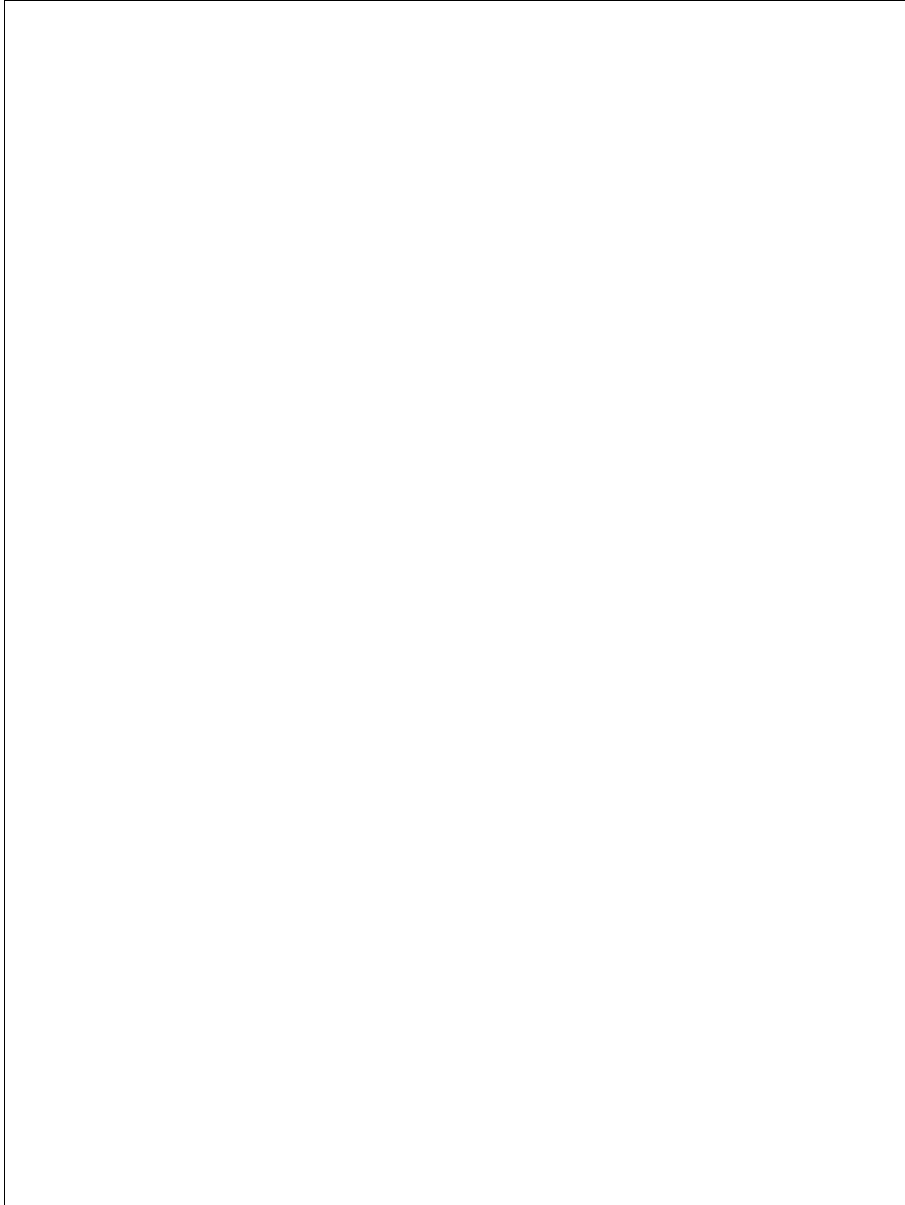
از آنجائی که صاحب اصلی این سند، ملت ایران می‌باشند می‌بایست تحقیق و بررسی هائی از مسئولان کتابخانه در سنوات مختلف خاصه در سالهای ۱۳۱۵ به بعد صورت پذیرد تا از سند مذکور اطلاع دقیق و یا در صورت اثبات مفقود شدن آن پرده‌ها از یک دستبرد جنایتکارانه بالا رود و نقشه‌های زعمای بهائی ایران به عنوان خدمت به کتابخانه مجلس و در لباس کتابدار و مسئول کتابخانه معلوم همگان گردد!..

ج) اعدام مخبط

مرحوم اعتضاد السلطنه می‌نویسد: «به صوا بدید میرزا تقی‌خان، سلیمان‌خان افشار به جانب آذربایجان رفت تا باب را از قلعه چهریق آورده به معرض هلاک در آورد.^۱ حشمت الدوله حمزه میرزا^۲ برادر محمد شاه که در آن ایام حکومت آذربایجان را داشت باب را از زندان احضار کرد. و برای کسب فتوای قتل او از طرف علما وی را به همراهی چند فراش به در خانه آنان فرستاد. آنچه که مسلم است علما تبریز از اعدام کسی که شبهه خبط دماغ او همچنان به قدرت خود باقی بود، کراهت داشتند. و بنا به تصریح اعتضاد السلطنه: حشمت الدوله، چون کراهت خاطر علما را دید، شبانگاه باب را حاضر مجلس ساخت و میرزا حسن خان وزیر نظام و حاجی میرزا علی پسر حاجی میرزا مسعود و سلیمان‌خان افشار را نیز طلب داشت. در آن مجلس حاجی میرزا علی احادیث مشکله را از وی سؤال کرد. باب از جواب عاجز ماند.

۱. فتنه باب، ص ۲۸

۲. مرحوم زعیم الدوله می‌نویسد: وقتی والی دید علماء استنکاف از حضور کردند، مجلس عوامانه‌ای از اعیان، مستخدمین دولت و مأمورین حکومت تشکیل داده، مفتاح الأبواب، ص ۱۷۲.



هیکل مذکور که در صفحه ۲۶ کتاب: «قسمتی از الواح نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب» چاپ شده است. به خط محمدعلی شیرازی. و نشانه آشکاری از فکر و روح وی در نزول آیات می باشد!

حشمت الدوله گفت: شنیده‌ام که تو خاطر خویش را مهبط وحی آسمانی دانی و قرآنی از خود آورده‌ای. اگر چنین است از بهر این چراغهای بلور نیز آیتی بخوان! باب پاره‌ای از آیت نور را با برخی از آیات ملک مختلط کرده بخواند. حشمت الدوله گفت تا آن کلمات را نوشتند، باب را گفت: اگر این آیت وحی آسمانی است، از خاطر فراموش نشود. این آیت را اعادت کن، چون باب دیگر بار قرائت کرد دیگر گونه بود!....

از بیم آنکه اگر او را پنهانی مقتول سازند، دور نباشد که مردم نادان چنان پندارند که او زنده است و غیبتی اختیار کرده است و به این امید که دیگر بار ظاهر خواهد گشت و اظهار دعوت خواهد نمود، دست از فتنه باز ندارند گفتند که بهتر آن است که او را در میان شهر و بازار بگردانند تا تمام مردم او را ببینند بعد از آن به قتل آورند.

بدین جهت میرزا علی محمد باب را با ملا محمد علی و سید حسین برداشته و به خانه حاجی میرزا باقر امام جمعه تبریز و ملا محمد مامقانی و آقا سید علی زنوزی بردند.^۱

مرحوم زعیم الدوله در کتاب: «مفتاح الابواب» با توجه به تصریحات مرحوم لسان الملک در کتاب: ناسخ التواریخ و اقوال جد و پدرش که خود حاضر و ناظر بودند و مؤلف پس از تطبیق آن با دیگر تراجم، و حتی منابع موثق با بیان و بهائیان خاصه کتاب تلخیص تاریخ نبیل زرنندی و نقطه الکاف میرزا جانی کاشانی و کواکب الدریه آواره و مقاله شخصی سیاح عباس افندی اقوال آن را صحیح تر تشخیص داده و آنرا محل اطمینان می‌داند، می‌نویسد:

«صبح فردا ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ هجری (بنابر دفاتر رسمی دولتی) و صبح ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ (به گمان با بیان) آن سه نفر را با عده‌ای نظامی و پاسبان به ریاست رئیس دربانان والی به خانه مرحوم حاج میرزا باقر مجتهد رئیس علمای اصولی بردند. در آنجا باب معتقدات خویش را مکتوم داشت.»

صاحب ناسخ التواریخ می‌گوید: «مشارالیه فتوی به قتل باب داد ولی این موضوع نزد

من ثبت نیست، زیرا من بطور تواتر شنیده‌ام که مجتهد مذکور به هیچ وجه با او مواجه نشد، زیرا او مریض یا متمرّض بود. آنگاه او را به خانه ملا محمد مامقانی مجتهد رئیس علماء شیخیه بردند و در آن مجلس جد و پدرم حاج میرزا عبدالکریم، میرزا حسن زنوزی که هر دو ملقب به ملاباشی بودند و تعداد بسیاری از اعیان حضور داشتند.

«هنگامی که باب وارد مجلس شد صاحب خانه مقدم او را گرامی داشت، او را در صدر مجلس پهلوی خودش نشانیده، مبادرت به سخن فرموده به باب چنین گفت: آیا این کتاب و نوشته‌ها از تو می‌باشد؟ باب گفت: آری اینها کتب من است و من آنها را به دست خودم نوشته‌ام، صاحب خانه پرسید به صحت آنچه در این نوشته‌ها می‌باشد اقرار و اعتراف داری؟

باب گفت: آری من به صحت آنها اعتراف دارم، صاحب خانه پرسید: آیا تو بر عقیده خود باقی می‌باشی؟ خودت که می‌گفتی من مهدی منتظر قائم از اهل بیت محمد هستم، باب گفت آری، حجة الاسلام گفت: اکنون کشتن تو واجب گردید و خونت به هدر رفت. چنین گفت و از جا برخاست (اگر مرحوم حجة الاسلام حکم به وجوب قتل باب داده باشد، بدین جهت نبوده که وی می‌گفته است: من مهدی منتظر قائم از آل محمد می‌باشم، زیرا این ادعا ملاک کفر نمی‌شود بلکه از آن جهت بوده که اعتراف به صحت مندرجات کتب و نوشته‌های خود کرده و در آنجا صریحاً ادعای پیغمبری کرده بود.)

تصریح مترجم کتاب مفتاح الباب الابواب.

«در اینجا میان ناقلین اخبار اختلاف واقع شده است، صاحب ناسخ التواریخ گفته است که باب در این مجلس نیز معتقدات خویش را مستور داشت، برای نجات خود متوسل به حجة الاسلام شد، نزد او گریه و زاری کرد، به دامن ردای او چسبید؛ ولی حجة الاسلام او را طرد کرده و گفت:

«الان وقد عصیت من قبل» و از مجلس بیرون رفت.

ولی من از پدرم مکرر شنیده‌ام که می‌گفت: باب در این مجلس امر خود را پنهان نکرد و هنگامی که حجة الاسلام برخاست تا از مجلس بیرون برود به دامن ردایش چسبید و من اکنون فراموش نمودم که آیا صاحب خانه این قضیه را فهمید و نادیده

گرفت و یا اصلاً نفہمید پس او را مخاطب داشت و گفت: «حجت شما ہم بہ قتل من فتوی می دہید؟»

«آنگاہ صاحب خانہ او را طرد کرد و فرمود: ای کافر تو خودت بواسطہ نوشتہ ہا و گفتہ ہای کفر آمیزت بہ قتل خود فتوی دادی و از مجلس بیرون رفت.»

«آنگاہ آنہا را برداشتند و بہ خانہ سید علی زنوزی سابق الذکر بردند. مشارالہ ہم با باب سخن گفتند و مطالبی از او شنیدند کہ عقیدہ بہ وجوب قتل او حاصل کردند و بہ کشتن او فتوی دادند.

«من می گویم: جدو پدرم و دو نفر رفقای آنہا در این مجلس حاضر نبودند و آنچه را کہ ذکر شد و ذکر می شود بطور تواتر شنیدہ بودند.»

مرحوم ملا محمد تقی حجة الاسلام فرزند ملا محمد مامقانی کہ خود مستقیماً در جریان احوالات علی محمد شیرازی و اعدام او بود، در همان ایام، در رسالہ ای کہ بہ درخواست ناصرالدین شاہ قاجار نوشتہ است، تصریح می کند کہ علی محمد شیرازی را: اولاً بہ خانہ حاج میرزا باقر پسر حاج میرزا احمد مجتہد تبریز بردند - و در آنجا مشارالہ چیزی از عقاید خود اظہار نداشت. از آنجا بہ خانہ والد حجة الاسلام آوردند و این داعی حقیر آنوقت خود در آن مجلس حضور داشت مشارالہ را در پیش روی والد مرحوم نشانده و آن مرحوم آنچه نصایح حکیمانہ و مواعظ مشفقانہ بود با کمال شفقت و دلسوزی بہ مشارالہ القاء فرمود. در سنگ خارہ قطرہ باران اثر نکرد. پس والد بعد از یأس از این فقرہ از در احتجاج در آمدہ فرمودند: سید کسی کہ چنین ادعای بزرگی در پیش دارد بی بینہ و برہان کسی از او نمی پذیرد، آخر این دعوی ہا کہ تو می کنی دلیل و برہانت بر اینہا چیست؟ بی محابا گفت: اینہا کہ تو می گوئی دلیل و برہانت بر آنہا چیست؟

والد از روی تعجب خندیدہ فرمود: سید تو کہ طریق محاورہ را ہم بلد نیستی، از منکر کسی بیئہ نمی خواہد، شہود و بینہ وظیفہ مدعی است، من کہ مدعی مقامی نیستم کہ محتاج اقامہ دلیلی باشم. گفت: چرا حرفہای من دلیل می خواہد حرفہای شما دلیل نمی خواہد؟ والد بعد از تعجب زیاد از این جواب ناصواب فرمودند: ای مرد! من کہ بہ تو حالی کردم کہ اقامہ دلیل وظیفہ مدعی است نہ منکر، تو هنوز در امور بدیہیہ ہم کہ

جاهلی گفت: دلیل من تصدیق علماء فرمودند: علمایی که تصدیق تو را کرده‌اند با اغلبشان من ملاقات کرده آنها را صاحب عقل درستی ندیده‌ام و تصدیق سُفَهَا مناط حقیقت کسی نمی‌باشد، گذشته از این اگر تصدیق علما دلیل حقیقت باشد، اینک در میان جمیع ملل باطله اسلامیة و غیر اسلامیة علمای متبحر بوده و هستند که تصدیق مذهب خود را می‌کنند بنابراین، پس باید جمیع مذاهب و ملل باطله حق باشند و هذا شیء عجیب. گفت: دلیل من نوشته‌های من. فرمودند: نوشتجات تو را هم اکثرش را من دیده‌ام جز کلمات مزخرفه مهمله معتل المعانی و مختل المبانی چیزی در آنها مشاهده نکردم و در حقیقت آن نوشتجات دلیل روشن بر بطلان دعاوی تست نه دلیل حقیقت. گفت: آنهایی که این نوشتجات را دیده‌اند همه تصدیق کرده‌اند. والد فرمودند: تصدیق دیگری بر ما حجت نیست و آنگاه این ادعاها که تو می‌کنی از دعوی امامت و وحی آسمانی و امثال آن ثبوت آن جز معجزه یا تصدیق معصومی، دیگر راه ندارد؛ اگر داری بیاور و الا حجتی بر ما نداری؟ گفت: خیر دلیل همان است که گفتم. فرمودند: حال باز در آن دعاوی که در مجلس همایونی در حضور ما کردی از دعوی صاحب الامر و انفتاح باب وحی، تأسیس و اتیان به مثل قرآن و غیره آیا در سر آنها باقی هستی؟ گفت: آری فرمودند: از این عقائد برگرد خوب نیست، خود و مردم را عبث به مهلکه مینداز، گفت: حاشا و کلاً.

پس والد قدری نصایح به آقا محمد علی کردند اصلاً مفید نیفتاد. موکلان دیوانی خواستند آنان را بردارند، باب روبه والد کرده عرض کرد: حال شما به قتل من فتوی می‌دهی؟ والد فرمودند: حاجت به فتوای من نیست همین حرفهای تو که همه دلیل ارتداد است خود فتوای تو هست. گفت: نه من از شما سؤال می‌کنم؟ فرمودند حال که اصرار داری بلی مادام که در این دعاوی باطله و عقاید فاسده که اسباب ارتداد است باقی هستی به حکم شرع انور قتل تو واجب است ولی چون من توبه مرتد فطری را مقبول می‌دانم، اگر از این عقاید اظهار توبه نمائی من تو را از این مهلکه خلاص می‌دهم، پس مشارالیه را با اتباعش از مجلس برداشتند و به میدان سرباز خانه حکومت بردند».

نمایشی از فکر و روح علی محمد شیرازی که در خط وی ملاحظه می‌گردد. این الواح به خط علی محمد شیرازی است که در صفحه ۲۲ کتاب: «قسمتی از الواح نقطه‌ای اولی و آقا سید حسین کاتب» چاپ شده است.

بدین روال مسلم می‌شود که تصریح کتاب صاحب ناسخ التواریخ و یا اعتضاد السلطنه به اعلام فتوای علماء مبنی بر اعدام مخبط، ناشی از توجهی بوده است که نسبت به ناصرالدین شاه داشته‌اند و نمی‌خواستند اعدام مخبطی را که به هیچ وجه مورد اعتنای اکثریت علماء متشخص تبریز و حتی ایران نبود، صرفاً مستند به حکم سیاسی و حکومتی کنند. در حالی که مسلم است تصمیم امیرکبیر و تصویب شاه وقت، تکلیف «حشمت‌الدوله» را معین کرده بود و علیرغم نظر فقها و علما و عدم شرکت آنان در

مجلس ثانی مباحثه با علی محمد شیرازی، اگر هم کسب فتوی مقدور نمی شد، اعدام کسی که بر او شبهه خبط دماغ می رفت، از نظر حکومت وقت مسلم بود و مسلم بود که به گفته ادوارد براون: «دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته های بی مغز و بی اساس و رفتار جنون آمیز او علما را بر آن داشت که به علت شبهه خبط دماغ بر اعدام وی رأی ندهند.»^۱ با این همه در مورد چگونگی صدور فتوای قتل علی محمد شیرازی «نبیل زرندی!» با وقاحت تمام قلب مطلب کرده و نوشته است:

«باری اول او را (سید باب) در نزد ملا محمد مامقانی بردند. تا از دور دید حکم قتلی را که از پیش نوشته بود به دست آدمش داده گفت: به فراشباشی بده. دیگر پیش من آوردن لازم نیست. این حکم قتل را من همان یوم که او را در مجلس همایون ولیعهد دیدم نوشتم و حال هم همان شخص است و حرف همان. بعد از آن به در خانه میرزا باقر پسر میرزا احمد بردند. دیدند آدمش پیش در ایستاده حکم قتل در دست اوست و به فراشباشی داد و گفت: مجتهد می گوید: دیدن من لازم نیست، پدرم در حق او حکم قتل نموده بود و بر من ثابت شده. مجتهد سوم ملا مرتضی قلی، او هم به آن دو مجتهد تأسی نموده و حکم قتل را از پیش فرستاده و راضی به ملاقات نشد.»

زعیم الدوله قضایای پس از تشریفات ظاهری جمع آوری فتوای مبنی بر «اعدام مخبط» را چنین می نگارد:

«و چون والی خاتمه کار فتاوی علما را به مستحفظین باب اعلام نمود، فرمانی صادر کرد تا باب را در جاده های بزرگ شهر و بازار بگردانند پس او را در حالی که کلاهی از نوع شب کلاه بر سر داشت با پای برهنه بدون کفش و گیوه فقط با جوراب گردانیدند و ملا محمد علی مذکور را به زنجیر آهنین مقید ساخته بودند و همچنان آنها را سیر دادند تا به میدان موسوم به سرباز خانه کوچک رسیدند.»

«این سرباز خانه دارای سه در ورودی بود. یک در که از طرف بازار عمومی وارد محوطه ای می شد که آنجا را «جبه خانه» می گفتند: یعنی محل ساختن اسلحه و از آنجا

روی آب انباری می آمد و سپس چند پله پائین آمده و وارد آن میدان می شد.»
 «دوم: دری بود که از دالان درازی که روبروی مسجد جامع معروف به مسجد شاهزاده بود وارد آن میدان می گردید.»

«سوم: در کوچکی بود که از طرف میدان محل توپها که آن را میدان توپخانه و «اوتاغ نظام» (دیوان جنگ) می نامیدند وارد آن میدان می شد و این در در دیوار غربی میدان سربازخانه واقع بود.»

«دیوارهای این میدان به اطاقها و حجراتی تقسیم می شد که محل سکونت سربازها بود. دیوار چهارم غربی این میدان را برای اعدام باب اختصاص داده بودند. دو عدد میخ آهنی آورده بودند و بر همین دیوار میان دو حجره از حجرات واقع در این قسمت کوبیده بودند.»

«آنگاه باب را از در اول وارد میدان کردند و چون به روی آب انبار رسیدند، قدری در آنجا توقف کردند؛ زیرا تعداد زیادی از اعیان و وجوه شهر در آنجا حضور داشتند. پدرم هم با جمعی از دوستان بالای پله ای که مردم را به میدان می رسانید قرار داشتند و همانجا هم محل توقف باب بود. پس پدرم با رفقاییش جلو باب آمدند و از وی خواهش کردند که از دعاوی خود دست بردارد و در شهری که اشتہار دارد که مردم آن بیش از مردم سایر بلاد سادات و اشراف اهل البیت را احترام می کنند خون خود را نریزد ولی او به گفته پدرم توجه نکرد و همچنان ساکت و آرام بود و علائم و نشانه های ترس و هراس و حواس پرتی در او دیده می شد.»

«در این هنگام سه فوج سرباز در میدان حاضر بودند:

«اول فوج چهارم تبریز»

«دوم فوج اختصاصی تبریز»

«سوم فوج کلدانی آشوری مسیحی موسوم به بهادران: (زیرا دولت ایران چند فوج لشکر از نصارای آشوری داشت).»

«فوج چهارم در سربازخانه و فوج اختصاصی و بهادران تحت سلاح بودند، اسم سرکرده بزر فوج اختصاصی آقا جان بیک زنجانی بود و نام سرکرده فوج بهادران سام

خان مسیحی بود».

«رئیس دربانان والی نزد سر کرده فوج اختصاصی آمده، حکم قاضی را به اعدام باب و رفیقش به او نشان داد. ولی سر کرده مذکور از اطاعت حکم قاضی امتناع ورزید. عذر وی این بود که او مردی سرباز است و سرباز تابع احکام وزارت جنگ است و تنها از وزارت متبوعه خود باید اطاعت کند و نمی تواند حکم غیر وزارت متبوعه خود را اطاعت کند».

آنگاه رئیس دربان جلو سر کرده فوج مسیحی آمد و حکم قاضی را به وی نشان داد. او اطاعت کرد و یک دسته از فوج را که به اصطلاح عثمانیها «بلوک» نامیده می شد برای انجام حکم قاضی تعیین کرد.

سردسته آنها (غوج علی سلطان) مسلمان طسوجی خوئی بود.

پس سردسته مذکور دسته خود را به سه صف تقسیم کرد و سپس باب و رفیقش را از مستحفظین تحویل گرفته، آنها را در قسمت چهارم میدان جلو آن دو میخ آهنی سابق الذکر آورد. با ریسمان محکمی دو شانه آنها را محکم بستند و سپس آنها را بقدر سه ذرع از روی زمین بالا کشیدند.

روی آنها به طرف دیوار بود ولی ملا محمد علی به سر دسته مذکور التماس می کرد که روی او را به طرف تیراندازان برگردانند، تا تیرهایی را که به سوی او می آید ببیند او هم خواهشش را قبول کرد.

باز خواهش کرد که صورتش را مقابل پای باب قرار بدهد ولی این خواهشش پذیرفته نشد.

آنگاه فرمانده کل فوج یعنی سام خان فرمان پیش فنگ داد و سربازان تفنگها را به شکل سلام بلند کردند. مردم همه سکوت کردند، چنانکه گویا نفسها قطع شده بود، دلها به طیش افتاد، بندها به لرزه درآمد، صدائی مانند صدای مگس شنیده می شد و چنان سکوت بر مردم حکومت پیدا کرد که گویا مرغ بر سر آنها نشسته بود. دلها و نبضها چنان به زدن افتاد که نزدیک بود ضربانات آنها شنیده شود. در این هنگام سام خان به رئیس دربانان والی که حکم اعدام را در دست داشت نگاه کرد و او اشاره به تنفیذ حکم

کرد، پس سام خان فرمانده فوج به صدای نظامی به سرکرده صد نفری اشاره کرد و فرمان تیراندازی از صف اول داد.

آنگاه صدای تیرها بلند گردید و دود فضای میدان را فرا گرفت وقتی دودها بر طرف شد، معلوم شد که ملا محمد علی تیر خورده است. ولی در این حال باب را صدا می زد و چنین می گفت: آقای من آیا از من راضی شدی؟

اما باب پس تیر به طناب وی خورده، طناب بریده شده و او به زمین افتاده بود و فوری بدرون یکی از حجره های سربازخانه که نزدیک محل سقوط وی بود، فرار کرده و در آنجا پنهان شده بود.

تماشاچیان و سربازان از زیادی دود نتوانستند سقوط باب و فرارش را ببینند. و چون مردم باب را ندیدند، فریادشان بلند شد و در وهم و خیال افتادند، پیش خود چنین فکر می کردند: آیا باب به هوا پرواز کرده؟ آیا به آسمان بالا رفته؟ آیا از نظرها غائب شده؟ سرکرده فوج و سرجوخه های لشکر از هیجان مردم و هجوم آنها به وحشت و اضطراب افتادند، لاجرم سام خان فرمان داد تا نظامیان خط سه گوش نظامی تشکیل دادند و بدین واسطه جلو هجوم مردم را گرفت، آنگاه سرکردگان فوج را در فشار گذاشت تا حجرات میدان را بگردند و باب را پیدا کنند.

سرکرده صد نفری غوج علی سلطان وی را در یکی از حجرات پیدا کرده با زور او را از حجره بیرون کشید، با مشت بر پشت گردن او می زد و او را به مردم معرفی می کرد. آنگاه دو مرتبه مانند اول با طناب بستند و تیربارانش کردند. در این مرتبه چند تیر بر پشت و بر بدنش اصابت کرد و تمام بدنش جز صورتش که سالم مانده بود سوراخ سوراخ شد. پس جثه اش از حرکت افتاد و مردم آسوده خاطر و از وسواس وهم و خیال بیرون آمدند. و بر آنها معلوم شد که باب به هوا پرواز نکرده به آسمان بالا نرفته و از انتظار غائب نگشته و فقط چند لحظه ای میان حجره میدان پنهان گشته است.

آنگاه جسد آنان را پائین آوردند، پاهای آنها را با طناب بستند و در کوچه و بازار کشیدند تا دروازه خیابان و از آنجا به میدان سربازخانه رسیدند. پس آنها را مقابل فوج وسط، میان خندق انداخته خوراک سباع و طیور شدند.»

این است آنچه صاحب ناسخ التواریخ و غیر او در این مورد ثبت و ضبط کرده‌اند و این جریان از هر جهت با گفته پدرم موافق است مگر در دو مسئله:
اول اینکه پدرم آن سرکرده صد نفری را که بر پشت گردن باب می‌زده است ندیده بود.

دوم: پدرم تصدیق نمی‌کرد که جثه باب را در کوچه و بازار تا کنار خندق کشیدند. اینک متن کلام مرحوم پدرم:
«آنها دو نردبان آوردند و جُثّه را میان آن نردبان‌ها گذاشتند. از میدان بیرون بردند و در میان خندق مذکور انداختند. قول اول هم بُعدی ندارد؛ زیرا ممکن است بعد از بیرون بردن از میدان جثّه آنها را از نردبان پائین آورده باشند و چنانچه ذکر شد با طناب آنها را در میان کوچه و بازار کشیده باشند ولی من این قسمت را ندیده باشم. کلام مرحوم والد تمام شد».

«این واقعه در روز ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ واقع شد و بنا به گفته بایان در ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ واقع گردید».^۱

اعتضاد السلطنه در کتاب: فتنه باب^۲ در مورد جسد علی محمد شیرازی پس از اعدام می‌نویسد: «و جسد او را چند روز در میان شهر به هر طرف می‌کشیدند آنگاه در بیرون دروازه انداختند و طعمه سباع شد».

و مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب: ناسخ التواریخ - سلاطین قاجاریه - می‌نویسد: «جسدش را روزی چند میان شهر به هر سوی کشیده آنگاه در بیرون دروازه در انداختند و خورد جانوران ساختند».^۳

و «میرزا محمد مهدیخان زعیم الدوله»^۴ «میرزا رضاقلیخان هدایت» در روضه الصفا نظر مذکور را تأیید کرده و «کنت دوگوبینو فرانسوی» در فصل دهم از کتاب: «مذاهب و

۱. مفتاح باب الابواب، ص ۱۷۵

۲. ص ۳۲

۳. ج ۳، ص ۳۰۵

۴. مفتاح باب الابواب، ص ۱۸۲

فلسفہ در آسیای مرکزی^۱ به شہادت تمامی محققان و مورخان می نویسد: «جسد او در خندق بیرون شہر تبریز خوراک درندگان شد».

ولی از نظر منابع بہائی، جسد علی محمد شیرازی خوراک درندگان و حیوانات نشد. چنانچہ عباس افندی در کتاب: مقالہ شخصی سیاح^۲ و عبدالحسین آوارہ در کتاب: کواکب الدریہ^۳ بہ آن تصریح کردہ اند، ولی میرزا یحیی صبح ازل در کتاب: «مجملہ بدیع فی وقایع ظہور منیع» می نویسد:

«پس از واقعہ مذکور (اعدام باب) حاجی سلیمان خان اشخاصی را مہیا نمود کہ آن جسد را با مرفوع آقا محمد علی برداشتہ و تفویض بہ او کنند. نظر بہ آنکہ از ضرب گلولہ با ہم آمیختہ شدہ بود در یک صندوق نہادہ و پیچیدند. بدین واسطہ حقیر ہم تصرفی نمودہ در همان صندوق در یک جا بہ امانت بود تا آن کہ دزدیدند. از قرار معلوم پیراہن و لباس ایشان را کندہ بودند. چون عادت ایرانیان است، بر خلاف یہود کہ قرعہ بہ پیراہنی زدند (کذا؟) و زیر جامہ ای کہ با ایشان بود نشانہ تیر شدہ بود. حاجی سلیمان خان آورده بود».

بر این اساس میرزا یحیی خود اظہار بی اطلاعی از ہر چیز حتی جسد و کفن حریر و محل دفن می نماید. دیگر آنکہ بیان میرزا یحیی در اینکہ جسد را «دزدیدند» نکتہ ای است کہ هیچ جا دیدہ شدہ و بدون شک ہر چند تصریح شدہ، منظور از کسانی کہ جسد را «دزدیدند» دشمنان او یعنی بہائیہ، پیروان میرزا حسینعلی بہاء اللہ بودہ اند والا مسلمین توجہی بہ جسد نداشتند و اگر دسترسی پیدا می کردند علی رؤس الاشہاد آنرا از میان می بردند و از کسی ترس نداشتند.

در حالی کہ طبق نوشتہ عبدالحسین آوارہ در کتاب: «کواکب الدریہ» نعش علی محمد شیرازی توسط سلیمان خان افشار از خندق دزدیدہ شد. نخست بہ کارخانہ حریر بافی «حاج احمد میلانی» بابتی بردہ شد و سپس از آنجا بہ تہران و پس از مدت حدود ۶۰

۱. Religions et Philozophies dansl Asienentrole 1865.

۲. ص ۶۳

۳. ج ۱، ص ۳۶۸ و ج ۲، صص ۸۵-۹۵

سال بعد به حیفا - اسرائیل - حمل، و در محل مخصوصی به نام «مقام اعلی» دفن گردید. آقای عبدالحسین نوائی در تحلیل نهائی اقوال مذکور، به نتیجه‌ای اشاره کرده است که ذکر آن در این مقام مناسب به نظر می‌رسد:

وقتی که انسان با مراجعه به کتب ایشان جزئیات امر را مطالعه کند فکر می‌کند که از جسدی مشبک و پاره پاره بعد از این چند سال چه می‌ماند و از آن گذشته جسد مومیائی نشده چطور نمی‌پوسد و بوی نمی‌گیرد. در صورتی که جسد انسانی پس از یکی روز متعفن می‌شود به حدی که از تحمل آدمی خارج می‌گردد. هرگز بدین مطالب، عقل سلیم تسلیم نمی‌شود و آنچه نقل شد صرفاً برای نشان دادن کلیه عقاید مختلف است والا طبیعی‌ترین مطلب همان است که در طی سه روز افتادن در خندق جانوران چیزی از آن باقی نگذاشته‌اند.^۱

چ) نقد آثار

علی محمد شیرازی پیرامون کتابهائی که نگاشته است، مدعی چند فضیلت است:

۱ - در سوره دوم از کتاب: «أحسن القصص» - تفسیر سوره یوسف - می‌نویسد:

«وانا نحن قد جعلنا الايات حجة لكلمتنا عليكم افتقدرون على حرف بمثلها فأتو برهانكم ان كنتم بالله الحق بصيرا تالله لو اجتمعت الانس والجن على ان يأتو بمثل سورة من هذا الكتاب لن يستطيعوا ولو كان بعضهم لبعض على الحق ظهيرا»

و در سوره (۵۲) کتاب مذکور، تأکید مجدد می‌کند، و می‌نویسد:

«وان كنتم في ريب مما قد أنزل الله على عبدنا هذا فاتو با حرف من مثله وادعوا الذين قد زعمتم من دون ذكر الله» و در سوره نهم ایضاً می‌نویسد «فوربك الحق لن يقدروا بمثل بعض من حرفه ولا على تأويلاته من بعض السرّ قطميرا وان الله قد أنزله بقدرته من عنده والناس لا يقدرون بحرفه على المثل بالمثل دون المثل تشبيها ذلك من أنباء الغيب».

۱. فتنه باب، ص ۱۴۶

۲- علی محمد شیرازی «تند نویسی» را یکی از فضیلت‌های خود، و آثارش دانسته در باب عاشر از واحد رابع کتاب «بیان فارسی» می‌نویسد: «خداوند قدرتی به او عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از آن معدن کلام ظاهر می‌گردد که اگر اولوالافکار ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آن را ندارند...»

چنین باوری، از نظر علی محمد شیرازی، یکی از دلایل اثبات دعوت مقام امامت می‌باشد، چنانچه در مجلس ولیعهد در برابر طلب دلیل به نظام العلما گفته بود: «من به یک روز دو هزار بیت کتابت می‌کنم که می‌تواند چنین کند؟»^۱

و در کتاب «دلائل سبعة»^۲ چنین تصریح می‌کند که: قرآنی که در بیست و سه سال نازل شد خداوند عزوجل قدرت و قوتی در آن حضرت ظاهر فرموده که اگر خواهد در پنج روز یا پنج شب اگر فصل بهم نرسد مساوی به آن نازل فرماید.

۳- بر اساس دعاوی مذکور است که حسینعلی میرزا در کتاب: بدیع^۳ چنین سفارش و تأکید می‌کند که: «من بهمان حجت نقطه اولی ظاهر شده‌ام بل اعظم لوانتم تشعرون و الله الذی لا اله الا هو که ابداً دوست نداشته‌اند جز به نفس ظهور و آیات منزله احدی در اثبات امرشان استدلال نمایند.... و خود نقطه بیان هم روح ماسواه فداه جز به آیات استدلال فرموده‌اند، چنانچه در مجالس عدیده ایشان را حاضر نمودند و برهان طلبیدند جز آیات از این مکمن اسماء و صفات ظاهر نشد و هر یک از عباد هم که طلب حجت و برهان نمودند جواب صادر که به آیات الهی ناظر باشید که چه حجت لم یزل آیات الله بوده و کل من علی الأرض را همین حجت کافی است».

بدین روال، اساس نقد آثار علی محمد شیرازی را بر اساس فضیلت‌های مورد ادعا، بنا می‌نهم. تا بیابیم آیاتی که حجت دعاوی اوست، چگونه آیاتی هستند، که هیچ کس

۱. نظام العلما جواب داده بود: من در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که به روزی دو هزار بیت کتابت می‌کرد و آخر الامر کور شد. مراجعه شود به فصل سوم، قسمت ث.

۲. ص ۲۶، عربی - فارسی.

۳. ص ۲۱۷.

نمی تواند مانند آن «حرفی» و یا کلمه و جمله ای آورد و رابطه چنین شاهکارهایی با مهارت «تند نویسی» علی محمد شیرازی چگونه است؟

مؤلف قبل از دسترسی به منابع موثق باب و بهاء در کتب تحلیلی و انتقادی و در گفتگوها و مباحثات با آگاهان به بهائیت از عدم آشنائی علی محمد شیرازی به زبان عربی و «اغلاط فاحش نحوی» و «جعل کلمات» نادرست، سخن ها می شنید و در مواردی نیز با استماع یا خواندن نمونه هائی فاحش از آن اغلاط، احتمال تعصب و یا نقل اقوال بی سند را در ذهن خود خطور می داد. تا اینکه بر حسب تصادف به کتاب: «دائرة المعارف بستانی» که در موضوع خود یکی از برجسته ترین اثرهای متأخر عالم عربی است برخورددم، دیدم ایشان نیز در ذیل کلمه «بابیه» می نویسد:

«کتابه هذا یحتوی علی کثیر من العربی المسجّع و بعض الفارسی إلا أن العربی منه کان ملحوناً فلما سئل عن سبب وقوع اللحن فی هذا الکتاب المنزل مع ان اللحن نقص، أجاب بأن الحروف و الکلمات کانت قد عصمت و اقترفت خطیئة فی الزمن الأول و عوقبت علی خطیئتها بأن قیدت بسلاسل الإعراب و حیث بعثنا جائت رحمة للعالمین فقد حصل العفو عن جمیع المذنبین و المخطئین حتی الحروف و الکلمات فاطلقت من قیدها تذهب إلى حیث شاءت من وجود اللحن والغلط».^۱

۱. ج ۵، ص ۲۶، پطرس بستانی در آخر مقاله مذکور پیرامون بابیه تصریح کرده است: «فهذا مارواه عنهم السيد جمال الدين الافغانی المشهور و غیره» ص ۲۸.

آقای ابراهیم صفائی می نویسد: فصل مربوط به مذهب بابی را در دائرة المعارف بستانی، چاپ بیروت نیز سید نوشته که محققانه است و حاکی از حسن عقیده او نسبت به باب می باشد. کتاب: رهبران مشروطه ج ۱، ص ۳۱.

اولاً: طبق تصریح بستانی: «فهذا رواه عنهم....» مقاله را مرحوم سید جمال الدین ننگاشته و بستانی سخنان او و دیگران را خود به نگارش در آورده است.

ثانیاً در مورد جمله: «حاکی از حسن عقیده او نسبت به باب می باشد». باید به آگاهی پژوهندگان رسانید، که بیان مذکور، مطابق منابع بهائیان و دیگر تواریخ موجود در خصوص شرح حال مرحوم سید جمال الدین، نادرست و بی اساس است، چنانچه حسینعلی میرزا در «لوح عالم» نوشت: «این ایام ظاهر شد آنچه که سبب حیرت است از قراری که شنیده شد نفسی وارد مقر سلطنت ایران گشت و مجلس بزرگان

(کتاب بیان او محتوی است از جملات عربی و مسجع فارسی، با این تفاوت که جملات عربی آن مملو از اغلاط است. هنگامی که او را از علت چنین غلط هائی پرسش کردند، جواب داد: حروف و کلمات در گذشته مرتکب معصیت شده بودند و به این

→ را به اراده خود مسخر نمود، فی الحقیقه این مقام مقام نوحه و ندبه است، آیا چه شده که مظاهر عزت کبری ذلت عظیمی را برای خود پسندیدند، استقامت چه شد عزت نفس کجا رفت... حال به مقامی تنزیل نموده اند که بعضی از رجال خود را ملعب جاهلین نموده اند و شخص مذکور درباره این حزب در جراید مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نمود آنچه را که سبب تحیر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد به پاریس توجه نمود و جریده ای به اسم عروة الوثقی طبع کرد به اطراف عالم فرستاد. مندرج در کتاب: «مجموعه الواح»، ص ۱۲۶

این بیان به خوبی نشان می دهد که مقاله مورد نظر در دائرة المعارف بستانی، به هیچ وجه از نظر زعمای این دعوی، حسن عقیده نسبت به باب نمی باشد و از این روی سخن سید حسن تقی زاده به نظر کاملاً منطقی و اصولی می رسد که نوشت: «سید جمال الدین یک مسلمان مترقی و تجدد طلب و نسبت به اسلام بسیار پر شور بود مشارالیه اگر چه متعصب نبود، ولی پیر و انحرافی در دین هم نبوده مقاله او که در دائرة المعارف بطرس بستانی راجع به مذهب بابیه نوشته دلیل آن است که وی احساسات خوبی به آن مذهب نداشته». مجله کاوه، سال ۲ / شماره ۳، دوره جدید، برلین.

بدین لحاظ مرحوم سید جمال الدین نسبت به بابیه نه تنها حسن عقیده نداشته است بلکه، مدارک متعددی حاکی از آن است که مرحوم سید جمال الدین مخالف بابیه و در مقام یک مسلمان آگاه مخالفی سر سخت بوده است:

۱ - سید حسن تقی زاده، در صفحه ۵ کتاب: «مردان خود ساخته» می نویسد: «... شرحی هم راجع به بابیه و تاریخ آنها به طریق رد نیز در روزنامه عربی «مصر» از قول جمال الدین به قلم ادیب اسحاق معروف ملاحظه شده که در زمان اقامت سید در مصر نوشته شده است

۲ - مرخوم جلال الدین مؤید الاسلام، مدیر روزنامه حیل المتین در مقدمه کتاب: حاجی بابا، جلد اول، کلکته ۱۳۲۴ هـ، ق، می نویسد: «سید جمال الدین در یکی از مراسلات خود به نگارنده که اینک موجود است، می نویسد: «طائفه بابیه که مصداق پهلوانان پنبه اند، صد سال پیشرفت اقدامات دانشمندان ایران را در ترقیات ملکی و ملتی عقب انداخته چرا که امروزه هر کسی هر حرف مفید به حال ملک و ملت بزند و سخنان صحیح ناشنیده بگوید، جاهلان نسبتش را به این گروه می دهند و آن بیچاره را از پای در می آورند».

۳ - مرحوم سید جمال الدین در کتاب خود به نام: نیچریه یا ناتورالیسم صفحه ۳۸، تبریز ۱۳۲۸ هـ ش، می نویسد: «بابیانی که در این زمان اخیر در ایران یافت شده و هزاران خون عباد الله را به ناحق ریختند، کوچک ابدال های همان نیچر های الموت می باشند...» مراجعه شود به دفاع از سید جمال الدین حسینی،

خاطر، خداوند جهت عقوبت گناهشان، آنان را به زنجیر اعراب زندانی ساخت. چون من از جانب خدا برانگیخته شدم و بعثت من برای همه عالمیان رحمت است. لذا خداوند گناهکاران حتی حروف و کلمات را عفو کرد و آنها از زندان اعراب آزاد شدند. تا بهر سوی که می خواهند رهسپار شوند.^۱

بیان «بستانی» از یک سوی مؤید نویسندگان مسلمان در نقد آثار علی محمد شیرازی بود و جواب علی محمد شیرازی در متن مذکور، مؤید عوارضی به نظر می رسد که مصدق خبط دماغ است. چنانچه ادوارد براون، تلون افکار و نوشته های بی مغز و بی اساس علی محمد شیرازی را از جمله عوامل آن دانسته که علماء را بر آن داشت تا به علت شبهه خبط دماغ بر اعدام وی رأی ندهند. The Babi Religions P. S9

بعدها که به کتب علی محمد شیرازی دسترسی پیدا کردند، توجه به این نکته که آثار علی محمد شیرازی نه تنها فاقد ارزش های ادبی است، بلکه انشاء و نثری را ارائه داده است که مملو از اشتباهات است و چنین آثاری نه تنها حجت دعوی وی نیست، بلکه از نظر عربیت حتی یک طلبه درس خوانده غیر عرب نیز نمی تواند برای اثبات سواد عربی خود به آنها استنادی کند، یا مقبول صاحب فضل غیر عرب، و یا آشنا به مقدمات کتابت و قرائت افتد.

جهت دستیابی به شناختی عمومی از آثار علی محمد شیرازی که آنها را حجت

۱. احمد کسروی در این خصوص می نویسد: «اگر سید باب عربیهای غلط نبافتی و برخی سخنان معنی دار و سودمند گفتی بیگمان کارش پیش رفتی و به دولت چیره شده آنرا بر انداختی، ولی این مرد بیکیار بی مایه می بود و گذشته از آنکه آن غلط بافی ها را می کرد و آبروی خود را در نزد باسوادان می ریخت، برخی گفته های بسیار بی خردانه از او سر می زد. مثلاً چون درباره همان غلط بافی ایراد می گرفتند چنین پاسخ می داد: صرف و نحو گناهی کرده و تاکنون در بند می بود. ولی من چون خواستم خدا گناهایم را بخشید و آزادش گردانید». ببینید در برابر غلط گوییهای خود چه بهانه می آورد. این سخن یا از روی ریشخند بوده و یا گوینده اش جز دیوانه نمی بوده. آیا از این پاسخ ایرادگیران چه توانستند فهمید؟! شگفت که عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح و دیگران از بهاییان و بایان در کتابهای دیگر گله کرده اند که به سید باب غلط نحوی گرفتند گویا چشم می داشته اند که نگیرند. چشم می داشته اند که یکی غلطبافی هائی کند و همان را دستاویز دعوی امامی یا پیغمبری کند و مردم چشم پوشیده ایراد نگیرند. بهائیگری، ص ۲۸

خود می خواند و بعدها مدعیان جانشینی، حجت خود را بر آن استوار می سازند، ذیلاً به ذکر نمونه هائی اکتفا می کنیم:

۱ - در لوحی که در صفحه ۱۸ کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب»، علی محمد شیرازی خود را قائم موعود و زمانش را روز قیامت معرفی نموده و می گوید: اول کسی که با قائم بیعت کرد محمد رسول الله بود و بعد الاقرب فالاقرب و امروز کسانی که به باب ایمان می آورند اهل نور و رستگاریند و صریحاً اعلام می نماید که محمد و همه شهدای او و هرکس به خدا و آیات او ایمان آورده به دنیا رجعت کردند.

اینک متن اصلی را جهت ملاحظه صاحبان فضل و ادب تقدیم می داریم. بی آنکه خود نظری ارائه دهیم:

هو الاعلی بسم الله الامنع الاقدس قل هو الظاهر فوق خلقه و هو المهيمن القيوم
شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر يحيى ويميت ثم يميت ويحيى و انه هو حى
لايموت فى قبضته ملكوت كل شيء يخلق ما يشاء بامر الله على كل شيء قديراً قل الله
حق وان مادون الله خلق و كل له عابدون قل الله يخلق ما يشاء بامر الله لن يغرب من علمه
من شيء لا فى السموات و لا فى الارض و لا ما بينهما إنه كان بكل شيء عليماً و انه كان
على كل شيء قديراً ان يا محمد يصلى الله عليك و ربك و على الذينهم شهداء من عنده،
ثم على ابواب الهدا و الذينهم آمنوا بالله و آياته فاولئك هم يصلون عليهم ثم ليسلمون و ان
مثل ذلك الأمر كمثل نار الله التى يظهرها يوم القيمة، إن الذين هم دخلوا فيها فاذا هم يوقنون
انه هو قائم الذى ينتظرون يومه من فى ملكوت السموات و الارض و ما بينهما و كل بأمره
يعملون قل ان يوم القيمة يومئذ قد قضى خمسين ألف سنة و كل كانوا عنه محتجبين و لم
يبق روح البيان فى فؤاد الا ما قد استثنى الله بفضله حروف وجهه او من شاء من حروف
خلقه انه كان ذا فضل عظيماً قل انا قد بدأنا ذلك الخلق و انا لنعيد نهم و عدداً علينا
انا كنا قادرين

قل ان الذى خلق محمداً من قبل ليخلقه من بعد يوم القيمة ثم الذينهم شهداء من
عنده ثم من يشاء الله من النبيين و الصديقين انه كان على كل شيء قديراً قل ان من بايع

بالقائم محمد رسول الله ثم الاقربون هم الاقربون قل ان يومئذ كل من دخل في الباب سجد الله رب السموات و رب الارض رب العالمين فأنه هو نور باذن ربه و ان بمثل ذلك يجزى الصابرين قل ان اصحاب النور هم يومئذ اصحاب الرضوان و اولئك هم الفائزون. قل ان اولئك هم جند الله و اولئك هم على الارض ظاهرون و لتظهرن على الارض كلها بالله فان ما فيها و كان عليها لا يملكه احد الا الله و كل عبادله و كل له ساجدون و ان كل ما في السموات و الارض و ما بينهما قد خلق للذين هم كانوا بالله و آياته من قبل و من بعد موقنين قل ان محمد و الذينهم شهداء من بعده و كل من آمن بالله و آياته قدرجعوا الى الجنات التي كل بها يوعدون قل تلك

الدار الآخرة حيوان باذن ربي و ان أهلها هم بآيات الله يرزقون قل ان انا قد انشأنا نساء الآخرة و ارفعنا ما كان الناس به يعلمون فضلاً من لدنا انا كنا بالخلق راحمين فلتملكن في سنة التي انتم فيها تظهرون ما قد احل الله لكم و لاتصبرن فيها فان الامر كله لله و كل اليه ليرجعون فلتامرون ان يتلو الناس آية اول الكتاب في كل حين و قبل حين و بعد حين الله أبهى الله اعلى الله اعظم الله أنور الله اكبر الله اظهر.

از لوح مذکور به خط علی محمد شیرازی، کلیشه ای تهیه کرده ایم که ذیلاً توجه و تأمل پژوهندگان را به آن جلب می کند.

۲ - در لوحی کہ در صفحہ ۱۴ کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطہ اولی و اقا سید حسین کاتب» چاپ شدہ است، علی محمد شیرازی چنین نوشتہ است:

«ان یا خلق الله کل تقرأون ثم لتؤمنون و توقنون الله اظهر
هو الا على

بسم الله الامنع الاقدس شهد الله انه لا اله الا هو له الخلد و الامر يحيى و يميت
ثم يميت ثم يحيى و انه هو حى لا يموت فى قبضته ملكوت كل شيء يخلق
ما يشاء بامرہ انه كان على كل شيء قديراً ان يا على قد اصطفيناك بامرنا و جعلناك
ملكا تنادى بين يدى القائم انه قد ظهر بأذن ربه ذلك من فضل الله عليك و على
الناس لعلهم يشكرون ان يا على اننى انا نار الله التى يظهرها الله يوم القيمة و كل بها
يبعثون و ينشرون و يحشرون و يعرضون ثم هم فى الجنة يسطون قل ان الذين دخلوا
فى الباب سجد الله رب السموات و رب الارض رب العالمين فاذا يزيد الله على نارهم
عدد الباب و ليجعلن لهم نورا فاذا هم يعلمون ذلك قائم الذى كل ينتظرون يومه و كل
به يوعدون انا قد صيرنا يوم القيمة خمسين الف سنة ليمحض كل شيء حتى لا يبقی
الا وجه ربك ذوالعزة و الجلال و ماشهدنا على روح ايمان يومئذ الا فى عدد الوجه و
انا كتابه عالمين و ان أول من بايع بى محمد رسول الله ثم على ثم الذينهم شهداء من بعده
ثم ابواب الهدى ثم ما قد قدر الله له ذلك الفضل من النبیین و الصديقين و الشهداء و الذينهم
بالله و آیاته موقنون من حيث لا يعلمون فاذا ليشهد الله عليهم بما قد دخلوا نار الله التى كل
بها ليمحصون فاذا يبعثهم الله من مراقدا انفسهم و يخلقهم بمثل ما قد خلقهم اول مرة انه
كان على كل شيء قديراً قل ان الله بما قد نزل من قبل من الايات فى ام الكتاب قد خلق
محمداً ثم ماشاء كذلك يخلق الله يومئذ ما يشاء بقوله كن فيكون و من ينتظر بعد هذا ظهور
مهدى او رجع محمد او احد ممن آمن بالله و آیاته فأولئك مالهم من علم الى يوم يرحضى
الله و من آمن بى ذلك يوم القيمة فاذا كل فى خلق جديد انا قد بدأنا ذلك الخلق و انا
لنبينهم و عدا علينا انا كنا قادرين و من يرزق من بعد بما قدرزقوا من قبل من كل ما هم به

ليدينون فأولئك هم لا يحل عليهم بما قد نزلنا من قبل في القرآن انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون انا قد انشأنا نشأة الآخرة و ادفنا كل ما كان الناس به ليدينون قل ان الهواء يطهركم بمثل ما يطهركم الماء ان يا عباد الله فاشكروا و من يعمل بعد ان يوصل اليه حكم حجت ربك فلا يقبل عنه من شيء و ان يومئذ كل مثل الذين اوتوا الكتاب من قبل ما لهم من حكم الامن يدخل في دين الله و كان من المخلصين و من قيلو آية من الكتاب او يروى حديثاً من بعد يريد ان يعمل به فأولئك مثلهم كمثل الذين كانوا من قبلهم فيدخلهم الله ربهم في دين الحق انه كان على كل شيء قديراً قل لواجتمع الناس كلهم أجمعون على أن يأتوا بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعوا ولن يقدرُوا و لو كانوا على الأرض عالمين فلتأمرُوا الناس كلهم أجمعون أن يقرؤا بالليل و النهار آية التي قد نزلناها في اول الكتاب ليرزقن برزق الله و كانوا بالله و آياته موقنين قل انما الدين بعد الدين ان تؤمنوا بالله و آياته و لتصرن الله في دين الحق بما انتم بين يدي الله و لتصرن الذين قد رجعو الى الحياة الاولى و لتأخذن حق الله بأذنه انه كان بكل شيء عليماً سبحانه اللهم فأشهد على فأننى انا ما فرطت في الكتاب الاول من شيء بما نزلت فيه انه لا اله الا انا اياى فالتقون لتوقن كل نفس بما قد فصلت فيه ان لاتكن من بعد الله و آياته حديثاً كان الناس به يؤمنون سبحانه اللهم قد قضى خمسين الف سنة يوم القيمة فاذا لاجعلن النار من قد دخل في الباب نوراً رحمة من عندك انك كنت ذارحمة عظيماً قل الله حق و ان مادون الله خلق له و كل له عابدون يا خلق الله لا اله الا هو و اننى انا اول العابدون انه لمحمد و قل انه لمهدى موعود في ام الكتاب قل انه صاحب حق كل به يوعدون قل انه قائم حق كل به موقنون و انا قد نزلنا ذلك الكتاب رحمة من لدنا للعالمين لئلا يقول احد علمنى الله ظهور مهدى ارجع محمد و الذين هم شهداء من بعده ثم المؤمنون لكنك من المحضرين قل ان الله ربى لغنى عليم.»

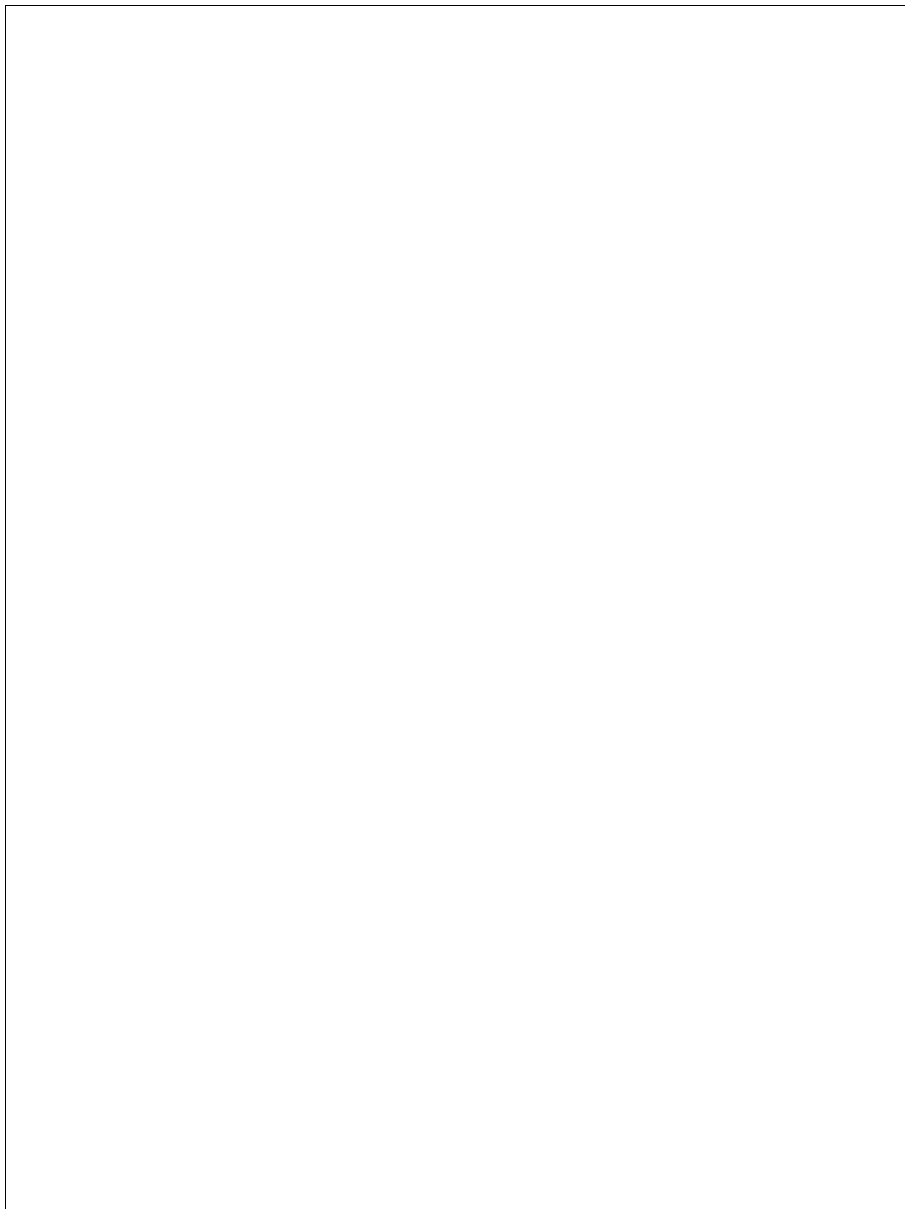
تصویر ص ۲۶۸

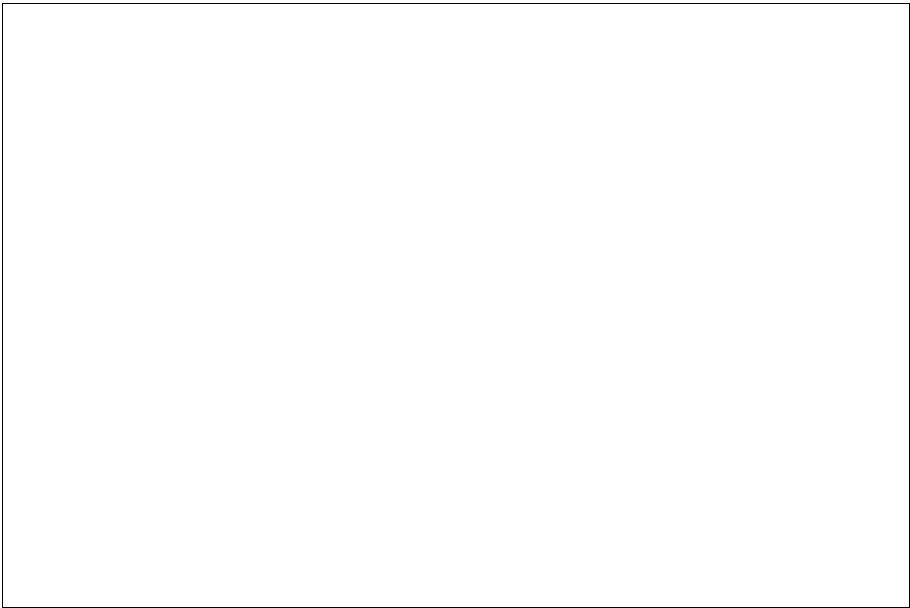
۳ - همچنین علی محمد شیرازی کتاب: «دلائل السبعة» خود را به جملاتی مزین! کرده است. که عیناً قسمتهائی از آن کلیشه و به استحضار پژوهشندگان می‌رسانیم:

تصویر ص ۲۶۸



۴ - علی محمد شیرازی در کتاب: «بیان» که بابیه آن را مهمترین آثار وی به شمار آورده است، از جمله آیات خداوندی! به اشکال ذیل رقم شده است.





تصویر ص ٢٧٤

تصویر ص ۲۷۵

تصویر ص ٢٧٦

تصویر ص ۲۷۷

تصویر ص ٢٧٨

بر اساس نگرش ادبی، بر آثار علی محمد شیرازی است، که جمیع محققان امر بابیت و بهائیت، مقام عقلی، ادبیات آثار علی محمد شیرازی را در سطحی بسیار پائین و ناچیز دانسته‌اند.

مرحوم علامه شیخ محمد هادی تهرانی، در مقدمه‌ای که بر کتاب منهاج الطالبین حاجی حسینقلی که در رد مسلک باب و بهاء نگاشته است، پیرامون نقد ادبی... آثار علی محمد شیرازی می‌نویسد:

«وعلی هذا النمط تكلم بهذیان یكشَف عن جنونه و حمقه و فی مواضع آخر (وا) یوسف أحب ألى أبینا منا قد سبق من علم الله حرفاً مستسراً مقنعا علی السر محتجبا فی سطر غائباً فی السر المستسر مرتفعاً عما فی ایدینا و ایدی العالمین جمیعاً). فمثل هذا الكلام لا یحتاج الی الابطال و انما یتوقف ابطال دعوی صاحبه الی نشر کلماته و إظهار معجزاته و کراماته و لعمری أنه قد بلغ درکات الہذیان و القباحة حدّ الإعجاز»

از سوی دیگر علومی که در آثار علی محمد شیرازی، مورد توجه و تأکید قرار گرفته است: همانا علم کیمیا، علم سیمیا، علم حروف، طلسمات، قرطاس، تسخیرات است!

در کتاب «پنج شأن» علی محمد شیرازی می‌نویسد:

«والله کل علم تجذب به نفس عن کل ما خلق و یخلق من کل شیء مثل ما انتم فی القرطاس تحکیون اوفی التسخیر تذکرون اوفی الفرق و الوصل تحدثون والله علم الطلسمات کلهن من قبل و من بعد قل ان الله لیحبین ذلک العلم و انه علم الاعداد الحروف مثل ما انتم فی الباء صورة الاثنین تکتبون قل ان هذا العلم ممتنع منیع من اوتی فضلاً عظیماً و انا لنحین ان تنشئن فی ذلک العلم من کتاب حتی یتضییئن بذکره المتدققون.^۱»

(و برای خدا است هر علمی که جالب باشد برای نفوس در گذشته و آینده مانند علم قرطاس که حکایت می‌کنید و یا مثل علم تسخیر که ذکر می‌کنید و یا از قسمت وصل و فصل خبر می‌دهید و برای خدا است تمام علم طلسمات در گذشته و آینده و بگوی که خداوند دوست می‌دارد این علم را و آن علم اعداد و حروف است مثل اینکه عدد حرف

(ب) دو می باشد و بگوی که علم بسیار پر قیمت است و به هر کسی که داده شده فضیلت زیادی داده شده است و ما دوست می داریم که در این کتابی بنویسیم تا اهل تحقیق از آن استفاده کنند).

علی محمد شیرازی در این خصوص حدود (۱۵) صفحه از کتاب خود را به علوم مذکور و اصطلاحات غریبه اختصاص داده است و در مقابل در باب عاشر از واحد رابع کتاب بیان می نویسد:

«و نهی شده از انشاء مالایسمن و لایغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعملة و ما یشبهه هذا و ماقد فصل فی الصرف و النحو فان قدر ما یکتفی للتأدبیین ما یعرف الفاعل و المفعول و مادونهما من شؤونها او مادون ذلك لن یغفرالله العبد اذا اشتغل».

(و نهی شده است از انشاء علوم می که فائده ندارد و انسان را بی نیاز نمی کند مانند علم اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغاتی که غیر مستعمله است و نظیر آنها و آنچه در علم صرف و نحو تفصیل داده می شود، زیرا مقداری که کفایت می کند اهل ادب و محصلین را، به اندازه یادگرفتن قواعدی است که امتیاز فاعل را از مفعول بدهد، و اما آنچه به جز اینها است خداوند نخواهد بخشید کسانی را که اشتغال به آنها داشته باشند).

جالب توجه در این است که حسینعلی میرزا در کتاب «ایقان» که در واقع آن را برای اثبات دعاوی علی محمد شیرازی نگاشته است، بدون توجه به این علائق علی محمد شیرازی که علوم مذکور را از جمله علوم الهی تلقی کرده! در رد نظریه حاج محمد کریم خان کرمانی می نویسد: «از جمله علوم مهم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده را شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده سبحان الله با این ادراک چه اعتراضات و تهمت ها که به هیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورد.... هویدا است که اینگونه علومات لم یزل مردود حق بوده و هست و چگونه علومی که مردود است، نزد علمای حقیقی، ادراک آن شرط ادراک معارج معراج می شود با اینکه صاحب معراج حرفی از این علوم محدود محجوبه حمل نفرموده».

به هر حال علوم مورد توجه علی محمد شیرازی در برگیرنده غالب نوشتجات اوست. به نحوی که می‌بایست تألیفات او را با توجه به «طلسمات، کیمیا، سیمیا، و علوم حروف و...» مورد رسیدگی قرار داد. با این همه توجه بر این مسئله در آثار علی محمد شیرازی ضروری است که کتب ایشان در زمینه‌های دیگر از اشتباهات زیادی برخوردار است که اهل تحقیق در آثار خود به آنها اشاره‌های دقیق و ظریفی کرده‌اند که لایحصری است.

از این رو به خاطر رعایت اختصار در کلام، ذیلاً به چند نمونه اشاره می‌کنیم و از موضوع می‌گذریم:

۱ - مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب: فتنه باب می‌نویسد: «وقتی کتابی از کتب وی که به دست مریدانش بود در مجلس مرحوم میرزا آقا خان نوری که صدراعظم بود آوردند و به این چاکر آستان خسرو عجم دادند. چون لختی ملاحظه کردم دیدم نوشته است: قوام عالم بوجود هیجده تن باشد: اول خود من که سید علی محمد بابم، پس مطلب را به صدر اعظم گفتم زیاده مایه تعجب و اسباب خنده شد.»

۲ - مرحوم میرزا صالح اقتصاد مراغی در کتاب «ایقاظ» یا بیداری در کشف خیانات دینی و وطنی بهائیان می‌نویسد: «آقای سید باب می‌نویسد: «نظر کن در امت داود پانصد سال در زبور تربیت شدند تا آنکه به کمال رسیدند بعد که موسی ظاهر شد قلیلی که اهل حکمت و بصیرت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و کل مابین خود و خدا خود را محقق می‌دانستند نه این بود که می‌خواستند مکابره با حق کنند مثل حالت خودت که غرضت مکابره با حق نیست بلکه دوست می‌داری که یقین حاصل نمائی و مؤمن بشوی امت داود را هم مثل خود تصور کن که اگر یقین می‌نمودند که موسی همان پیغمبر است که داود خبر داده احدی از امت آن خطور دون ایمان نمی‌کرد چگونه آنکه کافر شود و حال آنکه از یوم ظهور موسی تا اول این ظهور دو هزار و دویست و هفتاد سال گذشته و هنوز در حروف زبور باقی هستند در دین خود و ما بین خود و خدای گمان می‌کنند که مثابند حال بین ما بین خود و خدائی که ادعا می‌کنند نزد یهودی‌ها لاشیء است چگونه نزد خالق کل و همچنین نظر نموده در امت موسی پانصد سال تربیت شدند تا آنکه به

کمال رسیدند و آنچه وعده داده بود موسی به ایشان از ظهور عیسی ظاهر شد و قلیلی که از اهل حکمت و بصیرت بودند ایمان به عیسی آورده مابقی همه کمال جد و جهد را نمودند و ما بین خود و خدا می خواستند که به آنچه موسی گفته ایمان آورند ولی یقین نمودند و ماندند که تا الان مانده اند و هنوز منتظرند پیغمبری را که موسی خبر داده و بین خود و خدای خود را مثاب می دانند حال بین که ادعائی که می کنند ما بین خود و خدا ما یقین نکردیم که عیسی همان پیغمبر است که موسی خبر داده الی آخر بعداً «آقا میرزا غلامحسین حکیم بنابی» برداشته سؤال می کند اینکه سید باب مسئله داود را می نویسد این چه نوع است؟ عباس افندی جواب داده رفوگری می کند فوراً اشتباهات کفار را در حق اسلام به میان حرف می آرد که کلاً منافی همدیگر است و عین کلمات سید باب شهادت می دهد که نه از قلم کاتب افتاده و نه داودی دیگر موجود بوده مکتوب عباس افندی در جواب سؤال شخص مذکور این است.

«به واسطه جناب امین جناب میرزا غلامحسین طبیب بنابی علیه بهاء الله الابهی»

«هو الله»

«ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید هر چند ابداً فرصت تحریر نیست ولی با وجود این مختصر جواب مرقوم می گردد و این نظر به محبت روح و فؤاد به آن معدن حب و داد است حکایت حضرت داود را جواب مفصل به شخص دیگر مرقوم گردیده صورت آن جواب در ضمن این مکتوب است و اما پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت مسیح در الواح حضرت اعلی منصوص است این از غلط کاتب است اصل هزار و پانصد بوده ولی از قلم کاتب افتاده چنانچه در سایر الواح هزار و پانصد مخصوص باری همیشه اینگونه مغرضین بوده اند بل اشد از این چنانچه در زمان حضرت رسول ﷺ از جمله عاص بن وائل وقتی شنید که این آیه مبارکه نازل شد «أَنْتُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ حَطَبُ جَهَنَّمَ» گفت و الله ان محمداً قد سقط بقوله زیرا به صراحت در قرآن می فرماید که حضرت مسیح پیغمبر عظیم بود و به صراحت می فرماید که مسیحیان عبادت مسیح می کنند و معتقد به الوهیت او هستند و در این آیه منصوص است که عابد و معبود هر دو در نارند پس حضرت مسیح نعوذ بالله حطب جهنم است و حال اینکه مقصود در آیه

مبارکہ معبودہای حیوانی و نباتی و حجری بود نہ معبود^۱ انسانی و از ذوی العقل باری در جای دیگر پیش در حضرت رسول حاضر شد عرض کرد کہ اگر حیوانی از کوهی بیفتد و بمیرد کی او را کشتہ؟ فرمودند: خدا، عرض کرد: گوشت او آیا حلال و پاک است؟ فرمودند: حرام و نجس است عرض کرد: این گوسفندی را کہ تو سر می‌بری و می‌کشی لحم او چگونه است؟ فرمودند: پاک و حلال است. فریاد برآورد کہ ای مردمان ملاحظہ کنید و انصاف بدهید گوسفندی را کہ خدا بکشد نجس است و حرام است و گوسفندی را کہ او بکشد پاک و حلال است. این چہ بی انصافی است و این چہ بی عقلی؟ باری از این قبیل اعتراضات بسیار اما فرمایش مبارک فی الفرقان قال علی: انا الحی الذی لاموت کلمہ فرقان بر جمیع کتب الہی وارد چنانچہ بر تورات نیز اطلاق شدہ است ہر کلمہ‌ای کہ فارق بین حق و باطل ست بر آن فرقان اطلاق می‌شود باری ای حبیب روحانی اسم واحد بر انبیای متعددہ واقع گشتہ حتی در قرآن اسمعیل دو اسمعیل است یکی ابن ابراہیم علیہ السلام و اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است و ہر دو در قرآن مذکور مراجعت کنید خواهید یافت چہ بسیار از انبیاء در انجیل و تورات مذکور نبودند ولی در قرآن مذکور شدند مثل نبی اللہ صالح صاحب ناقہ مثل نبی اللہ ہود و همچنین انبیای کثیری در تورات مذکور ولی در قرآن غیر موجود و همچنین انبیائی بہ اشارہ مذکور من دون تصریح اسم چنانچہ اصحاب رس می‌فرماید انبیائی بودند کہ در کنار رود ارس مبعوث شدند و اسمائشان نہ در تورات و نہ در انجیل و نہ در فرقان مذکور الی آخر.»

در لوح یکی از احبای اسکندرونہ در خصوص حضرت داود این عبارت مذکور:

«هو اللہ»

«در الواح حضرت اعلی ذکر داودی هست کہ پیش از حضرت موسی بود بعضی را گمان چنان کہ مقصود داود بن یسار است و حال آنکہ حضرت داود بن یسار بعد از حضرت موسی بود لہذا مغلین و معرضین کہ در کمینند این را بہانہ نمودند و بر سر منابر

۱. از این کلمہ چنین مفہوم است کہ گویا بہ معبود انسانی معتقد است.

استغفرالله ذکر جهل و نادانی کردند اما حقیقت حال این است که دو داود است یکی پیش از حضرت موسی و دیگری بعد از موسی چنانکه دو اسمعیل است یک اسمعیل بن ابراهیم و اسمعیل دیگر، از انبیای بنی اسرائیل است اما در این عبارت که مرقوم نموده‌اید مقصود داود بن یسا است و تقریباً دو هزار و چند عصر و قرن پیش از حضرت اعلی بود، ظهور خامسی که می‌فرماید یکی خود حضرت داود است و دیگری حضرت مسیح و دیگری حضرت رسول و دیگری حضرت اعلی و خامسی جمال مبارک زیرا جمال مبارک در ایام حضرت اعلی روحی له الفداء مشهور آفاق گشتند الی آخر.»

«حال از ارباب انصاف متمنی است که درست به بطون کلمات مذکوره توجه فرمایند و منافات کلام را بسنجند اول اینکه سید باب به خطا رفته شکی نیست و البته شخصی که من عندالله نشد از این سهوها و نسیان‌ها خیلی می‌کند ولی با وجود این صراحت، عباس افندی رفوگری کرده می‌گوید: پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت عیسی که در کتاب سید باب است این غلط کاتب است. اصل هزار و پانصد سال است در حالتی که سید باب پس از اینکه پانصدسال ما بین حضرت موسی و عیسی را می‌نویسند در عقبش می‌نویسند که؛ از زمان ظهور موسی تا ظهور من دوهزار و دویست و هفتاد سال بود و این مطلب ثابت می‌کند که از قلم کاتب غلط نشده بلکه عین نوشته سید باب است؛ زیرا اگر آنطور بود بایستی سه هزار و سیصد سال بنویسد نه دو هزار و فلان. پس این رفوگری صحیح نشد و در اینکه دو داود هست که کار نداریم اگر چه تاریخ به غیر از یک داود بیشتر نشان نمی‌دهد، اما خود باب می‌نویسد که داود در زبور خود موسی را خبر داد درحالی که داود صاحب زبور در اصل شریعت موسی بود نه قبل از آن، چنانچه نیز در این شکی نداریم کتاب توراۃ موجودی که بهائی‌ها کتب آسمانی می‌دانند شهادت بر این مسئله می‌دهد پس این رنگ نیز در رفوگری معلوم شد که نگرفت.»^۱

۱. ایقاز، ص ۸۴، مرحوم میرزا صالح مراغی، منشی محفل روحانی بهائیان بود که پس از اینکه به مقام «مبلغی امرالله و ناشر نفحات الله» رسید و به احوال بهائیان و آثار آنها آشنا شد! از بهائیت روی گرداند و مسلمان شد و کتاب مذکور را رد بهائیان نگاشت.

ح) تفسیر ناپذیری آثار بیان

با توجه به اینکه ممکن است مبلغان بهائی در مدارک مورد استفاده فصول، مربوط به تحلیل دعاوی علی محمد شیرازی با تفسیرها و تأویل‌های نادرست قلب مطلب کنند، لازم است که به استحضار پژوهندگان برسانم که علی محمد شیرازی در کتاب بیان عربی^۱ در خصوص تفسیر و تأویل آثار بیان جزمأ تصریح کرده است که: «ما أذنت ان یفسر أحد إلا بما فسرْتُ». (اجازه ندادم هیچ کس را که تفسیر کند، مگر آنچه را که خودم تفسیر کرده‌ام) ایضاً در کتاب: بیان فارسی^۲ تأکید مجدد علی محمد شیرازی را در این خصوص چنین می‌خوانیم: «و جایز نیست تفسیر بیان إلا به آنچه تفسیر شده از نزد شجره او». توجه داشته باشید که بر این اساس علی محمد شیرازی باب تفسیر آثار بیان را هم برای مؤلف و هم برای مبلغان بایه و بهائیت مسدود کرده است!

۱. بیان عربی، ص ۵

۲. بیان فارسی، ص ۲۱

فصل چهارم: من یظهره الله

الف: نص وصایت

در مبحث مبشر من یظهره الله مقدمتاً یادآور شدیم که علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب بیان، مریدان خود را به ظهور من یظهره الله که در حقیقت پلکان نهائی کمال بیان است، بشارت و گرویدن به آن را جزء واجبات اهل بیان و موجد رستگاری واقعی آنان تلقی کرده است. چنانچه در (ب ۳، د ۲) از کتاب: «بیان» خاطر نشان می‌سازد «من یظهره الله کتاب ناطق است و وقت ظهور او ایمان جمیع منقطع می‌شود. مگر کسانی که به او ایمان آوردند» در حقیقت از نظرگاه بیان: «بیان میزان حق است الی یوم من یظهره الله و آن روز روز کمال بیان، و اخذ ثمرات آن است».

به سخن دیگر مندرج در باب سابع از واحد ثانی: «اول ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است».

علی محمد شیرازی با وجود آنکه صریحاً می‌نویسد: «وقت ظهور من یظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست. معذک به تعیین وقت ظهور من یظهره پرداخته و آشکاراً می‌نویسد: «اگر در عدد غیاث» ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند».

مطابق مأخذ مذکور من یظهره الله پس از ۱۵۱۱ (به عدد کلمه غیاث) و یا ۲۰۰۱ سال (به عدد کلمه مستغاث) که از ظهور باب بگذرد، ظاهر خواهد شد.

چنین پیش بینی و یا به زعم بابیان و بہائیان «بشارت» با حدود وقایعی حتی قبل از اعدام علی محمد شیرازی و تأویل هائی بر خلاف نص صریح، با واقع موافق نشد. میرزا جانی کاشانی در کتاب: «نقطة الکاف» پس از ذکر وقایع قلعة شیخ طبری، و مردن قدوس و... که حدوداً یک سال قبل از اعدام علی محمد شیرازی بوده است، می نویسد: «بعد از شهادت حضرت قدّوس و اصحابش، آن بزرگوار (منظور علی محمد شیرازی است) محزون بودند تا زمانی که نوشتجات جناب ازل^۱ به نظر مبارک ایشان رسید. از شدت سرور چندین مرتبه برخاستند و نشستند و شکر حضرت معبود را به تقدیم رسانیدند.»^۲

مطلب مذکور در صفحه (۲۴۴) کتاب: نقطة الکاف با تفصیل و تصریح روشن تر چنین می خوانیم: «همین که عرایض جناب ازل به حضرت ذکر رسید در نهایت مسرور شده و بنای غروب شمس ذکریه و طلوع قمر ازلیه شد و لهذا به عدد واحد (۱۹) از آثار ظاهر خود که طبق باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشتجات و لباس و خاتم شریف و امثال آنرا به جهت حضرت ازل فرستادند و وصیت نامه نیز فرموده بودند و نص به وصایت و ولایت ایشان فرموده و فرمایش کرده بودند که هشت واحد بیان را بنویسید و هرگاه من یظهره الله در زمان تو به اقتدار ظاهر گردید، بیان را نسخ نما و آنچه که الهام می نمایم بر قلب توکل نما، اما سرّ مرحمت نمودن آثار به عدد واحد که در نهایت واضح می باشد که مراد باطن آن است که بر اصحاب معلوم گردد که حامل آثار الهیه بعد از آن حضرت این جناب می باشد و مراد از نصب به وصی بودن ایشان نیز به جهت اطمینان قلوب ضعفا می باشد که متحیر در حقیقت آن جناب نبوده باشند و دوست و دشمن بدانند که در فیض الله تعطیل نیست و امر حق لابد ظاهر شدنی می باشد اما جهت اینکه هشت واحد بیان را خود نوشته و به جهت ایشان واگذارده آن است که مردم بدانند که لسان الله

۱. میرزا یحیی، ملقب به صبح ازل، جناب ازل، فرزند میرزا عباس نوری (میرزا بزرگ) بود که با توجه به تصریح کتاب: نقطة الکاف، مبنی بر اینکه ازل در سن ۱۴ سالگی بود که علی محمد شیرازی دعوی بابت کرد، معلوم می شود، در سال ۱۲۴۷ هـ ق به دنیا آمده است.

۲. نقطة الکاف، ص ۲۳۸

واحد می باشد و آن جناب به نفس خود حجت مستقل می باشند و مراد از من یظهره الله من بعد از ایشان خود «حضرت ازل» می باشد لاغیره زیرا که دو نقطه در یک زمان نشاید.

بر این اساس می توان مستقیماً نتایج ذیل را مورد تصویب باییه بدانیم:

۱- با توجه به تصریح میرزا جانی کاشانی! در صفحه ۲۳۹ کتاب نقطة الکاف مبنی بر اینکه ازل در سال آغاز دعوی باییه، ۱۴ ساله بود؛ معلوم می شود. در سنه «پنجم ظهور» صبح ازل بیش از ۱۹ سال از عمرش نگذشته است که علی محمد شیرازی او را به جانشینی خود برگزیده است.

۲- صبح ازل، از نظر باییه من یظهره الله است. اشاره میرزا جانی کاشانی به «وصیت نامه ای که در متن مذکور به آن تصریح شده است»، نیاز به توضیح بیشتری دارد. اولاً: آنچه مسلم است، علی محمد شیرازی به خط خود وصیت نامه ای در مورد جانشینی پس از او نگاشته و آن را به جهت صبح ازل ارسال داشته است. متن وصیت نامه مذکور در آغاز «رساله قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب^۱» عیناً کلیشه و چاپ شده است.

نص وصیتنامه، به خط و مهر علی محمد شیرازی خطاب به صبح ازل.

الله اکبر تکبیراً کبیراً

هذا کتاب من عبدالله المهیمن القیوم، إلی الله المهیمن القیوم.

قل کل من الله مبدؤن.

قل کل إلی الله یعودون.

هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکر الله للعالمین إلی من یعدل اسمہ اسم الوحید ذکر الله للعالمین قل کل من نقطة البیان لیبدؤن أن یا اسم الوحید فاحفظ مانزل فی البیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم.

...این کتاب از خدای مهیمن قیوم است (علی محمد شیرازی) به سوی خدای

۱. افست از صورت دستخط های علی محمد شیرازی و سید حسین کاتب، مجموعاً ۲۰ لوح، ۱۳۳۷، انتشارات بابیان تهران، همچنین مراجعه شود به رساله: للثمرة نسخة خطی، ۴۷ صفحه ۱۵ سطری، حاوی مجموعاً ۱۲ لوح از الواح علی محمد شیرازی خطاب به صبح ازل.

مہیمن قیوم (صبح ازل)، بگو همه آغازها از خداست. بگو بازگشت همه به خدا است. این کتابی است از علی قبل نبیل^۱ ذکر کرده است خداوند برای جہانیان به سوی آن کس کہ اسمش مطابق است با نام وحید^۲ بگو همه از نقطه بیان آغاز می‌شوند به درستی کہ‌ای ہمنام وحید پس حافظ باشی بر آنچه کہ نازل شدہ در بیان و امر کن بر آن بدرستی کہ تو در راہ حق بزر هستی.

و صبح ازل از روی صورت توقیع علی محمد شیرازی در تنصیص بہ وصایت او استنساخ کردہ و برای ادوراد براون مصحح کتاب: نقطة الکاف میرزا جانی کاشانی، فرستادہ است

صورت دستخط مذکور، عیناً در مقدمہ کتاب: نقطة الکاف از طرف ادوراد براون چاپ و منتشر شدہ است.

لوح مذکور بہ خط علی محمد شیرازی است کہ مبین تعیین جانشینی صبح ازل می‌باشد. و نیز توقیعی دیگر خطاب بہ کریم است کہ بہ او می‌نویسد ای اسم من بہ حقیقت تو مرا دربارہ مرآت ازلیہ از آنجہت کہ از خداوند حکایت کردہ و برآفرینندہ‌اش دلالت نمودہ خشنود ساختی و پس از حمد خدا و توصیہ دربارہ حفاظت از صبح ازل کہ محزون نشود و دستورات دیگری کہ بہ فارسی است در پایان تأکید می‌نماید کہ آنچه از نزد خداوند نازل شدہ در ہمہ حال مانند دو چشم خود حفظ کند و اگر علی در آنجاست او را متوجہ ثمر بنماید تا از طرف خدا و بہ امر او بہ مرآت اللہ و وجہش نظر کند زیرا کہ ما نیز ناظریم و در این لوح چنانکہ ملاحظہ می‌شود صبح ازل را مرآت الازلیہ - ثمرہ بہیہ - ثمر - مرآت اللہ و وجہ اللہ خواندہ است.

۱. علی قبل نبیل، لقب علی محمد شیرازی است، زیرا بہ زعم ایشان محمد از نظر حروف ابجد ۹۲ می‌باشد. برابر نبیل = ۹۲ و چون علی قبل از محمد است، (علی محمد) می‌توان گفت علی قبل نبیل! ۲. از نظر حروف ابجد یحیی = ۲۸ و وحید = ۲۸ از این نظر یحیی = وحید!

تصویر ص ۲۹۲

صورت توقیع علی محمد شیرازی خطاب به صبح ازل در تنصیص به وصایت او. این متن خط
صبح ازل است که از روی خط باب استنساخ کرده و برای ادوارد براون فرستاده است.

تصویر ص ۲۹۳

صورت توقیع علی محمد شیرازی خطاب به صبح ازل در تنصیص به وصایت او. این متن خط
علی محمد شیرازی است کہ به مهر وی مختوم است.

لوح مذکور به خط علی محمد شیرازی است
 که مبین تعیین جانشینی صبح ازل است. و به الله
 اقدس آغاز شده خطاب به صبح ازل است که علاوه
 بر نمایش ظاهری و طرز بدیع تحریر ستونهای طولی
 و عرضی آن در آغاز هر قسمت خطا بهایی از قبیل
 هو هو هوانا انا هو اندهو انت انا به مخاطب نموده و
 من توأم و تو منی به مرآت خود گفته است و ضمن
 تجلیل و شکرگزاری فراوان از طلوع او در پایان
 می نویسد آنچه تو دوست داشته همانست که
 پروردگار عالمیان دوست دارد که بهیچوجه حزنی بر
 خاطرت راه نیابد. ما آنچه خواسته بودی اجابت
 کردیم و تو را به خودت یاری می کنیم و تو نفس خود
 را حفظ کن که اندوهی احساس ننمایی و آنچه را در
 قلب تو نازل می کنیم نگاهداری نما زیرا که ما
 نگاهدار تو و ادلاء تو می باشیم. و یک آیه از این
 کتاب را هر طور که خداوند بر قلبت القاء فرماید
 تفسیر کن که ما دوستدار آنیم و این کتاب را نگاه بدار
 و متذکر آن باش که هیچ حزنی در بهائیان مشاهده
 ننمایی و کسی که نزد خدا می باشد تو را یاد می کند و
 می گوید که ما همه به خدا و کلمات او مؤمنیم.

تصویر ص ۲۹۴

با توجه به بیان فاضل مازندرانی در شرح کلمه بیان که می نویسد: «نام آئین جدید و تمامت آثار صادره است^۱ معلوم می شود جمله: «فاحفظ مانزل فی البیان» به زعم علی محمد شیرازی متوجه حفظ و حراست از آئین جدید توسط میرزا یحیی صبح ازل نیز بوده است.

به استثنای نصّ مذکور، مدارک و شواهد دیگری به دستخط علی محمد شیرازی محفوظ مانده است، که مبین تأکید وی به جانشینی صبح ازل می باشد. اولاً: در کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب»، به نصوصی بر می خوریم که مؤید وصیت نامه علی محمد شیرازی و نظر ما است. برای آشنائی بیشتر لازم است به بعضی از آنها اشاره و بعضی نیز جهت ملاحظه پژوهندگان عیناً کلیشه، و تقدیم شود:

۱ - لوح دوم، صفحه سوم، پس از خطاب هائی به میرزا یحیی صبح ازل، (انا هو أنت هو، انت انا!) می نویسد:

«وانا لننصرنك بك فی العالمین و احفظ نفسك ان لایحط علیك حزناً ما نزلن علیك فی فؤادك فانا كنا علیك ثم علی ادلائك لحافظین و فسر آیه من ذلك الكتاب کیف یلقى الله علی فؤادك فأكنا لمحبین».

(و ما یاری می کنیم تو را به خودت در عالم و حفظ کن خود را تا اندوهی به تو نرسد و آنچه بر تو نازل می کنیم ما بر تو و برادلاء تو حافظ هستیم و تفسیری کن آیه ای را از این کتاب به هر نحوی که خداوند به قلبت القاء می کند ما دوست می داریم).

۲ - در لوحی که به خط سید حسین به ملا عبدالکریم قزوینی خطاب شده، می نویسد:

«الحمد لله الذی قد شاهدنی علی ظهورات سریه فی حقه قبل ظهوره و آمنت به و بکلماته قبل طلوعه و ذکرته عند ربی قبل اشراقه و ما قد اجبت یا محبوبی فی ذالك الامر ذلك ما قد احب الله ربك وقد شاهدت کل ما ارسلت مع المسلمین من القرطاس الحمر و

۱. اسرار الآثار، ج ۲، ص ۹۸

الصفير و البيض و ما قد كتبت من آثار ربك رب كل شيء و قد قرئتها مرآة عديدة عند ربك الذي يخلق الربوبية في من يشاء من عبادته و كل ما يرسل من عنده من آثار ذلك الازل و طاوس عماء الاول من اترك و من اثر الله فهو المحبوب عند حضرت المحبوب». ۳- در لوح سوم بوسیله ملا عبدالکریم کاتب وحی! سفارش هائی به صبح ازل کرده، می نویسد: «کمال تراقب اول در حفظ آن و ثانی در شوقی و ابتهاج آن داشته که قدر ذکر امکان هم خطوط حزن بر قلب سازجش وارد نشود چگونه آنکه به تکنون آید.... و شئونات ثمره بهیه را در الواح تذکار آورده حتی ينصر کم الله به... الخ».

ثانیاً: در کتاب تنبیه النائمین^۱ خواهر صبح ازل و میرزا حسینعلی بهاء در پاسخ نامه عباس افندی به الواحی صادر از علی محمد شیرازی مبنی بر تنصیص بر وصایت صبح ازل، ملاحظه می شود که صحت آن محرز و مسلم است. از این روی ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- «از آن جمله توقیعی است بذات حروف السبع.

آن یا اولی البیان فلتمسکن بدین الله و لتصدقن کل ما نزل فی البیان و لتنصرن اسم الازل الوحید و لتمسکن بحبه فانکم انتم به لتنجون لاله الا الله و ان علیا قبل نبیل نفس الله و ان اسم الازل الوحید ذات الله».

۲- در توقیع جناب خال نوشته شده: «وان الدین قد بدء من عدد البر ولینزلن علی اسم الوحید انتم من هنالك تسئلون».

۳- به جناب ملاحسین خراسانی مرقوم شده.

«ولتصدقون من یدعوکم الی الله ربکم و ان لم تنصروه و تبهجوه ابداً ابداً اياه لاتحزنون و انا جعلناکم فی البیان شمساً مضيئاً تدلن علی شمس الازل ایضاً باسم کریم و سأوهبناک حق ما قدر بواحد من واحد الاول مرآة استحفظت کتاب الله و اظهرت ثمره الرضوان فی الرضوان».

۴- «به جناب خال مرقوم شده، و اشهد بان الامر فی الدین یوصل الی الله و کل به

مؤمنون و قد خلق الله مراتاً لنفسه و انطقها بآيات بينات انتم من عندنا تستنبئون».

٥- «به جناب و حيد اكبر مرقوم شده آن يا و حيد فلا و صينك بالو حيد بأن هذا ما يرفع به دين الله فى كتاب عظيم و سيظهر الله فى ذريتك ان تقضى ما تاعن البيان ما يورثن الملك و ليظهرن امر الله على العالمين».

٦- «ايضاً صلوة الهياكل: فاحفظ اللهم ثمرة التى قد اظهرتها فى البيان و ارجع الى ادلائك فيه بما تحب و ترضى على كل منهاج امرك و ارتفاع ذكرك كيف شئت و انى شئت و لتر بين اللهم شجرة البيان الى يوم من يظهره الله و لتظهرن اللهم فى رؤس كل ست و ستين سنة هيكلا من هياكل الواحد ليرفعون مناهجك فى البيان و يأخذون ما قد قدرت من مطالعك فى البيان الى يوم يشرقن سمائك و ارضك و ما بينهما بظهور من يظهره الله».

٧- توقيع ديكر مى فرمايد:

«ان الازل يحفظ نفسه و لولم يؤمن به أحد من العالمين»، ايضاً بحضرة ثمرة بخطه الابهى، و احفظ نفسك ثم احفظ نفسك ثم مانزل فى البيان ثم مانزل من عندك فان هذا يبقى الى يوم القيمة و ينتفع به كل المؤمنون.

٨- «ايضاً ما نزل الى المرآت بخطه الابهى الى ان قال قل اللهم انك انت خلاق السموات و الارض و ما بينهما قد خلقتنى و كل شيء و رزقتنى و كل شيء و امتنى و كل شيء و احييتنى و كل شيء و بعثتنى و كل شيء و جعلتنى مرآت نفسك و بلورة ذاتك و مغرب قدوسيتك و مشرق قيوميتك للعالمين قل كل من عند الله و كل اليه ليرجون قل انا كل بالله و آياته مؤمنون قل انا كل بالله ثم بكلماته موقنون قل انا كل الله عابدون».

٩- در توقيع جناب ملا عبدالكريم قزوينى مى فرمايد:

«الله اكبر تكبيراً كبيراً ان يا كريم قد و هبناك واحداً من واحد الاول لتحفظن كل مانزل من عند الله و لتبلغن الى اسم الوحيد و لتسئلن عمن يكتب ايا الله ما انتم مراد الله لاتعلمون».

١٠- ايضاً به جناب خال مرقوم شده:

«اننى انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذى لا اول له حياً باقياً اننى انا الله لا اله الا انا لا كونى الى آخر الذى لا آخر حياً باقياً و أن الدين قد بدأ من عدد البر و ليزلن على اسم الوحيد انتم

من هناك تسئلون وان وحيد الاكبر رجع على الواحد الثاني انتم اياه تحبون».

۱۱- ايضاً در توقيعی ديگر می فرمايد:

«قد اصطفى الله سبحانه في ذلك الظهور مرآتا ممتنعة و بلورية مرتفعة فعاكست فيها شمس الحقيقة و تجلت لديها نقطة الالهية و تحاكت فيها كينونية الازلية وان ذلك من فضل الله و رحمته و جود الله و كرامته و عطاء الله و موهبته و احسان الله و منته و جوائز الله و بدايعه. تا در جائيكه می فرمايد: و ان مما قد شاء الله سبحانه في ذلك الظهور ارتفاع شجرة البيان من اصلها و فرعها و اغصانها و اثمارها و اوراقها فيالها ثم لها من تلك الثمرة البديعة و يا حبذا طرز ثم حبذا طرز من تلك الورقة اللطيفة و ياطوبا ثم طوبا من ذلك الغصن الممتنع و يا فخرأ ثم فخرأ لذلك الشجر المرتفع حيث يستمكى عن الله يكينونيته و ذاتيته و نفسايتيه و انيته و ستعكس من تلك المرآت مرات ثم من تلك المرآت مرات ثم من تلك المرآت مرات ثم من تلك المرآت مرات و لو اذكر الى آخر الذي لا آخر له لم يفرغ حب فؤادي عن تلك التعاكس المتلائحات و التجليات المتصاعدات الى حينئذ بفطرة محضة غير تلك المرآت ما ظهرت و سيظهر الله اذا شاء انه كان على كل شيء قديراً».

۱۲- از توقيعات كه مدلل بر وصايت حضرت ثمره است و براى خود حضرت ثمره شرف صدور يافته اين توقيع مبارك است:

«بسم الله الازل الازل اننى انا الله لا اله الا انا الواحد الوحيد اننى انا انا الله لا اله الا انا الاحاد الأحيد اننى انا الله لا اله الا انا الصماد الصميد اننى انا الله لا اله الا انا الفراد الفريد - الى أن قال: - هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الى الله العزيز المحبوب شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر من قبل و من بعد يحيى ويميت ثم يميت و يحيى و انه هو حى لا يموت فى قبضته ملكوت كل شيء يخلق ما يشاء بأمره انه كان على كل شيء قديراً. ان يا اسم الازل فاشهد على انه لا اله الا انا العزيز المحبوب ثم اشهد على انه لا اله الا انت المهيمن القيوم قد خلق الله كل شيء ما خلق من اول الذى لا اول له و كل ما يخلق الى آخر الذى لا آخر له بمظهر نفسه هذا امر الله لما خلق و يخلق يحكم الله مظهر نفسه من عنده فى كل شيء كيف يشاء بأمره انه هو العلام الحكيم اذا انقطع عن ذلك العرش تتلو من آيات ربك ما يلقي الله على فؤادك ذكرا من عنده انه هو المهيمن القيوم و اتل عن

نفسی فی کل لیل و نہار ثم عباد الله المؤمنین اننی انا الله لا اله الا انا العالم المقندر وان شئت اننی انا الله لا اله الا انا السلطان الممتنع.»

۱۳- و از جملہ توقیعات توقیعی است کہ بہ ابوی بزرگوار شما در توصیہ حضرت ثمرہ نازل شدہ:

«الله اظهر ۲۳۸ شہد الله انه لا اله الا هو له الملك و الملكوت ثم العز و الجبروت ثم القدرة و الياقوت ثم القوة و اللاهوت ثم السلطنة و الناسوت يحيى و يميت ثم يميت و يحيى و انه هو حى لا يموت و ملك لا يزول و عدل لا يجور و سلطان لا يحول و فرد لا يفوت عن قبضته من شيء لا فى السموات و لا فى الارض و لا ما بينهما يخلق ما يشاء بأمره انه كان على كل شيء قديرا و الحمد لله على ما أشرق كما هو أهله و مستحقه.»

«از عنصر ابهى سمعى يحيى الواح مسطوره كه از جوهر وله و سازج انجذاب متجلى گشته مشاهده شد الشكر لمجلىه جل و عزكمال تراقب در روح و ارتواح آن منظور داشته كه ارياح مشرقه برفؤاد آن ساكن نگرده و اسباب شوق در خط و املاء بر نهج كمال از برای او فراهم آورده كه مطلق مشاهده خزنى نه سرأ و نه جهراً ننماید و كمال حفظ آن و آثار مخزونه آن داشته تا وقت خود والله مع الصابرين.»

«این صورت همان توقیعی است كه پس از فرستادن حضرت ثمره آیاتی كه از لسان فطرت ایشان نازل شده به قلعه چهريق صادر شده حضرت اعلیٰ به شكرانه آن موهبت عظمی سبصد و شصت و يك لوح مرقوم داشته برای حروف حى و شهادی بیان اهداء فرموده و در تمام آنها بشارت به ظهور ثمره ازلیه و نزول آیات بر سبیل فطرت از لسان آن حضرت اشاره فرموده.»

۱۴- بالجمله بعضی آیات و توقیعات مباركه حضرت اعلیٰ راكه شاهد بر وصایت و مرآتیت حضرت ثمره و رادع دعوی مدعی است در این مقام مسطور می دارد كه تا از گمشدگان وادی حیرانی رفع اشتباه نماید:

«فی کتاب علی الاعلی و أن ماقد ذكرت من ظهور الفرج فقد اظهرت يا الهی بظهور حجة قد عجزت عنها ماعلی الارض كلها. تا آنجا كه می فرماید: فلتلهمن اللهم كل خلقك بأن يعرفن قدر تلك الايام فأنها ان غربت لن يرونها الامن عند من تظهره و كان الخلق فى

الليل الاليل بمثل بعد محمد الى ان تمن عليهم بظهور نفسك يوم القيمة فان هنالك كل بالنهار ليحشرون.»

۱۵ - ايضاً در كتاب جليل مى فرمايد:

«الله اكبر تكبيرا كبيرا اننى انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذى لا أول له كيانا دائماً اننى انا الله لا اله الا انا لا كونى الى آخر الذى لا آخر له كيانا دائماً ان يا اسم الجليل فاشهد بأن الله لم يزل كان حياً باقياً ولا يزال ليكون مثل ما قد كان يبدأ الامر من الله و يرجع الامر الى الله وان الامر ينتهى الى اسم الوحيد لان ظهوره بنفسه حجة و من بعده أن اظهر الله بمثله ذاحجة فينتهى الامر اليه و الا الامر بيد الشهداء فى البيان الذينهم عن حدود منازل فى البيان لا يتجاوزون الى يوم من يظهره الله فى القيمة الاخرى فان به يصلح كل أمر الى آخر.»

۱۶ - همچنين در شأن آیات از شؤون خمس به اسم كاتب مى فرمايد:

«قل الحمد لله رب السموات و رب الارض رب مايرى و مالايرى رب العالمين ان تنزل علينا بعد ماقد قضى عددالواو و من يخلق فى الوا و بآيات مستطرزات يستطرزن بهن عبادالله المستطرزون و كلمات مجذبات يستجذبون بهن عبادالله. المنجذبون ان يا اولى البيان انتم مثل ذلك المثل الا بهى تريون.»

۱۷ - در بعضى از آیات با هرات است:

«ان ياكل شيء فلتدخلن فى ذلك الرضوان كيف قد أثمرت شجرة الهوية بثمرة قدسية فانه قبل ما جعل الله ان يثمر قد اثمر و هذا آية من عنده للعالمين فلنعرفن قدر تلك الثمرة على شجرتها فانكم انتم مثل ذلك قليلاً ماتوجدون فى كل فصل لم تثمر الاشجار و ان تثمر لم يبق على شجرتها لكنكم فى فلك الظهور كليهما تدركون.»

۱۸ - در توقيع ذات حروف السبع مى فرمايد:

«أن يا اولى البيان فلتمسكن بدين الله و لتصدقن كل منازل فى البيان و لتنصرن اسم الازل الوحيد و لتمسكن بحبه فانكم انتم به لتنجون لا اله الا الله و ان اسم الازل الوحيد ذات الله.»

۱۹ - در دعاهاى خود مى فرمايد:

«و انك قد اظهرت بديع الاول و شيث وصيه ثم نوح و سام وصيه ثم ابراهيم و

اسماعیل وصیہ ثم موسی و یوشع وصیہ ثم عیسی و شمعون وصیہ ثم محمد و علی وصیہ ثم من قد اظهرته بالایات فی البیان و جعلت من شرحت صدره آیه له فی ام الكتاب لتلاوة آیاتک و حفظها باللیل منهاجا من عندک یصدق من صدقته و نخزی من أخزیه و لا یرید غیرک و لا یقصد سواک و لا یرد من قد نزلت علیه اسم الخیر و یثبت مناهجک و ما یرفع به دینک من مداداتک، انتهى».

«از روی انصاف ملاحظه کن آنجائی که می فرماید: «من قد اظهرته بالایات فی البیان که نفس مقدس خود آن حضرت باشد و جعلت من شرحت صدره آیه له فی ام الكتاب که حضرت ثمره باشد».

۲۰- در جای دیگر می فرماید:

«فلک الحمد یا ذالعز الشامخ المنیع ولك الحمد یا ذالجلال البادخ الرفیع حیث قد خلقتنی و جعلتنی مرآت نفسک و نزلت علی البیان قدرتك و أنطقنی ببدایع ظهورات قیومیتک و أرفعنی بتجلیات عز صمدانیتک و خلقت لی مرا یا غیر معدودة و اصطفیت من بینها من قد جعلتها مرآة لنفسک و تلجلجتها بأن ینطق من عندک و تنطقها بأن تبیس من آیاتک فلک الحمد فی الابد المؤتبد علی ذالک المرآت المعتمد حیث قد تجلیت لها بها بنفسها و جعلتها مقام ظهورک و بطونک و انطقها ببدایع تجلیاتک و غیوبک و أردت ان تنصرنها بقدرتک و تظهرن بسلطنتک و تسلطنها بقیومیتک و تغلبتها بطهاریتک و ترفعها بکبریائیتک - الی أن قال: - و لتخلقن اللهم بها مرآة مرتفعة اذکل ما یرفع فی البیان من مرآت ذلک ارتفاع مظهر نفسک الی آخر».

۲۱- در توقیع ملاحسین خراسانی اسمہ النازع می فرماید:

«وانا قد جعلنا لکم فی البیان شمساً مضيئاً مدلن علی شمس الازل انتم بهما فی البیان لتدرکون تلك كلمة الابهی فی ارض البهاء انتم جواهر الحکمة من سواج مبدعها تملکون و لتشتشقون بضیاء ما قد شرحنا صوره بالایات من لدنا و یقدسنا باللیل و النهار و کان لنا من الساجدین».

«از این عبارت ملتفت شدی که اسم ابهی را در حق حضرت ثمره ذکر می فرمایند».

۲۲- در کتاب دیگر به ایشان می فرمایند:

«وان هذا لا يمكن الا عند ظهور من يظهره الله و قبل ظهوره فاستمسكو بالمرایاء المدل على الله و لا تختلفوا فی الله فان فی عالم الاسماء لاله الا الله وحده و فی عالم الخلق هذا مرآت قد دلت على شمس الحقيقة ليقويكم بقوة الله و یجلی علیکم بمطالع الله ینصرکم الله به و یأمرکم بمنهج احدى عشر واحد و مالم یبین من تلك المناهج یبین من عنده من اولو النصوص حیث قد علمت من یکتب بین یدى الله مناهج الظهور و البطون و ان الحق قد انحصر فی البیان ان مادونهم لاشیء عند الله و ان تراهم احياء لم یکن فیهم معرفة الله و لارضاء الله عنهم».

۲۳ - در موضع دیگر می فرماید:

«فو الذى خلق الحبة و برى النسمة و تفرد بالعزة و تجبر بالعظمة، تكبر بالرفعة و تظهر بالقيومية و تظهر بالقدوسية لو عندكم من حب الله فی بطون الله لا تسكنون قدر شیء و فی ظهور الله لا تحزنون قدر شیء فاستعرفوا قدر ايام الله فی ظهوره و استعدوا اظرافکم فی بطون الله و غروب الشمس و اسئلوا الله و ادعوه لظهورها و طلوعها فأنه عزوجل یسمع من یدعوه و یجیب من یسئله و جعل من اعظم العبادات و اقرب القربات التضرع للظهور فی البطون و التبهل فی البطون للظهور».

۲۴ - از جمله توقیعات مبارکات که نص در وصایت و ولایت و مراتب آن حضرت

است توقیعی است که به خط مبارک به اسم کریم مرقوم شده است:

«بسم الله الكرم ذی الکارمین بسم الله الكرم ذی الکرماء قد بهجتنی ان یا اسمی فی المرآت الازلیة حیث قد حکى عن الله ربه و دل على الله موجدہ الحمد لمجلیه كما هو اهله و مستحقه کمال مراتب اول در حفظ آن و ثانى در شوق و ابتهاج آن داشته که قدر ذکر امکانی هم خطوط حزن بر قلب سازش وارد نشود چگونه آنکه به تكون آید و پنج لوح مطرز از آثار اون بخط الهی با روح و ریحان فرستاده باش و کمال حفظ در آثار الله داشته چه اذلا و چه بدیعاً و شؤونات ثمره بهیه را در الواح تذکار آورده حتی ینصرکم الله به انه خیر نصار قدیم و لتحفظن کل منازل من عند الله کعینیک فی کل حین و قبل حین و بعد حین و ان کان علیاً هنالك فاذکره بالثمره لیظرن من الله بامرہ الى مرآت الله و وجهه فاناکنا ناظرین و احضر بین یدى الله ما قد رفع الى الله ذکراً من الله فی الکتاب انه هو خیر الذاکرین».

به استثنای تصریحات کتاب نقطة الکاف که زمان تألیف آن مربوط به سالهای ۱۲۶۶-۱۲۶۸ هـ ق می باشد و وصایا و الواح موجود به خط علی محمد شیرازی، نظریه کنت دوگوبینو در کتاب: «Religion et Philosophies dans l'Asie Central» (ادیان و فلسفه های آسیای مرکزی) قابل توجه است. زیرا اولاً گوبینو کتاب مذکور را در دومین مأموریتش به ایران ۱۲۷۸-۱۲۸۱ هـ ق نگاشته و تا این ایام هیچ نوع مخالفتی با جانشینی صبح ازل در میان جماعت بایبه بروز نکرده بود.^۱

ثانیاً: وی نخستین کسی است که درباره جزئیات وقایع بایبه دست به قلم برده و نوشته او از جمله منابع اساسی به شمار می رود.

گوبینو در کتاب مذکور پس از ذکر وقایع قلعه شیخ طبرسی و اعدام علی محمد شیرازی، درباره صبح ازل می نویسد: «اختیار او به وصایت، بکلی بی مقدمه بود و فوراً بابیان او را بدین سمت شناختند».

توجه گوبینو بر این اساسی که «بکلی بی مقدمه بود» نشان می دهد که بنا به تصریحات کتاب: بیان و الواح و مکاتبات علی محمد شیرازی مسئله ظهور من یظهره الله نه ظهوری قریب الوقوع بود و نه مبتنی بر امر وصایت.

ظهوری قریب الوقوع به این دلیل که علی محمد شیرازی در باب ۱۳ از واحد سوم کتاب: بیان^۲ آشکارا متذکر می شود که عمر عالم، از زمان آدم تا ظهور او ۱۲۱۲۰ سال

۱. نقطة الکاف به نقل از کتاب گوبینو، ص ۲۷۷

۲. «من ظهور آدم الی اول ظهور نقطة البیان از عمر این عالم نگذشته الا دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم مالانهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف سبع و نه حروف حی آن الا حروف حی بیان و نه اسماء او الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان.... و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در ید اوست همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیه ای که مکتوب بر اوست همان آیه بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر به ضعف مردم است و الا آن آدم در مقام نطفه این آدم می گردد مثلاً جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمی گوید که من آن نطفه هستم که از فلان سما نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تنزل نموده

می باشد! و چون به اعتبار علی محمد شیرازی هر هزار سال از عمر جهان برابر است با یک سال، لذا خود را جوان دوازده ساله ای دانسته و من یظهره الله جوان ۱۴ ساله و این به گفته ادوارد براون شاهد قطعی و مبین این است که «باب در پیش خود عصر من یظهره الله را قریب دو هزار سال بعد از عصر خود فرض می کرده است و نه مبتنی بر امر وصایت» زیرا علی محمد شیرازی در کتاب بیان آشکارا تصریح کرده بود وقت ظهور من یظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست. ولی یکباره پس از ملاحظه چند مکتوب از جوانی ۱۹ ساله به نام صبح ازل امر به وصایت او می کند، صبح ازل من یظهره الله می شود که جریان ایمان آوردن خود را به علی محمد شیرازی که مورد سؤال میرزا جانی کاشانی بوده است چنین بیان کرده است:

«اول بلوغ ظهور امر حضرت شده دوست (داشتم) که تقلید عالمی از علمای دین نمایم، متفحص احوالات ایشان بودم در آن هنگامه چنان اخوی اصحاب حضرت را به خانه می آوردند و شبها صحبت می داشتند و نوشتجات ایشان را می خواندند من هم در جزء گوش فرا (می) داشتم تا آنکه یک مناجات از ایشان را خواندند که در او فقرات فآه آه یا الهی بسیار داشت جذابیت روح این کلمه دل مرا گرفت و محبت ایشان رسوخ نمود بعدها احادیث ائمه دین و آثار مبین ایشان را دیدم یقین نمودم ولی در آن زمانی که حقیر با ایشان صحبت می داشتم علمی و فضلی ظاهر نداشتند^۱»

→ و نزد اولوالعلم حکم به تمامیت عقل او نمی شود این است که نقطه بیان نمی گوید امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول همین می شود و از این جهت است که رسول خدا نفرمود که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از حد خود ترقی نموده و به آن حد رسیده و همچنین من یظهره الله در حد زمانی که محبوب چهارده ساله ذکر می شود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگویند نظر به ضعف مردم نموده زیرا که شیء رو به علو است نه دنو اگر چه آن جوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کم کم ترقی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی می نماید تا آنکه به چهارده می رسد اگر امروز یکی از مؤمنین به قرآن بر خود می پسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین به انجیل نقطه حقیقت هم بر خود می پسند و کذلک در بیان و بیان بالنسبه به من یظهره الله الخ.

ب) نقض نص و کشف خدائ

صبح ازل، به اتکاء نصوص وصایت و در سایه الواح علی محمد شیرازی، در مقام من یظهره الله، زعامت بابیه را به عهده گرفت. و به تصریح گوینو در کتاب «ادیان و فلسفه‌های آسیای مرکزی» و ادوارد براون در مقدمه کتاب: «نقطه الکاف» میرزا جانی کاشانی: «عموم بابیه... بلا استثناء او را بدین سمت شناختند و او را واجب الطاعة و اوامر او را مفروض الامثال دانستند و متفقاً در تحت کلمه او مجتمع گردیدند.^۱»

درخصوص چگونگی حالات صبح ازل در سالهای ۱۲۶۶-۱۲۶۸ ه.ق، دقیقاً اطلاعات جامع و موثقی در دست نداریم. با این همه از بررسی دقیق مأخذ تاریخی و دیگر کتابهای رسمی بهائیان سه موضوع روشن و مسلم می‌شود که «اولاً: صبح ازل در چنین دورانی، تابستانها را در شمیران در حوالی طهران و زمستانها را در نور مازندران می‌گذرانید و تمام اوقات خود را به نشر و تعلیم آثار باب و تشیید مبانی دین جدید می‌پرداخت.^۲»

ثانیاً: به دلیل جوانی و ناپختگی صبح ازل، برادرش حسینعلی میرزا، که از او نیز بزرگتر بوده است به عنوان پیشکار صبح ازل امور بابیه را اداره می‌کرد و بنا به تصریح محمد علی فیضی در کتاب حضرت بهاء الله منزل ایشان در تهران محل رفت و آمد بزرگان و مشاهیر اصحاب شد و امور مهم همواره در آنجا رتق و فتق می‌گردید و در اکثر موارد از آن حضرت اخذ دستور می‌نمودند.^۳»

با این همه نبیل زرنندی! در تاریخ خود می‌نویسد: «حضرت بهاء الله در کرمانشاه به میرزا احمد و من امر فرمود که به طهران برویم و مرا مأمور نمودند که به محض ورود به طهران به همراهی میرزا یحیی به قلعه ذوالفقارخان که نزدیک شاهرود است برویم و در آنجا بمانیم تا بهاء الله به طهران مراجعت نماید... من چون به طهران رسیدم و امر مبارک را به میرزا یحیی ابلاغ نمودم برای اجرای امر و مسافرت از طهران به شاهرود حاضر نشد

۱. نقطه الکاف، ص ۳۸

۲. همان، و ذیل ترجمه انگلیسی کتاب: مقاله شخصی سیاح، ص ۳۷۴

۳. صفحه ۴۰.

و از این گذشته مرا هم مجبور کرد به قزوین بروم و نامه چند برای یارانش ببرم.^۱ بر این اساس علیرغم نظر بهائیان صبح ازل با تمام تفاسیل مذکور در خصوص جوانی و ناپختگی وی به دلیل دارا بودن وجهه در میان بابیان در همه موارد مطیع برادر ناتنیش حسینعلی میرزا نبوده و زیر بار او نیز نمی‌رفته است.

حسینعلی میرزا اگر چه بزرگتر از برادرش صبح ازل بود، ولی در میان بابیان چندان شخصیتی خاص نداشته است و اگر چنانچه شواهدی ملاحظه می‌شود که در رتق و فتق امور بابیان مرجعی مورد احترام بابیان بشمار می‌آمده است. به دلیل آن بوده که وی از طرف صبح ازل یا به زعم بابیان من یظهره الله به عنوان پیشکار و منشی انتخاب شده بود و چنین موقعیتی ناشی از انتصاب مذکور بوده، نه اینکه مورد توجه خاص علی محمد شیرازی و یا جماعت بابیان بوده است.

برعکس، طبق تصریح نبیل زرنندی حسینعلی میرزا در پاسخ سؤال مجتهد آمل علناً اذعان می‌دارد که: «ما گفتیم اگر چه با حضرت باب ملاقات نکرده‌ایم ولی محبت شدیدی به او داریم.»^۲ و این نشان می‌دهد که میرزا حسینعلی تا اعدام علی محمد شیرازی با وی گفتگویی نکرده و به گفته امان الله شفا در کتاب: نامه‌ای از سن پالو: «حتی موقعی که باب رادر «کَلِّین» نزدیک طهران توقف داده بودند بهاء موقع رامغتنم شمرده خودی به باب می‌رساند تا جلب توجه او را بنماید و لا اقل در ردیف ملاحسین قدوس درآید» و از قلم باب در مدح و تشویق او چیزی صادر شود تا نزد بابیان مانند ملاحسین و قدوس مقامی و احترامی یابد. ولی به قرائن باب را از او خوش نیامده و میدانی به او نمی‌داده تا آنجا که بهاء و بهائیان این ملاقات را مخفی داشته و چنان اشاعه دادند که در عالم ارواح با یکدیگر ملاقات کرده‌اند.

کما اینکه عباس افندی در مقاله شخصی سیاح ص ۸۸ می‌نویسد:

«و در سرّ مخابره و ارتباط با باب داشت.»^۳

۱. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۲۲

۲. همان، ص ۴۷۷

۳. مقاله شخصی سیاح، ص ۳۲۶

بہر حال آنچه مسلم است، روابط میرزا حسینعلی با صبح ازل مبتنی بر پیشکاری میرزا حسین و من یظہرہ اللہ صبح ازل، بسیار حسنه و از هیچگونه سوء ظنی برخوردار نبوده است.

پس از سوء قصد بایبان به جان پادشاه وقت: «ناصرالدین شاه قاجار» در ۲۸ شوال ۱۲۶۸ هـ ق = ۱۵ اوت ۱۸۵۲ م، مأموران حکومتی بنای بابی‌گیری گذاردند.

منابع موثق درباره وقایع بابیہ اتفاق نظر دارند کہ صبح ازل در ایام بابی‌گیری در نور مازندران بسر می‌برد. و بالباس مبدل درویشی و عصا و کشکول خود را از سر حد ایران بیرون افکند و در اواخر ۱۲۶۸ هـ ق یا اوائل سنہ ۱۲۶۹ هـ ق بہ بغداد ورود نمود. چہار ماہ بعد از او برادرش بہاء اللہ (میرزا حسینعلی) کہ از واقعہ سوء قصد بہ ناصرالدین شاه تا آنوقت در طهران محبوس بود. از زندان خلاص شدہ او نیز بہ بغداد ملحق شد و کم کم بابیہ از ہر گوشہ ایران بدانجا روی آورده. بتدریج حضرات بغداد را مرکز عمدہ خود قرار دادند و تا سنہ ۱۳۷۹ یعنی قریب دہ سال در عراق عرب بسر بردند.^۱

در اوائل ایام توقف در عراق عرب توافق ہمگان مبنی بر تبعیت و اطاعت از صبح ازل کماکان بہ قدرت خود باقی بود. ولی میرزا حسین با اتخاذ این سیاست کہ صبح ازل را در پس پردہ نگاہ داشتہ و خود بہ امور بابیہ در بغداد اشتغال ورزد موجب تحکیم روز افزون موقعیت حسینعلی میرزا در میان بایبان گردید.

بدین روال چون سستی و بی صلاحیتی صبح ازل بر منصب ریاست معلوم ہمگام شدہ بود و با توجہ بہ تعاریف علی محمد شیرازی از من یظہرہ اللہ صبح ازل را مصداق چنان تعاریفی نمی‌یافتند. خرده خرده این فکر در میان زعمای جماعت بابیہ رونق گرفت کہ آنان چہ چیزی از صبح ازل کمتر دارند کہ من یظہرہ اللہ نشدہ اند؟ از سوی دیگر چون بر حسب ظاہر دست مریدان از دامن صبح ازل کوتاہ گردیدہ بود و فقط میرزا حسینعلی پیوستہ با مریدان مأنوس و محشور بود، ہوای ریاست و عزل صبح ازل در مخیلہ ہر یک از قدمای بابیہ عموماً و میرزا حسینعلی خصوصاً رونق گرفت با چنین زمینہ‌ای بابیہ در عراق

با دو واقعه مهم روبرو گردید:

اول: حسینعلی میرزا در اثر کسب موقعیت خاص در میان بابیه به تصریح «شیخ احمد روحی» و «آقا خان کرمانی»: کم کم بعض آثار تجدد و مساهله و خود فروشی و تکبر در احوال بهاء الله مشهود گردیده بعضی از قدمای امر؛ از قبیل ملا محمد جعفر نراقی و ملا رجبعلی قهیر و حاجی سید محمد اصفهانی و حاجی سید جواد کربلانی و حاجی میرزا احمد کاتب و متولی باشی قمی و حاجی میرزا محمد رضا و غیرهم از مشاهده این احوال مضطرب گشته بهاء الله را تهدید نمودند و به درجه‌ای بر او سخت گرفتند که وی قهر کرده از بغداد بیرون رفت و قریب دو سال در کوه‌های اطراف سلیمانیه بسر برد و در این مدت مقر وی معلوم بایان بغداد نبود.^۱

میرزا حسینعلی بنا به تصریح عباس افندی، به مدت دو سال در نواحی سلیمانیه در نزد دراویش نقشبندیه و قادریه بسر می‌برد.^۲ و در این ایام با لباس مبدل درویشی و در دست گرفتن کشکول، با نام جعلی درویش محمد که شوقی افندی آن را در کتاب قرن بدیع^۳ مورد تأیید قرار داده است زندگانی می‌کرد.

چگونگی زندگانی حسینعلی میرزا در ایام سلیمانیه دقیقاً معلوم نیست.

عباس افندی پیرامون چگونگی احوالات میرزا حسینعلی در سلیمانیه عراق می‌نویسد: «چندی نگذشت که افضل علمای آن صفحات بویی از اطوار و احوال او برده در حل بعضی مسائل مشکله از معضلات مسائل الهیه با او محاوره می‌نمودند و چون آثار کافیه و بیانات شافیه از او مشاهده نمودند نهایت احترام و رعایت را مجری داشتند....»^۴ در حالی که آنچه که مسلم است پس از گذشت دو سال از اقامت میرزا حسینعلی در مناطق مذکور کار بر او بسیار سخت شده و بنا به تصریح کتاب: ریح مختوم دراویش او را از خانقاه اخراج کردند.

۱. هشت بهشت.

۲. مقاله شخصی سیاح، ص ۷۰

۳. قرن بدیع، ترجمه نصرالله مودت، ج ۲، ص ۱۱۲

۴. مقاله شخصی سیاح، ص ۲۴۱

از این رو ناچار به نوشتن نامه‌ای به برادرش صبح ازل گردید و صبح ازل نیز به گفته شیخ احمد روحی و آقاخان کرمانی وقتی که عریضه استدعائی^۱ میرزا حسینعلی را ملاحظه نمود که در آن نوشته است:

«... و کیف اذکر یا الہی ما مستنی من بدایع قہرک و لوامع بطشک اما کنت حمامة بیتک و انملہ وادی احدیتک او بقاً من بیداء صمدانیتک او بعوضۃ من برار لیتک فبقرتک قد جفت عظامی و انہدمت ارکانی ان تعفو عنی فانک انت خیر راحم و ان تعذبنی فانک انت الغفور الرحیم.»

فہمید کہ محل اقامت وی کجاست، از این رو نامه‌ای مبنی بر دعوت و احضار او بہ بغداد، بہ وی نگاشت، بعدہا میرزا حسینعلی در کتاب ایقان^۲ خود بہ این امر اذعان داشت و چنین نگاشت: «باری تا آنکہ از مصدر امر حکم رجوع صادر شد لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم».

بر این اساس و آنچه کہ مسلم است میرزا حسینعلی پس از بازگشت بہ بغداد و گذشت حدود سہ الی چہار سال از مراجعت، کتاب ایقان را در اثبات دعاوی علی محمد شیرازی نگاشته است و این کتاب بہ خوبی نشان می‌دہد کہ تا سال ۱۲۷۸ ه‍.ق^۳ کہ سال اتمام تألیف کتاب ایقان است. ظاہراً خود را مطیع و زیردست صبح ازل می‌دانستہ است،

۱. تنبیہ النائمین، ص ۱۳، مرحوم میرزا حسن نیکو در کتاب: فلسفہ نیکو، جلد چہارم، صفحہ ۵۸، متن مذکور را درج کردہ است. نسخہ این متن، بہ گفتہ عز یہ خانم: «در پیش اغلب بیانیین ضبط است».

۲. ص ۱۹۵

۳. میرزا حسینعلی در کتاب: ایقان خود در این خصوص گوید: «و باری ہزار و دویست و ہفتاد و ہشت سنہ از ظہور نقطہ فرقان گذشت و جمیع این ہمچ رعاع در ہر صباح تلاوت فرقان نمودہ اند و ہنوز بہ حرفی از مقصود فایز نشدہ اند» و دلیل قطعی بر اینکہ مقصود از تاریخ مذکور ۱۲۷۸ سال از ہجرت است نہ از بعثت (یعنی ۱۲۶۸ ہجری) بہ عادت بایبہ کہ غالباً از بعثت تاریخ می‌گذارند و بعثت را بہ زعم خود دہ سال قبل از ہجرت فرض می‌کند علاوہ بر آنکہ خود بودن بہاء اللہ در بغداد کہ در سنہ ۱۲۶۹ ہجری بدانجا رفت بالبداہہ مبطل این احتمال است. این فقرہ دیگر از کتاب ایقان است «و لیکن این انوار مقدسہ ہیجده سنہ می‌گذرد کہ بلایا از جمیع جہات مثل باران بر آنها بارید و بہ عشق و حب و محبت و ذوق کہ جام رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند» و چون ظہور باب در سنہ ۱۳۶۰ ہجری بود پس ضرورتاً ہیجده سال بعد از آن می‌شود ۱۲۷۸ ہجری. مراجعہ شود بہ کتاب: نقطۃ الکاف

چنانچه در کتاب مذکور چنین می نویسد:

«باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند حق را از غیر حق تمیز دهند و تلبیس باطل را به دیده بصیرت بشناسند. اگر چه در این ایام رایحه حسدی وزیده که قسم به مربی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آن را اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد؛ چنانچه جمعی که رایحه انصاف را نشنیده‌اند رایات نفاق برافراخته‌اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده‌اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار با اینکه به احدی در امری افتخار ننمودم و به نفسی برتری نجستم مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی به غایت بردبار و رایگان با فقرا مثل فقرا بودم و با علما و عظماء در کمال تسلیم و رضا مع ذلک فوالله الذی لا اله الا هو که آن همه ابتلا و بأساء و ضراء که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احبا وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحث باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشید طاقت این بیان نه و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان‌های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود به خود مشغول بودم و از ما سوی غافل و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر سر را از کمندش نجات نه و اراده‌اش را جز رضا چاره نه قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرت را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرا احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه اگر چه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود، باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم، دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه

شد حال دو سہ می‌گذرد کہ اعداد را اہلاک این عبد فانی بہ نہایت سعی و اہتمام دارند چنانچہ جمیع مطلع شدہ اند. مع ذلک نفسی از احباب نصرت ننمودہ و بہ ہیچ وجہ اعانتی منظور نداشتہ بلکہ از عوض نصر حزن‌ها کہ متوالی و متواتر قولا و فعلاً مثل غیث ہاظل وارد می‌شود و این عبد در کمال رضا جان برکف حاضر م کہ شاید از عنایت الہی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشہور در سبیل نقطہ و کلمہ مستور فدا شود و جان در باز و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح بامرہ آنی در این بلد توقف می‌نمود و کفی باللہ شہیداً و اختتم القول و لا قوۃ الا باللہ و اناللہ و انالیلہ راجعون انتہی»

بہ استثنای بیان مذکور در کتاب ایقان مدارک و اسناد فراوانی در دست اطرافیان صبح ازل موجود است کہ حسینعلی میرزا پس از اعدام علی محمد شیرازی در ہمہ جا ایران و عراق، تا سالہای (۱۲۸۱ - ۱۲۸۳) ہ ق بہ جانشینی بحق صبح ازل پس از علی محمد شیرازی اذعان و اعتراف داشتہ خود را مانند ہمہ بابیان مطیع بی قید و شرط صبح ازل می‌خواندہ است... چنانچہ اشارہ اش گذشت.

عزیزہ خانم خواہر میرزا حسینعلی بہاء، مقداری از این اسناد و مدارک را در رسالہ تنبیہ النائمین و در پاسخ رسالہ عباس افندی فرزند و جانشین میرزا حسینعلی (سابق الذکر) متذکر شدہ است، کہ لازم است پژوهندگان تأمل در محتویات اہم آنہا را مد نظر داشتہ باشند:

۱ - «این مناجاتی است کہ جناب اخوی در بغداد بہ خدمت حضرت ثمرہ عرض

کردہ:

«قد أخذت القلم حينئذ يا الهی من عندك و وصفت المراد بين يديك و لم ادر ما تريد ان تنزل عليه و تظهر منه من مقادير بدع صنعك و تدابير عز حكمتك - تا آنجائی کہ ذكر می‌نماید - : «ولكن اني فوعزتك ما ارضى بكل ذلك ما احب ان التفت بشيء من ذلك الا بأن تجعلني بكلي منقطعاً اليك و راجعاً و راضياً منك و ذلك يكون بأن تشاهد شعري مخضباً بدمي حين الذي اكون جالساً على التراب و كان رأسي عرياناً و رجلي متحافياً و جسمي متبللاً و روحي من العطش مضطرباً اذا أنظر الى اليمين و لاجد ناصر دونك و اتوجه الى اليسار ولن أشاهد معينا سواك ليعينني في شيء او يسقيني بشربة ماء او يرافقني

فی صری او یوافقنی فی کربی و بلائی اذا اقیم من مقامی ولن أقدر علی القيام من الضعف الذى اكون فيه و اکبب علی وجهی علی التراب مرة اخرى و انادیک حینئذ فی سرى یا حبیبی أقبلت منى و رضیت عنى و أنت تجیبنى یا حبیبى هنیئاً لك فیما وفیت بعهدك و جئت بميثاقك و عند ذلك أصعق بین یدیک من كثرة الدم جرى من عروقى كان الارض كلها أحمرت منه اكون فی صعقې بما لاعدله و لن يقدر أحد ان یحصیه الا انت و بعد الذى افارقك روحى اتكلم معك فی حیاتی من غیر حرف و لاصوت و لا ذکر اذا یحضرین یدى من جعلته اشقى العباد تا آنجایی که در مناجات ذکر می نماید لانك لم تزل كنت سلطانا على و لم ازل كنت عابدا لوجهك و كنت مالكا لنفسى و كنت مملوكاً لنفسك و ذلیلاً عندك و حقیراً لسلطنتك و معدوماً لدى ظهور قدرتك و مفقودا عند تجلی أنوار عز ازلیتک رغماً للذین یریدون ان یفسدون فی أرضك و یعلون فی بلادك و یحدثون فی الملك ما لا قدرت لانفسهم و مراتبهم فسبحانك سبحانك عن كل ذلك و عن كل ما وصفتك به بل ان عبدك هذا یكون عابداً لمن یطلبك و ناصراً لمن ینصرك فوعزتک لم أجد لنفسی عزا اكبر من ذلك و لارتبة اعظم من هذا باقتدار مشیتك الى زروة سموات ازلیتک و تصعد هذا فسبحانك سبحانك یا الهی ما أعجب بدایع صنعك فی مغرب الاشارات و تستره فی ظلمات الدلالات بحیث یسكن و حینئذ لما وصل الامر الى هذا المقام ینبغى ان ارجع القول الى لحن اخرى لعل یصعد به العباد الى افق الاعلى و رفارف الابهی ان انتهى اللوح و ماتم مراتب الشوق فی صدر الورقاء و مقامات الذوق فی قلب الوفاء و لكن لماتم و انتهى الى اختتم الذكر بانه لاله الا هو و طلعتة الا على نوره و ضیائه و وجهة القدس مجده و جماله و هیكل النور ذاته و سراجہ انا كل بكل موقنون.»

بعد به فارسی نوشته اند به این مضمون بر یکی از دوستان به خط خودشان این نوشته را هم نوشته ام ارسال داشتم به نظر شما برسد بعد هرکس بخواهد مراتب عبودیت و مقامی را که نفس در هر آن و هر ساعت باید از آن غافل نشود در این نوشته باید نظر کند یعنی خود قاری در همان رتبه باشد و الا از حق محسوب نیست. ابداً ابداً زیرا که عبد همیشه باید در مقام انقطاع و معارج فناسیر نماید که همان رتبه بقاء بالله است به قول مردم هرگز این بنده دوست نداشتم که چنین نوشته ها و یا چنین مکاتیب نوشته شود باری

لابد شدم اگر به قزوین مصلحت بدانید خدمت جناب آقا سیدہادی بفرستید که ایشان به جناب حاجی شیخ و غیره القاء نمایند که شاید این حرف‌ها تمام شود اگر چه همه این حرف‌ها معدوم و مفقود است.»

۲- «از زبان پدر بزرگوارت بگویم آثار قدرت و جلالت آن شخصی را که به او کافر شده‌اید کراراً و مراراً سرّاً و چهاراً لیلاً و نهاراً در خلأ و ملأ گفته که اگر میرزا آقا خان صدر اعظم می‌گوید که سید باب در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی حاضر می‌شده و اتخاذ بعضی مطالب از او کرده و درک معانی برخی از احادیث مشکله غیر منحلّه از او نموده که به این سبک و طرز آیاتی بدیع آورده است اینکه می‌گویند درس نخوانده دروغ است من می‌خواهم دست این برادر کوچک خودم را که او می‌داند درس نخوانده و معلمی نداشته و از قواعد عربیت و لسان آیات بکلی بی بهره بوده بگیرم و پیش او ببرم و بگویم ای بی انصاف از حق بی خبر اگر می‌گوئی سید باب درس خوانده و در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر می‌شده تو می‌دانی که این یحیای ما درس نخوانده و معلمی نداشته عربی سهل است عبارات عجمی و فارسی را صحیحاً یاد نگرفته است. حال ببین بروز جلوات و ظهور تجلیات الهی را در او که آیات بینات و انوار با هرات علم و حکمت که از تلاطم امواج بحر فطرت او چگونه ظاهر و هویدا و آثار عظمت و قدرت پروردگار را که از کلمات طبیات او چسان کون و مکان را احاطه کرده که کل من علی الارض از اتیان به مثل آیه‌ای از آیات او عاجز و قاصرند و تمام دانشمندان و حکمای زمان سر تسلیم و انقیاد در خط اطاعت او نهاده‌اند. مجملاً این است فرمایشات پدر بزرگوارتان.»

۳- عباراتی را که خود ایشان یعنی والد ماجد آن نور چشم با نهایت خضوع و عبودیت نوشته‌اند و در خطبه صلوات بعد از شهادت نوشته:

و ان طلعة النور سلطان الظهور فی الاحادیات و الصمدیات

و در آخر خطبه مذکور به یکی از شهدای منصوبه از جانب حضرت ثمره نوشته‌اند: «قل یا اهل الملأ ان تریدون ان تلاقوا طلعة الله فانظروا الی طلعة النور و ان ذلک موهبة لکم ان کنتم مؤمنین. تا آنجایی که مرقوم داشته: هنیئاً لک یا حبیب بما شربت رحیق المختوم

من يد سلطان حق مكين هو الذى احد من بين الناس و جعلك شهيداً للعالمين و ان ذلك لرحمة من لدنه عليك و على عباده المخلصين ثم اعمل كل ماوصاك الله فى كتاب القبل به ولا تكونن من الخائفين و أنه هو الحق المقتدر على مايشاء و انه سلطان حق عظيم.

تا آنجا که نوشته‌اند: ثم اشهد بان كل الكلمات يرجع الى كلمة النور و انا كل به راجعون و من قال غير هذا فعليه لعنة الله و انا برىء منه و ما أنا من المشركين و انى مع تلك الكلمات لمعدوم عند حرف من كتاب الله العزيز الحكيم و كيف ينبغى لأحد ان يدعى الامر لافور بك الا القوم المفسدون و السلام عليك و على من معك فى صراط عزيز حميد».

۴- «به جمعی دیگر بعد از فقراتی چند نوشته به هر حال این ایام رضای ایشان محبوب است و کل در قبضه قدرت اسیرند مفری برای نفسی نیست و امر الله را به این سهلی ندانند که هر کس هوسی در او باشد اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعا را نموده اند زود است خواهند دید که شجره استقلال به سلطان جلال و ملیک جمال خود لم یزل و لایزال باقی خواهد بود و کل اینها مفقود بل معدوم کان لم یکن شیئاً مذکوراً خواهند گردید انا لله و انا الیه راجعون انتهى فیا سبحان الله»

۵- «رقعه‌ای است به جناب حاجی سید محمد شهید نوشته‌اند و آن رقعه این است فدای وجود مبارک سرکاران عبدکم الذی فی ظلکم ینادیک بلسان النملین و یرجومن بدایع فضلك لانک انیس المکروبین و یقول نعماً لک بما شربت عن کأس المقربین و على الذین کانوا معک عباد المقدسین کسی که در حق یکی از شهدای حضرت ثمره چنین خاضع باشد بدیهی است که چقدر در حق خود حضرت اظهار عبودیت می‌کرده».

۶- نوشته‌ای است که میرزا جواد خراسانی از روی او نوشته حاشیه آن سواد جناب ابوی فقراتی به خط خود نگاشته‌اند و الان موجود است محض استحضار اهل انصاف و دانش بعضی از آن را می‌نگارد هو العلی الاعلی جوهر تسبیح و سازج تقسیس سلطان بدیع منیع قیومی را سزااست که از رشحات طفحات ابحر عنایات و مکرمت خود هویات موجودات و کینونیات ممکنات را از ذلت عدم و نیستی بر عرش عزت و هستی جالس فرمود به اسرافیل قدرت سلطنت و نفخه حیات را بر اجساد و جواهر مجردات و سواج

مشهودات دمید و مزایای لطایف معلومات امکان را از بدایع لمعان انوار رحمت بالغه خود منور نمود و نفایس طرائز مجردات اکوان را از افق جمال مستشرق و هویدا ساخته تا جمیع ذرات مخلوقات از افق سموات عالیات الی ارض مربوبات شهادت دهند بر اینکه او است سلطان وجود در اعراض ممکنات و او است ملیک مقصود در هویات معلومات - تا آن جا که نوشته اند و بعد طمطام رأفت کبری به جوش آمد و ق مقام عنایت عظمی در خروش ابجر فضل به تلاطم آمد و انهر جود بطماطم تا اینکه قمیص جلال را از طلعت جمال برداشت فوراً مرآت قدوسیہ ازلیہ و بلوریہ صمدیہ نوریہ و جوهر وجود و مجرد شهود علم هستی بر افراخت و غطاء نور ربانی از طلعت احدانی کشف نمود تا اینکه مبشر باشد از هویت نور و وجہ ظهور و نقطہ ای احدیت در اعراش طور کہ جمیع من فی الملک مترصد امراللہ و طلعة اللہ باشند تا سراج ازلیہ قدسیہ از زجاج افندہی عباد مستضیء شود و مصباح نوریہ صمدیہ در پیشگاہ صدور ناس مستنیر گردد کہ مستحکمی شوند از سلطان عماء و مستجلی شوند از ملیک سناء قسم بہ جوهر سنا و بر نقطہ امضاء و عرش قضاء کہ جلوس آن نیر اعظم اعظم است از آنچه در سموات و ارضین است این ناری است کہ بہ نفس مبارک در نفس خود موقد شد از غیر آنکہ مس کند او را ناری بلکہ این ظهور شمس عماء بہ خاطر احدی از مقربین و مخلصین ملاء اعلی نگذشته چنانچہ نقطہ اعلی و طلعه ابھی روح من فی اعراش الظهور فداه در حقشان می فرماید:

«لن تخبره الاخبار ولن تقدره الافکار و لن يبلغ الی بساط عزه اعلی جواهر افئدة الموحدون و لایصل الی ساحة قدسه ابھی مجرد عقول المقدسین مفخر ظهوراتند و مظهر شئونات من عنداللہ خالق الارض و السموات متفردند از اشتباه و امثال و مقدسند از اشراک و اضلال سبحانہ اللہ».

از این خیالات مفقودہ معدومہ و از این بیانات خبیثہ مردودہ - تا آنجا کہ می نویسد: جلوس سلطان ازلی را در این چنین قوت و قدرت مشہودہ مشاہدہ نمائید کہ این است نتیجہ اعظم و لطیفہ افخم و دقیقہ اقوم تا آنجا کہ می فرمایند سعی نمائید کہ از رضای مبارکشان غافل نشوید و از اوامر و نواہی ایشان باز نمایند این عبدفانی دانی قسم بہ خدا

که خائف و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت برافرازم در کل آن برکل ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بکل لسان سائل و آملم رحمتشان را اشهد بانی ماخلیت من ارض الاوقد وقعت وجهی علیها سجداً لله المقتدر العزیز الحمید و ما ترک من لسان الاوقد نادیت بهالله و کان الله علی ما اقول علیم مگر عبد ذلیل در ساحت قدسشان چشم‌های غافلین در خواب است و چشم این بنده از خوف بیدار و منتظر رحمت است و جمیع نفوس آرمیده‌اند و این جسد بر خاک ذلت افتاده مترصد عنایت است این است که در عرایض به ساحت اقدس ایشان عرض شده:

«سبحانک اللهم یا الهی تری بان کل العیون نائمون علی فراشهم عیون البهاء منتظرة لبدایع رحمتک و کل العباد مسترقدون علی بساط عزهم و طلعة الرجاء علی وجه التراب مشتاقه بطرائز رافتک سبحان الله».

«مگر از برای عبد تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه شأن است از برای عدم تلقاء مظهر آیات القدم و چه ذکر است از فانی در عرش باقی و کجا است عبد مفقود در ساحت سلطان وجود و چه مقام است از برای مملوک نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی بل استغفرالله از آنچه ذکر شده و می‌شود کل معدوم صرفیم و مفقود بحت و لا نملک لانفسنا نفعاً و لا ضرراً و لا حیوة و لا نشوراً کل در قبضه قدرت اسیریم و در نزد غنای بحت فقیر تا آنجا که می‌فرماید ای اهل بیان یک توقع از شما دارم و استدعا می‌نمایم ثم اقسامکم بالله المقتدر المتعالی المهیمن القیوم بأن لا تذکرونی لا بالحب و لا بالود و لا بالبغض و لا بالکره گویا رضای خدا هم در این باشد و کفی بالله بینی و بینکم بالحق شهیداً ثم علی وکیلاً - الخ آنچه در حاشیه به خط ایشان نوشته شده است.»

کتاب نور ارسال نشد با اینکه بسیار تأکید و مبالغه شد اهمال نفرمائید بسیار لازم است از برای کل اهل بیان جناب ملازمین العابدین صلوات الله علیه بایده سعی بلیغ در اتمام آن مبذول فرمایند.

«فورب السموات و الارض انه لکتاب عز محبوب و آیات مهیمن قیوم اکتبوه باحسن الخط علی کمال ما انتم تستطیعون ان تکتبوا ثم اقرؤوها بالحب ان تحبون الی سموات الجذب تعرجون او الی عماأت القدس تصعدون والسلام و التکبیر علی

عباده المخلصون.»

۷- «بالجمله وصیت نامہ ای است از پدر بزرگوارت کہ بہ لسان فارسی نگاشته اند لازم دانست کہ برای بیدار شدن عباد الله از خواب غفلت بنگارد و آن این است وصیت می نماید این ذرہ فانیہ در هنگامی کہ مقطع است از کل من فی الارض مشکل است بہ سلطان فضل و عدل و ملیک جلال و صرف جمال پس بشنوید ندای مرا و قبول فرمائید پند مرا اول شہادت می دہد گوشت و پوست و دم و عظم و سر و شہود من بر اینکہ سلطان بیان سرظہور و صرف بطون او است کہ بر افراخت سموات بدیع را بہ قدرت کاملہ خود و مزین فرمودہ او را بہ شمس جمال و نقطہ اجلال و مقرر داشت در او کواکب دریات و انجم لائحات تا دلیل باشند بر سلطان احدیت او و سبیلی باشند بر اظہار قدرت و ہیمنت او نازل فرمودہ کتاب محکم و حکم معظم خود را و مقدر فرمودہ برای ہر نفسی قسمت و نصیبی در کتاب خود و در ضمن ہر حرفی خلقی مقدر فرمودہ کہ اگر جمیع اہل ارض جمع شوند کہ نفسی از خلق او را منع نمایند قادر نیستند ارواح کل ممکنات را در ہیاکل کلمات بہ نفخہ قدرت دمید از آنها الی مالانہایہ سر امکان و اکوان دمیدہ خواہد شد و خلق خواہند گردید و لوان المشرکین لکارہین ہل یقدر احد ان یمنع حرفاً منها عن اہلہا لافوربی و لوان الکل قادرین پس بشتابید ای اہل بیان کہ شاید در آن حدیقہ داخل شوید و از نعمت ہائی کہ در آن مقدر است مرزوق گردید قسم بہ خدائی کہ سایر فرمود این شجرہ حزن را در اطراف و اکناف کہ اگر وصف نمایم تفصیل یک طبقہ از طبقات اولی کہ مکنون است در بیان جمیع من فی الارض متحیر شوند الامن شاعربی و انتم فی الحین تقولون فورب السموات و الارض ما هذا الا خلق عظیم و حال اینکہ این عبد مسکین حرفی از آن را کمابینگی بہ سلطان عزہ و ملک مجدہ احصاء ننمودہ فلتسرعن یا اہل البیان لعلکم تصطلون بما قدر الله لکم و لاتحرموا انفسکم ان انتم تعلمون.»

«و بعد شہادت ظاہر و باطن این نقطہ حزن آنکہ ای قوم طلعت ازل سلطان است بر اہل سموات و ارض و اوست سر در کل کتب و او است مستسر در جمع صحف بہ او قائم است ارکان بیان و بہ اسم او مستقر شدہ عرش جنان در ہویت امکان و بہ او مرتفع

شد سموات علی و به او ساکن است ارض بر عمود سنا من اطاعه نجی و من تخلف هلك بر کل اهل ارض از شرقها و غربها برها و بحرهای سهلها و جبلها لازم و واجب است اطاعت ایشان به هر قسم که رضای مبارک ایشان است و کفی بالله و نفسه علی الحق ما اقول شهیداً پس بشناسید قدر این طلعت باقی را اگر چه حق شناختن او ممکن نیست و لکن بر حد مکن و استعداد شما از بحر جود خود عنایت می فرماید و خود را می شناساند پس حق این ایام را دانسته کاری نکنید که از جمیع رحمت کامله او محروم مانید و دیگر استدعا می کنم که این چند یوم که از عمر شما باقی مانده با یکدیگر در نهایت رأفت و رحمت رفتار و گذران نمائید تا در سایه عنایت خاص مستریح و مسترقد باشید که آن است اصل در جمیع اکوار و او است مقصود در کل ادوار و متمسک شوید به عزت عطوفت او و متوسل شوید به حبل عفو او بعد در کمال عز و سرور شاید بر غرف رحمت متکی و بر اعراش رفعت مستریح باشید و هرگز کدورتی بر خود راه مدهید که مایه غفلت می شود در کمال مودت ایام را بگذرانید اسباب حزن را بالمره مرتفع نمائید. اوصیکم یا اهل البیت بأن تعلمن کل ما وصیناکم و لاتکون من الذین هم کانوا فی الارض مفسدون.

و از وصیت نامه عربی ایشان همین چند فقره آخر آنرا که صریحاً در مطلب است می نگارد: اوصیکم یا عباد بما وصیکم الله من قبل الالواح عز مسطور ان اشهدوا فی افئدتکم بأن بقیة الله فی تلك الایام هی طلعة النور و بقیة المنتظر الذی یظهر فی المستغاث حق لاریب فیها انا کل منتظرون الی ان قال ان الذینهم اعرضوا عن الله ربک و یحرفون الکلم عن مواضعه فقد تولوا عن الصراط فمالهؤلاء من أمروالیک و الیک لایشعرون قل انه لصراط الله فی السموات و الارض قدموا علیها کل النبین و المرسلین حین الذی انتم تغفلون ان اتقوا الله و تبدلوا النور بالظلمة و لا للؤلؤ بالحصاة و لا الصباح بالمساء. بر سبیل جمله ی معترضه غافلین را ملتفت یک نکته دقیقه از این وصیت نامه می نماید.»

«و بقیة المنتظر الذی یظهر فی المستغاث حق لاریب فیها انا کل منتظرون (نمی دانم با این تصریح صحیح که بقیه منتظری که در مستغاث که دو هزار و یکسال دیگر است

ظاهر می شود حق است بدون شک و ما همه منتظر ظهور او هستیم مقصود از این بقیه منتظر کیست اگر حضرت من یظهره الله است پس دیگر این ادعای من یظہری چیست و اگر دیگری است پس او کیست فاعتبروا یا اولی الالباب.»

با این همه تصریحات میرزا حسینعلی، پس از بازگشت از کردستان، و دستیابی به موقعیت گذشته و تحکیم روز افزونی آن در میان بابیان مقیم عراق، بطور جدی در صدد زمینه سازی برای اعلام داعیه جدیدی را مورد توجه و نظر خاص قرار داد و به گفته ادوارد براون: «آقا میرزا آقا جانی کاشانی که بعدها کاتب آیات او و ملقب به جناب «خادم الله» گردید او را به شدت در این خیال ترغیب و تحریص می کرد و آثار این ادعا روز به روز بر صفحات احوال بهاء الله ظاهرتر می شد.^۱ و همین سوء نیت های در باطن و حسن نیت های در ظاهر بود که بابیه در بغداد به سوی «نقض نص» وصایت علی محمد شیرازی، و «کشف خدعه ها»ئی که تا آن زمان سعی در استتار و اختفاء آن بود، حرکتی جدید و در عین حال ضد خود، از خود بروز می داد.

لوحی است از علی محمد شیرازی خطاب به میرزا اسدالله دیان، که بعدها مورد استناد دیان در ادعای من یظهره اللهی او گردید.

علی محمد شیرازی در این لوح به او می نویسد: الواح ابد را که به انوار تجلی خداوند زینت شده بود دیدم و شکر خدا را که تو در عرفان پروردگارت به جایی رسیده ای که جز خداوند کسی واقف بر آن نیست و ما پاسخ آنچه در الواح ذکر نموده بودی دادیم و تو را ملکی قرار دادیم که آنچه را مرآت ازلی از مجلس حکایت می کند خبر بدهی و ضمن تأکید در مراقبت از او می نویسد او و آثاری را که می خواهد بمردم برساند نیکو حفظ کند. و باز نگاه داری وی و سپس حفظ نفس خودش را که اندوهگین نشوند امر داده و می گوید ادلاء خداوند را به نیکویی یاد کنند.

۱. مقدمه ادوارد براون، کتاب: نقطة الکاف

دوم) مقارن چنین جنب و جوش هائی که از بی اساسی مبدأ و منشأی به نام دعاوی و پیشگویی های علی محمد شیرازی سرچشمه می گرفت، بنا به اشاره کلیه کتب موثق بابی و «بهائی میرزا اسدالله اصفهانی» ملقب به «دیان»^۱ و پس از وی «میرزا عبدالله غوغا» سپس «حسین میلانی» معروف به «حسین جان» - آنگاه شخص اعمی «کاشانی» و از پس او «سید حسین هندیانی» سپس میرزا «محمد نبیل زرنندی» دعوی من یظهره اللهی کردند^۲ تا آنجا که به گفته شیخ احمد روحی و آقاجانی کرمانی در کتاب: هشت بهشت: کار به جائی رسید که هر کس با مدادان از خواب پیشین بر می خاست تن را به لباس این دعوی می آراست.^۳

حسینعلی میرزا، با همکاری صبح ازل و بعضی از قدمای بابیه، توانست در زیر پوشش دفاع از صبح ازل و نص علی محمد شیرازی به وصایت او مدعیان من یظهره الله را سرکوب کند.

میرزا اسد الله تبریزی دیان را کشته و به تصریح گوینو او را در شط العرب غرق کردند و بعضی از مدعیان در خفا با حسینعلی میرزا توافقی کردند و آتش دعاوی را تا دسترسی به وعده های داده شده، زیر خاکستر نهادند در حالی که حسینعلی میرزا به گفته احمد کسروی: «رفتارش همان می بود و رمیدگی میانه او با میرزا یحیی و سران بابی از میان بر نمی خاست»^۴.

بدین منوال، میرزا حسینعلی به گفته شیخ احمد روحی: «چون اوضاع را بدین گونه هرج و مرج دید مصلحت وقت در آن یافت که خود این دعوی را ساز کند، از هر جهت خویش را از این اشخاص پیش و بیش می دید»^۵ از این رو در جهت تدارک مقدمات مقصود طبق تصریحات موجود در لوح ابن الذئب^۶ کوشید تا آنچه از آثار و نوشته های

۱. این لقب را علی محمد شیرازی به او داده است.

۲. فلسفه نیکو، ج ۴، ص ۵۶، حضرت بهاء الله، ص ۱۰۳، ادیان و فلسفه های آسیای مرکزی.

۳. هشت بهشت

۴. بهائیگری، احمد کسروی، ص ۴۲

۵. هشت بهشت.

۶. ص ۱۲۳

باب در دسترس بابیان بود، جمع آوری کند. تا پس از در اختیار گرفتن و بررسی و مطالعه آنها راه اعلام من یظهره اللهی را با حذف و انتخاب آثار باب هموار سازد.

بدین جهت پس از دستیابی به مقداری از آنچه که در انتظارش بود، بسیاری از نوشته‌های خود را در زمینه‌های وقایع و عقاید بابیه، چون سست و مفتضح و کاملاً مغایر به نظر رسید در شط دجله از بین برده بعدها شوقی افندی در کتاب: قرن بدیع ضمن تأیید چنین عملی از جانب حسینعلی میرزا نوشت: صدها هزار بیت از آیات که از سماء مشیت رب البینات نازل و اغلب به خط مبارک تحریر یافته بود حسب الامر در شط زوراء ریخته محو گردید.^۱

در واقع تصریح شوقی افندی مبین این است که بهائیان معتقدند آیات نازل شده از جانب خداوند! چون به درد کسی نمی‌خورد، توسط حسینعلی میرزا محو و نابود گردید؟!۱

در حالی که دقیقاً معلوم و هویدا است که حسینعلی میرزا دست به نگارش مطالبی زده بود که پس از دستیابی به آثار علی محمد شیرازی آنها را قابل ارائه ندانسته و به زعمش با زمینه سازیهای او برای ادعای من یظهره اللهی مغایر و به محو آنها دستور داده است.

اتخاذ چنین مقدماتی از یک سوی و از سوی دیگر روی به تزاید نهادن کشاکش‌ها در میان بابیه و گسترش دامنه اختلافات آنان با شیعیان عراق چنین گروهی فراری و تبعید شده در نهایت و دست آخر به تحکیم موقعیت حسینعلی میرزا به عنوان حلال مشکلات و مدافع منافع بابیان می‌انجامید.

از این روی پس از اطلاع از توافق سفیر ایران در بغداد و حکومت عثمانی مبنی بر اخراج بابیان از عراق عرب و اعزام آنان به «اسلامبول» در «باغ نجیبیه» بغداد، که بعدها در لسان بهائیان به باغ رضوان مصطلح گردید زمزمه ادعای من یظهره اللهی را به گوش مریدان نزدیک خود رسانید و به زعم شوقی افندی مأموریت مقدس و مهیمن خویش را

به اصحاب و احباب اعلام فرمود.^۱ ولی چنین ادعائی را اعلان عمومی نکرد. تا اینکه جماعت بابیان به اسلامبول تبعید و از آنجا با صلاح‌الدین حکام عثمانی به «ادرنه» یا باصطلاح بهائیان «ارض سر»^۲ فرستاده شدند.

از این رو است که شوقی افندی: «دعوی من یظهره اللهی حسینعلی میرزا در باغ رضوان را مقدمه اعلان عمومی امرالله و ابلاغ کلمه الله دراض سر»^۳ تلقی کرده است.»

بدین لحاظ بهائیان، ادعای من یظهره اللهی حسینعلی میرزا را در دو مرحله ثبت کرده‌اند:

مرحله اول: «بطور خصوصی در ماه دوم از بهار سال ۱۲۸۰ ه‍.ق، در باغ

۱. همان، فصل نهم، ص ۱۸۷

۲. همان.

۳. قرن بدیع: نوشته: «شوقی افندی، ج ۲، ص ۱۸۷، جناب امان الله شفا در خصوص اعلان من یظهره اللهی حسینعلی میرزا در باغ رضوان می‌نویسد: آنچه را که بهائیان اعلان عمومی امر بها در بغداد و باغ رضوان تلقی و آنرا جشن گرفته و با بوق و کرنا نقل می‌کنند اعلان عمومی نبوده بلکه به روایت دختر بهاء توسط بلانفیلد این ادعای من یظهریت فقط به عبداله‌ها که در آن موقع کمتر از ۱۹ سال داشته و چند نفر اطرافیان مانند او نابالغ بوده که قبلاً زمینه آنها را مستعد کرده بودند و موضوع چنان سری بوده که حتی یحیی نیز حدود یکسال از این ماجری بکلی بی‌خبر بوده. یعنی بعد آنکه از بغداد به اسلامبول و از آنجا به ادرنه می‌روند در اینجا بخلاف آنچه که عبداله‌ها می‌نویسد که یحیی طغیان نموده در حقیقت این بها بود که طغیان علنی خود را به یحیی اعلام و طبق گفته دختر بها توسط بلانفیلد طی لوحی (لوح امر) ادعای خود را علنی و رسماً به برادرش می‌فرستد و در حقیقت در این موقع است که یحیی از ادعای علنی و خیانت برادرش مستحضر می‌شود و شروع به ایستادگی بیشتر می‌کند...»

اکنون شاهد این مطالب را طبق گزارشات ورقه علیا دختر بها در کتاب بعدی بلانفیلد دنبال کنیم ص ۵۸: «در ایام توقف در این باغ بود که نامبرده به پسر ارشدش و چند نفر از دوستان اعلام داشت که اوست من یظهره الله و به یاد بود این واقعه جشن رضوان تأسیس گردید و در ص ۸۰ از قول منیره خانم اعلام این موضوع را فقط به عبداله‌ها اختصاص داده و ذکر از سایرین نمی‌کند»، ص ۵۹: «و یحیی به هیچوجه از اعلان رضوان اطلاعی نداشت.» ص ۶۰: «وقتی ما به آدرنه رسیدیم.... در این وقت بهاء الله طی یک اعلامیه کاملتری اعلام داشت که اوست من یظهره الله که باب مبشر او بوده و لوحی در این باره نوشت (لوح امر) و کاتب خود را مأمور نمود تا آنرا به رؤیت یحیی ازل برساند و او بسیار غضبناک گردیده و از حسد می‌خواست...» کتاب: نامه‌ای از سن پالو، ص ۳۴۰

رضوان بغداد.

مرحله دوم: به صورت اعلان عمومی، در سال ۱۲۸۳ ه‍.ق در شهر ادرنه، در حالی که حسینعلی میرزا پنجاه ساله بود.^۱

حسینعلی میرزا با کوشش‌های مداوم، مبنی بر مخفی کردن صبح ازل و به دست گرفتن کارهای بابیان مقدمات چنین دعوتی را فراهم کرده بود و حتی قبل از اعلان عمومی دعوت در همان ایامی که بابیان را از بغداد کوچ می‌دادند به تصریح شوقی افندی صبح ازل پس از ملاحظه نفوذ و احترام بابیان به برادرش حسینعلی میرزا به سید محمد گفته بود: اگر من خود را از انظار ناس مخفی نساخته و پیوست خویش را ظاهر نموده بودم اکنون این افتخارات که درباره ایشان رعایت می‌شود در حق من نیز منظور می‌گردید.^۲

چنین بیانی که مورد تأیید شوقی افندی نیز قرار گرفته است، مبین این است که حسینعلی میرزا از مخفی کردن صبح ازل به نحو دلخواه توانسته است، بهره بگیرد و به گفته کسروی: «برخی از سران بابی را به سوی خود کشانیده، از آن سو نیز بابیانی که در ایران می‌زیستند نامه نویسی‌ها کرده زمینه برای خود آماده گردانیده بود».^۳

۱. براون در این خصوص می‌نویسد: «اما تاریخ ادعای من یظهره الله نمودن بهاء الله را در بعضی از کتب بهائیه در سنه ۱۲۸۰ نوشته‌اند، میرزا محمد زرنندی معروف به نبیل در رباعیات تاریخیه خود که برای ماده تاریخ وقایع حیات بهاء الله ساخته گوید که بهاء الله در حین این ادعا پنجاه ساله بوده است:

پنجاه چو گشت عمر آن میر عجباف فرمود زوجه خویش وی خرق حجاب
افتاد شرر به جان جبت و طاغوت خورشید بهائیان شد از خلف سحاب
و چون بهاء الله در اوایل سنه ۱۲۳۳ متولد شده است چنانکه نبیل در رباعی دیگر گوید:

در اول غربال از سال فرقان دوم سحر محرم اندر طهران
از غیب قدم به شهر امکان بنهاد آن شه که بود خالق من فی الامکان

«بنابر این تاریخ ادعای من یظهره الله نمودن وی در سنه ۱۲۸۳ می‌شود. بالضروره و این تاریخ اخیر یعنی ۱۲۸۳ گویا نزدیکتر به واقع است، مراجعه شود به: مقدمه براون بر کتاب: نقطة الکاف.

۲. قرن بدیع، جزء دوم، ص ۱۹۹

۳. بهائیگری، ص ۴۴

با این همه حسینعلی میرزا، نیازمند کسب دلائل و مدارکی بود که بتواند دعوی خود را بر آن بیان استوار سازد در حالیکه نمی دانست که دسترسی او به دلائل موجه به اثبات بی پایگی هر چه بیشتر عقاید علی محمد شیرازی منتهی و به آشکار گشتن خدعه‌های در پس پرده می شد.

پیداست که صبح ازل و بعضی از قدمات عوام بابیه در برابر او قد افراشته و با آگاهی به بی پایگی چنین ادعاهائی که در حقیقت ارضاء شهوت ریاست و جاه طلبی است و لازمه آن نقض نص وصایت و جعل دلائل و تفسیر در واقعیت‌های تاریخ بابیه بود منازعه و مخالفت را پیشه خود ساختند.

در مقابل میرزا حسینعلی در ایام اقامت در ادرنه عکا، کتابی به نام بدیع^۱ تألیف می کند که در واقع مدافعات او در برابر مخالفت‌ها و مخالفین است، کتابی که به عقیده مؤلف می بایست نام آن را کشف خدایع بنامیم.

با توجه به اینکه بعدها جانشینان میرزا حسینعلی و دیگر زعمای محافل بهائی در اثبات دعاوی میرزا حسینعلی و حفظ مسلک بهائی قلم فرسائی‌هایی در این خصوص کردند لازم است که در بررسی محتوای بدیع و چگونگی بالا رفتن پرده‌های حجاب آنها را مد نظر آوریم.

ابتداء بهائیان برای برداشتن بزرگترین مانع بر سر راه دعوی حسینعلی میرزا چاره‌ای جز این نداشتند که به نحوی از انحاء نصوص وصایت که در شأن صبح ازل از جانب علی محمد شیرازی صادر شده بود مورد تعبیر و تأویل قرار دهند و حقیقت امر را وارونه و واژگونه نمایند!

بدین خاطر مسئله نامه‌های صبح ازل به علی محمد شیرازی و پاسخ‌های علی محمد شیرازی به صورت الواح متعدده و ارسال آخرین آثار و مهر و قلمدان خود به سوی صبح ازل و کاغدی که به خط و مهر خود تصریح به جانشینی صبح ازل می کند و

۱. در پاسخ اعتراضات سید محمد اصفهانی، مرید صبح ازل، این کتاب نسبت به ازلیان، در نهایت رکاکت است.

همه وقایع و مدارکی که ۱۸ سال بایان بر اساس آنها تن به پیروی از صبح ازل داده و تمامی آثار موجود در طول سالهای مذکور دلالت بر زعامت صبح ازل می‌کند بهائیان و حسینعلی میرزا ملقب به بهاء چنین قلب حقیقت نمودند تا ناهمواری‌های راه من یظهره اللہی را به زعم خود و به قیمت اثبات ابطال تمامی دعاوی علی محمد شیرازی و روابط و مکاتبات ۱۸ ساله بایان هموار سازند:

۱- عباس افندی در کتاب: مقاله شخصی سیاح می‌نویسد:

«بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه رجوع به طهران نموده و در سر مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطه این مخابره ملا عبدالکریم قزوینی شهریر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاء الله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل، با ملا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علماء و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب و بهاء الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدہ‌اند پس چاره باید نمود که افکار متوجه شخص غائی شود و به آن وسیله بهاء الله محفوظ از تعرض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعه این فال را به نام برادر بهاء الله میرزا یحیی زدند باری به تأیید و تعلیم بهاء الله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی بحسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخابرات سریه در میان بود این رأی را باب به نهایت پسند نمود باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاء الله با وجود آنکه معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند این پرده سبب شد که کسی از خارج تفرس ننمود و به خیال تعرض نیفتاد تا آنکه بهاء الله به اذن پادشاهی خارج از طهران و مأذون سفر عتبات عالیات شد چون به بغداد رسید و هلال ماه محرم سنہ شصت و نہ که در کتب باب به سنہ بعد حین تعبیر و وعده ظهور حقیقت امر و اسرار خویش نموده از افق عالم دمید از قرار مذکور این سر سربسته میان داخل و خارج مشہود گشت بهاء الله به استقامت عظیمه در میان ناس هدف سهام عموم شد و میرزا یحیی در لباس تبدیل گاهی در نواحی وضوایی بغداد به جهت تستر به بعضی حرف مشغول و گاهی در نفس بغداد به لباس

اعراب بسر می برد...»^۱

و سپس در ذکر وقایع ادرنه، که با اعلان عمومی حسینعلی میرزا نزاع دو برادر به اوج خود رسید، عباس افندی چنین می نویسد: «و چون بهاء الله با علما و فضلا و بزرگان ارکان ملاقات می نمود وصیت و شهرتی در رومیلی حاصل نمود خلاصه اسباب آسایش فراهم شد و خوف و خشتی باقی نماند در مهد راحت آرمیدند و اوقاتی به آسودگی می گذرانیدند که سید محمد نامی اصفهانی یکی از اتباع با میرزا یحیی طرح آمیزیش و الفتی ریخت و اسباب صداع و کلفتی گشت یعنی راز نهفته آغاز نمود و به اغوای میرزا یحیی قیام که ذکر این طایفه در جهان بلند و نامشان ارجمند گشته خوف و خطری باقی نماند و بیم و حذری در میان نه از تابعی بگذر تا متبوع جهان گردی و از تحت الشعاع خارج شو تا مشهور آفاق شوی و میرزا یحیی نیز از قلت تأمل و تفکر در عواقب و کم تجربگی مفتون اقوال او شد و مجنون احوال او این طفل رضیع شد و آن ندی عزیز گشت.» «باری بعضی از رؤسای این طایفه آنچه نصیحت نوشتند و دلالت بر طریق بصیرت

۱. ص ۶۷، بعدها میرزا حسینعلی به صبح ازل نوشت که: «بگو: ای مطلع اعراض اغماض را واگذار، پس میان خلق به حق سخن بگو، قسم به خدا به واسطه آنکه تو را می بینم که به هوای خود اقبال کردی و از کسی که تو را آفریده و آفرینش تو را کامل ساخته است، اعراض نمودی، اشکهای من بر گونه هام جاری گشته است. فضل مولای خود را یاد کن که ما تو را در شبها و روزها برای خدمت به امر تربیت کردیم. از خدا بیرهیز و از توبه کنندگان باش. فرض کن امر تو بر مردم مشتبه شد، آیا بر خودت هم مشتبه می شود؟ از خدا بترس پس وقتی را یاد بیاور که نزد عرش (یعنی جلو او) ایستاده بودی و من آنچه را از آیات خدای مهیمن مقتدر قدیر بر تو القاء کردم می نوشتی، بر حذر باش که عصبیت تو را از ناحیه احدیت باز دارد، به سوی او توجه کن و از اعمال خود بترس، زیرا او به فضل خودش هر کسی را بخواهد می آمرزد، نیست خدائی مگر او که غفور کریم است.

ما تو را برای خدا نصیحت می کنیم، اگر اقبال کنی به نفع خودت باشد و اگر اعراض کنی، پروردگار تو از تو و از کسانی که تو را به وهم پیروی می کنند بی نیاز است. خدا کسی را که تو را اغوا می کرد گرفت، پس در حالی که خاضع و خاشع و متدلل باشی به سوی او برگرد، او سیئات ترا می پوشاند بدرستی که پروردگار تو ثواب عزیز رحیم است این نصیحت خدا است اگر از شنندگان باشی، این فضل خدا است اگر تو از اقبال کنندگان باشی این گنج خدا است اگر تو از عارفان باشی. این کتابی است که مصباح قدم از برای عالم و صراط اقوام او در میان جهانیان است. بگو: او مطلع علم خدا است، اگر شما بدانید و مشرق اوامر خدا است، اگر شما بشناسید. بر حیوان چیزی را که نمی تواند برد تحمیل نکنید ما شما را از این کار در کتاب نهی بزرگی کردیم، مظاهر عدل و انصاف در آسمانها و زمینها باشید.»

نمودند که سالهای سال پرورده آغوش برادری و در بستر راحت آرمیده و سرور این چه ظنون است که از نتایج جنون است تو به این اسم بی رسم که نظر به ملاحظه و مصلحتی وضع شده است مغرور مشو و در نزد عموم خویش را مذموم مخواه پایه و مایه تو منوط به کلمه و علو و سموت نظر به محافظه و ملاحظه باری آنچه نصیحت بیشتر نمودند تأثیر کمتر یافت و هر چه دلالت کردند مخالفت را عین منفعت شمرد و بعد آتش حرص و طمع افروخته شد با وجود آنکه به هیچ وجه احتیاج نبود و رفاهیت حال در نهایت کمال در فکر معاش و شهریه افتادند و بعضی از متعلقات میرزا یحیی به سرایه رفتند و استدعای اعانت و عاطفت نمودند و چون بهاء الله اینگونه اطوار و احوال از آن مشاهده کرد هر دو را از خویش دور و مهجور نمود.»

«پس سید محمد به جهت اخذ شهریه به اسلامبول توجه نمود و باب تکدی باز از قرار مذکور این فقره سبب حزن اکبر شد و علت قطع مراوده و در اسلامبول نیز بعضی روایات خودسرانه نمود از جمله گفته آن شخص شهریه که از عراق آمده است میرزا یحیی است بعضی ملاحظه نمودند که این خوب اسباب فساد است و وسیله ظهور عناد به ظاهر تقویت او نمودند و آفرین گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود رکن اعظمید و ولی مسلم به استقلال حرکت کنید تا فیض و برکت آشکار گردد دریای بی موج صیت ندارد و ابر بی رعد باران نبارد.»

«باری به این گونه گفتار آن بیچاره گرفتار رفتار خویش شد و ترهاتی بر زبان راند که سبب تشویق افکار گشت رفته رفته آنان که تحریک و تشویق می نمودند در گوشه و کنار بلکه در دربار بدون استثناء بنای تشنیع بلیغ نمودند که بایان چنین گویند و چنان روایت کنند و رفتار چنان است که گفتار چنین این گونه فساد و فتن سبب شد و امور مشتبه گشت و دیگر بعضی اوهامات ظهور یافت که الجازات ضروریہ گمان شد و مصلحت نفی حضرات به میان آمد و بغتاً امر وارد و بهاء الله را از رو میلی حرکت دادند.»^۱

۲- شوقی افندی، در کتاب: قرن بدیع صفحات (۲۲۳-۲۲۸) از جزء دوم، به ریشه های اختلاف مدعیان من یظهره الہی و برادران ناتنی از دیدگان بہائیان چنین اشاره می کند:

۱. مقاله شخصی سیاح، ص ۱۰۲، کواکب الدریہ، ص ۳۳۹

«علت اصلی این نفاق و شقاق تحرکات و دسائس مستمر سید محمد اصفهانی بود. این ابلیس پرتدلیس و وسواس خناس که بر خلاف رضای مبارک با مهاجرین به اسلامبول و ادرنه وارد گردید در این هنگام به جمیع قوی قیام نمود و به نهایت مکر و دهار، متشبث شد تا لوای مخالفت را علیه جمال قدم جل ذکره الاعظم برافرازد و کار لجاج و معاندت را به سرحد کمال رساند.»

«میرزایحیی از حین معاودت حضرت بهاءالله از سلیمانیه یا در زاویهٔ خمول خمیده و یا در مواقع احساس خطر به امکان مأمونه مانند حله و بصره پناهنده می شد و از بیم جان در خلف استار مخفی می گشت وقتی بالباس تبدیل به شهر اخیر فرار کرد و به عنوان یک نفر یهودی بغدادی به کفش فروشی مشغول شد و به قدری خوف و رعب ارکان وجودش را احاطه نمود که به اتباع خود اعلام کرد هر کس مدعی شود که وی را دیده و یا صدایش را شنیده است او را تکفیر خواهد کرد، مشارالیه چون بر تصمیم دولت نسبت به انتقال هیکل مبارک به اسلامبول اطلاع یافت بدو خود را در باغ هویدر در حوالی بغداد پنهان نمود و در این اندیشه بود که در صورت امکان به حبشه یا هندوستان یا نقطه دیگری متواری گردد لیکن بعد بدون توجه به رأی و ارادهٔ وجود اقدس که امر فرموده بودند به شطر ایران عزیمت و در آن خطه به انتشار آثار مبارک حضرت نقطهٔ اولی مبادرت نماید حاجی محمد کاظم نامی را که شباهت صوری به وی داشت به دارالحکومه فرستاد تا تذکره‌ای به نام میرزا علی کرمانشاهی برای او اخذ نماید سپس بغداد را ترک گفت و کتب و آثار مبارکه را در آنجا باقی گذاشت و بالباس مبدل به معیت یک نفر عرب بابی موسوم به ظاهر به موطن عزیمت کرد و در آنجا به قافلهٔ مهاجرین که به جانب اسلامبول حرکت می کردند ملحق شد.»

«میرزایحیی چون تعلقات قلبیهٔ اصحاب را دربارهٔ هیکل مبارک حضرت بهاءالله احساس نمود و بر مراتب توجه و احترام طائفین حول نسبت به آن مظهر احدیه واقف گردید و شهرت و معروفیت برادر بزرگوار خویش را در بغداد و بعد در سفر اسلامبول و طی معاشرت آن وجود اقدس با بزرگان و اولیای امور ادرنه به رأی العین ملاحظه کرد و شواهد شهادت و لیاقت و استقلال آن وجود مبارک را در سکنا و روابطشان با مصادر رسمیه و مقامات عالیه در مقرر خلافت بی ستر و حجاب مشاهده نمود در حسد شدید

افتاد و از نزول آیات کہ چون امطار ربیعی از کلک اطہر منہم و جاری بود متغیر گردید و سخت برآشفٹ این بود کہ در قبال تلقینات و اغوائت سید محمد دجال امر حضرت بہاء اللہ کہ وی را بہ احراز مقام ریاست و قیادت مطلقہ حزب بابی تشویق و تحریص می نمود تسلیم گردید و از آن شیطان پرتدلیس و تزویر فریب خورد بہ همان قیاس کہ محمد شاہ در قبال القآت و تلیسات حاجی میرزا آقاسی دجال و در بیان اغوا گردید و راہ غفلت و ضلالت پیمودہ آنچه رؤسای این طایفہ نصیحت نوشتند و وی را بہ رعایت حکمت و سلوک در طریق بصیرت دلالت نمودند اعتنا نکرد و مواعظ و مراحم جمال اقدس ابہی را کہ سیزدہ سال از او بزرگتر و از ایام صباوت وی را در ظل قباب عزت و جناح فضل و مکرمت خویش حفظ و تربیت فرمودہ بودند نادیدہ انگاشت و از اغماض و عطفوت آن بحر کرم سوء استفادہ نمود.

چہ بسا از اوقات کہ ہیکل مبارک بر جنایات و اعمال سفیہانہ اش پردہ ستر و عفو کشیدند و چہ بسیار از دفعات کہ عماء و غفلت او را بہ دیدہ اغماض نگریستند و خجلت و انفعالش را در بین خلق نپسندیدند ولی آن ناقض عہد علی اعلی کہ حس حسد و خود خواہی و حب ریاست و جاہ طلبی او را آرام نمی گذاشت بہ مخالفت برخاست و بہ غل و بغضائی ظاہر گردید کہ شبہ و مثل آن در عالم ابداع متصور نہ و با ارتکاب این اعمال دیگر جای صبر و شکیبائی خالی نماند و مجال ستر و اغماض باقی نگذاشت.»

«میرزا یحیی کہ در اثر معاشرت و مصاحبت مستمر با سید محمد آن مظہر جنایت و آز و معدن شقاوت و تزویر فاسد و تباه شدہ بود در ایام غیبت حضرت بہاء اللہ از بغداد و حتی پس از معاودت وجود مبارک از سلیمانہ اعمال و افعالی مرتکب گردید کہ تاریخ امر را لکہ دار نمود از جملہ بہ تصحیف و تحریف کلمات الہیہ مشغول شد و در مضمون اذن کلمات مجعولہ ای وارد نمود و مدعی مقام الوہیت و ربوبیت گردید و بیانات عالیہ طلعت اعزاعلی را با عبارات خود منضم ساخت و خود و اولاد و احفادش را وصی و خلیفہ آن حضرت معرفی نمود پس از شہادت آن مظہر احدیہ آثار تردد و تزلزل از وی ظاہر گردید و حکم قتل جمیع مراایای بیان را کہ خود در زمرہ آنان محسوب می شد صادر نمود و بہ علت حسد و بدخواہی کہ نسبت بہ مقام جناب دیان داشت بہ قتل آن

مخزن امانت حضرت رحمن قیام کرد و در غیبت مبارک به هدم دم جناب میرزا علی اکبر ابن عم حضرت نقطه اولی اقدام نمود و اقبیح و ارذل از جمیع این حرکات خیانت عظیمی بود که در همان اوان نسبت به عصمت حضرت اعلی مرتکب گردید و دست تصرف در حرم رحمانی بگشود این اعمال و افعال شنیعه منکره بطوری که جناب کلیم شهادت داده و نبیل در تاریخ خویش مذکور داشته چون با اقدامات و حرکات بعدی وی در ارض سر منضم گردید پرده از قبایح اعمالش برداشته شد و سرنوشت او محتوم و مقدر گردید.

یک سالی بیش از ورود به ادرنه نگذشته بود که میرزا یحیی برای احیای خلافت معجول و تثبیت ریاست موهوم و از دست رفته خویش به دست و پا افتاد و در مخیله خود خیالات شیطانی پیروانید تا به اجمال قدم و اصحاب آن حضرت را مسموم نماید. ۳ - ورقه علیا، دختر حسینعلی میرزا، مسئله وصایت صبح ازل و دلائل دعاوی حسینعلی میرزا را برای بلانفیلد چنین تعریف می کند:

«و میرزا یحیی (صبح ازل) برادر ناتنی کوچک بهاءالدینی همان موقع... به بغداد وارد شد... او بعد قضیه سوء قصد به شاه از راه مازندران فرار کرده بود زیرا فکر می کرد بغداد محل امن تری خواهد بود... میرزا یحیی که شخصی بود مشحون از غرور و نخوت و حسادت شدید و وحشیانه نسبت به بهاء الله داشت... مدعی شد که ریاست بایان متعلق به او بوده زیرا حضرت باب او را به جانشینی خود منصوب نموده است... یکبار میرزا حسینعلی نوری به تقاضای برادر ناتنی جوانش کاغذی به باب نوشت زیرا او شخصی بود بسیار بی سواد و نمی توانست خود چیزی بنویسد... باب در جواب مخاطباً به این جوان او را مرآت خواند و از این پس صبح ازل این لقب مرآت را به عنوان اینکه لقبی اعطائی خاص او می باشد به خود بسته و خویش را بدان نام می خواند در حالی که اگر این عنوان عنوانی عمومی برای کلیه بهائیان نبوده باشد حداقل قضیه آن است که بسیاری از بایان بدین لقب مخاطب گشته بودند... باب چنین اندیشید که نقشه ای برای حفظ بهاء الله طرح نماید تا او را تامیقات معین در پس پرده محفوظ دارد تا از شناسائی عامه مصون ماند زیرا اگر قبل از آماده شدن زمینه، ندای اینکه اوست من یظهره الله منتشر می شد قطعاً دشمنان بر اعدام و نابود کردن نامبرده توطئه می چیدند و امر اعظم بدین جهت استقرارش دچار وقفه و تأخیر می گردید... و باب کلیه نوشتجات خود را به

انضمام آخرین لوحش که طی آن میرزا حسینعلی را مکرر در مکرر به عنوان من یظہرہ اللہ اشاره و در همان لوح لقب بہاء اللہ را به او اعطا نموده^۱ به امین خود (میرزا عبدالکریم قزوینی) و همچنین قلمدان و مهر مخصوص خود را نیز بدین مؤمن مخلص خود می‌دهد تا آنها را چنانچه واقعہ‌ای برای او رخ دهد شخصاً و بدست خویش به میرزا

۱. امان الہ شفا از بہائیت برگشته در کتاب: نامہ‌ای از سن پالو این ادعای ورقہ علیا را کہ علی محمد شیرازی بہ میرزا لقب بہاء اللہ عطا کردہ است، نادرست خوانندہ و می‌نویسد: و دلیل دیگر بر دروغ بودن این ادعا آنکہ دختر بہاء می‌گوید: باب میرزا حسینعلی را در این آخرین لوحش بہ لقب بہاء اللہ ملقب ساخت و حال آنکہ نبیل در ذکر قضیہ قلمدان و مهرها و آخرین لوح نہ تنها ذکر ی از این موضوع ننمودہ کہ باب میرزا حسینعلی را لقب بہاء دادہ باشد بلکہ معتقد است این لقب را خود میرزا حسینعلی آن ہم در بدشت برای خود انتخاب کردہ است با اینکہ این گزارش نبیل را بہ مناسبت قضیہ دیگر در صفحات قبل بہ عنوان شاهد آورده‌ام معذالک در اینجا نیز مجدداً می‌آورم. ص ۲۸۵:

«تمام این جمعیت در دورہ توقفشان در بدشت میہمان حضرت بہاء اللہ بودند حضرت بہاء اللہ ہر روز لوحی بہ میرزا سلیمان نوری می‌دادند کہ در جمع احبا بخواند ہر یک از اصحاب بدشت بہ اسم تازہ موسوم شدند از جملہ خود ہیکل مبارک بہ اسم بہاء.... باری در ایام اجتماع یاران در بدشت ہر روز یکی از تقالید قدیمہ الغاء می‌شد یاران نمی‌دانستند کہ این تغییرات از طرف کیست و این اسامی بہ اشخاص از طرف چہ شخصی دادہ می‌شود ہر یک را گمان بہ کسی می‌رفت معدودی ہم در آن ایام بہ مقام حضرت بہاء اللہ عارف بودند و می‌دانستند کہ آن حضرت است کہ مصدر جمع این تغییرات است.»

من نمی‌دانم شما چگونه خواهید توانست این مطالع را با ہم تلفیق دہید مگر آنکہ چون آسمان و ریسمان بہم بافتن متوسل بہ تعبیرات و تفسیرات ساختگی و مجعول شوید و الا اینجا دو بیان صریح و مخالف یکدیگر موجود است خود بہاء می‌گوید لقب بہاء را خود بہ خود دادہ آنہم در بدشت و دخترش می‌گوید باب در آخرین لوحش او را بدین اسم ملقب و وی را من یظہرہ اللہ تعیین و این لوح ہم بہ ازل یعنی تنها حریف بہاء و کسی کہ داعیہ جانشینی باب را داشتہ واگذار می‌شود و مفقود می‌گردد و اگر راستش را بخواہید این است کہ هیچ یک از این دو صادق نیستند و قضیہ این است کہ اگر چنین لوحی از باب صادر شدہ باشد نامبرہ در آن اشارہ‌ای بہ خدا در لغت بہاء کردہ است میرزا حسینعلی برای آنکہ خود را من یظہرہ اللہ و جانشین باب جا بزند در این موقع اسم بہاء را روی خود می‌گذارد تا مشمول اشارات مذکورہ باب گردیدہ و ادعای ریاست را بین بابیان تحکیم کند و بعد ہم دستور می‌دہد نبیل آنرا در تاریخ خود آنچنان مبہم و صد پھلو بیاورد والا معنی ندارد کہ نبیل بزرگترین و اولین مورخ بہائیت از قول خود بہاء بنویسد کہ میرزا حسینعلی در بدشت خود را بہاء نامید و دختر ہمین شخص بگوید کہ باب پدرم را در آخرین لوحش لقب بہاء داد. در صورتیکہ فاصلہ این دو مدت در حدود سہ سال است و قابل توجہ و اگر میرزا حسینعلی در آن مدت بہاء نامیدہ می‌شدہ دخترش البتہ نمی‌توانستہ بگوید کہ باب او را در آخرین لوحش لقب بہاء دادہ است.

حسینعلی نوری بدهد این مأموریت با کمال صداقت و امانت توسط میرزا عبدالکریم قزوینی انجام و این اشیاء نفیس تا ایام ادرنه در اختیار بهاء الله باقی بود در این موقع صبح ازل درخواست کرد که به او اجازه داده شود تا این آثار را ببیند و بهاء الله موافقت نمود و لکن دیگر این آثار مرجوع نگردیدند صبح ازل آنها را نزد خود نگاهداشت تا داعیه ریاست خود را بر بابیان بدین وسیله تأیید و چنان وانمود کند که باب آثار مذکور را بدو داده است.^۱ صبح ازل از این طریق می خواست انظار مردم را به خود جلب نماید.... تنها خودخواهی او بود که او را وادار به داعیه ریاست بابیان مینمود یعنی آن چنان مقامی که نفس او بطور خنده آوری نالایق بوده هم از لحاظ اینکه طبعاً واجد شرایط لازمه نبوده و هم از لحاظ اینکه تجربیات کافی نداشته و اصولاً از لحاظ صفات لازمه نیز شخصی ضعیف و بی هوش و بی استعداد و علاوه بر کثرت سستی و مهملی مردی خائف و جبون بود بابیان بطور کلی ندرتاً توجهی به ادعای صبح ازل ابراز می داشتند و مؤمنین

۱. آنچه مسلم است این است که هر سه نفر تصدیق دارند که ظاهراً لوحی از باب موجود است و در دست یحیی بوده مبنی بر اینکه نامبرده اخیرالذکر را به جانشینی خود انتخاب نموده و آنچه مسلم است هر سه نفر آنها تصدیق دارند که آخرین آثار باب و قلمدان و مهر مخصوصش نیز در نزد میرزا یحیی بوده است منتها عبدالبهاء و خواهرش می گویند قلمدان و مهر و آخرین آثار را یحیی از بهاء بعنوان ملاحظه گرفته و دیگر مرجوع ننموده این خود صرف ادعا بوده و بلا دلیل می باشد و قابلیت بحث رانیز دارا نیست بلکه بالعکس از شخصی چون بهاء که به مراتب سیاس تر و باهوش تر و با تجربه تر از یحیی بوده باور کردنی نیست که فریب برادر مدعی را بخورد و بعد آنکه چنان ادعاها نموده و به قول خودشان الواح رایبه نفع خود تغییر می داده حالا بهاء تنها مدارکی را که می تواند به عنوان دلیل جانشینی خود به همه کس نشان دهد که مهر و قلمدان و سایر آثار باشد بیاید و در اختیار مدعی خود بگذارد، لابد توجه کردید که دختر بهاء می گوید یحیی در ایام ادرنه این آثار و لوحی را که بهاء در آن من یظهره الله معرفی شده از بهاء به امانت می گیرد و توجه کردید که ازل به قول خود حضرات از ایام بغداد و به شهادت نبیل بلافاصله بعد شهادت باب ادعای جانشینی باب را داشته پس چگونه می توان باور کرد که بهاء به چنین شخصی اطمینان ورزیده و تنها مدارک و دلائل خود را به بزرگترین مدعی و دشمن جانی خویش می دهد پس این ادعا کذب محض بوده نه لوحی از باب به عنوان من یظهره الله بهاء صادر شده و نه قلمدان و مهری قرار بوده به او تسلیم شود اینها کلاً بی دلیل و ساخته و پرداخته تبلیغات بهاء است برای هجو یحیی و به کرسی نشاندن ادعای خود نزد مردم ساده لوح آن زمان که سستی و بی پایه بودن آنها و وضوح دروغ آن بر هر کودکی واضح و روشن است. مراجعه شود به کتاب: «نامه ای از سن پالو».

حقیقی او را جوانی جاہل و مغرور و ادعایش را بسی بی معنی و مہمل تلقی نموده و تنہا متوجہ عظمت بہاء اللہ بودند وقتی صبح ازل وارد بغداد شد سعی کرد کہ دوستان او را بہ عنوان رہبرخود بشناسند ولی آنان اندک توجہی بدو ننمودہ و بہ خیالات غرورآمیز او می خندیدند او مدعی بود کہ جمال مبارک (بہاء اللہ) مردم را مانع ہستند کہ مقام او را بشناسند بالاخرہ پدرم تصمیم گرفت چندی بغداد را ترک گوید.^۱

۴ - نبیل زرنندی، در صفحات ۴۴۲ الی ۵۲۳ مسئلہ جانشینی صبح ازل را چنین توصیف می کند: «وقتی کہ سیاح می خواست از طهران برود حضرت بہاء اللہ بہ اسم میرزا یحیی مراسلہ ای مرقوم فرمودند و بہ سیاح دادند پس از چندی ورقہ ای بہ خط حضرت باب میرزا یحیی را امر کردہ بودند کہ در ظل حفظ و صیانت حضرت بہاء اللہ درآید و در سایہ تعلیم و تربیت آن بزرگوار قرار گیرد مغرضین بیان بعدہا این لوح مبارک را تغییر دادند و آن را دلیل صدق گفتارہای خویش و دعاوی مبالغہ آمیز خود نسبت بہ میرزا یحیی قرار دادند با آنکہ در اصل بیان مبارک کوچکتربین اشارہ ای ہم بہ مقام موہومی کہ میرزا یحیی و اتباعش قائل بودند وجود نداشت....»^۲

«چہل روز پیش از آنکہ مأمورین مزبور بہ چہریق وارد شوند حضرت باب جمیع الواح و نوشتجات خود را جمع آوری فرمودند و ہمہ را بہ ضمیمہ قلمدان و انگشتہای عقیق و مہرہای خود را در جعبہ نهادند و بہ ملا باقر^۳ حرف حی دادند و بہ ضمیمہ نامہ ای بہ عنوان میرزا احمد کاتب کہ کلید جعبہ را ہم در نامہ گذاشتہ بودند بہ ملا باقر سپردند و فرمودند این امانت را درست نگاہداری کن آنچه در این جعبہ قرار دادہام اشیاء مقدس و نفیسی ہستند غیر از میرزا احمد نباید کسی از محتویات این جعبہ را بگشاید میرزا احمد ہم بر حسب درخواست عظیم جعبہ را باز کرد اشیائی کہ در میان

۱. ص ۴۸

۲. توجہ می فرمائید کہ عبدالہاء و خواہرش ورقہ علیا، می نویسند: علی محمد شیرازی برای حفظ بہاء، ازل را بہ جانشینی خود منصوب نمودہ، ولی نبیل زرنندی! می نویسند: در لوح اصلاً اسمی از ازل و جانشینی در میان نبودہ، و این ازلیان بودہ اند کہ متن لوح را بہ نفع خود تغییر دادہ اند!...

۳. توجہ می فرمائید کہ دختر بہاء اللہ گفتہ بود باب آخرین آثار و مہر و قلمدان خود را بہ عبدالکریم قزوینی داد تا بہ بہاء تسلیم دارد ولی نبیل می نویسند: بہ ملا باقر سپردند.

جعبه بود همه را زیارت کردیم!

از تأمل و دقت در اقوال مذکور، می‌توان نتایج زیادی را استنباط و استخراج نمود. ولی آنچه که به ضرورت می‌بایست، پژوهندگان با آنها در رابطه با مباحث فصول گذشته مورد توجه قرار دهند، ذیلاً و به اجمال اشاره می‌کنیم:

- ۱ - کلیه نامه‌های ارسالی صبح ازل به علی محمد شیرازی جعلی بوده است!
- ۲ - کلیه وصایای علی محمد شیرازی مبنی بر جانشینی صبح ازل دروغ و جعلی بوده است!

۳ - میرزا حسین، صبح ازل را به نیرنگ و خدعه زعیم خود می‌دانسته و از این رو همه بابیان در طول ۱۸ سال پیش از مر علی محمد شیرازی غافل از مسئله و توسط زعمائشان فریب خورده بودند. چنانچه حسینعلی میرزا پس از اظهار من یظهره اللهی، اعتراض بعضی از بابیه را نسبت به کشف خدایع و نقص نص وصایت چنین نگاشته است: خیلی خیلی عجیب است از شما که قریب بیست سال است میرزا یحیی را به خدائی پرستیدید که خود مطلع در اصفهان در نزد خودم اقرار نمودند حال مردود شده و به دیگران چه جوابی گویم که می‌گویند فلانی‌ها هر روز به یکی می‌چسبند و یکی را حق می‌دانند و بعد باطل می‌نمایند...!

۴ - صبح ازل بر خلاف تجلیل و توصیف‌های علی محمد شیرازی و تظاهرات خود در ایام ۲۰ ساله مردی بی ایمان خبیث، دیوانه، بی سواد، حسود و فاسد، فریب خورده، خودخواه، جاه طلب و به خاطر حب ریاست میان خود و برادرش موجد نزاع‌ها شد. همه این نوشته‌ها و تصریحات ملهم از حسینعلی میرزا مستقیماً از آثارش سرچشمه گرفته است و در واقع جزء لاینفک و ضروری عقاید بهائیان است. تا آنجا که حسینعلی میرزا در کتاب: بدیع جزماً تصریح کرده است که: «صبح ازل دشمن خداست: و اینکه نوشته که فرموده: «ان الامر ینتهی الی اسم الوحید (یحیی) لان ظهوره بنفسه حجة و لایحتاج الی نصی فوالله حین الذی کتبت هذه الکلمة قد بکت کل الاشياء.... لانک لاثبات عدو من اعداء الله احتقرت شأن الله و عظمته».

و اما پاسخ سخن تو که: باب گفته است: مقام من بر می‌گردد به اسم وحید (که مطابق

است در عدد با کلمه یحیی (۲۸) که ظهور او به خودی خود برهان و حجت بوده و احتیاج به تصریح و نص کردن من نیست. این است که: قسم به خدا که هنگام کتابت این سخن همه موجودات کردند زیرا تو به خاطر اثبات کردن مقام دشمنی از دشمنان خدا، به مقام عظمت پروردگار (بهاء) تحقیر و توهین نمودی.^۱

۵- صبح ازل مردی خبیث و مشرک: چنانچه حسینعلی میرزا در کتاب بدیع نوشته است: کتاب مستیقط را بخوان که در آن کتاب مرشدت میرزا یحیی فتوی بردم جمیع نفوس مقدسه داده و کتاب دیگرش که در آن مخصوص در اماکن متعدده فتوی برقتل کل نفوس داده مع ذلك جمیع را به حق راجع نموده و خود آن خبیث مشرک به حضرت ابھی عریضه‌ای معروض داشته و حال به خط خود او موجود است.^۲

۶- بابیان بیست سال است که در اثر نیرنگ زعمایشان به ناحق و به نادرستی فریب عقایدی را خورده‌اند که از بیخ بی اساس و واهی بوده است.

چنانچه حسینعلی میرزا از قول یک فرد ازلی، خطاب به یکی از بهائیان می‌نویسد: «خیلی خیلی عجب است از شما که قریب بیست سال است میرزا یحیی را به خدائی پرستیدید که خود مطلع در اصفهان در نزد خودم اقرار نمودید حال مردود شده و به دیگران چه جوابی گویم که می‌گویند فلانی‌ها هر روز به یکی می‌چسبند و یکی را حق می‌دانند و بعد باطل می‌نمایند این از عدم تمیز آنها است به جهت آن‌که حق باطل نمی‌شود و این تناقض است دین اینها بوالهوسی است به چه دلیل اول حق بود و خدا و حال باطل است و عبد کافر.»

و در پاسخ این اعتراض جناب بهاء از زبان دیگری می‌گوید: «اولاً این بحث به شما وارد است که سالها نفوسی را پیشوا دانستید که اخبث از آن نفوس در ابداع نیامده و ثانیاً اینکه این عباد به او خلوص داشته‌ایم و مقربیم چه در کلمات ابھی بعضی اوصاف مشاهده می‌شد و همه گمان می‌نمودیم که مرجع آن اوصاف نفس موهوم است.

الی ان کشف الله لنا ما کشف و اطلقنا من افعاله مالا فعله النمرو و لا الفرعون و لذا

۱. ص ۶۳

۲. همان، ص ۸۹

کسرنا صنم الوهم.^۱

۷- از نظرگاه بهائیان، صبح ازل، و جانشین باب یک گاو و فرزندش گوساله است: چنانچه حسینعلی میرزا می نویسد:

«وای قهر اعظم من ذلك تعبدون البقر ولا تعرفون ثم تدعون الله بأن یخرج لكم من صلبه عجلا لتعبدوه وتكونن من العابدین ثم من نسل هذا العجل عجلا آخر...» الخ
کدام قهری است که بالاتر باشد از عبادت کردن شما از گاوی که آنرا نمی شناسید (میرزا یحیی) و سپس از خدا مسئلت می نمائید که گوساله از صلب آن بیرون آورد که پس از گذشتن آن گاو از گوساله اش پرستش نمائید.^۲

و به همین سان صبح ازل را با القاب خر، گوساله، گاو نر، مار، مگس، سوسک و... مورد خطاب قرار داده و تا آنجا که حسینعلی میرزا و اخلافش پای را از این بالاتر نهاده با صراحت تمام حرام زادگی صبح ازل را اعلام داشتند.^۳ و در کتاب: بدیع^۴ و اقتدارات^۵ و مائده آسمانی حسینعلی میرزا آشکار ساخت که صبح ازل در بغداد به همسر دوم سیدباب به عنف تجاوز کرده و پس از آنکه او سیر شده است او را وقف عام مریدانش نموده است.^۶ تا آنجا که حسینعلی میرزا آشکارا نوشت که صبح ازل:

«مسلم است به اکل و شرب و تصرف در ابکار (جمع بکارت دختران) و نساء ناس (زنان مردم) مشغول بوده و اعمالی که والله خجالت می کشم از ذکرش^۷ مرتکب...».^۸

۱. همان، ص ۳۳۳

۲. همان.

۳. مائده آسمانی، جزء اول، ص ۴۰

۴. ص ۳۷۹

۵. ص ۴۹

۶. جزء ۴، ص ۳۳۷

۷. به تصریح کتاب: اقدس میرزا حسینعلی، جرمی که از تجاوز به ناموس مردم بدتر باشد عمل لواط است!
۸. میرزا حسینعلی در کتاب بدیع، ص ۳۱۲،؟؟؟ شوقی افندی، در ص ۲۲۸ از جزء دوم، کتاب: قرن بدیع، ترجمه نصرالله مودت، در خصوص صبح ازل می نویسد: «از جمیع این حرکات ؟؟؟ خیانت عظیمی بود که در همان اوان نسبت به عصمت حضرت اعلی مرتکب گردید و دست تصرف در حریم رحمانی بگشود. این اعمال و افعال شنیعه منکره بطوری که جناب کلیم شهادت داده و نبیل در تاریخ خویش مذکور داشته...».

در مقابل ازلیان از پی آمد چنین تصریحاتی، و اینکه ادعای حسینعلی میرزا از بیخ بی اساس است، دست به قلم بردند و پرده از اسرار زیادی برداشتند!

منطق ازلیان در دفاع از صبح ازل در رسالات متعددی نگاشته شده است.^۱ به

۱. از آنجمله:

۱- رساله‌ای است که آقا علی محمد اصفهانی برادر کهنتر ملا رجبعلی قهیر نوشته و به این کلمات آغاز شده «بسم ربنا الحی الوحید بر سالکان مسلک حقیقت و سائران بیداری طریقت مخفی نیست» مؤلف نسخه‌ای از این رساله را که در شانزدهم ربیع الاول ۱۲۸۴ قمری از تألیف آن فراغت یافته برای میرزا حسینعلی فرستاده و به فاصله کمی پس از آن به دست بهائیان در بغداد کشته شده!

۲- رساله آخوند ملا رجبعلی قهیر روحانی این شخص خود از خصیصین اصحاب نقطه اولی بوده و در رساله‌اش که به این عبارت شروع شده «هو العلی العالی الا علی جوهر تسبیح و سادج تقدیس سلطان بدیع منیع قیومی را سزااست» دلائلی عقلی و نقلی بر رد ادعای مزبور اقامه نموده و او نیز دو سال پس از قتل برادرش بر اثر تألیف این رساله به دست اتباع میرزا حسینعلی در کربلا به قتل رسید.

۳- تذکرة الغافلین تألیف آخوند ملا محمد جعفر نراقی است که با استناد به نصوص و آثار نقطه اولی خصوصاً تفسیر سوره یوسف در این زمینه داد سخن داده و بعضی از مشاهدات تاریخی خود و پاره‌ای از نامه‌های میرزا حسینعلی را نیز نقل نموده و از این رساله که در ذی الحجه ۱۲۸۴ قمری تألیف آن خاتمه یافته نسخه‌های خطی متعدد به وسیله فرزند خود حاجی شیخ مهدی به اطراف و اکناف فرستاده است نویسنده این رساله به سال ۱۲۸۶ در انبار دولتی در تهران مسموم گردید.

۴- نامه هائی است که آقا سید محمد اصفهانی ملقب به ابا و حید که از بابیه و یکی از چهار نفر ازلی بوده که از طرف دولت عثمانی همراه میرزا حسینعلی به عکا تبعید شده بود در رد دعوی مزبور و شرح رفتار و کردار میرزا حسینعلی و پیروانش به اشخاص نوشته و میرزا مصطفی کاتب معروف بابی آنها را جمع آوری و به صورت یک مجلد درآورده است این نامه‌ها حاوی مطالب مهم تاریخی است و نویسنده آنها نیز به دست بهائیان در عکا به قتل رسید.

۵- رساله معروف و مختصری است که میرزا محمد حسین متولی باشی قمی از قدمای بابیه در جواب نامه میرزا موسی برادر میرزا حسینعلی نوشته است.

۶- فصل الکلام تألیف یکی از بزرگان بابیه است که به دو زبان فارسی و عربی نوشته شده و در آن به دلائل فراوانی از کتاب بیان استناد شده و مؤلف نسخه آن را برای میرزا حسینعلی فرستاده است.

۷- رساله حاج میرزا احمد مشرف کرمانی است. این مرد از بزرگان بنام بابی بوده و با قلم خود رساله عالمانه‌ای در این زمینه ترتیب داده که نسخه اصل آن به خط وی موجود است. مؤلف مزبور به سال ۱۳۱۴ قمری در انبار دولتی مسموم شد.

۸- شرحی است که میرزا مصطفی کاتب در جواب ملا زین العابدین نجف آبادی از معاریف بهائیان

استحضار پژوهندگان می‌رساند:

۱- زن میرزا حسینعلی سبک سر و صبح ازل مورد توجه او بوده است:

«قضیه دیگر به خاطر رسید محض تنبیه غافلان می‌نویسم که بیچاره بی خبران خبردار و خوابیدگان بیدار شوند والا برای من تفاوتی ندارد زیرا که هر دو از یک دوحه‌اند و نسب و نسبت هر دو به من مساوی است چیزی که هست این است که از حق کتمان نباید کرد و انصاف را از دست نباید داد تا عندالله محجوب و شرم‌منده نشوم و آن قضیه این است: پس از مراجعت از سفر بدشت با آن آتش شوری که در سرها بود روزی جناب ایشان حضرت ثمره را در همین خانه به نهار دعوت کردند من هم جوان بودم از جای برخاسته با نهایت خدمتگزاری تدارکی صحیح دیدم منتظر بودیم که تشریف بیاورند در این اثنا ایشان رسیدند عیال ایشان که کمال و جاهت و صباحت منظر داشتند با عیال برادر دیگرم مرحوم حکیم هر دو دست از آستین در آورده خودی آراستند و لباسهای فاخر پوشیده با کمال نزاکت منتظر ورود حضرت بودند که جناب ایشان آمده و آندو را با آن حالت مشاهده کرده فرمودند: چه شده که هر دو خود را آرایش داده و مشاطگی کرده‌اید؟

→ نوشته و یک نسخه از این اثر به خط نویسنده با اصل نامه ملا زین العابدین نزد بازماندگانش موجود است.

۹- رساله بی‌نامی هم یکی از قدمای در پاسخ نامه عباس افندی نگاشته و با نقل عین نامه به سطر سطر آن جواب داده و در این رساله به یک نامه تاریخی از عیال نقطه‌اولی که خواهر ملارجعلی قهیر بوده استناد و عین آنرا نقل نموده است. مراجعه شود به مقدمه کتاب: تنبیه النائمین.

این رساله تألیف عزیه خانم خواهر بزرگ صبح ازل است که بیش از رسائل دیگر شهرت یافته و سبب تألیف آن این است که عباس افندی نامه‌ای را که مشهور به لوح عمه (مندرج در کتاب: مکاتیب عباس افندی، ج ۲، صص ۱۶۵ - ۱۸۶) است جهت عمه خود عزیه خانم نوشته و از اینکه بانوی مزبور از میرزا حسینعلی پیروی ننموده اظهار تأسف کرده و عزیه خانم جواب نامه او را به شرحی که در این رساله از صفحه ۱ الی صفحه ۱۱۵ مندرج است نوشته است. این کتاب علاوه بر اینکه مانند دیگر رساله‌ها حاوی بعضی از نصوص نقطه‌اولی در اهمیت مقام صبح ازل است از حیث اطلاعات دقیق و عمیق نویسنده که خواهر صبح ازل و میرزا حسینعلی بوده و مشاهدات خود را از طرز سلوک میرزا حسینعلی با صبح ازل در اوایل امر نوشته به مصداق «زُبُّ البیت أدرئ بما فی البیت» از اسناد متقن تاریخ بابیه به شمار می‌رود و شاید یکی از علل شهرت این رساله همین مطلب بوده باشد.

مگر نمی‌دانید اگر حضرت تشریف بیاورند به هر یک از شماها میل نمایند دیگر بر ما حرام می‌شوید؟ تا تشریف نیاورده‌اند شماها لباس‌ها و وضع‌های خود را تغییر بدهید، حضرات فوراً برخاسته و وضع را تغییر دادند.

۲- میرزا حسینعلی دختر خود را برای صبح ازل پیشکش کرده است:

«قضیه اعجب از این زمانی که والده آقا میرزا محمد علی برای بردن نوشتجات حضرت نقطه آمده بود حکایت کرد که روزی جناب ایشان یعنی اب بزرگوار آن نور چشم امر کردند که سلطان خانم همشیره آن نور چشم را لباس فاخر پوشانیدم و آرایش دادم فرمودند: ببر خدمت حضرت ثمره و از زبان من عرض کن که این کنیزی است سالها در دامن خود پرورده‌ام و به دست خویش تربیت کرده‌ام اکنون برای خدمتکاری آن حضرت فرستاده‌ام استدعا دارم که منتهی بر جان من گذاشته و او را به کنیزی قبول فرمائید: منم او را برداشته خدمت حضرت بردم و ایشان مشغول به نوشتن بودند پس از چندی سر برآوردند و نگاهی به جانب ما فرمودند من عرض کردم به آنچه مأمور بودم در جواب فرمودند که سلطان خانم فرزند من است با اطفال من هیچ تفاوتی ندارد و البته او را برگردانید زیرا که الی کنون چنین حکمی جاری نشده ما مراجعت کردیم من فرمایشات حضرت را به ایشان رسانیدم بعد از قدری مکث فرمودند: باز بروید و از زبان من عرض کنید که او را برای کنیزی آقای آقا میرزا احمد فرستادم استدعا دارم دست رد بر سینه من نگذارید باز خدمت حضرت رسیدم و گفتار ایشان را به عرض رسانیدم فرمودند که او و میرزا احمد در پیش من یکسانند هر دو فرزند من هستند خدا راضی نیست که شما در این باب اینقدر مبالغه و اصرار نمائید باز مراجعت کردم فرمایشات حضرت را رسانیدم چیزی نفرموده سکوت کردند: حال از صاحبان ذوق سلیم و دارندگان عقل مستقیم و مردمان باهوش و بصیرت از روی انصاف سؤال می‌نمایم به آن کسی که شما را خلعت وجود پوشانیده از این قضایائی که الی کنون ذکر شد چه می‌فهمید؟»

۳- میرزا حسینعلی، برای دستیابی به زعامت بایان به انکار علی محمد شیرازی و جمع

آوری اوباش و چاقوکش‌ها و کشتار دیگر مدعیان زعامت، مبادرت ورزید:

«بالجمله همین که ایشان بر سر کار نخستینشان آمدند و بر مسند ریاست مستقر و

مستقل شدند باز آن مطالبی که مکنون خاطرشان بود اندک اندک خواستند صورت گیرد به مرور و تدبیر انجام پذیرد. وقوع آن امر مهم دیدند موکول است به فراهم آوردن بعضی مقدمات تا آن مقدمات صورت نهند به مقصود و مرام خود نایل نخواهند شد.»

«و اما اجرای آن مقدمات اول اینکه به جمیع ولایات ارسال رسایل کردن و جلب قلوب عالی و دانی نمودن بعضی را به وعده و برخی را به وعید به سوی خود جلب و جذب نمودن.

«ثانی باب مراوده احباب و اصحاب بر روی حضرت بستن»

«ثالثاً بعضی از بیانین که اول طبقه بودند چون جناب حاجی سید محمد اصفهانی و جناب حاجی سید جواد طباطبائی حکیم کربلانی و ملا محمد جعفر کاشی و آخوند ملا رجبعلی و متولی باشی قمی و امثال ذلک که این ادعاها در گوششان کصیرالباب و صفیرالذباب بود جلب قلوب نمودن و هدایا و تحف خدمت ایشان فرستادن و ضمناً هم بطور کنایه و استعاره زمزمه و اشاره از مقاصد منویه خود نمودند؛ چنانکه همان اوقات جناب ملا محمد جعفر کاشی شرحی به ایشان نوشتند که من از آن جناب استشمام رایحه بعضی ادعاها می‌نمایم و از سوق عبارات شما بعضی خیالات می‌فهمم سهل است از زبان بعضی اصحاب آن جناب بعضی کلمات می‌شنوم نمی‌دانم به چه حمل نمایم و به مردم چه جواب بگویم. ایشان در جواب به خط دیگری گویا خط آن نور چشم باشد شرحی مبسوط و طرحی مضبوط نگاشته و در اطراف آن لوح به خط خودشان مشروحاً و مفصلاً مبنی بر انکار و استغفار عباراتی نوشته که اگر شخص عاقل بخواند مات و متحیر می‌ماند که قائل و کاتب اینگونه عبارات چگونه مدعی آن قسم شؤونات و مقامات می‌شود. و همچنین جواب آقا میرزا محمد هادی قزوینی که تمام آن مشتمل بر انکار و اصرار بر اینکه قائل اینگونه عبارات به این اعتقاد مردود درگاه حضرت آفریدگار است»

رابعاً جمع آوری جمعی از قلاش و اوباش‌های ولایات ایران و جسته‌گریخته‌های آن سامان را که در هیچ زمان به هیچ مذهبی داخل نشده و به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده جز آدم کشی کاری نیافته و به غیر از مال مردم بردن به شغلی نشتافته با آن ادعای حسینی کردن اشرار شمرکردار را به دور خود جمع نمودند از هر نفسی که غیر از رضای خاطر

ایشان نفسی برآمد قطع کردند از هر سری که جز تولای ایشان صدائی برآمد کوبیدند و از هر حلقی که غیر از خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد بریدند و در هر دلی که در او سوای محبت ایشان بود شکافتند اصحاب طبقه اول که اسامیشان مذکور شد از خوف آن جلادان خونخوار به عزم زیارت عتاب شریفه به جانب کربلا و برخی به اطراف دیگر هزیمت نمودند سید اسمعیل اصفهانی را سر بریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند. سید احمد را به پیشدوکارش را ساختند میرزا رضا خالوی حاجی سید محمد را مغز سرش را به سنگ پراکندند و میرزا علی را پهلویش را دریده به شاه راه عدمش راندند و غیر از این اشخاص جمعی دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را به دجله انداختند و بعضی را روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند چنانکه بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید به واسطه این افعال زشت و خلافکاری‌ها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشاد نموده در محافل می‌خواندند و می‌خندیدند:

اگر حسینعلی مظهر حسین علی است هزار رحمت حق بر روان پاک یزید

و می‌گفتند که ما هر چه شنیده بودیم حسین مظلوم بوده است نه ظالم.

۴ - میرزا حسینعلی برای دستیابی به زعامت بایان، به نام صبح ازل، دستور جمع آوری کلیه آثار علی محمد شیرازی را صادر کرد، تا با مطالعه و محو آنها آیه نویسی را آغاز کند، و مدارک وصایت صبح ازل را محو سازد:

«مکمل و متمم تمام این مقدمات و به انجام رساننده همه آن خیالات جمع کردن اغلب توقیعات و نوشتجات خودش را آنچه دلیل بر اظهار عبودیت و خضوع خود و اقرار بر مرآتیت و وصایت حضرت ثمره بود در هر ولایت و در پیش هر کس بود الواح به جمیع ولایات از طرف حضرت صادر نموده که حضرت ازل جمیع خطوط توقیعات حضرت نقطه را خواسته‌اند در هر جائی که گمان داشتند فرستادند و بردند از جمله نوشتجاتی که در ولایت بوده والده جناب آقا میرزا محمد علی را با خودش و خدمتکاری به طهران فرستادند برود به تاکور و تمام نوشتجات را حمل نماید و یک بقچه از آن

نوشته‌جات را با کمال خوف مخفیانه حمل کرده نزد مهجوره آوردند مابقی آن نوشته‌جات که بقدر دو یخدان بود تماماً را خود حمل کرده به طهران آورده حضرات برداشته و خدمت ایشان بردند سر این مطلب و جمع آوری توقیعات مبارکه را غالباً ندانستند و نمی‌دانند لیکن مردمان با ذکاوت نقاد و نفوس با فطانت و قادیته می‌دانند برای چه بوده و در انجام خیال ایشان چه فایده داشته است.»

«اولاً مداومت و ممارست به آن آیات مبارکه تا ملکه برایش حاصل شود که در وقت ادعا به همان سبک بتواند چیزی بگوید و بنویسد.»

«ثانیاً خطب و مناجات و آیات به لسان فطرت که از آن حضرت ظهور کرده در نزد خلق نباشد که اگر وقتی کلمات ایشان را در مقابل آن کلمات گذرانند حق از باطل و صحیح از سقیم فرق داده می‌شود.»

«ثالثاً آن خط بدیع بالمره مفقود گردد که خط ایشان در انظار اولوالالبصار جلوه نماید.»

«رابعاً اتم و اهم مقصود ایشان این بود توقیعات و آیات و احکامی که مخصوص بر وصایت و ولایت حضرت ثمره است و نصوصی که در حق آن حضرت نازل شده به کلی از میان خلق مرتفع شود و از این قبیل نوشته‌جات و احکام در دست اهل بیان نباشد که بیچاره‌ها پس از شنودن ادعای انی انا الله حیران و سرگردان در وادی جهل و خذلان لاعلاج از قبول و تصدیق ایشان باشند. غافل از آنکه فطرت سلیم و عقل مستقیم و نیت خالص این تدبیر و مکائد و افکار و اغدار را می‌داند چنانکه یکی از احباب بعد از ادعای ایشان قصیده‌ای ساخته و این چند بیت در آن درج است.»

طلعت حق ناشناسم شناسم	نفحة روح القدس زصیحة شیطان
نعمت حق ناسپاسم ندهم فرق	قول مه آبادیان زسورة فرقان
شخص گرسنه تمیز چون نتواند	سفره پر اطعمه زحفره نیران

«بالجمله پس از این که نوشته‌جات و توقیعات و آیات بدیع حضرت نقطه را در هر نقطه‌ای که بود جمع آورده و به مرام خفیه خود نایل شدند مدت‌ها مشغول مطالعه آن آیات

بدیعه و مشق آیات نویسی بودند ولی باز علناً ساز مخالفت آغاز ننمودند مگر سرّاً به حواریون خود که با هم انباز و همراز بودند ولی بر حسب ظاهر در خدمت حضرت ثمره کمال ادب را منظور می‌داشتند اذن جلوس نیافته هیچوقت در حضور حضرت نمی‌نشستند.»

۵ - میرزا حسینعلی ابومسیلمه کذاب است:

«مولوی فرموده:

بومسیلم را لب احمد کنند

شیر پشمن از برای کد کنند

مر محمد را اولوالالباب ماند

بومسیلم را لقب کذاب ماند

مسلم بدانید از برای شما هم جز لقب کذابی چیزی دیگر باقی نخواهد ماند چرا که واقع امر و حقیقت حال شما هم از همان منوال است چنانکه یکی از سابقین اولین مؤمنین بیان که شخص ثقه و شغل او صحافی بود نقل نمود اوقاتی که حضرت ثمره در بغداد مستور و مخفی بودند به عزم زیارت آن حضرت به بغداد رفته خدمت جناب ابوی رسیده از ایشان استدعای تشریف خدمت حضرت را کرده جواب دادند. ابداً ممکن نیست بعد از ایشان سؤال کرده بفرمائید رتبه و مقام خود شما در این امر چه رتبه و مقام است؟ جواب دادند: من فانوسی هستم که آن شمع هدایت را از تندباد حوادث حفظ می‌نمایم بعد از چندی دیگر که شنیدم این ادعای بزر را کرده و با حضرت ثمره کمال مخالفت و و ضدیت را پیدا نموده بعضی اسنادها به آن حضرت داده خیلی تعجب می‌کردم با آن لفظ صریحی که از زبان خودشان شنیده بودم چه شد که این نوع مخالفت کرده‌اند و در این امر خیلی حیران و سرگردان بودم تا آنکه شبی در خواب دیدم بردگان صحافی نشسته بچه مجوسی وارد شده دست در بغل کرده جزوه‌ای بیرون آورد جلوی روی من گذارد از او پرسیدم این جزوه چیست؟ گفت کاغذی هست که ابومسیلمه کذاب به سفیانی نوشته است وقتی که بیدار شدم خیلی از این خواب تعجب می‌کردم روز همان شب بچه درویشی که با من آشنا بود در همان دکان نزد من آمده دست در بغل کرده جزوه‌ای بیرون آورده جلوی روی من گذارد از او پرسیدم این جزوه چیست؟ جواب داد

لوحی است که جمال قدم برای حاجی محمد کریمخان کرمانی فرستاده است فوراً خواب شب به خاطر آمدن سجده شکر برای راهنمایی و هدایت پروردگار کردم چنانچه سفیانی بودن حاجی محمد کریمخان را از سابق به نص صریح حضرت نقطه اولی می دانستم از این غیب نمائی و رؤیای صادق مرتبه و مقام این مدعی را نیز دانسته یقین حاصل کردم».

۶- میرزا حسینعلی مردی جاه طلب و شهوت ریاست طلبی داشت:

«این مرد غیر از شعبده بازی و شبهه کاری و خیال ریاست چیزی در خاطر نداشته جز بذر آمال و امانی که منتهای آرزوی اهل دنیا است در اراضی دل نکاشته».

۷- میرزا حسینعلی بجای ارائه دلیل و نص، تهدید به مرگ، و توطئه چینی برای کشتن

دیگران را نصب العین خود قرار داده بود:

«جناب ابوی کاری که کردند بخلاف دیدن و مشی انبیاء و خدا که فرموده: ﴿قولوا قولاً لیناً﴾ اشراری که خود را منسوب به این طایفه کرده و بی دین و لامذهب صرف بوده چون سید بیر کاشی و شاه میرزا کاشی اغوا نموده علاوه بر قتل آن مظلومین که از مؤمنین بیان شهید کردند ارائه به قتل آقای دربندی کرده که او را کشته و اموال او را ببرند و این حرکت زشت چون تیرانداختن به شاه ایران سبب اختلال حال و اغتشاش امر قاطبه بیانین و اسباب تحیر بلکه موجب تنفر اغلبی از علمای بزرگ گردیده کسی را که برهانی باهر و بینه‌ای بین در دست است شایسته نیست که فساد و فتنه آغازد و خود را مورد توبیخ عارف و عامی سازد بالجمله اینکه نوشته بودید».

۸- علت اخراج بابیان از عراق، آدم کشی‌ها و جنایاتی بود که میرزا حسینعلی به نام

صبح ازل و مصلحت بابیان، آنها را تدارک می دید:

«مطلبی که مشهور آفاق و مشهود اصحاب وفاق و نفاق گردید قضایایی واقعه در عراق عرب بود که از شرارت و جهات آن غولان آدم کش و آن خونخواران انسان کش قاطبه اهالی آن مرز و بوم و کلیه ولات دولت روم به تنگ آمده خواستند آن ننگ را از اسلام محو نمایند و آن نقطه فتنه و فساد را از دفتر مسالمت نفی فرمایند که اهالی آن بوم و برآز مجاور و مسافر از عرب و عجم چندی در آن سرزمین مرفه الحال باشند این بود که